مؤلف ابری توین است
ص ۳۰ ب

تاریخ قندهار شاه جهان و شاه عباس

میرزا ...

قرائن الیت ص ۶۴-۶۵

در سنهٔ ۱۰۶۳ لشکریان اورنگ زیب از طرف
شاه جهان آمده اند و در محاصرهٔ قندهار و دارا اورنگ
شاهزاده دارا شکوه حضور داشته اند و در
لاهور ماتوری تهیه کرده اند و صورت قلعهٔ
قندهار را ساخته و سربازها تعلیمات گرفته
در گرد آن قلعه زده و با یورش شهرها را
مفتوح ساخته اند ولی در فتح قندهار
قندهار کاری از پیش نبرده اند.

ورق ۹۵ ب

یکی از اروپائیان در تعقیب ارگ
را ضایع کرده و با توپ خود در درون
قلعه ... نگفته ... ۱۵ ... دراز
این ... معلوم نگردید
ورق ص ۲۶ ب ۲۷ آ

یکی از فرماندهان سپیتی ارغاس ارگیل
است ص ۴۰ آ
نام: سپیتی ارغاس

جواب و سؤال ... مجموعه
ورقهای ۴۳ - ۴۴

لطایف الاخبار در وقایع محاصرهٔ قندهار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحدی که ابواب فتح را بروی پادشاهان گشاده مرضائی را سزاست که اخبار لطایف کمالش هر گوش شنیده و سپاس بیقیاس کرشتهٔ ظفر را هم آغوش خسروان تواند نمود مرا بروی او زیباست که انار جلایل جلالش هر دیده دیده هر گردن از طوق حکمش بجا افتاب مکنات تیغ کشیده بر فرقش رسیده و آنکه سر از خط فرمانش بر دست ماهتاب صاحب حشم لشکر انجم بر سرش کشیده و بنیاد معموره وجود را بچهار دیوار عناصر محکم گردانیده و نگاهبانی آن را به سروران شریعت محمدی ارزانی داشته صبت مرستغنان لشکرش جهته رسانیده و نقب از و پنهان رو در دست و کمند از و بالا و رتبه تخت از تخت افروز تخت را سر نوشت نمود و تیر تفنگی که در سینه دشمنان نشاندند رنگ از دل دوستان سترده بخدنگی که از دوستان رو کرد و هزاران زخم حسرت بسینه دشمنان بر در علم از خاک بر داشت و نیزه را قد بر راستی بر افراشت گلشن دولت را بهار سلطنت داد

و الواب بهار سلطنت بر روی گلشن دولت گشاده و منزل را قلعه گیر از الخندق برید شب بلادی محصور از او چون مهتاب ماهتابی بست اقتباس گنجینه خانه گماز را از عافیت به پرداخت و سر را بیابخی نزاع دشمنان ساخت تیغ از آن خونریز ست و سر بریده از و فتنه انگیز صلح از و مایه امانی و جنگ از و آفت زندگانی را ه پنهان و بروی فکر گشاده در یک خیال را سود حال سوخته و داده عافیت را به پناه حواله برده و فنای حوالی را بجهور کار بی نوب سر در برج و در قلعه بدن بحکم لو حصار بست و دل در شهرستان سینه بنیاد و شهر یار بیا حواس را بپاسبانی محکم تن باز داشته بست و عقل را بنگاهبانی ارک سر برگماشته از برق تیغ سپاه ظفر پناه بند حرص استقامت دشمنان را سوخت و لشکر به معاش قزلباش را ملک گیری و ملکداری آموخت تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء رو صلات و النیات زاکیات بر روح پر فتوح شاهنشاه ملک رسالت که محکم دینش از آفت حوادث مصون هست و شهرستان شرعش از اسباب امنیت مشحون حصار گرد او در ایام او ساخته اند و قلعه سپهر را برای وجود او طرح انداخته کمترین مبانعانش سپهسالار بیت فتح و در رکاب و کمرین پیروانش امیر الامرا ابیت ظفر انتساب اعنی خلاصه موجودات و اشرف کاینات صدرنشین بزم اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر برکت آنکه نقش بحقیقی بی محبتان نه نشست و مهر و بیخ ظفر بیادلانشان

صورت بست مهرستان حصار امانی و بغضستان فتنه جاودانی نوبت آنکه ازین رسید و باز

رسید صلوات الله علیهم اجمعین متوالی و متواتر باد بعد بر رای جهان آرای جهر انجلای ارباب

بصیرت و اصحاب فطنت مخفی و مستور نخواهد بود که گرفتن عباس میرزا والی ایران که ربط

بحبالت مهر بنا ورده قندهار را از منسوبان درگاه عرش اشتباه شهباز اوج مملکت

داری ثانی صاحبقران اول و دوم جهانگیر نخستین یعنی پادشاه کشورستان ملک گیر تخت سلیمان

تخت رستم رخش برج معدلت را خورشید تخت سلطنت را جمشید گلشن دولت را بهار ملک

دولت را مدار شمع بصیرت را نور معراج حقیقت را طور بازوی شجاعت را تیغ بهار همت را

منبع گلشن دانش را کان عشرت را مل آنکه ابر از کفش مایه بگیرد و توانگر گردد و تا کان

از همتش بهره ور نشود رنگ زر نیابد و زر و خاک از نسبش در دیده تو یا مهست در کف کیمیا و تیغ

در دستش دوستان را نگاهبان است و دشمنان را آفت جان درست و دولتش تجربه

کاتب ملکش اقبال جسم و جان مملکتش شش جهت را محیط و چهار دانگ

هندوستانش هفت اقلیم را بسیط شاه جهان اول صاحبقران ثانی باز فدای اینا منش

صدر زندگانی ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی صاحبقران ثانی گورگان

نژاد و با عدل و داد که اجداد اوش که هر یک ملکی را نسبت جهانگیر نسبت با صاحبقرانی نیست

که بجمیع اخلاق پسندیده آراسته است و از جمله اطوار نکوهیده مبراست و در دانائی بشکست

ازار

ازار سطوتی نیاز و در شجاعت رضا هست یکی نه تازه همت رنگ افزای بحر و کان است

دور عدالت زنجیر گسل نوشیروان هنر اثر شاه کرامات توام زاده در مرتبه پی از غیب

خبر داده و لو لشکرش از حد حصر افزون و فر اقبالش از احاطه قیاس بیرون آبای علوی السر

عباس میرزا را بجای پدر خسرو وا ناول آزموده کار شاهنشاه دادگستر ملک تجربه در گفتار لطیفه

عجیب است از لطائف روزگار و شعبده غریب است از شعبده های لیل و نهار ملک را از چنین

پادشاهی آسان گرفتن نه کار نسبت از صعوبت بری و سر بر آنچنانی سروری کند آنکس نه خیالست

سرسری طعمه از پیش شیر ربودن نیست و لقمه از دهن اژدها برآوردن و در گرفتن آن چندان تعجب

نیست که در مقابله شمشیر خاقانی جراحت درکند سیل جادو دختن نه ساحر است نه از اعجاز

کاریست چه این چنین پادرکذر از مردم دوستی نه عقلیست نه نقلی قصیده است متعلق بقدرت

الهی هر که این را شنیده انگشت حیرت بر لب نهاده و هر کس که این واقعه را دیده در بحر تحیر افتاده

از مشاهده این حال مضمون کلام معجز نظام وصی بحق الامام مطلق غالب کل غالب و مطلوب

کل طالب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی آله من الملک الوهاب که

عرفت ربی بفسخ العزایم معلوم ارباب دانش که تماشای تیرگی خانه عالم اند گردید اگر مجمل

حال جهانبانان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست و طرفه تر از همه اینها

مغرور گشتن و تدارک آن کار است بر پادشاهزاده والا گهر که اختر بلند اقبال جهانبان

ملک ستان دانش پژوه سلطان دارا شکوه که ولی عهد پادشاه جمجاه و خلیفه خلیفة الله است هر گاه از
فرط محبتی که این پادشاه هفت اقلیم بآن نوباوه بوستان بزرگی دارد هر گاه بجدائی یکدیگر رنج
او تن در نداده همیشه چون یعقوب طالب دیدار الفرزند یوسف لقا بود بنابر مقدمات که بصورت
تحریر یافت بخاطر فاتر این هرزه گرد بادیه ورای فسرده بادیه پیمائی رسید که چون درین سفر تماشای
منصوبهای فلکی نموده بود آنچه از روی وقایع این مهم برای العین مشاهده نماید و از ارباب صدق بشنود
بقید کتابت در آرد و در آنچه خود دیده ام خود سخنی نیست و از دیگران شنیده ام بسر حد کمال
رسانیده راه سخن را مسدود گردانیده ام هر چه درین سواد دیده ام جانش معنی بصدق آن
نگرویدم و بر راستی آن اعتراف نمائی که من بر راه خلاف نرفته ام و هر دری که سفته ام بر راستی
سفته ام نه از محرمان مجلس خاصم نه از بندهای بزم اختصاص نه در نوشتن محکوم و نه در خبر
رسانی مامور گر دروغی بایدم گفت و افترائی بایدم بست و از آنچه شنیده شد چشم بایدم پوشید
و در اثبات آنچه نشنیده بایدم کوشید بواسطه خاطر دوستانی که دهند و نه کوشش گر بایدم
باو از جبار رفته بار در بند نقشی می طرازم و صورتی می سازم دروغ بدوستان نتوان گفت
در لیست از شان نتوان تهمت هر گاه پای غرض در میان نباشد در رعایت جانب
کسی نبایدم کرد و هر از راستی بایدم گذشت دیگری بایدم کرد بهر حال که واقعات این سفر را
آنچه من که گوشه نشین زاویه خمول بوده ام دیده ام دیگری ندیده و اگر دیده چشم نزدان بوده بسط

بعض

بعضی اغراض دیدنی پوشیده با گفته و اگر گفته بنوعی دیگر گفته   احوال زمانه گوشه گیران در خنده
بازی زنگار عرصه هنر پیداست   بنیاد این قصر عالی بنا بر آغازی و تماشی این نجابی نهاده شده و مسمی
گردید بلطایف الاخبار در تفصیل وقایعی که در حین محاصره قندهار هنگام معاودت از قندهار سمت حصول
داد و آغاز و تمهید مقدمه چند که ربط کلام بآن تعلق دارد بر ارباب بصیرت و خبرت محجوب
نخواهد بود که در سنه هزار و پنجاه و شش از هجرت احمد مختار صلی الله علیه و آله الاخیار هرج و مرج
در کشور توران افتاده و سپاه نذر محمد خان والی آنجا از در رکردان گشته اظهار نوع عصیان
نموده شد و شور تمام با احوال او راه یافت و از هر طرف گردنکشان شور انگیز فتنه و دست امین بقمع
شورش در آمدند زیر دستان روز بازار گرم شد و زیر دستان از دست رفته کار رفت
این بیچاره گان بال کارا مسخر دیدند و امان نمی یافتند و آنچه داشتند آن غارتگران از آن ضعیفان
و بعوض نا داشته جان از ایشان میخواستند و عجزه و مساکین تمام در آن حادثه در انقلاب پامال
شده شدند و اوزبکان بی آزرم نام سلطنت بر عبد العزیز خان پسر خانه کور گذاشته مانند پادشاه
شطرنج او را از هر جا که میخواستند بر داشته بهر جا که اراده میکردند می بردند آن خسرو عاقبت
در باخته راه التجا جستن بدرگاه آسمان جاه پادشاه دادگستر عدالت پرور شاه جهان پادشاه
که پناه خواقین روزگار و خوانین ذوی الاقتدار است چاره ندیده ناچار حاجی منصور نام شخصی که
از مخصوصان او بود بجهت طلب امداد بهندوستان فرستاد و ملتمس او بشرف قبول استسعاد یافت

حضور این پادشاه کامران کام بخش رسیده پادشاهزاده بلند اقبال رستم رخش سلطان مراد
بخش را که چهار رکن گوهر اکلیل سلطنت است با اتالیقی یار رو قادر و علیمردان خان امیر الامرا با سپاه
انبوه که دشت و کوه را سپرده در نوشته و فیلان کوه شکوه که کره زمین را بجز طوم برسیده اشتند مقرر
فرموده اند که رفته به ضرب شمشیر برق کردار که شمع راه گمراهان رفته جوهرست آن یاغیان از ولی نعمت
برگشته را براه راست آورده دارای خنجر پیر نژاد و از زاد بوم آن مخذولان متمرده و مساکین
آن دیار را از شر ظلم و فساد ان بدنهادان خلاصی بخشند اما از انجا که نکبت آن خان طالع و شوم
راهبان دریافته بود که دوست و دشمن را از نهیب تمییز ساخت از غایت واهمه که در ان ایام خاطر
او در فرا گرفته بود پیوستن آن نونهال گلشن خلافت را بموسم بهار درساخت آن سرزمین
در بستان شدن آن رستم منشان جهانگیر و نزهت با فتح گشت بسید رعایا و مساکین
محل بر ملک پیمائی کشور ستانی نموده و دست از دشمن انگاشته پیاپی و از لعل چند داشته
ملک و مال را گذاشته با ایران رفت و بیقدر نعیمه که خیر ان دنبال صید مانده ننگ و ننگ بهر آن
معدود ضعیف را شکار نکنند و بعد از یکسال که سوء ظن او بر ظاهر شد و دانست که آمدن
این لشکر جز امداد و معاونت سببی نبوده است از ایران بلیغ معاودت نمود و عساکر منصوره
و ازان ملک گشته بنابر حیان آباد که درین ایام مستقر خلافت و جهانداری بود آمده بعد سال طو
سر انجام گشته و چون در ان بسباق که مدت دو سال امتداد یافته بود و لشکریان از بهر گوشه

قضیه

هر چه تمامتر از هند و ستان روانه شده بودند و فرصت تهیه اسباب قلعه گیری نیافته اما این معنی
در ناموس سلطنت نگنجیده حسب الحکم حضرت خاقانی نیز قلعه را تقبیل نموده و در تسخیر آن
نهایت سعی و اهتمام تمام بتقدیم رسانیدند بانجام محاصره چهار ماه کشیده و لشکری که از هرات
بکومک آمده بود از یمن اقبال بیزوال شاهنشاهی و ترددات نمایان شایسته رستم خان
بهادر بهزیمت رفت و در عوض آن چند مرتبه سنه یک و چهار هزار سوار بآورده و دو اسپه و سه
اسپه شده فیروز جنگ تیر و خطاب یافتند و شیخ عبد المحراب قلعه دار دست از قلعه داری باز
داشته محکمه فاک را اختیار نمود لیکن حفظ کردگار با همه سپاه که در قلعه بودند قوی دل
ساخته که این مقدمات با مطلق بخاطر خود راه ندادند و شکار خود سرگرم بودند هندوستان بر
سر آمده و عدم اسباب قلعه گیری بسبب آمدن لشکر ظفر بار اده جنگ صف چنانچه مذکور شد
باعث آن گشت که شاهد فتح جلوه ننمود و سپاه ظفر ورا آینه وقوع روی نمود و سپاه در یک
فصیح بزرگ گرم بسر بانشست لشکر فیروزی از اعتبار نیز بیده بجانب کابل روانه ساخت و در سال
دیگر بجهت تدارک مهمات ضروری در سر انجام اسباب قلعه گیری با سپاه گیتی ستان در هندو
ستان توقف نموده در سنه اثنی و ستین و الف باز سپاه نصرت دستگاه با سردار ان
سرکرده دین و دولت و همراهی آن وزیر آصف نظیر صاحب سعادت نیز قلعه را محاصره نمود و پادشاه
ملائک سپاه با جنود اقبال دار الملک کابل را بواسطه قرب مسافت ورود و رسیدن انبار از قحطی

قدوم همایون رشک جنت عدن گردانیدند و لشکر ظفر اثر بعد از تقدیم محاصره و یورش بیدریغ
خاک در سینه خاک افکندند و از ضرب گولهای توپ قلعه را نموده خانه عنکبوت ساختند کار بجایی
کشید که معامله فتح بامروز و فردا رسید و درین اثنا سرداران ماوراء النهر گرسنه چشمان بلخ
بدخشان که نانی بجا میخورند ایمان بدنیا میفروشند جمعی کثیر از هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده فراهم
آمدند و نواحی کابل را خالی دیده فرصت را غنیمت شمرده از غایت قالوچی گری که مخمر طینت
خبیث ایشان است بغربت تاخت و تاراج مانند گرگان گرسنه از اوطان خود بر آمده روانه
دار الملک کابل شدند و الحق که آن از حق بیگانگان را جمعیتی دست داده بود که اگر تدارک آن نمیشد
تمام عجزه و مساکین و رعایا بلکه کافه برایا بی بنیاد با حال آن آشوب جگر دیده و اندک مایه مردمی را
که در رکاب سعادت بودند دفع فساد آنها میسر نبود چون این پادشاه عادل رعیت پرور نقد
احوال رعایا و رعایت عجزه و مساکین بلکه ودایع حضرت کردگار اند بر جمیع امور عظیمه مقدم میداشت
لشکر منصور را بعد از ترک محاصره قندهار و دفع شر آن قوم نابکار مامور ساخت و چون خبر مراجعت
لشکر ظفر اثر در میان عام و خاص شهرت گرفته او زنگیان بنوعیکه از آن حرکت خود پشیمان شده
بی آنکه آسیبی بسرحد نشینان ممالک محروسه برسانند نادم و خاسر باوطان خود بر
گردیدند از این او که درین قسم وقتی از آن طایفه بی حیا بوقوع آمده خاطر ملکوت ناظر بندگان
حضرت ظل الهی در هم مصروف کار روزه بود و سال انتقام پادشاه نیز بوده و الا کم بلند اقبال العظیم

فقسمد

محتشمان که شنیده بود تدارک آن هر کدام بطرق برخصت شدند و بلکهای بدر دست ر
اندک بامردمی در رکاب ظفر انتساب ماندند و در همین ایام سعید خان بهادر ظفر جنگ را که
از امرای قدیمی شان و امرازادهای این سلسله علیه عالیه بوده و بصوبه داری قندهار امتیاز داشت
از قندهار تغییر نموده بملتان فرستادند و در عوض او دولتخان را بقندهار رخصت فرمودند و این
دولتخان در ابتدای حال بوماله سردار مرتضی خان میر بخشی پادشاه رضوان آرامگاه جهانگیر بادشاه
بود و چون آن خسرو گیتی ستان پادشاهی صورت و معنوی را هم جمع داشت و بجمیع وجوه
بهره معنی را منشا بوده بخوبی خوب که هر کس آنرا دوست داشت و میل تمام داشت چون
که در این معنی دولتخان زاد در خدمت مرتضی خان دیده بود حسن و آراستگی یافت او را از فرزندی
خود امتیاز بخشید و در اندک مدتی او را از مرتبه منشیگری بر آورده برتبه خانی رسانیده
بخطاب خواص خانی مخاطب گردانید و چون این پادشاه اقلیم گیر و فتح بخش تاج سر
و در آن ترتیب او کشیده بیاران و در اندک مدتی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی نموده و بصوبه
داری تته و خطاب دولتخانی سرافرازی یافت تا آنکه از آن پایه بنزد بالا کشیده بعد از سعید خان
بهادر ظفر جنگ سپه سالار قندهار گشت اما چون از جوهر ذاتی بهره نداشت که عاقبت ...
و نرم ابهم صفوف خدمت از خود کرد انشت   اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت   نهی زیر طاوس
باغ بهشت   بهنگام آن بیضه پروردنش   ز انجیر جنت دهی ارزنش   دهی آبش از چشمه سلسبیل

بان هنگام که روم و مه جبرئیل بر آبداران هضی‌ای آغزاع کنند بلخ بیهوده طاوس باغ و درین وقت
والی ایران عباس میرزای بن صفی میرزا صفوی حسینی که همیشه دیگ سودای فتح در مطبخ خیال خام
قندهار در جوش بود فرصت برتافتن لشکر ظفراثر غنیمت دانسته صوبه‌داری دولتخان را که تنگ
دران صوبه نشسته بود ازان غنیمت‌تر شمرده و قطع نظر از دوستیهای آبا و اجداد و مهربانیهای این
بادشاه گیتی‌پناه نموده در موسم زمستان سنه هزار و پنجاه و هشت که سمند زمهریر بان هندوستان را
عبور از عقبات دو قندهار که هر یک گوز مهر پیست متعذر می‌نمود با جمعی که او را میسر بود
آمده آن قلعه را از کوتاهی آن خان بی‌دولت بی‌عاقبت و نفاق شادی خان اوزبک حق‌ناشناس
بی‌مروت که از فیض تربیت این خسرو بنده‌پرور از حضیض ذلت و خواری به برین اوج خوبی
و کامرانی رسیده بود در عرض پنجاه روز متصرف گشته و محراب خان غلام خاص خود را در آنجا گذاشته و
قلعه‌ها را که در صدد تعمیر اکثر جا خراب کرده بود مساحت و بنا ساخته که داشته به هرات مراجعت
کرد و اکثر سرکرنصرت ... در غیبت کم که زیاده از سه ماه نبود جمع آمده در رکاب نواب قدسی
القاب بلند شاهزاده جوان‌بخت کشورستان سکندر نهیب سلطان اورنگ‌زیب بهادر که بر
سیوم چهار عنصر سلطنت است بسرکردگی وزیر باتدبیر کاردان سعدالله خان بغزنین
رسیده بود که خبر نامردی دولت خان در رفتن قندهار را از تصرف اولیای دولت قاهره
استماع یافت هر چند که سپاه ظفر دستگاه به سبب و رسیدن تا بداد محصوران ابرطت

ملکستان ملایک گروه محمد وارث کوه که فضل نو بهار چهار فصل جهانبانیست چون نگرانی خاطر
قدسی مآثر اعلیحضرت خاقانی امنشاه بود نمود و نظر برین که لشکر که درین یساقها بیچ دیده
روی داده بود نکرده سرانجام آن مهم را که اهم امور ملکداری بود بر ذمت همت خود گرفته بعد ازین
بقتل خاقانی گیتی‌مدار صوبه کابل و ملتان را بجلدوی قبول آن خدمت و لطفه قرب جوار قندهار
با قطاع دیگران نهاده دودمان خلافت ارزانی داشتند و خود بدولت و اقبال در اولاد فخر
شاهجهان آباد گردیده نواب قدسی‌القاب جهانبانی دو ماه بواسطه ضبط و ربط معامله در آنجا
توقف فرمودند و در ایامی که آن ملک بهشت آیین از فیض قدوم آن درة التاج خلافت
نزهت فردوس برین داشت روزی در آن از کمل و اولیای عصر که حالات از کرامات شان
ظاهر است و اکثر خوارق عادات از ایشان بوقوع می‌آمد در محفل خلافت شان حاضر بودند یکی بجیب
مراقبه فرو برده بعد از ساعتی که یکی از ایشان سر برآورده گفت که من همین ساعت ملاحظه اوضاع
ایران می‌نمودم دیدم که والی ایران دولت و سلطنت را وداع نموده درگذشت دیگری این
گفت که من نیز خود را در آنجا حاضر دیدم و از آنجا غایب نشدم تا آنکه جنازه او را بخاک سپردند از
استماع این مقدمات والهی زبان معجز بیان آوردند که ما نیز در مکاشفه دیده‌ایم که زیاده از
هفت روز قندهار نخواهد ماند یقین که درین هفت روز فتح قندهار کرده در خواهیم گشت
آنچه در عالم غیب مشاهده نموده‌اند مقوی آنست که ما در عالم شهود دیده‌ایم او وفات شده

عباس را است و درست خواهد بود و هر گاه او مرده هرج و مرج در آن دیار افتاده یقین فتح قندهار مارا
بزودی میسر خواهد شد اگرچه مکنون خاطر قدسی مآثر بندگان حضرت خلافت پناهی آنست که
ما درین سال بواسطه سرانجام مصالح قلعه‌گیری برای آسودن لشکریان امسال این مهم را موقوف کنیم
اما چون نقش انچنین نشسته است که آن کشور بی دار گشته سامان چه در کار است سرانجام چه میکنیم مقید
باین و آن نباشند همچنان امروز از کابل بدان قندهار باید شتافت و آنرا مسخر کرده به هندوستان را
مراجعت نمود و این خار را از راه لشکر باید برداشت که رفتن بدار السلطنه لاهور بیاید انفس
نمی ارزد و بعضی از ارباب مشورت که از اوضاع عالم خبردار بودند رای [illegible] داشتند و میدانستند
که بر تقدیری که عباس میرزا عالم فانی را بدرود کرده باشد البته دیگری جانشین او شده
باشد که یکی چون شود دیگری آید بجای جهان را نماند چنانکه خدا این را پسندیده و بدلایل معقول
خاطرنشان نمودند که ملک بیگانه را هرگز خالی نباید دانست و طریقه حزم و احتیاط را از
دست نباید گذاشت تمام لشکر در رکاب سعادت [illegible] پادشاهی به هندوستان رفته و بالفعل
آنچه اینجا حاضر است یعنی تعیناتیان کابل اند با این قلیل بر خراسان و قندهار رفتن از طریقه
احتیاط بعید می نماید اگر چنانچه کار بعد عاجز آمده باشد و اگر عکس آن بوقوع آید در آنصورت
چه باید کرد قطع نظر از امداد ایرانیان بالفعل آنقدر جمعیت در آنجا است که لشکر ظفر را
از نیل مقصود باز گردانیده است و [illegible] نکشته و [illegible] کرده این جمعیت نادر آمدن

زمستان

زمستان در آنجا خواهد ماند خصوصاً در هنگامی که خبر توجه موکب اقبال بآنجا برسد بعد از آنکه صاحب
عالم بدولت و اقبال بآنجانب توجه فرمودند معاودت بی نیل مقصود دیده نماست و ماندن
در زمستان [illegible] مانع متعذر و در نیوقت مهم را موقوف باید داشت و بدار السلطنه لاهور باید
رفت و عساکر منصوره را فراهم آورده سامان آن از قرار واقع کرده در آغاز بهار بجانب روانه شد
اگر انچه بخاطر مبارک گذشته است بوقوع آید مقصود ما حاصل شده و اگر نشده هم جنگ میسر خواهد بود و هم
محاصره بهر روش که باشد قلعه فتح خواهد شد لیکن بسیار دور آن صلاح [illegible] شده اند
القصه مردن شاه عباس را جزم کرده اند و باستادگی بر سر خلافت میسر عرض داشت
نموده اند و التماس که دو نفر از منهیان خبر رسانیده اند که شاه عباس فوت یافته است و ملک
ایران خالی شده است و [illegible] کرده ایم در همین امسال بر سر قندهار رویم اگرچه این
معنی پسند خاطر مبارک نبود چنانچه سابقاً مذکور شد اما چون اختیار این مهم [illegible] داده
بودند التماس را منظور داشته [illegible] نواب قدسی القاب کشور هندوستان بعد از انقضای ایام
از کابل روانه شده [illegible] دار السلطنه لاهور گردیدند و در آن زمستان بواسطه [illegible] ساختن
سپاهیان و تهیه یراق سفر در آنجا توقف فرمودند و توپ‌خانه ایران نادر دست بر
توپهای قلعه‌کن مامور گردیدند و در آن اثنا دو توپ [illegible] ساختند که گلوله یکی از آنها
یکمن و نیم [illegible] است و مسمی گردیده است به فتح مبارک و سجع [illegible] این بیت

توپ دارا شکوه هست بجهان میکنند قندهاریان و دیگری کشورکشا نام یافت و پی دوانکه

گلوله آن وزن دارد و هر کدام ازین استادان بانعامهای گرامند و خلعتهای فاخر بهره ور گردیدند

و سوای این دو توپ یک توپ کلان دیگر از پایه سریر خلافت مصیر سوم بنوبت قلعه کشا نیز حواله بود

رسیده و مسجع باین بیت گشت توپ دارا شکوه قلعه کشا هر گرجانب میبرد بهوا

و ظرفای لشکر بعد از ماندن قلعه قندهار و معاودت لشکر ظفر اثر بنوعیکه عنقریب مذکور خواهد گشت

مضمون این بیت را بر قلعه گیان خصوص صاحب سپه که در محافظت قلعه زیاده از همه سعی داشت

بحال تنگ کرده میگفتند از تشکون این بیت باد ساخته سر افتخار بر آسمان رسانیده از کره

هوا هم درگذرانیده بودند و بغیر ازین منت هم از ایشان کمتر قه بجنگ از ده ذرع کم نبود بجهت زنبوره یا

اتباع شده باقی اسباب قلعه گیری را درین قیاس توان نمود و با وجود این سرانجام جمیع

ارباب دعوت نیز بشرف ملازمت شده بودند و بواسطه فتح قندهار از لاهور شروع به دعوت

نموده بودند و چند تن از ساحران هم بغیر [illegible] هم بنوعی یافته وعده ها داده بودند و هر کدام از اینها

در آنجا برعایتها معتدبه محظوظ گردیده بودند و اکثری از بندهای سرکار عالی چنانکه هر کدام خود را رستم

عهد و افراسیاب زمان میگرفتند زبان بلاف و گزاف گشوده گرفتن قندهار را در سهل و بود

داعی نموده از آنجمله یکی جعفر میر آتش سرکار عالی متعالی بود که بتازگی بسعی [illegible] از احدی

گری بمرتبه والای تقرب رسیده و گوی سبقت از جمیع بندهای تابعه سرکار عالی متعالی [illegible]

و در خلا

و در خلاو ملا میگفت که بمجرد آنکه نظر من بر قلعه قندهار خواهد افتاد پرواز کرده خود را بقلعه خواهم

انداخت همچنین اندازه سه چهار پر کلنگ بر سر میزد و روزی نوبت قبیحی اتفاق افتاد که آنکسال [illegible]

کیج میشنود که جعفر چه میگوید شما قندهار را دیده آید او میپرسد خواهید شد که هر چه میگوید بعمل آورد

راوسته سال معروض داشت که دران قندهاری که ما دیده ایم تفنگچیانی هستند اگر جعفر

بهمرتین مثل کلنگ پر بر آورده بجانب آن قلعه پرواز کند او را در هوا شکار خواهند کرد فرصت

آن نخواهند داد که بطرف آن نگاه کند و این جعفر بروز انفعال بهم رسانیده یا کتابی از

نظر مبارک میگذرانید که در علاج تاریخ عباس میرزا مرد و قنداول خان مبیل بندگی

این درگاه در آمده بود و تاتار خان از صلاح و صوابدید او بیرون نیست و او نیز بملازمت می

آید و در انتظار موکب اقبال میکشد که قلعه را بسپارد و گاهی خود را بدر خواننده قنداول خان

می نمود و گاهی منتنی تاتار خان و ازین لاف و گزاف عزت و اعتبارش روز بروز افزون میشد

بجایی که درین روزها محسود جمیع بندهای سلطانی گردیده هست و با منصب [illegible]

جاه و جبه نوبت قبیح اتفاق میکشد ناگاه گیتی شنید که بندهای بادشاهی با آنکه همه کرگان

باران دیده و گرم و سرد روزگار چشیده و نیک و بد عالم آزموده بودند چون صلاح فتح در ان

سال نمیدانستند از سلک ارباب تدبیر و کنکاش بر آورده مطلق سخن این مهم را از هیچ یک نمی پرسیدند

و وقوع فتح بمرتبه در خاطر مبارک راسخ یافته بود که حرف دیگر مطلقا در ان گنجایش نداشت

همیشه بر زبان در بار جواهر نثار می آوردند که درین مرتبه سابق که نشده بود فتح شده بود بسبب آن بود
که الله تعالی منظور است که این فتح بنام ما باشد و اگر رجا نا کسی سخنی بپهلوی ما داشته بر زبان می
آورد مورد عتاب و خطاب میگردید و درین ایام در دار السلطنه لاهور حسب الامر عالی قلعه بر وضع
قلعه قندهار ساختند و جمعی از فرنگیان را که بهتر قلعه گیری فرنگ بودند و کتابها در آن فن ساخته
همراه داشتند شکل از هر قسم که تصور توان کرد در آن کشیده بودند و تصویر مورچالها و جوالها
در آن نموده که هر قلعه که بدین قسم باشد بدین روش باید گرفت حکم شد که مناسب قلعه قندهار
مورچالی پیش برند و از طرف دیگر مردم هندوستان فرمودند که بطریق خود مورچالی برای
دیوار رسانیدند و توپی چند میانه از شهر بآنجا نقل کردند بعد ازان بساعت سعید بدولت
مقدس بواسطه دیدن آن قلعه و مورچالها و تماشای توپها بآنجا تشریف ارزانی فر
مودند و چون از مشاهده مورچالها فارغ شدند توپهائی که تعبیه شده بود بدیوارهای آن سر داده منهدم
گردانیدند و جمعی را حکم کردند که یورش نموده بر دن قلعه در آمدند و آنرا مفتوح ساختند و این فتح را
مقدمه فتح قندهار شمردند و حاضران تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و ارباب طبیعت
تاریخها گفته بعرض رسانیدند که از آنجمله فتح اول دارا شکوه است و از آن هر دو مورچال سوار عالی
فرنگیان را پسند فرموده معاودت فرمودند و بتاریخ بیست و چهارم ربیع الاول سنه ۱۰۶۳
قرین فتح و فیروزی و دولت و اقبال از لاهور کوچ کرده روانه قندهار گردیدند و بخواجه معاون

جانشین لاهور حکم کردند که هر دو توپ نو ساخته را با توپ قلعه کشا که از درگاه آمده بود بر کشتی ها
انداخته روانه ملتان نماید و خواجه مذکور حسب الحکم عالی متعالی بمجرد تمام آن توپها را از درون
قلعه لاهور در مدت بیست روز بر آورده بکنار دریای راوی رسانیده در کشتی انداخته روانه
نمود و صدمی که از بر آوردن این توپها بمتوطنان لاهور رسید تا کجا توان نوشت که شرح
راست نمی آید و دستگاه و اقتضای بیداد نمود و فعلا آن افتاده بود و هر کس که در کوچهای آن شهر
میدیدند بواسطه کشیدن آن توپها میگرفتند اگر ضرر میدید و در راه می یافت والا از بر پای
هر خانه که بر سر راه می آمد اگر صاحب منصب بلند آن را در می یافت که آن خانه نجی می ماند و اگر نه تمام
آنرا منهدم میگردانیدند خانه خرابیها این و همینها آن رسوم نوروز سلطانی باد در بلده ملتان بتقدیم
رسانیدند و دران روز فرخ خان منیع الشان رفیع المکان مهابت خان که از عمده های
دولت سلطان کبیر روبه که سه صد هزار تومان رایج الوقت عراق باشند از درگاه والا آمده
ادراک سعادت ملازمت دریافت و قامت اخلاص ایشان و خلف الصدق ایشان
میرزا طهماسب بخلع فاخره مزین گشت و لشکر خان بخشی ثانی و اعتماد خان دیوان لشکر ظفر اثر
که بواسطه آوردن خزانه که از نشست لک روپیه یاده بود در لاهور مانده بودند آمده در آخر
همین روز بعز ملازمت پادشاهی یافتند و روز بیست و چهارم ربیع الثانی سنه ۱۰۶۳ بفیروزی و فرخی
از ملتان کوچ فرموده و از دریای راوی که گذشته در کنار جهان در یا منزلگاه قرار فرمودند

و چهار روز بواسطه تهیه اسباب سفر لشکر باز داد و در آنجا مقام واقع شد در همین مقام رستم خان بهادر فیروز جنگ
و نجابت خان و قلیچ خان که هر یک بشرف علو مرتبه امتیاز داشتند بارها و سر مسالک دلیر کرده تهور و
جلادت در میانه امثال و اقران خود آخرین در این خدمت بسعادت بساط بوس امتیاز یافتند و بانعام
و خلعتهای خاص و سرافراز گشتند و توپهای که از لاهور در کشتیها لنگر انداخته روانه نموده بودند در همین منزل رسیده
حکم شد که براه شال و داود پور روانه نمایند چون منزل پیش ملک شد دیده شد روان از آب اتری
نداشت خوانین مذکوره المقام یک روزه ماموری گردانیده خود بدولت و اقبال و دوازده کروه کوچ کرده
فرود آمدند و از آنجا انتقال سنه الخیمه سراپرده جاه و جلال ساختند و جهت عبور عساکر
منصوره از آن دریا یک روز مقام فرموده شد پس از آن بانیز یار در کیهان پیوسته رسیدند روز
دیگر از دریا گذشته عالم خان اکبر وطن ملک ملوک جانشت منزل گاه گردانیده شد و از آنجا به دو منزل به
باحسن دره سنگ آمدند و در اینجا مقرر شد که جهانگیر بیگ با پانصد جوان جرار کارگذار هر قدر راه
که مقدور او تواند بود پیش پیش لشکر نصرت اثر پیشرفته باشند و نزد بیند او ران دو کی چوتیالی نشانه
عالیشان مرحمت عنوان صادر شد که از مردم خیمه هرجا که در آنجا بنگاه باشند با معاونت آنها بشتابند
دستگیر نمایند و اگر در گرفتن آن جماعت احتیاج بکومک شود جهانگیر بیگ را آگاه سازند که خود را برساند
و با او نیز حکم شد که هر وقت آن مردم خواهان مدد شوند بلا توقف در آنجا حاضر گردد و عمدة الملک
رستم خان و قباد خان و طاهر خان و داور نکیه و دیگر به پیش رفتن یک منزل از اردوی بزرگ مامور گشت

و قلیچ خان با مدن یک منزل از رود نیلاب و از آنجا بهفت کوچ متواتر به جیجه رسیده شد و در اینجا قافله از ایران رسیده
سوز هشت آمده بود قافله باشی آن قافله در دیوانخانه خاص و عام بسعادت آستانبوسی مستعد گشته بانعام
و خلعت سرافرازی یافت باستفسار سرانجام قلعه قندهار را از و نموده از تقریر او همگی سه هزار کس همراه قلعه دار
بعرض رسیده و کمی غله و سرب و باروت بظهور پیوست اسباب مردم قلعه از قافله گذشت آنچه
بسند انعقاد لشکر عالی متعالی انتفاح شد روز دیگر از جیجه کوچ فرموده به روز بمقام سنگ لخشان که
سرحد قندهار و هندوستان است فرود آمدند از سوانح این منزل رسیدن عرضداشت جهانگیر بیگ است
باین مضمون که راهداران دو کی و چوتیالی از توجه موکب اقبال و رایات جاه و جلال آگاهی یافته
روانه قندهار شدند و جمعی کثیر از افغانان کاکری آمده اند در بنیاد نگاه را بر ایشان بسته اراده
گرفتن آن راهداران کردند و آنها باتفاق سرکرده خود که رضا قلی سلطان نام داشت
از بیم جان جنگ زده عربده کنان راه را وا کرده در بدر رفتن چند کشته معدودی را
اسیر کرده بقیة السیف خود را افغانان و خبر آن به لشکر رسانیدند و ایضاً
از عرض داشت او بوقوع پیوست که جواسیس وی را اخبار نموده اند که قلعه کیان
توپهای کلان را که مدار قلعه داری بر آنهاست از قلعه بر آورده روانه خراسان کرده اند و
در پی سرانجام بردن توپهای دیگر نیز هستند تهیه رفتن خود نیز میکنند روز دیگر در وقت
سواری آن نقاره دمان جهانداری با مرای عظام مقرر نمودند که اگر صدق این خبر ظاهر

نمود ما کی خواهیم گذاشت که آنها بدر روند یا توپها را بدر برند انشاء الله تعالی تا دروازه فراه یلغار
نموده همه را دستگیر خواهیم کرد و هم توپها را بر خواهیم گردانید پس عمدة الملک مهابتخان را بخطاب مخصوص
ساخته فرمودند که مهابتخان رفتن ما را مردم البته بر تعقل میکرده باشند که تو تا حال زبان داده
که با این سرعت و اضطراب میرویم ایشان بعرض رسانیدند که اکثری خود را نجات میکنند و نمودند
این لیس خیالها طلبیت مجلس عالی نه طلب دست کسی با وقت ساخته نهایت الله تعالی بالائی کوه لکه
نشسته هر دو دست اشارت میکنند که دارا شکوه بیاید قلعه را بگیرد زیرا که امسال این قلعه مفتوح خواهد
شد شکی نیست روز دیگر آنجا که جوتیانی نزول اجلال فرمودند در آنجا برف بسیار بلند رسیده
چنانچه تیغ علفها که بسیار انبار بود هیچ آثار نشد و از آنجا بدو کوچ بدو کی رسیدند با
درین منازل تیغ علف یکیک مستور بود از وقایع این منزل خبر آمدن دو هزار سوار قزلباش
بواسطه بردن آذوقه برشنک و تفصیل این اجمال آنست که منهیان خبر رسانیدند
که ذوالفقار حاکم قندهار دو هزار سوار برشنک فرستاده است که هر قدر علف که در آنجا باشد
آنرا وکشنیه و منفعت و تعدی بیست خواهند آورد بواسطه ذخیره قلعه بر ندوین بودن غله باعث
تقویت مستحفظان بود عمدة الملک مهابتخان و قاسم خان حکم شد که بیلغار خود را برستم خان
بهادر فیروز جنگ و همراهیان او رسانند و نجابت خان بر سر راه درّی رستم خان و قباد خان
و طاهر خان بهادران دیگر که یک منزل و دو منزل عقب میبودند ... شده و قاسم خان

بایلغار

سزاولی آنها نموده امرای مذکوره را بسرعت هرچه تمامتر برشنک که آنجماعت را با تقبل ساند
باز سیر نمایند درین منزل از عمدة الملک مهابتخان استفسار فرمودند که شما پارسال
مورچال سعدالله خان را دیده بودید ایشان معروض داشتند که من در تمام آن مهم دو مرتبه
بدیدن سعدالله خان رفته ام و او سر دروازه ابوالحسن بهادر خان را بواسطه بودن
خود مقرر کرده در جائی اقامت داشت هرگز بمورچال نمیرفت و بعد از آن رو بمهابتخان آورده
فرمودند که تو البته آن مورچالها دیده باشی فدوی بعرض رسانید که اگرچه من اکثر اوقات بدیدن
ایشان میرفتم اما ایشان بسبب کجی مهابتخان عرض نمود و دیدن آن مورچال میسر نشد گفتند
که شما حقیقت مورچال سعدالله خان کی از روی دراستی خواهید گفت از پنهان کردن شما
چه میشود فرموده اند که او تا را خان آمده است و بملاحظه حقیقت مورچالهای همه را بعرض
رسانیده و مردی و نامردی همه را معروض داشته او خود روی کسی نیابد دید بعد از آن
اظهار فرمودند که سعقلی اورنگزیب و سعدالله خان را ازین قیاس باید فرمود که
یک مرتبه بقدر یا رفته رخود را از موده و کاری نساخته برگشته رفتند و بار دوم
التماس کرده اند و خود را سوار کردند و در مرتبه دوم مورچالها هم پیش نتوانستند
برد و روز دوم از آنجا کوچ فرموده بدو منزل بسه کوته آمدند و راه عقبه پای تنها بر صعوبت
آن گذاشته به راه طبق سر رواند گشتند در کوچ دوم از سه کوته که طبق سه منزل شد

لشکریان از کم‌کمی آب آزار بسیار کشیدند اگرچه آدمیان لبی تر کردند اما دواب ایشان بی آبی
تاب نماند چون از منزل طبق سرکوچ شد منزل هفتم لشکر بود و این جماعت به سبب مخالفت بسیار
تلف گشت و نزدیک قلعه این منازل به داغ آن رسیده و از منزل دویم این منازل عبدالکریم نایب
وجعفر آقا که به خدمت تحصیلداری سرکار رفته متوطن تمام داور رخصت فرمودند که افواج لشکر منصور از آن جانب
نموده هر چند و جارچ خبر غنیم شهر جمعی از اتباع قلعه را قتیل نایند و بعد از رسیدن لشکر
از افواجی که پیشتر آمده بود وضوح پیوست که خبر آمدن غنیم بانجا از راه حیرت بوده و چهار سوار
به واسطه تحقیق اخبار لشکر ظفر آثار آمده خبر را از آنجا گرفته معاودت نمودند و روز دیگر لشکر
کوچ و القه نشده دست و دل درود زمین عقب بیخ مستند و فرود آمدند و در این روز امرای عظام
بلتار قلعه رسیده متفرق به جهت قندهار منزل گاه کردند و در همین منزل خبر رسید که اوتار خان
متعلقات خود را از قلعه برآورده روانه ایران نموده به اتفاق خان را بخصوص خود طلبیده این
خبر را ایشان گفته و فرمودند که از این امر معلوم می‌شود که اراده دیدن ما ندارد و اگر
می‌داشت فرزندان خود را نمی‌فرستاد ایشان معروض داشتند که جمیع بندگان
که قبل از این به جای انقلاب آمده اند در سنوح آمده و قلعه را دیده اند ظاهر بود که اوتار خان
تا جان در بدن دارد دست از قلعه باز نخواهد داشت و اکنون در شکستن قلعه خواهد کوشید و اگر نکشد
خواهد دید که روزی خواهد دید امان که باز او دیدن او میسر نخواهد شد چون صاحب

[illegible] یعنی محاصره
غنیم یعنی دشمن و طرف جنگ

عالم این معنی را از کسی که نمی‌رسید به همگی ملاحظه کرده از خود ازاله مرض نمی‌رسانید و فرمودند
که اگر با اعتبار خود را نتیجه ندهد ما او را از قلعه برآورده به لشکریان خواهیم نمود تا خاطر خود را جمع دارید
کار او را بالطبع او نخواهیم گذاشت و چنانچه افسون کرده ما را از سرداری برمی‌آورد ما او را افسون کرده
از قلعه خواهیم برآورد و از جانب که بیرون آمده و او را گذاشته رفته اند نمی‌دانسته که
او را بجز قسم و پیمان بر گرفت فسون کرده و افسون که افعی را به دام آرد هرگاه ما به دولت
خود بدین جا آمده باشیم ممکن نیست که فتح نا کرده برگردیم انقلابیه الله فتحا کاملا ارزانی فرموده است
از جمله نعمت او و تقاضای اوضاع نمود بعد از چند روز دیگر این معنی بر عالمیان ظاهر خواهد گردید که
ما راست میگوئیم ایشان معروض داشتند که اقبال صاحب عالم بلند است و می‌تواند بود
که از یمن آن هر کاری که از آن مشکل تر باشد آسان شود و اگر او را تا آن را از ایشان گرفتن
از قلعه قندهار بر آورده عجب نداریم این هیچ شکی نیست چرا که هر چه بر زبان مبارک
میگذرد کرامات و الهام است بعد از این گفتگو عمدة الملکی گنجعلیخان را به واسطه حراست خزانه
عامره که گذاشته خود به فتح و ظفر روز ازان به عقیده عبور فرمودند و در همین منزل پسر خداداد او که داود آقا
ایران آورده بعد از رفتن ملک حسین پسر به سیستان و انتظام یافتن در سلک بندگان
درگاه خلایق پناه سرداری جبل ابدالی که قبیله بزرگیست از قوم افغانان و خطاب اخیر دولت را سلطانی
امتیاز داده بوده و این پسر با او در این دو سال گذشته پیش ملک حسین بقیه اولیای دولت قاهره

افتاده از بهندوستان برده بودند و در سلک بندگان درگاه منسلک شده بود و درین سفر
بنا بر بعضی مصلحتها ملکی همراه آورده بودند طلبیده تحقیق مقدمات و مکاتبات که در لاهور از قسم کمی
غله و نرسیدن کومک و کمی قلعه داران و اراده ملازمت اوتار خان حاکم قندهار از جانب کبیر
او بعرض رسانیده بودند فرمودند او بعرض رسانید که اینها همه خلاف واقعست همه را از روی
مکر و تزویر ساخته معروض داشته اند که این مقدمات ممکن الوقوع نمی بود اول خداوند خانه
این بنده را آگاه میساخت بنده آنرا بعرض میرسانید دیگر اینها عجب مقاله ایست و غریب
قصه و حکایتی که این شخص در حضور بنده از وی خبر را بعرض میرسد بر گرفتاری بود را طلبیده از و
نمی پرسند که این خبر از کجا تو نوشته بنده و بعد از رسیدن بر سر مقدمه و برگردیدن
نقش … آن می آید همه حال کابهای کتل روز چهارم در قلعه … کرده سیب
قندهار واقعست مخیم سرادقات جاه و جلال گردیده در منزل دهم صدای توپهای …
که بر سر قندهار میکشیدند بگوش لشکریان میرسید و همه در خیلان اخبار صلح ولکن اوتار خان
که دوازده انتظار یافته مشتمل … شده بود و در آنجا بود اواسط ساعت هفت روز مقام کرده بود
و در مقام اول عمدة الملک معانیخان و عمدة الملک قلیچ خان که از زابل آمده بسعادت کورنش
استسعاد یافتند و امرای عظام بندهای عمده سرکار هر گاه متفق … تعیین شده بود عمدة الملک
معانیخان … دروازه بابا ولی و قلیچ خان بدر دروازه خواجه … و … میرزا جعفر بدروازه خواجه خضر

وازان

و از آنکه … میرزا عبد الرزاق … قاسم خان بهمان ترتیب معزول گشتند و راجه جی سنگه بطرف دروازه
ماشوری مقرر شده و قرعه … دیدن اینجام مولانا فاضل خان خانسامان عالی متعالی که مرد عالی
بدیانت و امانت بود افتاد و … بجانب دروازه ماشوری … بهادر سنگه … فرمودند
عقب کوه … که تا جائی که قلعه بود مورچال باقی خان و جنبت بندیله و سید میرزای برادر مختار خان
یافت … بجانب شمال این مورچال تا مقابل برج … که بر کوه ساخته بودند … بندیله و سید محمود
که ملازم سرکار عالی متعالیست … روشناس … محافظت برج چهل زینه
باخلاص خان فرمودند تا … در تفصیل وقایعی که در حین محاصره تا هنگام کوچ روی داده
سنه ۱۰۶۳ روز پنجشنبه دهم جمادی الثانی هزار و شصت و سه هجری امرای مذکوره …
که یاد کرده شد بر گرد قلعه فرود آمده … مورچالها … جمعی … از
در جانب دروازه خواجه خضر برآمده آغاز … نمود … بهادران … خواجه جان اوزبک با جمعی
بر اینها حمله آورده اینها را بر داشته تا کنار خندق دوانیده و از آنجا … توپ و تفنگ
که از قلعه بر اینها بارید برگشتند و در اثنای مراجعت اسب خواجه جان از زخم کاری رسیده از پا در آمده
پیاده ماند رفقای او … خبردار شده … رفته بودند جمعی … پیاده
دیده برگشته … سرداران … از آن جا …
از کشتن او مانع آمده گفت حیف باشد این چنین جوانی … در میان گرفته …

بکشند بلکه از بدبرو در قاصدان او قصد او در گذشتند و او از ان مهلکه بعزت خاطر بر آمد چون
این خبر بموقف عرض عالی رسید او را بعنایت خلعت خاص و اسپ و اضافه دو صدی منصب نوازش
فرمودند روز جمعه یازدهم شهر صفر سنه الثانی یکی از ملازمان نجابتخان با وجود قدغنهای مکرر که در
در باب محافظت زراعت رعایای آن سرزمین بتقدیم رسیده بود در نمودن کشت یکی از زارعان
اقدام نموده و صاحب کشت را در هنگام درویدن کشت کشته ایذای بسیار بمحافظان زراعت
رسانید از مردم آنجا هنگامه بر مقتول بسیاری فراهم آمده و قاتل را گرفته در وقت
بار عام آورده داد خواه شدند این حقیقت را بعرض رسانیدند این معنی بر خاطر
مبارک گران آمده در همان ساعت قاتل را بیاسا رسید و امر شد که جماعت دار
او را نیز حاضر آورده بعد از آمدن او بحضور و تهدید بسیار عفو سلطانی شامل
حال گشته و بواسطه رعایت خان مشار الیه او را بعنایت شامل مخصوص گردانیده رخصت
معاودت ارزانی داشتند و باهمه قدغن که در محافظت زراعت میفرمودند چاپلوسی نظر بر آن
داشتند که بعد از فتح قندهار غله بواسطه آذوقه لشکر خواهد آمد چنانچه مکرر میفرمایند که مردم
این لشکر مطلق بعاقبت اندیشی نمیپردازند و حکام آن ندارند که ما که امروز این زراعت پایمال
میکنیم فردا اگر این قلعه فتح شود سپاهی که درین قلعه خواهند ماند چه خواهند خورد تا سبب کمک
بگیر بهندوستان بربریم و سرانجام آذوقه آنها کرده بفرستیم درین روز عمدة الملک

مهابت خان بمیرزایی نواب قدسی القاب رفته بدولتخانه آمدند و در هنگامی که سفره گسترده و طعام
چیده بودند غوغای آمدن محصوران بر سر مورچال خان مشار الیه بلند شد و ایشان دست
از طعام کشیده بر بالای نشسته که در پیش دولتخانه ایشان مشرف بر مورچال بود بر آمده
علاوه بر حفظ دوست و دشمن مشغول شدند و تاکید فرمودند که جمیع سپاهیان خود را بمورچال
برسانند اتفاقاً نیست که ایشان جرات کرده تا سر تیر آمده شروع در انداختن
تفنگ کردند و محمد علی که بخدمت میر آتشی و بمیر بزرگی ایشان امتیاز داشت و جوان شکسته
و درانشانی درست بهمه ضروب جمیع صفات پسندیده آراسته بود و از خلق نیک و ملایمت
خلق را اسیر دام محبت خود داشت و غباری از جانب خود بر هیچ خاطری نمیگذاشت و راقم این
حروف را با او انسی و ربطی بود که شرح آن راست نمی آید درین وقت با چند تن
بوق اندازی جلادت پیش گذاشته از شجاعت بی باکانه بر جا بر داشت ناگهان بپس تفنگ
چون کاسه سر خالی از سودا آن هدف تیر هلاک گشته و پیمانه عمرش پر شده بود با ینقدر
تسلی نکرده با انها را تعاقب نمود ز روباه بازی آن صید ورا از غافل گشت
تسلی نگشت آن صید شیر قدم شرمی بنهادی دلیر وان مکاران محیل آن جوان ساده
لوح را جنگ کنان تا کالا بجانبی که مکاشفت دامن کوه که بندوق بس شیر حاجب قلعه
ملکت شانه تیر و تفنگ این مرد و جانب بر بودند او از جانب رفتار از بودن قرار آنها را اطلاع

مطلقا بر یکدیگر زور برقرار نداده بملاحظه تا کلالکجانه رفت و طالب علی و محمد تقی و دیگر زور داوران لین لنگر

خبر فرزین شد از جر هم خیمی محمد علی بسته گردن کشان کشان از دست جب آن کم فطرتان

در آورده بجز اینکه نزدیک قلعه کلالکجانه بود رسانید در گجکان از بیم جان پناه بقلعه بردند چون خیلی

طی مسافت شده بود و بواسطه انکه دمی راحت کشند مشغول تنها ساختن در قلعه کلالکجانه فرو فرار رفتند

دریافت مشار الیه بعد از مشاهده این حال خاطر جمع فرموده بجهت تناول نمودن طعام بر سر سفره نشستند

و باین خبر خوره علم کردند که بر بالای بام نشسته نظاره طرفین مینموده باشند و آنچه روی

میداده باشد بعرض میرسانیده باشند چون لحظه بر نمیقه مدت بر گذشت کرنجکان باز از قلعه

بر آمده رفتنهای کلالکجانه اینه تفنگ گرفتند در شب یول گلوله تفنگی بر شقیقه محمد علی در رسید

خورده و او از پا در آورد و از آتش و میهای آن افعی نهاد و شعله در خرمن هستی آن

مستمند افتاده بباد فنا رفت از کشته شدن او که سردار ایشان قدمان بود قلت

معاودان و کثرت و غلبه معاندان سر آنجماعت را پای ثبات از جای برفت و از آنجا جنگ

کنان برگشتند و از بسیاری هجوم دشمنان نعش آنجماعت را دوستان را در انجا فرو گذاشت

کرده آمدند و در اثنای برگشتن طالب علی و محمد تقی که از جوانان یکه تاز کار آمدنی بیکار

از موده و شجاع بودند بکار آمدند و چند تن دیگر با آنها رفیق راه عدم گردیدند و جمعی دیگر

زخمی شده و اینها تا زده تن و آنها هشت تن بشمار آمدند چون بعرض خان مذکور

رسید نواب دولت و اقبال سوار شدند و جمعی از مخصوصان که در حضور بودند در رکاب ایشان

روانه گشتند از استماع توجه نواب ظفر مآب نهادوران جلادت شعار باز دلیر شده

آن بی ادبان را شکست داده بقلعه گریزانیدند و دیگر انها را تاب برگشتن نمانده

عمدة الملک مهابت خان بدولتخانه مراجعت فرمودند و بر فقدان کشتها خصوصا

محمد علی که خانزاد و خراج دان کار آمدنی ایشان بود تاسف بسیار خوردند و مطالبات گیج بهار

که مبلغهای کلی بود معاف فرمودند و پس ماندهای آنها را بانعام خلع فاخره امتیاز دادند

و مواجب مناسب بمتعلقان هر یکی از آنها مقرر گردانیدند و زخمیها را بانعام یک ماهه محظوظ

گشتند   این معرکه قصه شاه محمد دولت بیگ ترک و اینها دو برادر بودند

از قوم برکی در میان تفنگچیان نوکر و در آن روز شاه محمد کشته شد دولت را کشتن

خون برسر آورده شت در بین اثنا دشمنان بر سر او ریختند و قصد کشتن او کرده بر یم

میانه آنها بود با آنها گفت که البته این شخص برادر مقتول است بلکه او را نکشند او را گذاشته

نمی توانند رفت از یک شخص دو کس را کشتن انصافی نیست او را الطور او را بکشند دولت

بیگ بعد از بن گفت که در عین آن داروگیر از زمین حمایت آن همه نعش برادر را برداشته

بلشکر آورده و کسی مزاحمت او نتوانست رسانید روز شنبه دوازدهم باز مخصوصان ریحور جانل

جعفر میر آتش سرکار عالی متعالی بر آمده شوخی بسیار کردند و آنجا چشم که برادرزاده صفدر خان

مرحوم بود داماد جرأت خان با دوازده کس از بهادران کار طلب که انیس و جلیس او بودند
اسپ بر آنها انداختند و مشار الیه با چندی دیگر بگلوله تفنگ کشته شدند و هفت کس
دیگر تاب نیاورده برگشتند و سرهای کشتهها را بریده آنها بردند آخر همین روز جهانگیر بیگ
حسب الامر کاشغانی بود بواسطه دل آسائی عمدة الملک مهابتخان بر قضیه سوز گذشته آمده
آنچه لازمه استمالت بود بجا آورد و حکم رسانید که تا آمدن لشکر کابل رسیدن فوج بهادر منش
مورچال شکست نکنند و همانجا را که مردم ایشان هستند استحکام دهند روز یکشنبه بیست دوم
جعفر گلوله توپ قلعه کش که بر آن کنده بودند که گلوله توپ قلعه کش یکبار رخنه‌ها غلطانید
که محصوران آنرا بستند و فضائی قلعه و قلعه گیان از معاینه ملاحظه نمایند روز دوشنبه چهاردهم
عمدة الملک قلیچ خان در وقت شب جمعی را به پیوستن نشانیده و در وقت چاشت جمله
نزدیک قلعه فرستاد و محصوران بر آمده در مقابل آنها شروع در دست بازی کردند و قلیچ
خانیان بموجب قرار داد پشت داده آنها را بجانب پیوستن کشانیدند و چون از آنها
گذشتند کمین گران از پس پشت در آمده بانگ زدند و برگشته آنها را در میان گرفتند و چندی کسیرا
کشتند و چندی دیگر را دستگیر نمودند بقیة السیف بدر رفتند و در همین روز در عوض گلوله
توپ قلعه کش که محصوران آنرا یافته برده بودند گلوله دیگر را نصب کرده در مورچال جعفر
انداختند که بر آن کنده بود که گلوله توپ قلعه شکن مردمی بنام محمد امین بیک نام شخص موزه باشی

که از جانب ذوالفقارخان در زین رفته بود با شعرای زمینداران آمده بسعادت عتبه بوسی سر
افراز گشت و بعنایت کمر خنجر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره با اضافه منصب مخصوص گردید
و ملک سکندرخان میر بخشی مواله شد که از احوال او با خبر باشند و سه کس دیگر که آنها را ذوالفقارخان
با عرایض خود پیش والی ایران فرستاده بود آمده به زمین بوس متمکن گردیدند و عرایض را در
از نظر انور گذرانیدند و هر کدام بعنایات خلعت و انعام امتیاز یافتند و در همین روز جعفر
میر آتش بعرض عالی متعالی رسانید که من در شب تنها بپای قلعه رفتم و چون قلعگیان مرا دیدند
آواز دادند که چه کسی گفتم من از بندهای کمینه صاحب عالم و عالمیانم و بنده ذوالفقارخان سخنی دارم
او را بواسطه من بطلبید و رفته و این خبر را باو رسانیدند و او بجهت استماع آن آمده در اثنا حاضر
شد و از من پرسید که تو کیستی و بچه کار آمده جواب دادم که من جعفر میر آتش صاحب عالم گرد
بشما غائبانه محبتی بهم رسیده است آمده‌ام که آنچه لازمه دوستی و شرط نصیحت است
بجا آورم او از شنیدن این سخن بسیار شگفته شد و گفت مدتیست که من صیت شجاعت
و دلیری و حسن صورت و درستی اخلاص و کاردانی ترا شنیده‌ام و همیشه آرزوی دیدن
ترا داشتم الحمد لله که خدا کرم خود را امشب نموده است حقا که چنانچه ترا شنیده بودم به از آن
دیدم مصرع شنیده‌ام که جان جانانی چون بدیدم هزار چندانی الحال سخنی که در دل
بگو گفتم من از راه رعایت اشفاق و رعایت نفس الامر آمده‌ام که شما را نصیحتی کنم که

در حافیت امور کار شما انید و آن اینست که آمدن رایات جاه و جلال صاحب عالم
و عالمیان را شما چون تمدن و دیگران نمانید ایشان بدولت خداوند هندوستان اند
و تا قلعه را مفتوح نکنند بر نخواهند گشت تقدیر چو موافق تدبیر ایشان است این قلعه را گرفته نگاه
و خود را بدست بندهای ایشان [illegible] نمیدانید از دید طریقه حزم و احتیاط مقتضی آنست که بهوش
که پای عظمت جهانشکوه سلطانی بمیان نیامده دست عفو جرم بخش خطا پوش این نامدار
دستگاه وسیع است بقدم خضوع و خشوع آیید و قلعه را پیشکش نمائید و [illegible]
پوشیده سرافراز شوید و هر حاجت که داشته باشید از درگاه حاجت روای ایشان
کرنمودن بارگاه مجیب الدعوات است بخواهید که بشرف اجابت مقرون کرده و اگر بر خلاف
انفعل نمائید شما را بغیر خسران دیگر چیزی حاصل نخواهد شد و حسرت بی استبار خواهید کرد
چون نصایح مشفقانه من که از فرط مهربانی بود بگوش رسید از غایت بخت برگشتگی
بر آشفت و گفت دشمنان [illegible] تسلیم الله دشمن [illegible] نظر بر خودی و بزرگی آنها ندارد و در
دفع آنها بقدر امکان میکوشند و اگر ایشان خداوند هندوستان اند ما را چه خداوند
حقیقی بر آنها صاحبی دیگر داده است و این قلعه در دست من امانت داده و در امانت
چگونه خیانت کنم و قلعه را پیشکش نمایم حاجت بوا بغیر از خدا کی است حاجتی که
هست [illegible] بقیه عمر مجهول الکمیه در دولتخواهی خانواده که معروف در دولتخواهان نیک آن

بکر دولتی

پرورش یافته مشرف شود مانند مغرقی تا پرسد بسیار کج نگار خواهد رفت اما خوب است
که الحال با بر تو دست پرسی داریم فرا گیریم و انواع مغفرتی بتو برسانیم و خوار و
ذلیل برگردانیم اما بوده که ترا صاحب عالم بخشیدیم دیگر گرد این چنین فضولیها مگردد
وقایع روز شنبه پانزدهم جمادی الثانی مطابق [illegible] راست بقلعه و تفصیل این قضیه
آنست که در وقتی که تهیه مهم قندهار در دار السلطنه لاهور در میان آمده بود [illegible] بوسیله
بعضی از مقربان درگاه بعرض [illegible] طهماسب میرزا رسانیده بود که چیل
[illegible] نقبی قلعه را بامداد آن دیوار
برداشته در خندق [illegible] که هم خندق پر شود و هم راه در آمدن بقلعه ممکن باشد
بنابرین معنی آن در سلک [illegible] خاص اختصاص یافته بود و در رتبه [illegible] سپاه
عالی متعالی بهروز بادبیر رسید و مرقوم الحال تا قندهار بود در رکاب ظفر انتساب آمده بود
بنوعیکه [illegible] آن [illegible] بالقوه [illegible] وعده [illegible] الحال بالفعل آورد و از
بواسطه انفصال [illegible] خندق آمده [illegible] و چون [illegible] قلعه گیان
[illegible] متوجه شود مزاحمت [illegible] بطریق معهود [illegible]
مزاحم احوال [illegible] نزدیک [illegible] رسیدند [illegible] توجه [illegible] مقصود [illegible]
آمدن [illegible] جواب [illegible] مجلس سلطانی ام مقصود [illegible] آنست

که این قلعه را تماشا کنم و یک علیم خان گوبالای این برج کلان بکشم ایشان از استماع این سخن
منبسط گشته او را بیرون قلعه در آورده و از انچه از بقیه احوال او از مردمی که سوگردان شده از
قلعه بر آمده استماع افتاده اینست که بعد از رفتن او به بیرون قلعه او را پیش سردار خود برده
و مقصد او اظهار نموده برخصت او را به اسیر قلعه فرموده بران برج علیم خان گوی ضیافت
او کردند و باز او را نزد سردار آوردند او تفنگ اول او کرده از او استفسار نمود که از سرکار
عالی متعالی چه قدر تنخواه میرسانید ذکر ظاهر نمود که هر روز یک صراحی شراب و طعام و فلان
مبلغ او نیز مقرر بود مذکور را مقرر گردانید که هر روز بادهم بجا نیده باشند و اراده مراجعت
نکند بعد از چند روز اینها ذکر طلب رخصت کرده اراده نموده که از قلعه بیرون رود اینها در دادن
رخصت مضایقه کردند و تقاضا را از حد در گذرانید و هیچ مرتبه جوابی موافق مطلب خود
نشنیده و کار بلجاجت کشید سردار قلعه زبان بسنگ انداخته گفت که آمدن و رفتن این
مردی خبری نیست او را نگاه گذاشته تا حقیقت خود را از روی راستی باز نماید بعد از انکه بجواب
اما فرار کردند که نوبت المیمون با و میداده باشند و او را مشکی برده بشر دیده که آن بواسطه
مردمی که بالای کوه ملک اندی برده باشند تا آنکه سکم بکنند که لشکر ظفر اثر زودی از گرد قلعه برخیزد
خند که اگر دو دیواسطه بواسطه مردم کوه آب میکشیدند الا الام بشاید فوته هیچ
کرسردار قلعه را از در خاطر سر داشت فرمود که او را بالا سپی

[illegible]

قبول

قبول نمود و سباهی برده بزیر انداختند و از طرف قاسمی که اجل گرفته در
باب خود بجا طرها راه داده بود قلعه و قلعگیان را آسوده ندا گرچه رفتنها و در روز اول
قبیل قندهار و گشتن او چند روزی بعد ازین روی داده بود ارتباط احوال هامی مستقبل
او خالی از فروه نیست اگر عزیزان نکته چین نکته بین بگیرند بدیع نباشد و درین روز در موره چال
قاسمخان هفت کس کی نشسته بودند که گلوله توپی میان اینها افتاده دو کس بغرب کشته
شدند و پنج کس پیچ انگشت اسپی با اینها رسید از هیبت آن جاز ابقا بقبض ارواح سپردند روز چهارشنبه
شانزدهم نواب قدسی القاب جهانیان بدولت و اقبال کوچ فرمودند در او لنگی که منزل باغ
کامران در فصت نزول اجلال فرمودند در اثنا راه وقتی که مقابل قلعه رسیدند مردم قلعه سر
از دیوار بر آورده تماشای موکب اقبال مینمودند بزبان معجز بیان گذشت که این مردم از
قسم شخص مقول اند در وقت کار هیچکار از دست اینها نخواهد آمد شخصی از حاضران بعرض
رسانید که این سخن هیچ استبعادی ندارد چرا که بو علی صورتی از مقوا ساخته بود که هر
از بازار می خواست آن صورت رفته بواسطه او می آورد اگر گاهی تفنگی از دست اینها
خلاص شود مثل سودا آوردن صورت مقوای بو علی خواهد بود درین روز دو کس از
گرایکان امر بنادر که در سال گذشته ذخیره سرکار عمدة الملک معلی نجم خان بقندهار رسانیده
غله فروخته میکردند در هنگام کوچ عسکر منصور از قندهار بواسطه خرید غله بطرف زمین داور

رفته بقبضه تصرف قلی سلطان حاکم آنجا افتاده بودند و درین سال که لشکر ظفر اثر آمده بار قبضه ها
قبیل کرد و سلطان مذکور از زیر آنجا را بقبضه اقتدار درنشسته بوده بودند درین وقت فرصت یافته
بالای کوه چهل زینه پایین آمده بلشکر خان مشار الیه داخل شده بودند و چون در سال گذشته آنها
با غلام علی داروغه ذخیره سرکار خان مذکور آشنایی بود اول پیش او رفته و او آنها را نزد راقم
حروف آورده و بنده آنها را بملازمت خان مشار الیه بردم در حضور تحقیق احوال قلعه و قلعگیان
از آنها کرده بعرض رسانیدند که شش هزار کس در قلعه موجود بودند از آن جمله چهار هزار مردم حضور سلطان
و دو هزار قبضه‌داری که در بیرون آنها را نوکر نگاه داشته‌اند سر دار کوه چهل زینه که خارج قلعه است
انفر جنگ دیوان بیگی ذوالفقار بیگ در دروازه بابا ولی میر قلی سلطان دارد در دروازه قوام
ولی سلطان علیخان بیگ خنسی در دروازه خواجه خضر را میر ابوالحسن بیگ که بخطاب انیس
الدوله مخاطب است مقرر کرده‌اند و دروازه ماشوری با اهتمام کرجاش بیگ و ...
مذکور است و حراست قلعه کوه برضا قلی سلطان تعلق دارد و ... آنها ...
داده‌اند تخمیناً یکساله این شش هزار کس خرج بوده بعد استفسار این مقدمات آنها را حواله
امان الله ملازم سرکار عالی که بواسطه رسانیدن اخبار مورچال در خدمت ایشان
می‌بود کرده شد که برده از نظر انور بگذراند و همین روز جمعه بعرض عالی متعالی رسانید که
صاحب عالم و عالمیان زاده و هند و سستان نیز امور عظیم بسیار در پیش پیش است که

خود بدولت و اقبال بهنه معاودت فرمایند و مرا با دوازده هزار سوار همینجا بگذارند که بتدبیر و سعی
دولت سلطان در اندک مدت قلعه مسخر گردانیده بشرف آستان بوس مشرف
گردم روز پنجشنبه سیزدهم نجابت خان که در مورچال میرزا عبدالکریم ثانی بود حکم شد آب در
رفته با اهتمام نماید که آب خندق برآرند و خان مشار الیه بواسطه کمی جمعیت و توجه قلعگیان
بران مورچال بنا بر محافظت آب خندق ایلان ایلا نموده مورد اعتراض گردیده و همین معنی بر خان
مذکور گران نموده و از مورچال میرزا عبدالکریم کوچ کرده بمورچال آب در زنجیر رفته و در جای
علیحده فرود آمده ترک آمد و رفت دربار نموده و این معنی در اواخر روز عتاب نماند نسبت باو بوقوع می آمد
ما ... که بجا ... که انجا ... نزد سلطان مسمی یکجا ... که ... سیاق کلام گذشته حقیقت
احوال او ظاهر ... نتیجه آمده بسعادت آستانبوس سرافراز گشته و بعنایت
خلع فاخره سرافرازی یافته چون با نجابت که دولتخانه ... بر پا بوده ... نوب
و بخاطر قدسی ... گشته بود که ... مکان نموده بیانات میرزا کامران نزول اجلال
فرمایند و دولتخانه ... داور ... دشمنان ... نموده قرار داده
بودند که دیوار ... در مقابل ... زنده ... در ساختن آن دیوار
بودند در ... که ... از ... سلطان ... عنایات و الطاف نسبت
بشما ... سلطان برسد و همین معنی ... محصوران ظاهر شود که ... بچه ... نمند

بنیاد شده طرح قلعه الیست که بواسطه بودن ایام نکنده‌اند کلوله توپ چپین نبود از نزدیک
راه جنگ گذشته و راه بند کور چون همچنین بلای از در دشده بود هزار بهیمی را طعام
داده و این معنی در کینش ایشان باعث بود جمیع بلیات در آخر این روز نوبت عمدة الملک
مهابتخان محمد اورخشه سعادت کورنش یافته بزبان الهام بیان گذرانید که جاسوسان
از ایران خبر آورده‌اند که خلیفه سلطان که وزیر باتدبیر والی ایران بود تصدق سر عباس
میرزا شده و عباس میرزا امروز فردا تصدق سر ماثیر خواهند شد و از مردن خلیفه سلطان
هرج و مرج عجیبی در آن ملک بهم رسیده معلوم نیست که سرانجام کومک محصوران توانند
نمود و اگر احیانا بکنند زیاده از دو سه هزار کس نخواهند بود و بنقد جمعیت خود ظاهر
که در هیچ لشکر فیروزی اثر ما علم خیمه خواهد شد که در گذر سیلاب شده باشند آثار و
علامت همه نمود فتح قندهار سبب حاضران همه تصدیق این معنی کردند روز جمعه هجدهم
هزار استر غله که عالم خان تو بانی بواسطه امداد اردو قند لشکر نصرت اثر فرستاده بود
رسید و بسیار بوقت رسید و رخصی که بکنیم آن را بود است انار هر بود فروخته شد حقا
که امداد نمایانی بود که از وقوع آمد مجرای بود از فروردین واقع شد امروز کلوله توپ
در مورچال جعفر شده که سر از بدن اعجمی نام منصبدار بر داشته جدا نمود حسبکه
که بسعادت کورنش سرافرازی یافت در آن معنی بود و مدد بدل با وجود و حکم ایشان سوم

که شما باجی قلعه آمده اید اگر این مرتبه کار نکرده برگردید بندگان حضرت ظل الهی را چه جواب خواهید داد
چه قسم او بزبان هندوستان جواب نمود حقا که از مردانگی که مکرر باینجا آمده و بی نیل مقصود برگشته اند
نشان بهتر اندراج مذکور بعرض رسانید که صاحب عالم سلامت ما مردم سپاهیانیم نمک‌پرور
جواب گاه ما سردار است تا امروز از کاری که با منسوب است کوتاهی نکرده ایم و بعد از این
نیز نخواهیم کرد با چهل هزار سوار که بالفعل در اینجا موجودیم از ده لک سوار روگردان نیستیم و اگر
قبله عالم میل تماشا دارند خود بدولت و اقبال آمده جائی که جان فشانی بندگان را مشاهده نمایند
نمود با ستنده یاد بود اگر آنها هنوز بقلعه دانشوده نیر باشند که یورش کنیم نامردی
نامردی ما ظاهر شود و صاحب عالم و عالمیان نیز بدانند که مرد و نامرد کیست با این تدبیر سرداران
که یورش کنیم بغیر از آنکه فساد نکرده کار آنها را ابتر دارند بکنیم بعد از عرض این مقدمات از مجلس
بهشت آئین در کمال آزردگی برخاسته بخانه رفت مرد صحیح القولی بار اقم حروف نقل
کرد که طاهر خان میگفت که من فساد این مهم با ما و اشارت و صریح مکرر بعرض عالی متعالی
رسانیده‌ام اما سخن من نفوذ اجابت نرسید و میدانستم که ایشان را وقوف بمیکنی کما الحال
در نظرها است نخواهد ماند آن شخص گفت که من در جواب خان مذکور گفتم که با وقوع فتح
نیز فتور در رو فارم بیم خواهد رسید گفت بلی بواسطه آنکه شکوه کار کارکنان را شکوه می بخشد
و ایشان مکرر عرض داشت کرده‌اند که امثال در قلعه زیاده از دو هزار کس نیستند در حین از

یکماه آذوقه نداشتند ملک را الی دو هزار کس گرسنه عاجز گرفتن چه مقدار کارست وچه
شکوه وچه وقار با این کار خواهد بود واگر با وجود این حال کاری نسازند خود معلوم است
در همین روز طاهر خان را بواسطه قراولی رخصت نموده روانه کوشک نخود گردانیدند و روز
شنبه نوزدهم در وقت شب قاسم خان میر آتش سرکار خاصه شریفه پانزده کس را
بواسطه قراولی پیش مورچال فرستاده بود که بیلداران بفراغ خاطر کار بکنند وآن نوکرها
خواب گرفته سر بالین مرگ میگذارند ومحصوران بسر وقت آنها رسیده سر پانزده کس را
بریده می برند سحرگاه مورچالیان بدنبال ایشان شتافته آورده بجنگ مشغول شدند چهل سوار
قزلباش که از قلعه بسبب قراولی آمده بودند بطاهر خان دو چار شدند وتاب مقاومت در
خود نیافته بفرار رفتند یکی از آنها بقتل رسید ویکی اسیر کردند اسیر را با سر مقتول بحضور
فرستاده بود از نظر انور گذشت بیدو جوان دلیر از بندهای سرکار والا ارشد که سپاهی
جلد بوده سوار شده در مغرب کوه دامن کوه لکی تاخت بردند وملاحظه راه برآمد اکثر نموده
برگشته بعرض رسانیدند واکثر جوانان مردانه بموجب فرموده عمل نموده تفنگ بسیار رد
کرده مراجعت کردند واین چند که امکان برآمدن داشت واینها بنظر درآمده بود
رسانیدند وهر کدام باضافه منصب سرافراز شدند وآن شب محمد صادق
بخشی سرکار والا ارشد که پای بسیار بپای کوه چهل زینه برده بر جماعت که

گذشته

محافظت آن تعیناتی دارند بزنند ودست از الیه بآنچه مامور شده بود عمل نموده با آنها کار کل کذار برابا
کوه سر دادند واکثری آمده در مورچال عمدة الملک مهابت خان افتاده بعد از تقدیم این خدمت
نمایان ومعاودت بحضور پرنور موسی الیه باضافه صدی منصب وبیلداران بانعام مبلغ
اختصاص یافتند بسمع مبارک رسید که احدی در مورچال قاسم خان یکبار خندق رفته
سر آورده از قراولان قزلباش یکی از ایستادگی محفل انس حکم شد که پیش قاسم خان رفته
آن احدی را بحضور آورد که نزد او موجود آن سرفراز گشته واحدی را بعنایت منصب سرافراز بعد از
رفتن آن شخص نزد قاسم خان تحقیق شد که این قدمه خلاف واقع بعرض رسیده ومجلس عصیه
این کار شده است روز یکشنبه بیستم غلام خواجه هاشم که در وقایع روز دوازدهم حقیقت گشته
شدن او صورت نگارش یافته بمولانا محمد صالح دو چار شده اظهار نمود که همان شب بواسطه
آوردن نعش خواجه گوریجا که او کشته شده بود رفتم هرچند جستم نیافتم در اثنای این چند
از محصوران بمن دو چار شده تفحص حال من نموده من حقیقت غلامی خود را دو نیکی هاشم
بایشان ظاهر ساختم گفتند وقتی که او کشته شد سر او را بریده بپیش ذو الفقار خان بردند چون
آثار آدمی زادگی از جبهه او پیدا بود جمعی را بآوردن نعش او مامور ساخت بعد از آوردن
نعش وملاحظه انگشتری او که مسجع بود باین عبارت که سید هاشم بن سید ابراهیم
ذو الفقار خان بر قتل او تاسف بسیار خورده حکم کرده که سر او را با بدن او یکجا کرده بعد از

تجهیز و تکفین بیرون دروازه نوابیه و لب دریا که کشته شده بود مدفون سازند و الحال او بموجب
فرموده ذو الفقار خان مدفون گشته است و مرا که بسر قبر او بردند و قبر تازه بمن نمودند که این قبر اوست و من
فاتحه بارواح او خوانده و از آنجا رخصت شده برگشتم بران رفتن بحبس کشش او نسبت بخود از آنجا
اثر مهابت شنیدم و بهاین مقدمه باعث خلاصی من شد غلام علی نام جوان بنده قوچی بدین روز از قلعه
برآمده بملازمت عمدة الملک مهابتخان مستفیض گردید چون او را بخدمت ایستادهای حضور پرنور دستگاه
یکمند بل و بیجاه و به یاور و رحمت شده بخان مشار الیه حواله کردند از تقریر او ظاهر گردید که در قلعه زیست
بچه زاییده بود که سر و گردن و خرطوم او مانند فیل بود و دو دست و پایش آدمی مثابه کوسفند و دم
بود چون دم سگ وقتیکه او را از نظر ذو الفقار خان گذرانیدند گفت شگون ما امسال بسیار
خوب شده چرا که قادری که از بز فیل برآرد آنقدر قدرت دارد که با کمال بی سامانی این قلعه را از
تصرف دشمنان نگاه دارد چون عسکر از ملک لوکانی آمده بود بفروخت رفت و تنخواه علوفه ما زود بهم خواهد
رسید این روز گفتگوی قلیچ خان نسبت با قاضی ابو فضل که در سلک ندمای
مقربان محفل سامی صاحب عالم انتظام دارد و صورت این واقعه بر همین منوال است که خان
مذکور بسعادت کورنش مستعد گشت و سخن از تدابیر صائبه فتح قلعه بمیان آمده سابق
و الحال بعضی مردم مذکور نزد قاضی ابو فضل فرموده از خود و خواه با بیماور شاهزاده سلطانی
بقلیچ خان گفت که امثال شما این مهم را نه از قسم سالها سپری دیگر شمار بهم کس در

تلاش و تردد و کوتاهی خواهد نمود معاتب و مخاطب خواهد گردید و عاقبت با و مغز تنهایی کلی خواهد رسید
خصوصا با امثال شما که از شما توقع بیشتر از دیگرانست قلیچ خان گفت قاضی چه خواهد و سال آن
که پای قلعه آمده هر مرتبه خود را آزموده برگشته ایم و روز اول که قضیه این مهم در میان بود بیاد آنچه
بود کثرت اقسم گفتگو از میان خواهد آمد و غلط خود آن دغا دشمان برگردن ما مردم خواهد افتاد و
دیاد وجود آنکه من مجالس در خدمت و جانسپاری این درگاه والا سفید کرده ام هرگز بمجلس از من
نپرسید که مصلحت این کار چه بوده است داریم چه چیز و مشورت نکردن با ریش سفیدان دولت همه
از ان رهگذرست که جمعی ناآزموده بی تجربه در مجلس بهشت آیین راه یافته اند و کارهای مشکل را
آسان وانمی نمایند و ارباب غرض بر پای خدمت عالی آورده بعضی از آنها را در لباس اهل تسخیر
وانموده خاطر نشان میکنند فلان گرو فلان بندیست و فلان جوکی قدرت آن دارند که دیوار
قلعه را بردارند و در ضمن افکنند که قلعه مسخر شود و برخی را اولیا و مستجاب الدعوة و اهل
ریاضت خاطر نشان نموده مقرر میکنند که از اثر دعاهای ایشان چشمه سارهای قلعه خشک
خواهد شد و کرم در انبارهای محصوران خواهد افتاد و در میان آنها نفاق پدید خواهد آمد و فتح
قلعه از حیا مره زیاده از شش ماه نیست و زاهد از کوه با قوت و گروهی از آنها را از بجوارت ایس
قرار داده هر روز خبری ساخته بعرض می رسانند که در قلعه نان و دم است شد و قحط و قلعه دار
اراده ملازمت دارد و زمینداران همه انتظار ورود موکب همایون میکشند و الحال بجایی

قلعه رسیده ایم نه از سحر و نه از تسخیر اثری ظاهر میشود و نه دعا مستجاب میگردد و نه ازان خبری از اطراف
و قوی پیدا میکنند و دیوار قلعه بیاست و خندق پر آب و قلعه دار سرگرم جنگ و جدال جباری و قهاری
خود لازمه طبیعت پادشاهان است انتقام سختیها باعث از زیاد غیور سلطنت شده کار باینجا
کشیده است هر گاه دو از بنده با ما در باب مهم هیچ گفتگوی نکرده ابد الحال هیچ با نگویند و
هر کاری که مناسب دانسته بعمل آید که حسب المقدور بتقدیم میرسانیده باشیم چون سخن باینجا
رسید صاحب عالم برخواستند و خان را به معاودت نمود و درین شب شهاب الدین
قوش بیکی سرکار عامه منتعامر شد که بطریق شب که گذشته بان بسیار سر دهد و موحی الیه
حسب الحکم بعمل آورده با اضافه صدی منصب ممتاز گردید روز شنبه بیست و یکم
در روزهای گذشته بان بسیار بر کوه چهل زینه انداخته بودند و بانهای سرکار
عامه منتعام ختم شده بود و بانهای خاص شریفه که همراه لشکر کابل است نرسیده بعمدة الملک
مهابت خان فرمودند که چند بان از سرکار خود بحضور پرنور فرستد ان پنجاه
بان ارساله داشته و در اول این روز صرعی که باصطلاح اهل هند و دهچوکی میگویند
مدت طاهر خان گذشت رسیده بحضور پرنور آوردند بعد از تفتیش احوال رقمی
بنام ذوالفقار خان از و ظاهر شد چون استکشاف اخبار ایران ازو نمودند بعرض
رسانید که شاه عباس عالم فانی را بدرود کرده و خلیفه سلطان وفات یافت

و طهماسب میرزا را امرا به پادشاهی برداشته و این رقمی است که مشعر بر بی دفایع بنده ذوالفقار خان
نوشته اند و حکم کرده اند که بواسطه این فتور معاودت امداد نمی توانند رسید تو آنچه بصلاح
نزدیک باشند بعمل آورده چون این مقدمات سرمایه بدلی بر هم خوردگی محصوران بود بموجب منشور
سعادت اندوز الحضور او را نوازش خلعت خاص و دو دست اسپ سرافراز فرموده فی الحال که
بمضمون رقم مطلع شوند و ملاحظه مهر بکنند رقم را باو داده کس همراه او کردند که او را از مورچال
گذرانیده بقلعه برسانند و در آن هم همین روز جمعیت بندیله افغان ساده لوح را بطریق جاسوسی
از طرفی که او بود و اراده داخل شدن بقلعه داشت گرفته بحضور آوردند چون فحوای سخن او مشعر بود
برخلاف آنچه از هر جانبی شنیده بودند زیاده در پی تفحص احوال شدند از انهایی او مکاتبات
خلیفه سلطان که بقلعگیان نوشته بودند بر آمد بهمین مضمون که یعقلی خان سپهسالار که — بعلی قلی خان
با شصت هزار سوار در خراسان است حکم شده که خود را بقلعه برسانند بتاریخ فلان من بلدت هزار
سوار از آن طرف روانه فراه شده و شاه عالم پناه نیز در فلان تاریخ از آن طرف با چهل هزار سوار
عازم الصوب هند گردیده و تا هنگام وصول موکب شاهی عساکر او در فراه مقام خواهند شد
معنی زیاده از دو ماه نخواهد کشید و بخان بیگ با دوازده هزار سوار از پشت بقلعه بیست خواهد
آمد می باید که از تنگی عساکر منصوره نترسند در کار خود سرگرم باشند و داد مردی و مردانگی
بدهند و فتح بار را از نوازش الهی یابند بر خود و اولاد و قوم مبارک دانند یقین که چون این رقم

لشکریان در ظل رایات شاهی خواهند بود این مهم بنوعی صورت خواهد یافت که بعد ازین [illegible]
در نواحی قندهار راه نباید اطلاع بر مضامین آن افغان نا نفیه انداخت آن مکاتبات حواله
لشکرخان شد که بدرگاه والا ارسال دارد و حقیقت را عرضداشت نماید روز سه‌شنبه بیست
دویم مقرر شد که از توپهای کلان همراه خبرگان صوبه‌دار کابل می‌آید اول برج کوه چهل زینه خراب
کرده یورش نمایند بنابران بقاضی افضل حکم شد که رفته جائی که از آنجا توپ بر برجها توان بست
بلند و مشار الیه بآنجا رفته و چند جا بنظر در آورده آمده بعرض رسانید و جعفر میر آتش را
که مورچال دروازه خواجه ویس با تمام او مقرر بود بهمین اراده از آنجا طلبیداشته در چهل زینه
جا دادند و مورچال او بسید محمود مقرر شد و چون قرار یافته بود که عمدة الملک رستم خان با جمعی
از امرای عظام رفته قلعه بست را تسخیر نماید و از کومکی که بیاید خبردار باشد نجابت خان که هیچ
در مورچال حاضر نمیشد نیز حکم شد که با خان مشار الیه برود و او ازین معنی ابا نموده جواب داد که نوکران
من همه پریشان احوال از من جدا شده‌اند و من تنها مانده‌ام اگر تنها بروم ظاهر است
که از من چه کار خواهد آمد چون این جواب ناصواب او بعرض رسید بزبان الهام بیان فرمودند
که فلانی میل معزول شدن دارد که مأمور امرا نمی‌شود و هر چه ما بنفس خود میگوئیم بر خلاف آن
عمل می‌نماید روز چهارشنبه بیست و سیوم در برج روز نغه قائم خان حسب الحکم خانی
بعمدة الملک مهابت خان رسید در باب نشستن در مورچال تاکید بسیار نوشته بودند معتبر را

فرمودند که نشستن خان مذکور رفته بگوید که در مورچال شما بی دیگر در هر جا هفتصد سلحدار کار میکنند و هشت
هزار و چهار هزار سواری باشند در مورچال ما غیر از هزار سوار که تابینان ما بوده باشند کسی
نیست و همگی یکصد و چهل سلحدار است نه کومکی داریم و نه مصالح و مورچال دیگر چهار مورچال و
مورچال را باتفاق میبرند و درین مورچال که در پیش دست راست شده و در دست چپ
که بکومک خواهند رسید اگر احیاناً تا بایت مصالح مورچال خرج نماید باین قدر جمعیت که از هزار
سوار و جوکی مقرر شده هر روز پانصد کس در آنجا می‌باشند وقتی که نزدیک رسد چه قسم مور
چال را نگاه می‌توان داشت تا رسال رو بهمین مورچال باشد نشستن غیر از کس نبود فقیر نزد فاخر
خان رفته پیغام رسانیده گفت جواب معقولی که شنیده این بود که اگر ایشان بگویند
میرزا عبدالله شیخ و جعفر میر آتش حکم شود که مورچال ایشان آمده مورچال را برابر مورچال
دیگر برسانند و باز بجای خود بروند بنده گفت سخن در نشستن مردن مورچال نیست
بلکه در نگاه داشتن است اول فکر کومک نشود و بعد از آن از نشستن مردن آن درگذرید
بعد از آنکه مورچال را پیش برده معاودت نمایند که آنرا نگاه خواهد داشت از شنیدن
این سخن بسیار متغیر شده جواب گفت که از آن وقت داشت بنده بی‌فهم آن
نیر و همان جواب نافهمیده ایشان را آمده بعرض رسانید باز بنده را نزد قاضی افضل
فرستادند که بهمین مقدمات را او خاطر نشان نموده بگوید که شمار نیست سفید

این مجلس آمدن شما را این قسم مقدمات آگاه ساختن ضرورست اگر بانی الحال ضرری
که نباید بوقوع آید شما شاهد باشید بنده بموجب فرموده بشن قاضی افضل رفت و گفتنیها
را گفت در جواب گفت که شما بارسال بشش هزار سوار رسد کار کردید بنده گفتم که مگر از جانب
بارسال بشما رسیده که بعوض حالات دیگر چها انداخته و محکمی را بایا این گذشته که
یکمرتبه بر سر این مورچال بیاید قاضی جیو فرمودند که مگر شما کومک بواسطه نگاهبانی خود می
خواهید نه بواسطه کار بادشاهی بنده اظهار نمودم که کدام بنده خواهد بود که نظر بر کار بهره
مرشد خود نداشته باشد اما چه توان کرد که خاصیت این قلعه داشت که هر که می آید فتح را
فرق میکند و نمیخواهد که کسی دیگر در این شریک باشد بارسال سردار بهر قدر جلدار که همراه ده
داشت همه را در مورچال خود نگاه فرموده بود و دست مورچال که نزدیک بهمه مورچال او بود که در
معنی آن مورچالهای نیز تعلق باو داشت قسمت کرده در کمی یکصد و پنجاه جلدار رسد باشد
که بمورچال ما داده بود و باوجود آن این مورچال از هیچ مورچالی پس نمانده بود و خدام قاضی
ازین سخن در بهم شده گفتند که او زنگ زنست مجهول و سعدالله خان مغلوک صرف باشند که تو این
مرتبه را بان نسبت میکنی این مرتبه بادشاه هندوستان بدولت خود آمده است
و البته قندهار مفتوح خواهند داشت برای آن کسانی که درین معامله زبانها کوتاهی بوقوع
خواهد آمد فقیر جواب داده که بحکمش در آنچه قاضی جیو میفرمایند سخنی نیست جواب

از سوال

از سوال معامله بارسال بوده نه از اشتغال و پندگو کوتاهی در اینجا و خللی بهمرسد چرا که هر گاه کار بسر
سپاهی افتاد کار را نه از برای خیر ما خواهد کرد و نه از برای حفظ بادشاهی تا جان خواهد داشت
بواسطه ننگ و ناموس خود خواهد کوشید طلب مدد و مصالح از راه دور انداختن سپاهیگری است
که اگر ضرری بمی رسد چشم زخمی بکار بادشاهی برسد والا معامله سپاهیگری ایشان ضایع
شدنی نیست شما را درین دولت که خدا مردود استند اظهار این معنی کرده اند که تا نفی
الحال اگر خللی در معامله مرد و مرشد حقیقی بهمرسد اگر توفیق رفیق باشد کلمه ضرری بگوید و
اگر نباشد بدکتی خود و جماعت ایشان این سخن بارها ملایم شده قبول نمودند که
فردا من این مقدمه را بعرض رسانیده از تعیناتیان کابل مردم کومکی بواسطه
ایشان خواهم گرفت روز پنجشنبه بیست و چهارم صبح این روز عمدة الملک معا نجابت خان
بکورنش حضرت قدسی القاب بلند اقبال رفتند بعد از ادراک کورنش در پرسش حقیقت
مورچال و اظهار این با ایشان فرمودند که نجابت خان سنجام و بیدکه همراه عمدة الملک
رستم خان به نسبت پر دو دیار و اند درگاه والا شود چون صحبت ما زاد در بهم گذاشتن
رفود باین قسم بهندوستان رفتن از طریقه سپاهیگری دور بود بهر حالی که داشت
همراهی رستم خان قبول نمود آخر این روز غیرت خان جانشین صوبه کابل با سیع
توپ آمده بشرف استانبوس سعادت نشان سرافرازی یافت و مورچال او میانه

مورچال نجابت خان را الیکه کوه چهل زینه مقرر گردیده بود در راه جواب بطرف چهل زینه فرستاده آمده
نزدیک سنگچه نتیجه قبله روی چهل زینه در مقامی که پارسال بآن تعلق داشت جا گرفت و از
همراهیان او راجه امر سنگه بهادر و دولتخان قیام خان و چندی دیگر بهمراه مهابت خان و
و بعضی دیگر از منصبداران تعینات عمدة الملک مهابتخان شدند و بهار سنگه بندیله بیک
در تعیین یافت و مابقی قلیلان حسب الحکم عالی با رستم خان به پیش مقرر گردیدند و همراهیان
رستم خان مثل راو ستر سال و جمعی کثیر از امرا و منصبداران رخصت شده تا با نصیری
تعینات قلع استحکام یافته و قرار یافت که بوقت صبح روز جمعه رخصت شده روانه مقصد گردد
درین روز توپهای سوای مورچال میرزا عبد الله وصفی قسمت شده و چند توپ بجانب قلعه
نیز سر داده اند انچه شنیده میشود ازین توپها قلعه گیان واهمه تمام کرده اند روز جمعه بیست و نهم
صبح این روز عمدة الملک رستمخان رخصت گردیدند با انعام خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ
عراقی مشرف گردید بکفایت خان نیز خلعت یافته رخصت شد و در [illegible]
فرو رواند قلعه بست گردید درین روز فرنگی که توپهای سوائی بوقوف او طیار شده بود
داد و اندر ارتفاع این توپها طرفه وقوفی داشت و اهتمام دو توپ که متعلق بود در هر یک
ازان توپها یک گوله که چند از دو گوله مضبوط کرده بر یکی از اسپان خود سوار
شده در برابر [illegible] کرده بدرون قلعه گرفت بخیت الحال

آب دزد تیرکی که آب خندق محصوران را بوسیله آن توانسته خارج سازد و خندق را برای یورش آماده سازد

آن هر دو توپ معطل اند چرا که برآوردن آن گوله‌ها مشکل شده است اگر دارا روی میدان
آتش داده آنرا خالی می‌ساختند چون کار مورچال که سابق بجعفر تعلق داشت از پیش
نمی‌رفت بهمان مورچال رفته اهتمام پیش بردن آن می‌نمودند و معامله چهل زینه
باختیار راجه راجروپ مقرر گشت و حکم شد که از جمله پنج توپ یک توپ بجانب مشرق روانه
او را این برج چهل زینه و دیگری بجانب مغرب روانه و دست توپ باقی بجانب شمال آن
برج بسته درده و روز آنرا ویران ساخته یورش کرده بگیرد و در آخر این روز یکی از
تفنگچیان مشهدی از درون قلعه گریخته بمورچال مهابتخان آمده از گفتگوی او معلوم شد
که در قلعه زیاده از پنجهزار سوار نیست و میل دادن قلعه ندارند و تا ممکن و مقدور انها باشد در
نگاهداشتن قلعه سعی و کوشش خواهند نمود روز شنبه بیست و ششم از نوادر و
قایع این روز بلکه عجب‌تر از جمیع وقایع است که جعفر میر آتش بحضور پر نور آمده بعرض
رسانید که صاحب عالم چرا غافل نشسته اند امروز یکصد و پنجاه گز دیوار [illegible] شده قلعه [illegible] و
خندق افتاده و دیوار شیرحاجی از کار رفته مانده است بعید از [illegible] دارد غسلی
و محمد باقر داروغه فیل خانه حکم شود که فیلها از مورچال من بیارند تا دیوار شیرحاجی را نیز
انداخته فردا یورش کرده قلعه را بگیریم صاحب عالم از استماع اینخبر که فی الواقع اگر طرف
وقوع می‌رسید عجب خبری بود بسیار بسیار خوشوقت شده فرمودند که جعفر امروز [illegible]

نمود آن دیوار ضرب قسم افتاد و بعرض رسانید که صاحب جهانیان بسلامت اگر در روز با
این دیوار چهار ده زرعی می افتاد توجه باطنی قبله عالم که محض کرامات و کرامات محض است
با بلند اقبالی صاحب بنده پرور چگونه ظاهر می شد اینهمه از فر اقبال بی زوال صاحب
بوقوع می آید در ینوقت نوبت قدسی القاب جهانبانی عمدة الملک مهابتخان را مخاطب
ساخته فرمودند که مهابت خان ببین که جعفر در گرفتن این قلعه چه قدر سعی بلیغ بجا آورده
برگردن میکرد والله تعالی او را از سوختن نگاهداشت و اگر دو کس دیگر بجای او می بودند اگر
قلعه در ده سه روز مفتوح می شد این معروض داشتند که حقا که این جانفشانی
کرده این معامله از دو دیده می شود از دیگری نمی آید بنده درگاه طلب لایق تربیت است منصب
یکهزار و دو صدی امتیاز داشت سه صدی دیگر از روی عنایت و مهربانی بر آن را
افزودند که جمله هزار و پانصدی بوده باشد و بعبد الرزاق و محمد باقر حکم شد که شب با
سه توپ را بمورچال جعفر رسانند و حکم شد که جماعتی که در مورچال جعفر و میرزا عبدالله
مستعد باشند که بمجرد افتادن دیوار شیرحاجی یورش کنند و مشار الیهما بموجب
فرموده عمل نموده توپها را بآنجا رسانیدند بعد از تحقیق ابتدای این مقدمات ظاهر شد که در ابتدا
ختن توپ از قلعه از صدمه آن پاره کاه گل از دیوار جدا شده و دیوار بحال خود است و
انگاره ایمان عث پاره کاه گل کرده اند در این روز پنج کس از ضرب جوانان قلعه در مور

حال

حال عمدة الملک مهابتخان بر آمدند و اخباری که مذکور شد تقریر کردند اظهار الحضور به نور
فرستادند و با انعام هزار روپیه بهر کدام بعنایت خلعت و اسپ امتیاز یافتند و هر دو از
آنها مرحمت کمر خنجر و شمشیر طلا از رفقا ممتاز گردید روز یکشنبه بیست و هشتم در این
روز عمدة الملک مهابتخان بسعادت کورنش مستعد گشت بایشان فرمودند که مهابتخان
عجب فتحی منفق الله تعالی نصیب عمدة الملک رستم خان کرده ما دیده و دانسته این فتح را با
از روانی داشتیم و الا میرزا عبدالله نجیب مکرر التماس کرده بود که مرا حکم شود که با چهار هزار سوار از
بندهای سرکار عالی بروم و این فتح بنام نامی قبله عالم شود خانخانان را به عرض رسانید که
فتح مبارک باشد کدام فتحست که رستم خان بآن اختصاص یافته فرمودند که فتح قلعه بست
که بمجرد رفتن رستم خان دست خواهد داد چرا که بیکی صد سوار در آن قلعه موجود است معلوم
که با این جمعیت قلعه دار آنجا قلعه را چگونه نگاه خواهد داشت رسیدن و گرفتن یکی خواهد بود
ذوالفقارخان نیز امروز و فردا امان میطلبد چرا که امید کومک ندارد و در بنقدر میدانند که هرگاه
صاحب او را در وقتی که او کومک نرسیده بود امداد نمود در ینوقت که مایه دولت و سعادت
الله ایم چه قسم بر آمدن خود و فرستادن کومک [illegible] جسته اند کرده والحال بغیر از
امان چاره دیگر نیست بعد از آنکه امان خواسته بر آید خدا داده که از در سلطان بود
باشند آمده ملازمت کند بورا [illegible] دخان یعنی ملک حسین آتشی داده و محال

دل دلیر

داریی هر دو قسمت نموده هر دو را که هشته خواهیم رفت در باده از دو روز در اینجا توقف
نخواهیم کرد و فرستادن رستمخان بجانب قلعه بسبب نیز بواسطه همین بود که تا آن وقت
آن قلعه نیز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده نگرانی خاطر نباشد خان مذکور بعرض رسانید
که صاحب عالم و عالمیان مسلا این مقدمات همه الهامیست بصلاح و مشورت در
نمی آید بروز دوشنبه هشتم دو توپچی که آنها را باصطلاح اهل هند توپ انداز
گویند در سور حال عمدة الملک مهابت خان بر آمدند و خان مذکور آنها را بمیرزا دولت
پیر حواله نمود که برده از نظر انور بگذرانند و دلیر بموجب فرموده برده از نظر انور بگذرانند
صاحب عالم بمجرد دیدن از روی تالیف قلوب با آنها فرمودند که بسیار خوب کردید
که آمدید و خانه دین و دنیای خود را معمور ساختید بعنایات ظل الهی و التفات ما
محظوظ خواهید گردید و هر کدام را بعنایت خلعت و کمر خنجر و اسپ سرافرازی بخشیدند
و از آنها پرسیدند که در قلعه چه قدر توپچی خواهد بود گفتند صد کس خواهند بود و دو صد
کس دیگر علاوه و فعله آنها که همگی چهار صد نفر باشند بعد از آن فرمودند آنها را بمیرزا خان
سپردند و چهار صد و چهل روپیه دیگر بطریق انعام مرحمت فرمودند و حکم کردند که اینها
را با جمعی که پیشتر از اینها از قلعه بر آمده اند مهمانخانه علیحده ایستاده کرده در خدمتگاران
صاحب سلیقه تعین نمایند که در خدمت آنها باشند و بسیار رعایت عزت و اکرام

نگاه دارند که از استماع این مقدمات دیگران نیز میل آمدن نمایند بعد از آمدن آنها از حضور
بزبان الهام بیان گذرانیدند که تا این قلعه ها یک یک مسخر نخواهیم نمود هر جا که اینجا صحبت
که تا حال آمده اند هیچ آزار و رنجی نرسیده ایم و چون این مردم هرگز روی زر ندیده اند اتقدر
محظوظ اند که بشرح راست نمی آید آنها که در قلعه اند تا ازین بخشش بیدریغ ناآگاه شده
همه روی نیاز باین آستان خواهند آورد تا آنکه ذوالفقار خان تنها بماند اگر او پس از
وقوع این معنی امان طلبیده بهتر والا آن وقت او را گرفته بسته خواهیم رسانید در
همین روز چند کس از محصوران جانب مغرب به کوه چهل زینه فرود آمده تفنگ به
سور حال سید محمود دلیر خان افغان و جمعیت بندیله که در آن سمت اند انداختند لهذا
و آنها تاب نیاورده قریب پانصد کس بعضی سوار و بعضی پیاده بجانب آن طایفه
روانه شدند و چون پا بکوه گذاشتند سواران نیز پیاده شده بطرف آنها دویدند
در وقتی که نزدیک آنها رسیده قریب بود بازار گیر و دار گرم شود جماعه دیگر از کوهستان
که بواسطه امداد آنها پایین آمده در کمین سنگها نشسته بودند بالا رفته تا رانیده تفنگ گرفتند
و چهل کس از سر سور حال بخاک هلاک افتادند و باقی ماندند طاقت پیش رفتن در خود ندیدند
در پناه سنگها در آمده نشستند تمام روز را در همانجا بسر برده در شب که دوست
از دشمن امتیاز نمی توان یافت بمورچال های خود معاودت نمودند یکی از آشنایان

که دران هنگامه بود نقل می نمود که دران هنگامی که زنبورکها در آمدیم و قلعه کیان را بسته
که الحال گولی تفنگ ما نمی تواند رسید شروع بجنگ زبانی کردند و برسر گفتگو شدند بعد از سخنان
درشت که از طرفین گفته شد یکی از کوهیان گفت که شما از قسم قاز و کلنگ و مرغابی اید که
زمستان میروید و تابستان باز می آیید هر قدر که مقصد در باشد ما را از شما شکار میکنیم و در [illegible]
مصرع [illegible] در انوقت ادا نمود صید را چون اجل آید سوی صیاد رود روز شنبه بیست
نهم درین روز بود توپ بر برجهای چهل زینه نصب شده بودند و گلوله بسیاری بران برجها انداختند
اما [illegible] خطا شد و کمتری رسید همچنان توپهای که بمورچال صفدرجنگ بود نیز منصوب
گردید و چند گلوله توپ برج گوشه شهربند قلعه کهنه رسید و خرابی بسیار کرد و محصوران
توپهای شرقی که محاذی توپهای اینطرف بود بجانب این توپها بسته گلوله بسیاری
[illegible] زدند و انداختند و آنقدر متواتر رسید که توپ اندازان لشکر ظفر اثر را فرصت
جلدی نماند و روزی زیاده از سه توپ نمی توانستند سر داد و درین روز پنج کس از کوه دلکر بواسطه
جاسوسی فرود آمده بمورچال [illegible] افتادند و [illegible] آنها را شناخته اراده گرفتن
کردند و جاسوسان آن اراده دریافته پا بگریز گذاشتند چهار کس جان بتک پا بیرون بردند
و یکی بدست افتاده مقید گشت روز چهارشنبه غره رجب المرجب سنه ۶۲ درین روز
تفنگچی از قلعه برآمده بچاه مورچال عمدة الملک مهابت خان آمده آثار غلغل و صیاح [illegible]

گلوله

پنجاهم

واحوال

واحوال او ظاهر بود و در وقتیکه [illegible] خانه مشارالیه آمد گفت شما بواسطه قلعه گرفتن آمده اید
یا برای تماشا کردن اگر مقصد شما گرفتن قلعه است چرا یورش نمیکنید و اگر مطلب
تماشاست می بایست که [illegible] چند همراه می آوردید که آنها بر قلعه میدویدند
تا تماشا میکردید الحال شما نه تماشا میکنید و نه کار تا کی در پای این قلعه خواهید نشست
اهل مجلس از گفت گوی او خنده ها کردند خان مذکور او را بمصحوب میرزا [illegible] بحضور خاص
فرستادند بعد از آن در ادراک سعادت زمین بوس اشرف احوال از زبان اینها [illegible]
سخنان بعرض والا رسانید حضرت که بران افزوده این بود که قلعه کیان از ذوالفقار خان
آزرده خاطر اند بجز دویدن رسیدن دلیران بپای دیوار همه وردهای قلعه را مسکن [illegible]
واند سر بر خط فرمان برداری می نهند اگر قامت قابلیت آن لیاقت آن نداشت
که بعنایت خلعت خاص مزین گردد اما نظر بر تالیف قلوب دیگران او را نیز خلعت و زر انعام
بهره ور گردانیده شد روز پنجشنبه دوم یکی از بساولان حضور بواسطه دیدن مورچال
تعیین شد و چون مورچالهای دیگر را دیده بمورچال عمدة الملک مهابت خان رسید [illegible]
در هرزه گوی گرم شده گفت که منصب و خطاب برین امرا اطلاق نمیبست جاهای خود نشسته اند
و مطلق فکر کار ندارند هر چند با او گفته شد که [illegible] مورچال [illegible] جهد بسیار
رسیده است قول او حال او را [illegible] که بر تو معلوم شود که [illegible] آنها [illegible]

صد جلدار دارند کار کرده ایم نه بر خان راضی شده و نه از بوج کفش باز آمده و همچنان یاده
کویان بدر رفت و از جلاف که در حضور خان بودند میخواستند که او را خدمت آمو
آد میانه بجا آورند اما استرضای خاطر خان منار الیه در آن ندیده بر آن اقدام ننمودند
و آن مصروع بعد از رسیدن بحضور بهزبانی که بشرح قرار داده بود بالتصدیق آن تبایت
بعرض عالی رسانید گفت که فلانی جلداران را بیکار خود داشته و بواسطه بودن خود
عمارت میسازد و بندوق را بجا گذاشته است اگرچه میمالد و صورت میشنود و ضرری که
بخاطرش رسد نمی باید مور حال و نشسته بر این مور حال است از استماع این مقدمات
یاوه آن باد بهمانا نایره غضب سلطانی شعله کشیده در عرض محمد زمان ملازم سرکار
عالی منعالکه آدم راست و درست و صادق القول بود بواسطه رسانیدن اخبار
این مور حال مرد بیجا می بود گرفته از آن خدمت تغیر شد و محمد مسلم نامی که در شهر ارث
و بعد ذاتی نقطه مقابل اینم و بود از تذبذب احوال نسبت خود را تذبذب می نمود و
در خدمت خان مذکور که مالوف ایشان خط پاک اند جانسته خود را اندر جا بی
ظاهر میکرد و نزد بنده که توفی ام ظاهر میساخت که مادر من از قاب قصبه نادو یا نیست
قوشت و بمیر محمد صالح عموزاده اسلام خان مرحوم گفت که جد مادر من از زیر
مشهد مقدس است و بمیر سمعیل پسر قمر خان خوش و یعنی ظاهر کرد که جده پدری من

از غزنین است و عبدالرحیم تکاول نواب مهابت خان که کشمیری الاصل است
میگفت که کشمیری است و از قوم بایخ که در آن ملک از زنان کمینه تری نیست و همه
غلامی میکنند با آن خدمت امتیاز یافت و در آخر همین روز بمور حال آمده
و آنچه از سخنان و طرز گفت گوئی او بوضوح پیوست این بود که او بنجام های
درشت مامور است که برسانند بفقیر باو گفتم که این قسم بزرگان باران خورده اند
این قسم معاملات بسیار بر سر آنها گذشته است با نیها از جا می در نمی آیند چه
مصلحت نیست که این چنین مردم را که ستون دولت اند از خود رنجیده
برنجانید و آنچه نگفته اند بگوید اگر کسی سخن بیعوضی گفته باشد و از زبان
بشنورش او آورده باشد بر آن چه اعتماد و در سرکار که کار هر کس طلا هر جوال باید
اگرچه او با کمال غضب پاره از این سخنان متنبه گردید اما بعضی خبرها
بایما و اشارت و خاطر نشان نموده آخر چنین بر بعضی جلداران
و مصالح دیگر اطلاع یافت دانست که حق بجانب ایشان است
روز جمعه سیوم رجب عبد الواحد حلیه فرمان دستخط خاص
بنام نامی این خلاصه دودمان گورکانی آورده بود
برون فتح قلعه بست روز را منضبط کرد اینها در این روز
مبرک حسین نامی که در هرزه گوئی ضرب المثل
بود با بنجاه جلدار از حضور پر نور بخدمت بخشی از این

مورچال عمدة الملک نواب مهابت خان امتیاز یافته اند
و الحال بخدمت سرگرم است روز شنبه چهارم از لشکر
که بمحاصره قلعه بست تعین شده بود اخباری که خلاصه این همه
اینست رسید که عمدة الملک رستم خان بواسطه الزام حجت کسی نزد مهدی قلی
سلطان قزلباش قلعه‌دار را از روابط بندگی و دولتخواهی این سلسله علیه
که شاهزاده توفیق است اشاره نمود او جواب باز داد که گویا
رسم مشورت و تدبیر از میانه سرداران لشکر بر افتاده است اشاره
و گرنه چنان می بود آمدن لشکر پیش از فتح قندهار با محاصره قلعه صلاح است
نقیض که پیش از وقوع این مقدمه مرا از روی گذاشتن قلعه و رفتن
با ایران نیست و علایق اهل و عیال و خویش و قوم و ملک و مال
مانع شده و نه روی آمدن بهندوستان بغیر از محافظت قلعه و استعمال آلات
قلعه داری چاره دیگر ندارم اگر مقصد شما این است که در پای یک قلعه مردم کم کشته شده و بخود
و در پای قلعه متعدد آنجا جمعه واجب القتل هستند که بسزای خود خواهند رسید خوش آمد بلکه از
دست شما بر آید بجا آورید و هر چه مقدور ما خواهد بود بتقدیم خواهیم رسانید اگر بعد از فتح قندهار
می آمدید مرتبت از قلعه باز در گذشته می فهم و مقصد شما بی زد و خورد بحصول می پیوست و روز یکشنبه پنجم
رجب یک توپ کس کشته شد و هم چنین یک کس در مورچال جعفر بهادر خان در این روز
سخنان عتاب آمیز زهره آب کن در باب تاکید مورچال براجه بهار سنگه بندیله پیغام شد و مفصل نقیض
شد که رجعت و راهی بود او نیز سخنان ناصواب برابر آن بر زبان آورد و کف زنان

و تفنگ شدن و جا محکم کرده نشستن کاریست دشوار و هر کس که با کارها بر افتاده است
میداند که اقدام بر این امر بسیار محال و صلاح اندیشان اینمعنی هرگز بپای این قلعه نیامده اند
و انش دستهای توپ و تفنگ را نبریده اند اگر مقصد فنای لشکر خود است تیغهای آبدار
در دست مردم این لشکر هست اگر شمشیر بدست گرفته یکدیگر را بقتل رسانند
هزار مرتبه از آن بهتر است که هر ذره گوشت اینکس را گلوله توپ بجای افکند نارسیدن
توپها و گذاشتن نقب از خندق و افتادن دیوار صبر باید کرد و بنده های خود را بیدل
نباید ساخت که از دست شکسته کاری نمی آید و از دل شکسته نه در این روز عرض
داشت رستم خان مبنی بر رسیدن خود بپای قلعه بست و اراده نیامدن قلعه
دار بحضور موفور السرور و عدم مصالح قلعه گیری و التماس امداد و حلداران نقب
کن و توپ انداز آمده بدرجه قبول رسید روز دوشنبه ششم رجب نوبت
که از جانب چهل زینه برج اول بسته بودند با هزار حلدار و نقب کن مصحوب
خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان مرحوم بقلعه بست روانه گردانیدند در آخر
روز غیرت خان و بهار سنگه بندیله و راجه جودب حسب الحکم بحضور طلبیده
در باب یورش بر کوه چهل زینه صلاح پرسیدند غیرت خان بعرض
رسانید که این کوه بسیار قلب است از هیچ طرف راه بر آمدن ندارد و محصوران

مردم کارآمدنی خود را بر آنجا گماشته‌اند و احتمال کلی آنست که اگر بر آن کوه یورش شود مردم
بسیار تلف شوند جنگ دو طرف دارد و اگر احیاناً در آن هنگام چشم زخمی بیکی از بندهای عمده درگاه
چشم زخمی رسد صورت بوقوع آمدن مطلب مقصد دشوار میتوانند بود که ضایع
شدن تلف شدنها هم باعث تغیر مزاج بندگان حضرت ظل الهی میگردد و هم سبب
ملاحظه لشکریان در هنگام یورش بر قلعه که مقصد اقصی است مطلب اعلی میشود چه
بعد از آن بحضرت فرمودند که تو درین باب چه اندیشیده جواب دادی که من تابع حکم صاحب
عالم و سپه و رفقای تو نیستم هرچه مأمور شوند آنها صلاح دانند ایستادگی دارم چون
از راجه بهارسنگه و راجه [illegible] استفسار نمیفهمیده نمودند بعرض رسانیدند که صلاح
غیرت خان عین مصلحت است چرا که هر چند طرف گرفتن کوه جهل البته غالب باشد
اما در کشته شدن مردم بسیار در آن یورش شکی نیست گرفتن آن کوه چندان
ما حصلی ندارد همه مردم کارآمدنی خود را در آن ضایع باید کرد ندارد و این جوابها بخاطر
خاطر رسیدن آن یورش نه مکتوب آنچه بود گران آمده فرمودند که شما خیال میکنید که تا فتح
ناکرده بر خواهیم گشت نه نیستیم تا فتح شود و اگر فتح نشود اول سر غیرت خان را از بدنش
او جدا خواهیم کرد و بعد از آن دیگران را که در تردد و تلاش و جانفشانی کوتاهی
کرده باشند سیاست خواهیم رسانید اگرچه لطف ظاهر آنقسم تاکیدات فرمودند لما

اما این

اما این گفت گوها از تمام نخشید بعد ازین یورش نفرمودند روز شنبه هفتم جعفر امر آتش
بعرض رسانید که من امشب بکنار خندق رفته یک نوبت انداز با دو تفنگچی به تفنگ زده برگشته
آمدم و درین شب فتح محمد کلال داروغه بیلداران مورچال قاسم خان ناخوش گرفته در مورچال
برآمده و چهار بیلدار همراه خود برده خود بخواب رفته و به بیلداران تاکید کرده بود که تا من
در خواب باشم تماشاگی من میداده باشید بعد از خواب بیدار او بیلداران نیز بخواب رفته
سرها بالین مرگ گذاشته در نوبت قراولان محصوران بر سر آنها رسیده سر هر پنج تن
بریده بردند و از اتفاقات چند کس دیگر از قلعگیان از میانه مورچال عمدة الملک میان
خان مورچال عمدة الملک قلیچ خان گذشته در سیدانی کیش پشت لین بهرود مورچال
واقعست سه کس را کشته و چهار را زخمی کرده در گشته‌ها سر و از اسپها گوش بریده
بردند روز چهارشنبه بیست و هشتم رجب درین روز عاقل که از بندهای عمده کار طلب لشکر ۷ محرم
عالی متعالی بود بشرف کورنش مشرف گردید و چون مورچال در مورچال جعفر
می بود از آنجا نشست لگن بخند روز بی اذن او بر خواسته بحضور آمده بود او حکم شد
که باز بهمان مورچال برود و اگر در رفتن انکار کند نجابت بمورچال غیرت خان باشید
محمود باشد محمد عاقل بعرض رسانید که من از هیچکس از تیغ نام برده ام نیستیم و کان
جانفشانی نکرده ام ازینها نشسته دارم چه مورچال علیحده بمن عنایت نشود که حقیقت کار

گذاری من نیز برایستادهای محلت بهشت آئین ظاهر کرده فرمودند که اگر شما بسیار گمان
سپاهیگری می نمودارید کوه چهل زینه حاضر است بروید و آنرا مسخر کنید و در از استماع این
سخن عرق مردانگی بحرکت آمده یازده دوازده کس که از برادران او بودند بجانب چهل زینه روانه
گردیدند و کس طلب کرده بجهت مراعات در عالم طلب عمده نموده و لاوری نیز نموده و نسبت به با محمد عاقل دوام
خصوصیت میرزا و مصاحب سازوری او بود همراهی او را از لوازم آداب دوستی شمرده
با او روانه گردید چون نواب قدسی القاب جهانبانی او را در تهور و مردانگی یگانه روزگار می
دانست از غایت بنده پروری خواجه نسبت را فرستادند که او را باز گردانند و از آنجا که غیرت
سپاهیگری عنان اختیار را از کف اقتدار محمد عاقل ربوده بود بسخن خواجه مذکور
التفات نا کرده فسخ عزیمت خود ننمود و خواجه نسبت آمده این معنی را بمسامع علیه
جاه و جلال رسانید باز محمد صادق بخشی سرکار عالی متعالی بباز گردانیدن او مامور شد
او نیز بی نیل مقصود برگشت در این مرتبه ورقه الکتاب سلطنت سلطان سلیمان شکوه را
حکم شد که محمد حکیم بخشی خود را بفرستند که او را ازین عزیمت باز آورد و در رفتن محمد حکیم
هم اثری نبخشید منع مکرر و تا فرمانبرداری او در طبع او دست گران آمده بتخشیان سرکار
عالی و بندهای پادشاهی حکم کردند که با مدد او و او اقدام جلادت پیش نگذارند و از سپاهیان
خود مردان تیار بندند پیش از رسیدن این حکم با جماعت محمد عاقل بمور چال چنبت و

دی سنگه

و دلی سنگه بندیله و سید محمود آمده جمعی کثیر را از پیش مور چال با خود متفق ساخته بجانب
کوه چهل زینه متوجه گردیدند تا هنگام رسیدن دامن کوه محصوران از اراده آنها خبردار
شده راه بالا رفتن بر آنها بستند و از بسیاری گلولههای تفنگ پیش رفتن بر آنها و سنگها
دشوار شد بر بودند پس ماندگان تاب پیش رفتن در خود ندیده معاودت نمودند در این وقت جمعی از بهادران
و جماعت بسیار زخمی شدند محمد عاقل با مخصوصان خود و چندتن دیگر که از دلی سنگه و غیره
در زیر سنگها پنهان بودند نه یارای پیش رفتن داشتند و نه طاقت برگشتن از این
بهادران یک افغان و یک را بصورت جنبش قدمی گرده چند قدمی بالا رفتند و در پناه سنگی
بر آمده در آمده بودند کوهیان آنها را از رفقا جدا یافته چند کس را بر سر آنها فرستادند نفعانها را
چون نظر بر آنها افتاده تیغ جلادت را از نیام بر آورده حمله ور گردید اما پیش از آنکه کاری
از دست او بر آید تفنگ کاری با و رسیده از پا در آمد و او بصورت از ملاحظه این حال
خواست که خود را بهمراهیان برساند هنوز دو قدم برنگشته بود که تفنگچیان
کار او را نیز ساخته و دیگر تنها رسیده سرهای آنها را بریده بالا بردند این
دو سر در برگشتن کوهیان و تنها ماندن پیش رفتها اعدا را دلیر گردانیده بر آنکه
داشت که بیست و پنج کس بقصد آنها از کوه قدم بیابان گذاشته و بر سر آنها رسیده
محمد عاقل از ملاحظه آنکه مبادا ایشان بدست دشمنان افتند نشان را گرفته و بهمراهیان را

بتوقف مامور کرده نشیده خود را بدین سنگ رسانید و درین اثنا قاصدان بر سر سنگ [illegible]
رسیدند و گفتند که دلاوران الحال کار از اختیار شما در رفته سبب نیز از دیگر رضا بقضا
در دهید چاره ندارید هر یک از شما که دست بالا خواهد کرد پاره پاره خواهد شد انها نیز از استماع
این سخن دل بغنا نهاده دست از جنگ کوتاه نموده و سر طلبان سرهای همه انها را از تن جدا
کرده بردند و در همین وقت که آن بی باکان سر از انها میبریدند لوکس طلب در زیر سنگ علیحده
نشسته تماشای این حال و استماع این مقال مینمود که یکی از ملازمان سرکار رعاشتی از
دو ربار بیک برگورده که اینجا نشسته صاحب عالم و عالمیان بسبب بختگی که ازتو بوقوع آمده است
از روی لطف بعض هر پنجاه گوره پانصد کفش ترا معمور کرد شنیده اند چون این سخن بلکوکس رسید
با خود گفت کسی خوردن پنجاه گوره و پانصد کفش ایحکم از سر باختن بهتر و زندگانی شغل این
تمارت های در زنجیر منش و بوستان هر که با بیگانگان در بوستان از انجا
خود از خشم برگشت و من بحضور پر نور رسید معاتب عتابانه حکم کرده بودیم که هیچکس از
بندهای باهم اهی محمد عاقل نکند تو از غفلت ما که نمونه قهر خداست نیندیشیده و بر
خلاف حکم ما اقدام نمودی بیه جواب داد که صاحب عالم سلامت امروز کاری از محمد عاقل بوقوع
نشده بود که از صاحب عالم سلامت در باره او بی توجهی میکردند و اندک ایدا دیده بود مبر شند
شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه گر می شد رسا که ما صاحب علی بوده تسخیر

[illegible]

ببوده
این ضلله نیست این گفتگوی او علاوه بی حکمیها شده بسترای که بان موعود رسیده بقید
افتاده و اخر الامر بالتماس نوباوه بوستان دولت و اقبال سلطان سلیمان شکوه از بند
رهائی یافت و دستار و اشیای خود را با قربای خود سپرده شهرت داد که خان و مان خود را
بتاراج داده دست از خود جوکی شده در بنس و دولتخانه خاص و عام سکونت گزیده از استماع این
مقدمات عفو سلطانی شامل حال او گشته و بانعام مطالبات چندین ساله شرف امتیاز
یافت و باز در سلک مقربان درگاه منتظم گردید صورت این واقعه چنانچه از ثقات شنیده
شده اینست اما انچه محمد عاقل به بنوار بها که عبارت از قصه خوانان هند باشند تعلیم داده است
و انها را در سر بازار ها میخوانند بر خلاف این معنی است بیان آن بر همنوال است که در
وقتی که من باهمراهیان خود در پناه سنگ در آمده ام ذو الفقار خان بر سر من آمده گفت
که محمد عاقل من مدتیست که صیت جلادت و جوانمردی ترا شنیده ام و دیده ام که همچون
نوجوان مردانه در میان جفتای بیسب بار ها از تو تردوات نمایان بوقوع آمده است
و کارهای رستمانه کرده حیفم می آید که درچنین جائی مفت بباد فنا روی ترا می باید که در
میدانی بیغیتی که زمینها خالی کنی و صفها بر هم دری و سینها شگافی و تیغهای سرکنی
اصلح بحال تو الحال همینست که دست از ین همراهیان بداری و انها را یادگار سپاهی
بسپاری و نشان خود را بر داری و بروی چون نصایح او همه بیدارانه و مشفقانه

بود و از آنجا که نصیحت پیران نشنیدن مایه نابرخورداریست و گوش بسخنان بزرگان
ننهادن پیرایه ذلت و خواری نشان خود را بر داشتم و در رفتار ایشان نگذاشتم و از آن
مهلکه برآمدم بهمه حال سرباختهای این واقعه بسیح رسیده و کشته‌ها سوای آنها به
پانزده نفر و عدد زخمیها از پنجاه متجاوز است روز پنجشنبه نهم رجب در دیوانخانه خاص
و عام از عبد الجلیل برادرزاده سلطان استفسار می‌شد که مدتی شد که از درون
سلطان خبری از اندرون قلعه نمیفرستد که قلعه گیان در چکاره‌اند و چه فکر میکنند و
خلاصی خود را چه می‌اندیشند او بعرض رسانید که چند کس اعتمادی و اعتباری را
که نزد او بودند مکرر فرستاده است که اخبار اعلام نموده درین ایام از آن مردم کسی
پیش او نمانده است و تاکید و نگاهبانی محصوران نیز زیاده شده است و هیچکس را
نمی‌گذارند که از قلعه برآید ملک حسین که مخاطب بخطاب وفادار خانیست بعرض
رسانید که صاحب عالم سلامت این جماعت از ته دل جانب قزلباش را دارند
گاهی از درون جانب ما بی خبر و دهی می‌آورند که هیچ اثری از آن ظاهر نمیشود
از درون سلطان طعامهای چرب و لذیذ ذو الفقار خان را میخورد و این چه بردلاوری
که بندهای درگاه بتعب و محنت گرفتارند عبد الجلیل سخنان دور از کار که هیچ
نسبت با احوال او نداشت بر زبان آورده وفادار خان تتبع جوابهای نادر برابر

او بیاورده

[illegible]

او بیاورده چه بهر پهلوئی سکانی زیر بغل او رسانید و کارش بخت چون در مجلس قدس
که حریم بارگاه عزت و محیط دایره ادبست از وفادار خان بیجا حرفی بی‌ادبی بوقوع آمد
حکم جهان مطاع بر گرفتن او شرف نفاذ یافت و ایستادهای حضور باوجود آنکه [illegible]
دستگیر کردند و همان ساعت غل گران برگردن و زنجیر بر پای او گذاشته
به بندیخانه فرستادند و احوال او را ایرج خان بخشی تن سرکار خاصه شریفه و قاضی
نظام دیوان بیوتات لشکر ظفر اثر حسب الحکم عالی بحیطه ضبط در آوردند و بعمده الملک
رستم خان نیز حکم شد که اقوام او را که با خانمان او تعینات قلعه بست اند
مقید نموده اموال آنها بضبط سرکار خاصه شریفه در آورد روز جمعه دهم رجب اوایل
این روز جعفر میر آتش از مورچال خود بمجرای صاحب عالم میرفت چون نزدیک
مورچال عمده الملک مهابت خان رسید گلوله از قلعه آمده بجای استخوان خورد و از اسب
بسر در آمد و او بر اسب یکی از رفقای خود سوار شده بسعادت کورنش مستسعد گشت
صاحب عالم از استماع این واقعه سلامت ماندن جعفر را از عنایات یزدانی و یمن
اقبال سلطانی دانسته بمرحمت اسب خاصه سرافراز بخشیدند او را رخصت خواجه
سرای بواسطه دیدن مورچال خان مذکور حسب الحکم عالی آمده بعد از ملاحظه
شبیه در خدمت خانجهو نشسته بوده و نقل کیفیت کشته شدن اسب جعفر و عنایت و بودن

صاحب عالم با دو اسب خاصه میگذرانید و در تماشائی که خواهد سوار از رسیدن گلوله باب او
تقریر می‌شود از زبان میر حسین منصبدار که سابقا از حضور عالی باهتمام مورچال جان [illegible]
شهر زده گرد دست آن توپ انداز را باید بر بید عمدة الملک مهابتخان بنا بر تعجیل مفهوم باو فرموده
که زینهار بعد ازین قسم کلمات کنایه آمیز در مجلس ما نمیگفته باشی این سخن میر حسین و در دو جمله
آنچه اراده گنجید رفته با المسطر بعرض عالی رسانید و این کلمه را صاحب عالم بطریق دور
استفهام در ضمیر منیر تصور فرموده حکم کردند که آن بی ادب را بغل و زنجیر بر بسته و دست با
گردن بسته شکنجه تمام در زندان نگاه دارند تا هنگامی که موکب همایون در ظاهر قندهار
نزول اجلال داشته باشند هر روز بیست کره برابر ده باشند   زبان بسیار سر بباد
داد است   زبان سر را عدوی خانه زاد است   و در همین روز جاسوسی محصوران
گرفتار شد و در پیش او مکاتبات ظاهر گردید حسب الامر عالی بپای فیل بسته و در شهر
سوار کرده در تمام اردوی گیهان پوی تشهیر نمودن روز شنبه یازدهم چون سیبه راجه سکنه
بمورچالهای دیگر از قلعه دور بود نواب قدسی القاب جهانبانی یکی از سعادتمندان را
حضور حکم کردند که رفته در باب پیش بردن مورچال براجه مذکور تاکید نماید و راجه از بعضی
آزرده خاطر گشته گفت که ما و دیگر راجپوت در پیش بردن مورچال و تمرد دست قلعه گیری
وقوفی ندارم بمصالح این مورچال هر کس که داند بیاید پیش برد کی الحق بقلعه پا بر خواهد شد یورش

خواهند شود اگر من با تابینان خود راست ازین هر کس تقلعه رسانم تا دولت خواه در الم تک
باشم و سزاوار هر قسم سیاست عقوبتی که باشد تر از آن نباشد گردم و روز یکشنبه دوازدهم در شب
محصوران بر مورچال جعفر و میرزا عبد الله قاسمخان که بر جمیع مورچالها سبقت گرفته شلک
نمودند چون جمعی کثیر بنا بر تقویت بیلداران و پیش بردن شبیه در میدان نشسته بودند
قریب اجهل کس بگلوله توپ و تفنگ ضایع شدند و در همین شب بست بیلدار در اثنای دوز
صدمه گلوله توپ بباد فنا در رفتند و در همین روز یکی از برق اندازان سرکار خاصه شریفه با قلعه
گیان در ساخته اخبار لشکر فیروزی اثر برسم جاسوسی باهنا میرسانید روزگار مکافات سازش
بباد داشت اگر آن نمک بحرام که روزی بکار آن ناپاک بدذات نبود از رفتار گردانید اگرچه سزاوار آن بود
که بمکافات این عمل ناشایسته ناپسندیده پاره پاره شود اما چون این منشیه قواعد جهانداری مطلق.
بانهدام بنیان آن بدعت گرداند حضور بهادر شان که ساخته بر وی رفته بید قدرت کوب اش را
بیست قطع دست و پای او اکتفا نموده سر دادند که بعد ازین بر راه ملی خطا باز آید روز دوشنبه سیزدهم
دو کس از بند و قچیان قلعه بمورچال نجابتخان بر آمدند یکی از آنها ... که بورن
شاهجهانی بهم من بود و آنچه از نجوای الفبار آنها بوضوح می‌پیوست همین ترغیب بود
بر یورش که بعد از یورش قلعه با سهل وجه مفتوح خواهد شد روز سه شنبه چهاردهم
غلام کچه از گروه چهل زنبه بمورچال نجابتخان فرود آمده تقریر نمود که سید کس پس گرده

می‌باشند اراده داشتند که درین دو سه روز بوقت فرصت باراده بندگی درگاه خلایق
پناه کوه را که نشسته فرود آیند خبر آن خان اورا بحضور انور رسیده آن خبر را بعرض رسانید
چون او مجهول الاوضاع بود و سخنش اعتمادی را نمی‌شایست ده روپیه باو انعام مرحمت
شده و از روی احتمالات بنابر صدق قول او بعنایت خلعت موعود گردانیدند روز
چهارشنبه بیست و دوم حسب الاتفاق کلام گذشته بوضوح پیوست که چون کمی
جمعیت قلعه نشینان و بیدلی قلعه گیان بمسامع جاه و جلال رسیده بود و عمده الملک
رستم خان آنقلعه را دیده و دانسته ارزانی در فتح رخصت فرموده بودند و افواج
قاهره بپای آنقلعه رفته بمحاصره اشتغال نموده بود چون مدت هفت روز از محاصره گذشت
آوازه فتح قلعه قندهار را شهرت داده و در آنجا آواز کوس شادمانی را از فلک
دوار گذرانیدند قلعه گیان از استماع این خبر دل از کار و دست از کارزار رفته فکر
اهل و عیال و خان و مان و مال افتادند و بغیر از امان طلبیدن و پناه بدرگاه جهان
پناه آوردن علاج ندیدند سرگروه آن مقهوران مهدیقلی سلطان که بر ...
بوده و کارزار افتاده و شادی ... ناز نموده از ستاره جان خود زیاده پیوسته می‌باشد که
مبادا درین آخر عمر عرض و ناموس او پامال عساکر منصوره گردد و زن و فرزند خویش
و قوم و توابع و لواحق او پایمال ... روند بنابر آن کس بخدمت عمده الملک رستم خان فیروز

جنگ که در سرزمین قندهار هر مرتبه فیروزی نصیب او بوده و در دفعه اول نیز کومک قزلباش
از غایت پایداری و قرار او بفرار رفته بودند فرستاده پیغام داد که اگر عفو سلطانی خطابخش قرین
پذیره ما گردد و دامان طلبان تمام امان یافته در ظل عاطفت بادشاهزاده والاگهر بلند اقبال کرسی
حصین امنیت ابدیت درآیند این قلعه را بقلعه‌بانان درگاه والا سپارم و دست از قلعه‌داری
بدارم رستم خان این معنی را فوزی عظیم دانسته هرگونه عهد و قولی که سرمایه تسلی خاطر آن دل رمیده
و باعث آرام آن از بیم رمیده‌ها بود داده فرستاده مهدیقلی سلطان درمیان آورده و او را
بایمان موکده گردانید بعد از مراجعت او بقلعه و از آنجا عهود و مواثیق موکده بایمان مغلظه ساموکده
مهدیقلی سلطان دروازه‌های قلعه بروی نیکخواهان دولت ابد پیوند و اولیای دولت را
بروی روزگار خود گشوده بیرون آمد و قلعه را بآنخان فیروزجنگ حواله نمود و رستم خان
تا رسیدن قلعه‌دار دیگر از حضور موفور السرور قلعه‌داری خان را بقلعه‌داری آن نصب نمود
و سید فیروز که رکن رکین دولت او بلکه عین دولت او بود با فتحنامه بحضور اعلی فرستاد
رسید فیروز ملک ... این روز بر آمده بشرف عتبه بوسی مشرف گشت و نوازشهای
بادشاهانه ممتاز گردید و حسب الحکم عالی شادیانه‌ها در معمورهای ... نواختند صدای
و سمع کوش ... برید و نعره کرناها جگر ... را پاره کرده بغنیمه احوال امان طلبان در روزی
که آنها بسعادت بساط‌بوسی مستعد خواهند گشت از مقتضیات احوال آنها بخصوص الاطلاع

حاصل خواهد شد صورت نگارش خواهد یافت روز پنجشنبه شانزدهم رجب خبر رسید که
[illegible] محمد بیقلی سلطان که از قبل او بحکومت قلعه گرشک قیام می نمود و قزلباشانی که همراه
او بودند بعد از استماع خبر امان طلبیدن محمد بیقلی سلطان بیرون او را بایران باعث
افزونی عزت و اعتبار و اعتماد خود دانسته خواه و ناخواه او را برداشته روانه فراه شدند از
وقایع این روز است که جعفر از مورچال خود رقعه بمهر ذوالفقار خان آورده از نظر
مبارک گذرانید باین مضمون که پادشاهزاده کشورگشا که اراده تسخیر قندهار فرموده اند
می بایست که سرانجام گرفتن قلعه را پیش از این منظور نموده توپهای کلان و نقابان چابک دست
و سپاهیان بازده و در رکاب سعادت نمودی آوردند تا کاری از پیش میرفت توپ
کلان اگرچه شنیده شده است که همراه آورده اند اما کو یا رسیده فی نسبت از نقاب
صاحب وقوف خود اثری ظاهر نمی شود و از سپاهیان غیر از محمد جعفر اکثر ملازمان
بوقوع نمی آید حصار محصنی که او میکند حد نفر قیمت نمی شود قرار میگیرد و نه ما را آرام میدهد
شب و روز آنچه لازمه جانسپاری بود و دیگر نیست از وقوع می آید قطع نظر
از مصالح دیگر اگر مانند او کسی دیگر می بودند که از چهار طرف بکار می پرداختند
کار بر ما مشکل می شد و بر شما آسان الحال تلاش میکاید و [illegible] مصلحت
گرفتیم که او از یکطرف کاری از پیش برد و رخنه در قلعه افگند [illegible] از عهده یکجانب می نموده ایم

بالله

بر آید
بیت الانس که رخصت خود دو دو سه ماه طلبیده بجانب ملک خود برود و اشعار مناسب
نیز در آن رقعه نوشته بود چون پاسخ آن رسیده نوشته نشده روز جمعه هفدهم رجب بکمال [illegible]
از شب گذشته در دو [illegible] اولان مورچال جعفر از مورچال برآمده پیش نشسته بودند و ملازمان
از عقب آنها کار میکردند که [illegible] بحکم [illegible] برده بودند و هنوز [illegible] است که در افغان
[illegible] بودن سپاهیان [illegible] زنند محصوران از قلعه برآمده بر آنها بجهت
قزلباشان در میدان نشسته بودند و پناهی نداشتند و هنگامه سر رسیده شد و از دیوار قلعه
گلوله توپ و تفنگ [illegible] بارید [illegible] گرفت [illegible] جا که [illegible] آمدند و در همین
کشتن جانفرسا [illegible] سپاهی بسیار [illegible] ازینجا زیاده بود [illegible] نمود
بکار آمدند از [illegible] راجپوت و [illegible] از سادات [illegible] کس از افغان [illegible] و دیگران
معلوم [illegible] در مورچال عمدة الملک قلیچ خان [illegible] عبد الله [illegible] قاسم خان که نزدیک
بهمان مورچال بود [illegible] بهمان [illegible] مورچال اشتغال
داشتند و [illegible] گلوله توپ و تفنگ که [illegible] مورچال [illegible] جمع
کثیر بکار آمدند روز شنبه نوزدهم رجب بمسامع جاه و جلال رسید که [illegible] ذوالفقار خان
[illegible] از مورچال [illegible] رقعه آمده است که من [illegible] امان [illegible] رخصت ملک ایران و بیرون
توپهای پادشاهی همراه [illegible] قلعه را تسلیم می نمایم [illegible] خان [illegible] که [illegible] تحقیق نماید که

که این سخام بکدام مورچال آمده و از حسب الحکم عالم مطاع اول بمورچال عمدة الملک قلیج خان
آمده تفحص نیز تمام نموده از آن سخام نامی نشنید همچنین در مورچال جعفر و میرزا عبدالله قاسمی نیز
نیز روز یکشنبه نوزدهم رجب از سیاق کلام گذشته معلوم میشود که راجه راجوب بعد از
آمدن از صوبه کابل بمورچال چهل زینه تعیین گردید و این چهل زینه پارچه کوهیست از
سنگ خارا که در انتهای کوه لکه بطرف شمال واقع شده و حضرت فردوس مکانی
نزدیک بقلعه آن صفه از سنگ تراشیده و چهل زینه بواسطه برآمدن بآن صفه ترتیب
داده و در میانه چهل زینه و کوه لکه مغاکی افتاده است عمدة الملک قلیج خان در ایام صوبه
داری خود بر کوه لکه تیر برج برپا کرده است از آنجهت چه بر سینه آن کوه در غایت
استحکام که خیال دور اندیش با دست تصرف از کنگره آن کوتاه است و حیله حیله وران
بر امون آن نمی تواند گشت تفنگ ازین سنگ میخورد و توپ دست آن غوغاها
دارد چه جمعیکه بنیاد آن برج را دیده اند نقل میکنند که اصل آن سنگ کلانیست برج
مانند مسطح که بر فراز آن چهل کس خوب میتوانند گذرانید و دور آنرا بواسطه
تفنگ اندازی حصار کنگره از سنگ انداخته و سپاه جمعیکه در آنجا باشند دخل آورده اند
این برج و کوه چهل زینه مقابل کوه یکدیگر اند روز اول که راجه راجوب بآن مور
چال آمد مردم او بر کوه چهل زینه قرار گرفته شد و بعد از هفت هشت روز از

نقبها از چوب در هم تراشیده و از آن مغاک گذشته پاره راه بکوه لکه بالا رفتند
و همچنین در پناه همان نقبها هر شب چند قدمی فراتر می نهادند تا آنکه درین روز
بیک نیزه راه برج رسیده و شب برج نشینان را غافل کرده کسی بپای برج فرستادند
که پاره نقب در زیر برج زدند هر کدام بواسطه بود خود جای بهم رسانیدند و تمام روز
آهسته آهسته آنرا کنده زنگ زنگ خاکی بیرون میریختند بدستوریکه کسی از آن
آگاه نمی شد و تمام آن روز با بیغم گذرانیدند چون شب شد فوجیان راجه راجوب
بر کوه چهل زینه تفنگ اندازی میکردند از برج نشینان کسی دلیر یکبار برج آمده
بزیر نگاه نمی توانست کرد و استحکام برج نیز آنها را غافل داشت روز دوشنبه
بیستم رجب اخبار روز گذشته بعرض عالی متعالی رسید راجه راجوب را
طلبیده استفسار حقیقت آنمقدمه ازو فرمودند و او احوال را چنانچه گذشته
بعرض رسانیده گفت که تا جائیکه خاک بود مردم انیفه وری زیر آن برج را
خالی کرده بسنگ رسانیده اند الحال بدون سنگ تراش کار از پیش نمیرود
بنابر آن چهار سنگ تراش با بیستی از قاس فرنگی که در علم نقب مهارت
تمام داشت و در مورچال عمدة الملک مهابتخان می بود باو فرمودند که همراه خود
برده کار بفرماید و چهار نیزه جنگل دار باو مرحمت کردند که اگر برج نشینان
پارچه بنفط آلوده کرده آتش داده بر نقب زنان بیفگنند تا بآن
نیزها از خود دفع کنند و ده شال کشمیری و هزار روپیه و ده من آرد

گندم کرد از روزها به از جان مردم بود به نقابان انعام عنایت فرمودند چنانچه
واتفاقی که درین روز برابر راجروپ بوقوع آمده از صد نفر افزونست بالفعل
باضافه منصب پانصدی پانصد سوار انعام و خلعت و اسپ و فیل کوه شکوه
امتیازی بخشیدند و بعنایت قلعه مو که محکم نیست در کمال متانت و از محال
زمینداری اوست که بعد از بغی جگت سنگه پدر راجه راجروپ بتصرف اولیاء
دولت قاهره در آمده الحال بندهای بادشاهی بحراست آن قیام نمایند او را
موعود میگردانیدند فی الواقع این عنایات از جمیع عنایات نسبت بحال او
افزون بود چرا که جانها میکنند و محنتی که میکشند همه بواسطه بدست آوردن آن
قلعه است و او از غایت دور اندیشی اینچنین سودای نقد را بنسیه انداخته
بران قرار داد که در روزیکه آن برج را مفتوح گرداند بآن عنایت سرافراز
گردد و نام بردها را برداشته بجای خود معاودت نمود شب هنگام سیبی از
فاس فرنگی سنگ تراشان را بپای برج فرستاد که بکار خود مشغول شوند
سیبی از فاس خود بعد از ملاحظه آن جواب داد که اینجا آنقدر
نیست که مراد از آن هنری بکار باید برد و کاری که در اینجا خواهم
کسان نما تیزی توانند کرد و سنگ تراشان بشرط فرصت دو ماه
شروع بکار میکردند عذر ایشان اینکه آن سنگ خاراست و در بعدت
کم ازین تراشیدن آن متعذر است چون عذر آن یک معقول و وعده ابتدا دور بعید

راجه

راجه راجروپ سه رخصت نموده بمردم خود تاکید کرد که هرچه از دست آنها آید
دران بکوشند درین روز در مورچال آب دزد یک گلوله توپ که روبروی
آنمورچال بود سرشت کس را که قطار یکدیگر کار میکردند از بدن برداشته برد
روز سه شنبه بیست و یکم از مورچال اربعه که عبارتست از مورچال عمدة الملک
قلیچ خان و جعفر و میرزا عبدالله و قاسم خان که در برابر پهلوی یکدیگر واقع شده
چون مورچال میرزا عبدالله چند قدمی بیشتر رفته بود و پیش از دمدمه کوچه سلامت
سربسته روانه نموده بودند توپ انداز برج که محاذی آنمورچالست ازان آگاهی
یافته توپی بران کوچه سلامت انداخت که کوچه را ویران و پنج بیلدار را که
دران کار میکردند بر خاک فنا انداخت و مردم راجه راجروپ درین روز
پنهانی کاوکاوی میکردند و کسی از حال آنها اطلاع نیافت و گنبد کلان در — گنبد ط
میان مورچال غیرتخان و دروازه بابادلی بود مردم آنمورچال نظر
بران داشتند که بعد از رسیدن مورچالیان گنبد جمع کثیر را پناه هم — مورچال بآن گنبد ط
خواهد رسید شب قلعگیان برون آمده آن گنبد را از پا در آوردند
روز چهارشنبه بیست و دوم چون کاوکاو راجه راجروپ و
آن برج از حد گذشت و توده خاک بحدی رسید که از کوه شروع به
ریختن نمود و گرد ازان برمیخواست نگاهبانان برج پی بآن برده در
تدارک آن کار شدند و آن برج بطالع آن نقب کنان برج بحفر آن کردند

برج نشینان با نارهای نحس که عبارت از تفنگچیان بیمن و بد اربیج باشند دران
کرده مردم برج بر کنار آن جمع آمده قنبرها که باصطلاح ترک حقها باشند بزنجیرها بسته و
لته‌های نفط آلوده را بران آویخته و آتش داده از برج محاذی سوراخهای نقب
که از تودهای خاک بیرون آن معلوم کرده بودند فرو گذاشتند و تفنگچیان چپ
راست شروع به تفنگ اندازی کردند این بیچاره‌ها از بیم جان بسوراخهای نقب
در آمدند و آتش و قنبره در نقب‌ها فرو گرفت چون نقبها بود سطح سنگ عرضی
که نداشت و همه بطول واقع شده بود نه از آتش ایمن ماندند و نه از قنبره
زدن ازان سوخته شد و یک کس جان بتنگ با برون آورد هندوانی که خویش
و قوم آنها درینجا کشته شده اند و چوب که در نشیبه در قندهار وجود عنقا دارد
بهم رسیده آنها را ببزرگی سوخته بودند بر نمیزک حسدها بردند و دعا کردند که هر
کس درینجا بمیرد که مصالح سوختن او را اجل با خود همراه بیاورد روز پنجشنبه
بیست و سیوم از روزیکه عمدة الملک مهابت خان بمورچال تشریف
آورده اند فیض کورنش را دریافته بودند درین روز از ادراک
آن سعادت مستفیض گشتند محمد علی بیرون زک که در رکاب این ان
رفته بود از تدابیری که در باب فتح قلعه مذکور در محفل قدس بود
نقل بکرد انیست که بزبان الهام بیان میفرمودند که در مورچال
جعفر و مدمه در غایت استحکام و ارتفاع که بر همه دیوار شیر حاجی

دیوار

و بر دیوار قلعه مشرف باشد خواهیم ساخت و ما خود بدولت و سعادت
رفته در انجا خواهیم رفت و اول بندهای خود را و بعد از ان بندهای بادشاهی را نشست
که حق نعم حضرت ظل آلهی زیاده بر انچه تصور توان نمود بر ذمه آنها ثابت و لازم است
امروز در سایه عنایت بندگان حضرت کامرانیها و کامیابیها کرده اند و میکنند و خواهند
کرد بیورش مامور خواهیم گردانید و مخصوصان و خدمتکاران خود را از دنبال همه اینها
تعین خواهیم فرمود که از هر که درین معامله کوتاهی ملاحظه نمایند در قفای او با محصوران
همدست شوند درین اثنا شاه قلی نام شخصی از بندهای سرکار عالی متعالی که
مشهور است بشاه منجی و بمنصب هفصدی سرافراز است دو بده در زیر
سراپرده ایستاده شده گفت که صاحب عالم سلامت هرگاه بپای قلعه
رسیدیم در اندرون قلعه ما هم با ایشان یعنی قلعگیان و از انجا باز نزدیک
خرگاهی که دران حریم فردوس نظیر بر پا کرده بودند رفته گفت قبله عالم هرگاه ما
بپایان برج رفتیم بالای برج مائیم با محصوران اگرچه صاحب دین و دنیا تصدیق
سخنان بیمغز بیچاره نفرمودند و از لا و نعم هیچ نگفتند اما جمعی از خوش آمد
گویان جواب دادند که شاه جیو آنها چه سگ باشند بندهای سرکار عالی
درهمین روز بحاضران میفرمودند که اینکه ما در مکاشفه دیده بودیم که بعد از
هفت روز فتح خواهیم کرد و آنرا اگرچه در لاهور و چه در راه اظهار
نموده بودیم گویا فتح نسبت بود که در مدت هفت روز نصیب عمدة الملک رستم خان

چون ما نظر بر قندهار داشتیم آن مکان شفه را بر فتح قندهار قیاس میکردیم بکاران لشکر فیروزی
اثر که ارباب انتقال اند حمل برین کردند که امسال نیز فتح قندهار در تعویق خواهد
افتاد چرا که هرگاه آن فتحی که صاحب عالم در عالم شهود ملاحظه فرموده اند فتح
قلعه بست باشد یقین است که ترک محاصره کرده بهندوستان مراجعت خواهند
فرمود و درین باب داستانها ساخته بیکدیگر باز میگفتند که جهت رفتن هندوستان
شادمانیها میکردند و هرزه درایان بی ملاحظگی درین مقدمه نقلی عجبی میزدند که انجمنی
بعینه چون حکمی است که منجمان در عهد سلطان سنجر کرده بودند که فلان شب
بادهای سخت خواهد وزید و باران بسیار خواهد شد بمرتبه که بالای فلان منار
کشتی خواهد گشت قضا را دران شب موعود از باد اثری نبود و باران کم شد
آنقدر بر نداشت که زمین تر شود و بعد از ملاحظه بر این مناره دیدند که اندک
آبی جمع شده است و پوست پسته بر بالای آن میگردد و درین روز دلیر خان برادر
بهادر خان مرحوم را که منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز بود
پانصدی ذات پانصد سوار اضافه مرحمت فرموده قامتش را بعنایت خلعت
مزین گردانیده بقلعه داری بست رخصت کردند و دلاور خان ببر خان برادر را
نیز همراه او تعین فرمودند روز جمعه بیست و چهارم رجب عمدة الملک رستم خان
امان یافتهای قلعه بست را که هفتاد کس بودند مصحوب قلعه دار خان و جمعی
دیگر از منصب داران بحضور پرنور فرستاده بود درین روز بساطبوس سرافرازی

یافتند

یافتند و قبل از ملازمت آنها جمیع بندهای درگاه حسب الامر عالی متعالی در دولتخانه
خاص و عام آخر روز حاضر شده بودند مهدیقلی سلطان بسپاه منصور رسیده بستان
بمنصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و انعام و خلعت خاص و کمر خنجر و
شمشیر مرصع و اسپ و ده هزار روپیه نقد امتیاز داشت و شش کس دیگر از
همراهان او نیز بخلعت مناسب احوال خود ممتاز گردیدند روز شنبه بیست و هفتم
رجب دولت بیگ با هزار و از سواران درین نواحی قندهار رسید کس از نوکران
ذوالفقار خان که در ابتدای محاصره خود را بقلعه نتوانستند رسانید و در میانه
هزارجات مانده بودند گرفته بحضور موفور السرور آورده نوازش بسیار یافت
و آنها مفید گردیدند و همراهیان مهدیقلی سلطان قلعه دار بست را که قات
بندیک ایشان بخلع فاخره ارسلکی یافته بود همراه قلعه دار خان بمورچال جعفر که از پی
بخندق رسیده بود فرستادند که مجملی از اهم فتح قلعه بست بتحقیق معلوم شود و
هم لطف و احسان که درباره اینجماعت بوقوع آمده مشاهده نمایند و اگر فرصت
گفتگو شود بستیان آنها را بنهراه دولتخواهی ارشاد کنند چون
بآن مورچال رسیدند یکی از آنها را از مورچال برآورده پیش فرستادند
و او بکنار خندق رفته آواز داد که مهدیقلی سلطان قلعه دار بست باینجا
آمده میخواهد که سخنی چند بسمع شما رساند اگر از شما تا ادای آن سخنان
ایمن باشند یکی از قلعگیان جواب داد که چه مضایقه است بیاید و بگوید و

برود و بعد از آن مهد تغلی سلطان با رفقای خود پیش رفته گفت ای یاران
شاه جهان بادشاه غازی بادشاهیست عظیم الشان و لشکری دارد از
حد قیاس افزون همه شجاع و دلیر و مردانه این قلعه در پیش خیل او چون
بنیاد کهنه ایست در رهگذر سیل تند شما تا کی این سیل بنیاد کن را بخس
خواهید بست مروت این بادشاه ملک ستان اقلیم گیر چون عفو
الهی صد جهان خطا را بیک تضرع می بخشد و همتش حاصل هزار بحر و کانها
را در مقابل یک خدمت شایسته میدهد هنوز که اختیار این کار بدست شما
است صلاح کار خود از دست ندهید و بر جان خود بخشایید و مروت
او را شفیع خود سازید و از بخشش او بهره ور گردید مرتبه علیمردان
خان را ببینید که از کجا بکجا رسیده است هر کدام از شما بخششهای بی
منتها و منصبهای والا امتیاز خواهید یافت قلعه را پیشکش کنید و
شرف ملازمت را دریابید چون سخن باینجا رسانید محصوران جواب
دادند که باغبان اوجاق شیخ صفی هنوز همچو شما دل را نباخته ایم که بی
آب موزه از پا براریم محاصره کنندگان چه کرده اند که ما از دست و پا شده قلعه را
بسپاریم قلعه قندهار سه قلعه است و هشت دیوار محکم و یک خندق محیط گشت
که زیاده از محیط است و هنوز مورچالها بکناران خندق نرسیده بعد از آنکه مورچالها
بخندق رسد و خندق را انباشته شیر حاجی را بگیرید و دیوار شهر بدر انداخته یک قلعه

بلکه روز قلعه را بتصرف خود در آورید و ما را بارگ در آرند و در اینجا معامله بر ما تنگ
شود و کار بآن رسد که دستگیر شویم خیال محال خام تلخی و خام خوری برامون خاطر
راه نخواهیم داد باروت بسیار داریم خانها را از آن پر کرده و خود بالای آن
بر آمده آتش در آتش داده اگر پیش آقای خود راه نیابیم بآسمان خواهیم رفت
بوسه به پیغام راست نمی آید و با حسانی که شما مغلوکان کرده اند از جا در نمی آییم
و حق کسی را که اباً عن جد بدولت او و آبای اکرام او کامرانیها کرده ایم باطل
نمیکنیم حق ناشناسان هیچ جا عزت و اعتبار نمی یابند و اگر یابند زیاده از
چند روزی نخواهد بود آنچه الحال بشما داده اند دانه ایست که در راه ما فشانده
اند اما مرغ زیرک باین دانه در دام نمی افتند فرداست که این جامهای
زربفت از کس افت تمت خبث شما چرکین شده و نقد یکه یافته اید
بخرج رفته بنان شب محتاج گشته اید و از نظر اعتبار افتاده با خاک برابر شده
اید مثل شما مثل آن جهودیست که او را مسلمان کرده جامه سرخی پوشانیده
گرد شهر میگردانیدند جهود دیگر باو رسید گفت ای برادر جامه سرخ در دو روز
چرکین خواهد شد و مسلمانی در گردنت خواهد ماند این جواب داده خاموش
شد و مهد تغلی سلطان میخواست که باز راه مکالمه وا کرده کلمات دلربا
بسمع ایشان برساند گفتند الحال گر میخورد بزنید این خام طمعان را گلوله توپ
بسیار بجانب آنها روان کردند دو کس زخمی شدند ناچار بمورچال معاودت

نمودند مصراع حکایت ماند بر لب نیم گفته راجه رالسنکه با جمعیت خود از دنبال
آمده باستر عتبه بوسی سرافراز گردید و بعنایت خلعت امتیاز یافت روز یکشنبه بیست و
ششم رجب راجه مان گوالیری بوسیله ایستادهای محفل قدس بعرض رسانید که
اگر مورچال برج چهل زینه به بنده حواله شود در اندک مدتی مفتوح گردانم بنابران
راجه راجوپ را بحضور طلب فرموده تعهد مان گوالیری با او اظهار نمودند و فرمودند
که اگر تو مصدر کاری می توانید شد چه بهتر ازین فی مابین راجه راجوپ و مان گوالیری
بسبب قرب جوار که در عالم زمینداری همیشه به هر گونه دشمنی ست هم چشمی و عناد
بود باین معنی باشند در ده و چهار روز وعده کرد که برج را مسخر گرداند و باز در هنگام
فرصت کسان خود را بجای برج خراب شده که نصف آن را پیشتر ازین چنانچه بیان
ایمای رفته ست خالی کرده بودند فرستاد و آنها باز شروع در کندن کرده جانب
شمال آن را تا جایی که بکل بر آورده بودند از یاد در آوردند بعد از انهدام دیوار
برج نشینان آگاهی یافته و نقب کنان را با فکندن قمبره و نفط از پای برج دور
کرده در ساعت آن را بجلدها و جوالها پر از گل کرده باز از سر نو بناء تازه بود سد بودن
خود ترتیب دادند پیش ازین بمثبت تحریر یافت که از فرنگیهای توپ انداز یکی از
روی بی عقلی و نقصان رو گردان گردیده بقلعه در آمده بود درین روز کتابتی بخط فرنگی
بفرنگیان لشکر ظفر اثر بامضمون نوشته که ذوالفقار خان نسبت بمن بعد از آمدن من بقلعه
زیاده بر آنچه توقع بود مروت و احسان و انعام و بخشش بوقوع می آرد و مکتوب کراک شما

[illegible]

تمام عمر خود را بهندوستان بخدمات شما بسته صرف نموده عنقریب آن رعایت به بینید
از راه دوستی و یگانگی و محبت و الفت ذو رتبه شما را آگاه می سازم که بخاطر جمع خود را
باینجا برسانید که بهرها خواهید یافت و بیش از من رعایت خواهید دید چرا که
من بطلب آمده ام و شما را بخواهش بسیار می طلبند و بر سر تیری بسته بمورچال
میرزا عبدالله انداخت و او آن نوشته را بخیمس بحضور پر نور فرستاد فرنگیان
بخواندن آن مامور گردیدند و بعد از مطالعه مضمون آن را بعرض رسانیده
حکم شد که جواب بنویسید که اوما بنده از بندهای این درگاه والامراتب
زیاده بر ذوالفقار خان یافت دار داو که باشند و مروت و احسان او چه خواهد
بود آدمی که دخل او کم ست نهال بی ریست ازان چه میتوان میوه چید تو
خود از بخت برگشتگی تشنه لب از دریا بسراب رفته ما را نیز از سر چشمه بسراب
میطلبی بازگشت باین درگاه پشیمانی ندارد و خطا بعطا میخورند جرم را بصندل
می پوشند باز آی باز ای هر انچه هستی باز آ روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سعادت خان
که بواسطه آوردن توپخانه جنسی در کابل مانده بود درین روز با هزار و هفتصد سوار
مصالح توپخانه همراه آورده شرف طبوسی را دریافت و بطرف باغ بهادرخان فرود آمده بجرگ
دروازه که بر بالای کوه قبول بطرف کوه چلاپه واقعست مقرر گردید و رامسنگه را خلعت
مرحمت فرموده به بست رخصت کرده بیستیند و راجپوت هر که تعینات آنجا بودند حکم شد
که همراه او باشند براجه بهار سنگه سپرده نمودند که شاه صفی در یورش ایروان هفده هزار

کس را بکشتن داده ایم از اکرفت ما اکر سی هزار کس را بکشتن بدهیم و قندهار را مفتوح
کردانیم چه دور است بهار سنکه معروض داشت که پاره[ای] تلف نمودن بندهای خود
صرفه بکار پادشاه برد که ازین راه که صاحب عالم دیده اند تنها نمیتوان معاودت نمود در آن
دیپا سنکه و سید محمود و چندی بندها حکم شد که در روز یورش بر برج چهل زینه معاونت
راجه راجروپ نمایند و محمد صالح مشرف توپخانه مامور کردید که در ان روز صد بان
انداز با هر قدر بان که درکار باشد با دویست برق انداز در آنجا حاضر باشند
و پیش رفتها را تاکید نماید که در پیش رفتن هرکرا اهمال کنند او را بسیاست رسانند
روز سه شنبه بیست و هشتم رجب توپی که قبل ازین به بست فرستاده بودند برگشته
آمد و چون رفتن آن توپ سبب امان طلبیدن افغانان شده بود توپ امان
طلب نام آنرا کذاشتند و باز آنرا بر برج چهل زینه از طرف راجه راجروپ
بستند و کلولهای متواتر بران برج زدند و از جانب غیرتخان خود در خدمت همیشه
توپ را بجانب او میکشادند و اما وا شدن توپهای دو طرف و نقب زدن
و انداختن مردم راجه راجروپ دیوار برج بالا پای استقامت برج نشینان
را که از سی کس زیاده و بیست کس نبودند مطلقا از جای نمی برد و تنظیم هر غباری
که بصدمه توپ ازان برج بر میخواست در ساعت دود تفنگها و زنبورکها
که در آنجا بود قامت راست مینمود و هر بانک [illegible] صدای چندین تفنگ
استقبال می آمد طالب بیک سفرچی نواب عمده الملک جهانخان و احمدخان

قدیمی

قدیمی ایشان یکجا نشسته بودند کلوله زنبورک بران طالب بیک خورده زخم منکری
باو رسید اکرچه باستخوان آسیبی نرسید اما از کوشت و رک و پی اثری نماند و در زمان
شمشیر او که از ضرب کلوله آن زنبورک شکسته بود بپای احمدخان رسید چند جا زخم ساخت
و جراحان بمعالجه هر کدام تعیین شدند کلوله توپ از مورچال غیرتخان براجیو رسید
از بغل پایان و از کمر بالا بدر برد چنانچه ازان اثری ظاهر نشد بوقت شام یکی از
مورچال میرزا عبد الله بفرموده او باواز بلند بقلعه کیان کفت که هیچکس از نجابت
که یک دو کلمه نصیحت آموز کوش کند و جواب معقول بدهد هر چند این کفتکو را مکرر کرد
جوابی نشنید دم در کشید روز چهارشنبه بیست و نهم رجب یکپاس از شب کذشته
در جانب مورچال میرزا عبد الله یکی از محصوران فریاد کرد کفت شام کذشته
یکی از عزیزان این مورچال میخواست که با ما کفتکو بکند هر چه میخواهد بکوید تا جواب
آنرا بشنود ندا کننده که شب کذشته پیش رفته کفت چرا سردار خود را نمیفهمانید که
هنوز که اختیار کار باو است بکار خود نمی پردازد و بر خود و متابعان خود رحم نمیکند
و طلب امان را باعث آزادی خود ساخته از قلعه بیرون نمی آید مورچالها
بکنار خندق رسیده است امروز و فرداست که بهادران جنگجو از
خندق کذشته کرد این چهار دیوار که مایه استظهار شماست بآسمان رسانیده اند
و یورش نموده قلعه را مسخر [illegible] اند و راه امان بر شما مسدود کشته است و همه علف
تیغ بیدریغ کردیده اید و خسر الدنیا والآخرة شده اید از عواقب امور خود اندیشیده علاج

واقعه پیش از وقوع بکنید و امان یافتهای قلعه بست را محک تجربه خود نمائید ببینید که
از امان طلبیدن چه نوازشها و انعامها و عطاها بآنها رسیده اند و اگر درین مطلب
را بر روی روزگار خود می بستند بغضب پادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار می
آمدند چون آزاد آی این نصایح فارغ شد مخاطب بجواب زبان بگشاد و گفت
سردار ما غلام ست تا امروز از غلام حرام نمکی بوقوع نیامده ست و شما که از راه دور
دور از هندوستان آمده اید بواسطه تماشای آتش بازیها از قسم بان و توپ
هوائی همراه آورده تماشای آنرا بما نموده اید بواسطه قدوم شریف شما سردار ما
نیز زرها خرچ کرده ست و اقسام آتش بازیها ساخته ست و شما هم نزدیک
آمده اید چند قدمی بیش در میانه فاصله نمانده ست خود را بجای دیوار برسانید
و تماشای آن مهتابی که او را که در سرانجام آن کشیده ست به بینید که منفعت
او ضایع نشود و زری که صرف آن نموده ست بر باد نرود و تماشای بازیهای
شما کردن و از خود بشما نمودن هم روشیت بعد از وقوع این مقدمه بموجب
تقاضای وقت آنچه در مصلحت او خواهد گنجید بعمل خواهد آورد مورچال
میرزا عبد الله از مورچال جعفر چند گز پس بود میرزای مذکور بجعفر پیغام
داد که اگر شما دو سه روز در پیش بردن مورچال توقف کنید که مورچال
ما هم بمورچال شما برسد بهتر ست چرا که این هر دو مورچال یکی ست هر دو
برابر هم باشند بصلاح اقرب می نماید جعفر سخن ایشانرا قبول نموده

تا رسیدن

تا رسیدن مورچال میرزا عبد الله معطل نمود روز پنجشنبه سلخ رجب امروز
وعده یورش راجه راجروپ بود بر برج چهل زینه اما چون درین روز سامان
یورش چنانچه باید دست بهم نداده بود حسب الحکم عالی متعالی یورش را موقوف
نمود و نصف و بیشتر بار تخته ها و رحمت شد که از آن تختها پناه بسازد که
دلیران در هنگام کار آزار ایشان سپر بدست گرفته توانند دوید و در پناه آنها
خود را بپای برج توانند رسانید وعده آن کار بروز دوشنبه هفته دیگر افتاد دیگر
محمد صالح که از یاران اهل همه چیز خوبست نقل میکرد که من درین روز بواسطه دیدن یکی
از آشنایان بمورچال میرزا عبد الله رفته بودم و در آخر روز در خدمت میرزای مذکور
نشسته بودم که جمعی از افغانان که نوبت قراولی ایشان بود که از دمدمه بیرون
نشسته و از چیلداران خبردار باشند آمده در پیش میرزا عبد الله نشستند و گفتند
میرزا چه چوکی نویس شما ما را پیش میفرستند چه میفرمائید برویم یا نرویم میرزای مذکور
جواب داد که این کار نوبتی دارد و هر کس را بنوبت خود سلاح باید رفت و تن
بقضا در داده نشانه توپ و تفنگ باید شد و پیش روی غنیم نگاه باید داشت
گفتند میرزا جیو این کار بر جمعی آسانست که روی گریز هم داشته باشند و همین که
غنیم را به بینند برگردیده خود را بشما توانند رسانید ما مردم هندوستانیم روز
جنگ بهر جا که پا گذاشتیم همانجا گورستان ماست از آنجا قدم پس گذاشتن پیش ما
کفرست میرزا عبد الله فرمود که شما بخاطر جمع بروید اگر چیزی واقع شود کسی از شما باید

ما خود را در ساعت بشما خواهیم رساند گفتند از ما خود کسی برگشتنی نیست خبر بار اینجا که
خواهد آورد جواب داد که ما از قوم خود چند کس را که از گریختن عار نداشته باشند همراه
شما خواهیم کرد که اگر شما را حادثه روی دهد آمده ما را خبر کنند که صلاح درین است که شما [illegible]
قراولی از مردم خود بفرستید فرستادن ما از حساب دور است گفتند ما
دفعی که بخاطر جمع پیش میتوانیم رفت که همچو ما با نصد جوان در خدمت شما نشسته
باشند که ما را الیقین حاصل باشد که در وقت کار بملاحظه خود را بجا خواهند
رساند میرزا از جواب و سوال آنها به تنگ آمده سکوت اختیار نموده به نقیبان
اشاره کرد که آنها را برداشته پیش برند و آنها شروع بتاکید نموده گفتند بهادران
وقت میگذرد برخیزید گفتند که یاران درچنین جای که پای برگشتن و مردن در
میان است ازین گفتگوی شما بوی خیر نمی آید اینهمه غوغا چیست صبر کنید تا
به بینید میرزا چون از روی معقولیت چه میفرمایند نقیبان گفتند که از شما
اینهمه مضایقه چیست میرزا چون آنچه فرمودنی بود فرمودند سپاهی را برای
کشته شدن است نه بواسطه عذر آوردن چون آنها دیدند که دیگر میرزا
عبدالله زبان از گفتگو بسته است و تقاضای نقیبان از حد گذشته
ناچار بی آنکه خبر رسانند همراه بگیرند برخواسته پیش رفتند و سینه را
هدف تیر بلا کردند روز جمعه غره شعبان المعظم سنه ١٠٦٣ درین روز توپها بر
دمدمه میرزا عبدالله که دوازده گز عرض داشت زدند گلوله آن در خاک دمدمه بود

دو توپ را

و توپ را دیگر بر اثر همان توپ بر همانجا زدند بنوعی که گلوله دوم بر گلوله اول خورده
هر دو یکمرتبه از دمدمه بیرون آمده سیزده کس را هلاک ساختند درین روز
مهدی قلی سلطان بسعادت کورنش سرافرازی یافت حقیقت یورش قلعه
ایروان و کیفیت لشکری که در آن یساق همراه شاه صفی بود از وی پرسیدند
بعرض رسانید که عدد لشکریان به بیست و چهار هزار کس میرسید و دوازده
هزار کس در آن یورش کشته شدند باو فرمودند که اینچنین تو ساختگی مینمایی از بیست و
چهار هزار کس دوازده هزار کس نمی توان بکشتن داد آنچه راست است بعرض
برسان معروض داشت راستی آنست که نصف هزار کس در آن یورش
حاضر بودند و شمار مقتولان از هفده هزار زیاده بعد باز فرمودند که چه مقدار
بیلدار همراه داشت گفت بیلدار کدام طایفه را میگویند استادهای محفل قدس
آئین باو خاطر نشان نمودند که مقصد از بیلدار جماعه اند که زمین را میکنند و
سپر را پیش میبرند جواب داد که در میان ما رسم بیلدار نیست وقت کار همه مردم
ما بیلدارند و در آن روز میان آقا و نوکر تفاوتی نمی باشد همه برابر کار میکنند و هیچگونه
امتیازی نیست بندها که در حضور بودند با آنها خطاب شد که بشنوید باز مهدی قلی
سلطان معروض داشت که اگر چه ما مردم اینهمه مشقت در وقت کار میکشیم
اما در هنگامی که از یساق برمیگردیم همه با قطاعات خود میرویم و افراد
سپاهیان نیز باوطان و قوبلهای خود رخصت میشوند و تا یساق دیگر روی نمیدهد

نه آقا آقاست و نه نوکر نوکر اگر در مروت آنها بگنجد در روز نوروز یا روز عید حاضر
شده سلام میدهند و اگر دماغ نداشته باشند دران ایام هم نمی آیند و آنچه شنیده
میشود سپاهیان همیشه بقید داغ و تصحیحه مقید و مدام چوکی و حاضری و غیر حاضری
گرفتارند در معنی این تقیدات دایمی و لیاقت مدام دارند و هیچگاه بتدارک
شکست احوال خود نمیتوانند پرداخت و تن بانقسم محنتها نمیتوانند در داد
باو فرمودند که نه اینچنین است هرگاه ما نیز بدولت و اقبال و فتح و فیروزی از
یورش مراجعت مینمائیم بندهای خود را بجاگیرها رخصت میدهیم که رفته
تا هنگامی که یورش دیگر رو نماید آسوده میشوند بعد از گفتگو پنج خلعت با پنج دست
سپر و هفت هزار روپیه از روی عنایت بسلطان مذکور مرحمت فرمودند
و همراهیان او را هرکدام بخلع جداگانه امتیاز بخشیدند و محمد قلی سلطان را بانعام
یک لک روپیه نقد امیدوار ساختند روز شنبه دوم شعبان راجه بهارسنگه
سیسودیه که درین ایام بعوض امر سنگه بدکوهر که بمورچال آب دزد رفته بود
بمورچال نواب عمده الملک بهاتنجان آمده در خدمت ایشان نقل میکرد
که همیشه دو کس از محصوران برسم قراولی در طرف جنوب که بمجنون تنال
مشهور است از اعفانه برآمده می نشستند مردم راجه بهارسنگه باینمعنی پی برده
شب کمین کرده وقتی که آنها بطریق معهود برآمده در جای خود قرار گرفتند خود را
غافل بآنجا عقب رسانیدند لیکن از آنها زخمی شده افتاد و دیگری بدر رفت چون زخم او

بسیار

بسیار منکر بود مشرف بر هلاک شده بود نزد بهارسنگه سر او را از تن جدا کرده آوردند
و هرکدام ده روپیه از بهارسنگه انعام یافتند و سر آن مقتول را بحضور پرنور
فرستادند در طرف آب دزد که نقب سرپوشیده بروش کاریز سپردند محصوران
آگاه در یافته توپهای آن سمت را بران حواله نمودند در توپ اول قریب بده
گز آن منهدم گشته دوازده کس در زیر خاک مانده جان را بقابض ارواح سپردند
نقب کنان دیگر جا را اگر دانسته پس نشستند و بتوپها خیلی از آن نقب را خراب کردند
روز یکشنبه سیوم شعبان در وقتی که میرزا عبدالله بسعادت کورنش سرافرازی
یافت و استفسار حقیقت مورچال او و جعفر از وی فرمودند که مورچال کدام یک
پیش است و کدام یک دنبال میرزا عبدالله بعرض رسانید که مورچال من
چند قدم پیشتر خواهد بود این گفتگو بجعفر رسیده برآشفت چرا که بگفته میرزای
مذکور در پیش بردن مورچال خود اهمال نموده بود در ساعت سوار شده بحضور
موفور السرور در آمده بعرض عالی متعالی رسانید که من بگفته میرزا عبدالله
پیش بردن مورچال خود را موقوف داشته بودم و او امروز از روی
نفاق بعرض رسانیده است که مورچال من از مورچال فلانه پیش رفته
است همه جا او با من نفاق میورزد و در باب شعبده بازی است او ابراینود
من نوکر را با صحبت من داده هرگز راست نمی آید چرا که میانه این دو طایفه مخالفت ذاتی
و عداوت دینی و تناقض ظاهری و باطنی همیشه قایم بوده است و خواهد بود

اینها را یک قبیله با هم ناساز کردن دشوار است بعد ازین مرا باد و کاری نیست در همین دو
سه روز حقیقت ملاقات و تردد هر یک در پیش بردن مورچال ظاهر خواهد شد و هر چند
صاحب عالم و عالمیان از روی مهربانی سخنان صلاح آمیز و کدورت زدا در
جواب او فرمودند اثری نبخشید و همانطور آزرده و دلگیر به مورچال خود معاودت نمود
بهاکرته طبیب که از منسوبان سرکار عالی متعالی بود و بخدمت نواب عمده الملک
مهابتخان رابطه بندگی و اخلاص درستی داشت و اکثر اوقات بشرف کورنش
ایشان میرسید درین روز آمده ایشان را ملازمت نمود سه گهری از روز مانده از
خدمت ایشان رخصت شده روانه منزل خود گردید بعد از بر آمدن از کوچه سلامت
و چند قدم سوار شده پیش رفتن گلوله توپ چهار سیری از قفای او بر کرده کاتش
رسیده و پیش و پس زین را با استخوانهای ران راست او در هم شکست و بر شانه چپ
نفری که در جلو او میرفت خورده و از سینه او بر آمده بر زمین نشست و هر دو را
بر خاک انداخت اگرچه او فرصت آن یافت که دم آبی از حاضران طلبیده بر
لب رساند جان بقابض ارواح سپرد اما نفر او را یارای دم زدن
نماند رسیدن گلوله و جان دادن یکی بود اما تا در حکایتست اینکه محمد علی میر توزک
سرکار نواب عمده الملک مهابتخان او را بواسطه تفحص احوال آن مقتولان
فرستاده بودند نقل میکرد که از بس تشنگی در آنوقت برو غلبه کرده بود چند دم
آب بعد از مردن هم خورد چون واقعه بعرض نواب رسید محمد علی مذکور را

انبار

فرستادند که آن کشتها را مصحوب کنکارام مشرف خزانه بلند درگاه صاحب جهانبانان
کشور ستان رسانیده باشنایان رسانیده معاودت نمایند روز دوشنبه چهارم
شعبان در وقت شب مردم راجه بهار سنگه که طمع انعام شب گذشته سودای
آوردن سر در سرشان افکنده بود کمین کنان بهمان مقام رفتند و محصوران این
ادا را یافته بودند که آن سردانه دام آن قابو چنان شده آنها را باز بآنجا خواهد
آورد جمع کثیر بکمین گاه آمده لبو کرده بودند و دو کس را پیش از خود پیشتر فرستادند
بعد از آنکه مردم بهار سنگه پیش نشینها را دیدند بجانب آنها دویدند و کمین
کردها یکمرتبه تفنگها بر آنها گشودند در مرتبه اول یازده کس بسر غلطیده
از پا در آمدند و دوازده کس زخمی و خسته افتادن و خیزان خود را از آن
مهلکه بر آوردند و بر افتادها راز بهاکردند سابقا مذکور شد که یورش برج
چهل زینه بروز دوشنبه و چهارشنبه بموجب تقاضای وقت مقرر کرده بودند
چون قبل ازین خلف وعده از راجه راجروپ بوقوع آمده بود و ملاحظه
آن نیز داشت که راجه مان گوالیری روکش او شده است مبادا
که این برج خراب کرده او و این کار نیم کاره او که باعتقاد خود درش
با تمام رسیده بود بهمان مذکور حواله رود و انتقام چهل و شش کس او که در پای
آن برج کشته شده اند و یکصد و شصت و دو کس زخمی گردیده اند ناگرفته بماند
مورچال دیگری و محکوم حکم دیگری نشود صبح این روز تهیه یورش پرداخته با مردم



۵۰

خود مکمل و مسلح کرده و سپاهیان خود را هم بازره و باتها و تختها و تعبیهای دیگر که بواسطه
آن روز ساخته بود بمورچال نزدیک برج فرستاد و مقرر نمود که سیزده گهری که از
روز بگذرد یورش بکنند و خود در صفحه کوه که در کوه چهل زینه از سنگ تراشیده اند نشست
و لسید محمود و جینت دو بلسنگه و عزیزخان و نواب عمده الملک مهابتخان که در
چپ و راست او بودند پیغام فرستاد که من در وقت معهود اراده یورش
دارم شما نیز آنچه لازمه امداد و معاونت بوده باشد بتقدیم رسانید ثلاثه سابقه
بمعاونت و همراهی او مامور بودند اما از عزیزخان بجز آنکه همراهیان او غوغا
بکنند و کوهیا نرا دودله نمایند توقع دیگر نبود و از نواب عمده الملک مهابتخان
نیز همچنین چون خبرها بعرض عالی متعالی رسیده و منجمان حضور حکم شد که
تحقیق این ساعت نمایند و آنها بعرض رسانیدند که این ساعتی که راجه
راجروپ بواسطه یورش قرار داده است خوب نیست بعد از پنج گهری
که گهری هجدهم بوده باشد سرطان خواهد شد و آن برج منقلب است این
کار را بنابران براجه راجروپ امر شد که ساعت خود را موقوف داشته
در گهری هجدهم یورش نماید و او مامور شده پیش رفتهای خود را
از آن حکم آگاه ساخت از هجوم آوردن راجروپ در مورچالهای برج
برخلاف عادت برج نشینان در گمان افتاده بقلعه گیان خبر کردند و از آنجا مردم
بسیار بکومک آنها آمدند و در زیر هر سنگی جمعی کثیر از سنگین دلان بیمروت قرار

افتند

گرفتند و درین اثنا وفات برادر خورد جعفر که قبل ازین بیمار شده صاحب فراش بود
بعرض رسید و از غایت توجهی که بجعفر داشتند بر فوت او افسوس بسیار خوردند
و جعفر زنده را حیات ابدی و برادر مرده را بالغفران سرمدی رسانیدند و فرمودند
که چون امروز شگون خوب نشد یورش را بروز دیگر باید انداخت و همین
حکم را براجه راجروپ پیغام نمودند و او بموجب حکم یورش را موقوف کرده معاودت
نمود اما قریب به بیست کس او درین آمد شد زخمی شدند و پنج کس که شوخی کرده
بپای برج رفته بودند بسنگ نگاهبانان هلاک شده بگردکان یورش روز دیگر در
پای برج ماندند روز سه شنبه پنجم شعبان از مورچال اربعه بمورچال جعفر و میرزا
عبدالله بکنار خندق رسیده شروع در بستن دمدمه نمودند و قرار دادند که بعد از
اتمام دمدمه شروع در انباشتن خندق نمایند و درهمین روز سفید دیخانه
شتر چوب که شیخ عبدالکریم جانشین ملتان بواسطه سرانجام مصالح قلعه گیری از سالادینه
بود رسید از آنجمله یکصد شتر بار تخته بمورچال جعفر رخصت شد و باقی بمورچالهای
دیگر سوای مورچال نواب عمده الملک مهابتخان فرستادند بعد از فتح قلعه
بست و بردن قزلباشان پسر مهدیقلی سلطان از قلعه گرشک و خالی
ماندن آن قلعه عمده الملک رستم خان دو بیست سوار از احدی و منصب دار
بسرداری میرمحمد برکه بتهانه داری آنجا تعین نموده بود بعد از آنکه آنها بآنجا رسیده چند روز
در آنجا بسر بردند پسر روشن سلطان نکدری و میرزا دوران بلوچ که با سه هزار قزلباش نکدری

وبلوچ و واقعه طلبان ملک قزاق شده در قلعه زمین داور میگذرانیدند از کمی
جمعیت آنها و دوری کومک آگاه گشته سحری غافل خود را بقلعه رسانیده بحصار
در آمدند اگر چه بهادران در ابتدای داد مردی دادند و مردم بسیاری از ان غافل
گیران ناجوانمرد برخاک هلاک انداختند اما در آخر بسبب قلت خویش و غلبهٔ
آنها دست از جنگ برداشته زبان باامان گشادند و قریب شصت کس که تن
بفروتنی در نداده تلاش میکردند کشته شدند و باقی اسیر گردیدند و میر محمد بیگ
با دو کس دیگر بلطایف الحیل برآمده خود را برستم خان رسانیده و آن بدکیشان
سرهای کشتگان را با اسیران برداشته بدر زدند چون خبر بمسامع جاه و جلال رسید
همان ساعت سید فیروز وکیل خان مذکور را رخصت انصراف بنزد او ارزانی
داشته نشان سعادت عنوان در باب انتقام آن بکیشان بخان مشار الیه
مصحوب او فرستادند و عمدة الملک رستم خان بعد از رسیدن سید فیروز و ورود
نشان عالیشان بجانب زمین داور در حرکت آمد و در همین روز دو ازبک
از نزد قاسم سلطان خلف خسرو سلطان که از هنگام یورش اوزبکیه داخل
عتبه بوسان درگاه والاست آمده عریضه مشتمل بر این معنی که بواسطه امداد با تنگ
که مقام مشهور سیت در ملک هزاره جات آمده نشسته ام اگر بفرمایند روانه
حضور گردم و اگر امر شود رفته فراه و سبزوار و سرحد خراسان را تاخت نمایم و اما
چون از غایت هیچ مداری و رادای القاب همایون که ناهی بسیار بوقوع آمده بود و فرستادهای

او نیز مجهول الاوضاع بودند و سرنامه نیز مهر دیوان بیگی او بود بر تو التفات بر وجنات
احوال او نیافت و جوابی که باو صادر شده همین بود که از نوشته شما هیچ فهمیده نشد
و از گفتار فرستادهای شما که از معقولیت بی بهره بودند هیچ بوضوح نه پیوست اگر رسل
آمدن بحضور داشته باشید مردم دانا که لایق شان پادشاهان بوده باشند و از
فهمیده که خبری داشته باشند بفرستید که با آنها هر قسم قول و قراری که باید بمیان
آید و از آنجا که از این درگاه ناامید برگشتن کفر است با وجود اینهمه نادانیها آن فرستاده
بانعام و خلعت و هزار روپیه سرافراز فرموده رخصت کردند روز چهارشنبه
ششم شعبان یکی از قندهاریان که بر حقیقت قلعه اطلاع داشت بوساطت
بعضی مقربان در روز گذشته بعرض عالی متعالی رسانیده بود که بنیاد دیوار قلعه
کوه لکه در جایگه سال گذشته مورچال نواب قدسی القاب جهانبانی سلطان اورنگ
زیب واقع شده بود بسیار تنگ است و نگاهبانان آنجا نیز کم اند و چون در زمره
از بندهای درگاه والا کسی در مقابله آن فرود نیامده است با وجود قلت جمعیت
بغفلت نیز میگذرانند اگر جمعی بان طرف بروند می توانند آن دیوار را بآسانی رخنه
کرده داخل حصار کوه شده حارسان کوه نشین را همه دستگیر گردانید بنابران بسید محمود
وجیت بندیله حکم شد که بعد از گذشتن یک پهر شب چهارشنبه چهار هزار کس از بندهای
سرکار عالی متعالی را همراه گرفته بر دو نمائی آن قندهاری بپای آن دیوار رفته اگر فرصت
یابند آن حصار را متصرف شوند و چون نام بردها بمکان موعود رسیدند قراولان بحضور آن

که از حصار برآمده در دامن کوه نشسته بودند آگاهی یافته دو بندوق بر انها سر دادند هشیاری
قراولان سد راه آنجماعه شده معاودت نمودند اگرچه درین شب نیز آن یورش
موقوف شد و کسی درون حصار نتوانست در آمد اما بان بسیار و توپ هوائی
بیشمار بعد از مراجعت یورش کنندگان بجانب قلعه از هر طرف سر دادند و جمعی خود
را بدرون قلعه رسانیدند بان در هنگام صعود آتشین پر و بال میشد و توپ هوائی
نیز دم را علم کرده از و پای کمی در آورد رنجشی که در میان جعفر و میرزا عبد الله بوقوع
آمده بود از فحوای کلام گذشته بوضوح می پیوندد درین روز فاخر خان که خسربوره
میرزای مذکور و از مقربان بساط قدس نشست خواه باشاره متعالی و یا از راه نزاع
دانی رقعه بمیرزای مذکور نوشته بر آشتی با جعفر ترغیب نموده بود بعد از نیمفه بقاضی
افضل حکم شد که بمورچال میرزا عبد الله رفته باتفاق قاسم خان میرزا عبد الله را
بمورچال جعفر برده با یکدیگر آشتی دهند و مشار الیه حسب الحکم با میرزا عبد الله ملاقات
نموده حکم را باو رسانید و میرزای مذکور چون رضای خاطر قدسی مآثر در ان
دید تن باشتی در داده باتفاق قاضی افضل و قاسم خان بمورچال جعفر
رفته با او بغل گیری کرده از هر دو جانب عذر و تقصیرات کرده و ناکرده
یکدیگر را درخواسته بظاهر سینه صاف شدند و قاضی افضل رواج کار صاحب
عالم را وسیله نصیحت طرفین گردانیده هر دو را باستحکام قواعد دوستی و یگانگی و
حسن اتفاق راهنمونی نمود روز پنجشنبه هفتم شعبان مهد علیا سلطان زابا همراهیان

مصحو

مصحوب قلعه دار روانه درگاه معلی فرمودند و چون در هندوستان موسم برسات
نزدیک رسیده بود بارانی سقرلاطی خاصه باو مرحمت فرمودند و قامت بندگی او را
بزینت خلعت نیز مزین گردانیده رخصت هند فرمودند نرخ غله که در نواح گذشته
روپیه را هشت آثار و نه آثار رسیده بود درین دو سه روز رو بگرانی گذاشته
به پنج آثار و چهار آثار رسیده و حکم شد که دواب سرکار خاصه شریفه که از ابتدای
مقام قندهار همیشه کاه بی جو و بی علف بی دانه می یافتند از جمله ذخیره که در
قندهار جمع گشته است دانه میداده باشند درین روز بر خبیث بند بلوچ راه
را چوب اعراض بسیار میفرمودند و در باب آن بک میفرمودند که دزد را
آنقدر در طینت او تخمیر نموده اند که لب را مطلق بحرف سپاهگری آشنا نمیکنند و هرچه
میگوید از دزدی میگوید و همیشه بعرض میرسانند که امشب دزدان من بفلان
جا رفته و ناگهان فلان جا را غافل یافته و در مکان مجلس را ندیدند و هرگاه
باو میفرمائیم که اگر همچنین است جمعی از کوهیان را همراه خود گرفته برود و آن
مکانها را مسخر گرداند میرود و باز می آید که غافلان هوشیار شدند و رسیدن بجاها
خالی از صعوبت راه دشوار است این سرزمین را گویا مثل ملک خود بلد فهمیده
بود که خود را بوجه آسانی برای راه رسانیده راهزنی میکرده باشد و عجزه
و مساکین را آزار میداده باشد اما نمیدانند که اینجا جان فشانی و سربازی در کار است
معلوم شد که هیچ کار از و نخواهد آمد بلدارانی که بواسطهٔ او مورچال می ساختند

ازو گرفته بمور جال جعفر فرستادند و درباره این یک میغرمودند که مدار خود را بر دغا
بازی گذاشته هر روز طرح بور نشی انداخته باز از راه مکر و تند و بر آزار ده هم
رسید او نیز هیچ کاره است بمور جال جعفر برد که جعفر او را خوب خدمت خواهد
فرمود و در آن مور جال مان کوالیری آمده بامر محاصره قیام نماید قاضی افضل
معروض داشت که هیچیک از بندهای درگاه سر رشته دولتخواهی را از دست
نمیدهد و تا جان دارند در جانفشانی میکوشند خصوصا راجه راجوب که از فدویان
صاحب عالم است در کاریکه نام مبارک صاحب در میان باشد چگونه تقصیری
خواهد کرد در مور جال چهل زینه بهیچ وجه از و کوتاهی بوقوع نیامده است و قریب
بدو صد کس او ضایع شده اند و غیر از و هیچکس لیاقت آنمور جال ندارد و
جمعیت مان کوالیری معلوم شد که چه مقدار است بموجب التماس قاضی
افضل اگرچه آنمور جال را از و نگرفتند اما اینمعنی ظاهر شد که دست تصرف او
بکنگره تسخیر آن برج نخواهد رسید روز جمعه هشتم شعبان چهار تن از لشکر
اعدا که در زمین داور بودند آمده بشرف آستان بوس مشرف شدند
و بانعام خلعت و پانصد روپیه بهره ور گردیدند و آنچه از زبان آنها بر زبان
خاص و عام افتاده اینست که ایلچی از جانب والی ایران می آید و پیغامی که
ملخص آن اینست می آورد که قندهار را حضرت فردوس مکانی شاه غفران پناه
شاه طهماسب تکلف فرموده بودند بعد از فتور اوزبکیه در خراسان اولاد بهرام میرزا

بدار الامان

بدار الامان هندوستان رفته آنرا بپادشاه رضوان آرامگاه اکبر پادشاه گذرانیده
بودند در ایام جهانبانی حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه مغفرت اساس
شاه عباس آمده قندهار را مسخر گردانید چون حق بمرکز خود قرار گرفته بود آن
پادشاه حق شناس اغماض فرموده مطلقا متوجه آن نشد والحال که آن قلعه را
علیمردان خان از ملاحظه جان خود در ایام شاه بابا باولیای دولت قاهره
داده با آن سلسله عالیه پناه برده است و ما آمده بحسب ارث آنرا متصرف
شده وقف حضرت امام الجن والانس امام رضا علیه التحیة والثنا کرده ایم
هر سال عساکر منصوره بآنجا آمده آن ملک را ویران میکنند چه مناسب دارد
اگر او و سند آبا و اجداد منظور نباشد و وقف امام همام مقبول نگردد ما
آن قلعه را چه مضایقه بمنسوبان درگاه والا بسپاریم اگر چنانچه آمدن ایلچی
راست شد بعد از آمدن مضامین پیغام را تحقیق نموده از قرار واقع خواهد
نوشت ان شاء الله تعالی بالفعل آنچه شنیده شده اینست و این معنی
نیز مذکور می شد که تسلیم قلعه بشرط عنایت خزانه و خونبها خواهد شد
چنانچه نواب قدسی القاب جهانبانی کشورگیر ملکستان میفرمودند که ما را
در دادن این هر دو هیچ مضایقه نیست معلوم که خزانه اصفهان ایشان چه خواهد
بود تا بخزانه قندهار چه رسد و در قلعه هندوستان ما توپهای کلان نیز از این بیشتر
داریم روز شنبه نهم شعبان جمعی کثیر از مردم قاسم خان نقل کردند که شخصی

محاسن سفید مرطوبه میانه بالا بر بالای دمدمه قاسم خان آمده گفت که یاران تنها
چرا لحمت عبث میکشند اینقلعه خود قلعه نیست از فولاد و در کمال استحکام اگر تنها
قلعه از کاغذ ساخته با حواله نمایید آنرا نگاه میدارم مورچالیان قصد کشتن و گرفتن
او کردند مطلقا قدرت بران نیافتند و او مدتی ایستاده تبسم بسفر نمود بعد ازان غایب
شد و انمقدمه در مورچال اربعه بظهور پیوست خانمشار الیه درین روز بعرض
رسانید که معامله پر کردن خندق از من روبراه نمیشود و هر چند تلاش میکنم فردا
بهم نمیرسد امروز که روز اول است اینمعنی را معروض داشتن بهتر است از عذر آنکه شنیدن آن
روز آخر بنابران کار دمدمه او را موقوف داشته حکم کردند که خندق را غیر از
جعفر بیگ کس پر نمی تواند کرد و تویه را که راجه راجروپ بجانب برج جهل زینه می انداخت
بازنمود گبهای که طرف او بود از روی اعتراض و بی عنایتی ازو گرفته حواله
غیرتخان کردند قبل ازین مقرر شده بود که در عوض حاصل مزروعات رعایای
قندهار غله از آنها بگیرند چون آنها در رفتن خرمنها اهمال می نمودند حکم
شد که جمع را بالطریق نسق مقرر نموده زر نقد از آن جماعت تحصیل نمایند
درین روز از مورچال جعفر شروع در انباشتن خندق نموده آغاز در خاک
ریختن کردند و مقرر شد از منصبداران که جوکی حضور دارند و بقیه مورچال گرفتار
نیستند شخصی که صدی منصب داشته باشد بواسطه انداختن خاک یکنفر
بمورچال جعفر بفرستد و مجموع هزار کس از منصبداران توجه نموده محصلان تعین

فرمودند که نفران از آن جماعت گرفته بمورچال مسطور رسانیده از صاحب انجام
مورچال قبض الوصول بگیرند و هر کس از منصبداران در دادن نفر اهمال ورزد
یکماهه بطریق تقصیرانه ازو بازیافت نمایند و حکم شد که هزار نفر از بندوقچیان
پیاده که بر یکبرپه اشتهار دارند هر روز باین قیام مینموده باشند و هزار
مزدور دیگر را از مردم اردوی کیهان پوی سرانجام نمایند و روزی بنفران
منصبداران و بندوقچیان یکبرپه که در کار نوکر نیستند نیم روپیه روزینه پیاده
باشند و بمزدوران بازاری گرو روپیه سرآدمی بدهند روز یکشنبه دهم شعبان حکم
شد که غله از قبه سرکار خاصه شریفه و سرکار عالی متعالی بنرخی که مذکور می شود
بفروشند برنج سکداس روپیه را دو آثار و برنج جهنوه دو و نیم آثار و گندم
و نخود پنج آثار جو شش آثار و درین روز پر کردن خندق از جانب میرزا
عبدالله و عمده الملک قلیج خان موقوف شد اما مقرر گشت که از جمیع
مورچال اربعه راه بمورچال جعفر بکشایند که در وقت کار تمام مورچالیان
در انجا جمع توانند شد و درین شب جعفر را بخلوت طلبیده ازو استفسار پر
کردن خندق فرمودند که در چند روز پر خواهد شد مچلکه نوشته داد که اگر در ده
روز خندق را پر نکنم در کار رهبر و مرشد دروغگو باشم که در عالم هیچ گناهی
و گناهی و سیاستی بآن نمیرسد بعد ازان از خدمت حضور پر نور رخصت شده
بمورچال خود معاودت نمود در برابر مورچال باقیخان که محاذی کوه لکه در

پنجاه کس از محصوران فرود آمده اند و در دامن کوه شروع بشوخی نمودند و یازده
سوار از نابینان خانه‌زاد کور سوار شده اسپ بر انجماعت افکندند و چون نزدیک
بآنها رسیدند دیدند که پای استقامت آنها از جا نمیرود و نظر بر قلت خود و
غلبه آنها عنان اسپان را برگردانیده بمکانی که ازانجا رفته بودند مراجعت
کردند چون محمد انور خلف میرزا محمد رشید که از منسوبان سلسله علیه نورب
عمده الملک مهابتخان و در سلک بندگان درگاه این نقاوه دودمان
گورکانی منسلک است و همیشه بسعادت کورنش نورب معزالیه مستعد
میگردید درین چند روز سعادت را نیافته بود درین روز خانمت رالیه
تفتیش احوال او سفر مودند که امروز پنج و ششش روز شد که فلانی بکورنش ما
نرسیده است سبب چه باشد رای منکه از مخصوصان این خان والامکانت
بعرض رسانید که من اورا دیدم و این حقیقت را از وی پرسیدم اظهار نمود که
تا فلان قلعه‌داری بسعادت کورنش امتیاز یافته است و تقبل نموده است که
جمعی از بندهای سرکار عالی متعالی از راه پنهانه بالای کوه لکه بیرد و حصار آنرا
با سهل وجوه مسخر گرداند چنانچه شمه ازان قبل ازین سمت نگارش یافته
است هر شب سه (چهار) هزار سوار بوعده گاه میرفتند و بندها را نیز همراه آنها
کرده اند و اوراه صعب و دشواری که یک کس بهزار دشواری ازانجا عبور
تواند نمود بسرداران که سید محمود و چنیت بوده باشند از دور مینماید و همیشه

صدای

صدای بندوق علی الاتصال از ان مکان بگوش میرسد و هم شب تا نظار رخصت
میکشند و چون آن صدا مطلقا بطرف نمیشود سه چهار پهر از شب مانده همه تشنه
بعسکر می آیند بیدار بی آرام شب خواب بعز شده از زر کشیدن نواب
محروم میدارد و چون با نخبن قیدی بمقدم آمد که از مراجعت کوه بای ... مقصد
لذا بجر انفعال آن بعد ازین چهار هزار سوار را از ان شب تا حال در کمین فرصت میباشند
اما هوشیاری قلعگیان فرصت با انجماعت نمیدهد و اگر میشود بیک بیداری آن اشنا در شب
راه صعبه یکانه با هشیار را می بندد امشب روز دوشنبه یازدهم شعبان
چنین در مرتبه سابق عساکر منصوره قلعه را محاصره کرده بودند و در هم تنه سر محصوران
و ... صبح و وقت رسیدن آفتاب بسمت الراس گاه وقت غفلت و بطالت خراب ...
بر آمدن بر سر مورچال متعرض ... در وقت سر بر مورچال ...
بر آمده برنجه دست بکار می‌افتند اقدام ... با این شیوه مورچالیان این مرد وقت را
رعایت نمیکنند هشیاری و خبرداری تقدیم میرسانند و مطلقا غفلت بکار نمیبرند
خاطر جمع نشسته ... واقعات دیگر هر روز ... میکند ... روز
سپاهیان مورچال ... خندق رسیده ...
خندق ...

خاطر اولیای دولت جمع که هر کدام بدنبال چاهی در دو شش شد رفتند از پیش هر بهادر رفت

دویم شب آمده حاضر شوند همگی بیلداران و داروغه از نجات خصوصاً باهتمام آن بخشی بودند

و معدودی چند از سپاهیان در آنجا ماندند در موقت یازده کس از محصوران کمین گاه

برون شده از آنجا آنها آگاهی یافته به دمدمه متکبر در آمدند و حاضر از دست

دست کفار رشادت نموده مرتضی بیلداران با سردار داروغه ایشان از تن جدا کرده

معاودت نمودند ملحوظ بود که یک کس از همراهان در آنجا زخم کاری برداشته اعماد او نمانده بود

فرصت بیرون آمدن و دیدن آنها سپاهیان هر در دمدمه های عقب نقب بود از پی مغی

آگاهی یافته خبر در حراست که رسانید موقوف گشته تا بسبب آنها جهت حصار خندق انداخته

گریخته رفتند و برخی رفته اند آیا در شب بر چاه چرخ نهفته بیشتر بر سر رفتند بازگشتند و هر کس

زد ملکند سنگها از پادر افکندند و نقب کن از بیلداران سرکار مشغول کشته شدند

روز شنبه چهاردهم شعبان عرضه داشت عمده الملک رستم خان هر در باب

رسیدن ایلچی ایران نوشته بود آنچه از نظر انور گذشت آنچه از مضمون آن معلوم گشت

رسیدن ایلچی ایران و رساله [illegible] گذاشت و حکم نوشته همراه دارد بعرض

در آمده [illegible] القاب [illegible] ذوالفقار خان

نوشته است اختلاف [illegible] خاص و عام شهرت یافته است

از واط

از احاطه نو بر بیرون آمدند بعد از تحقیق صورت کفار شیخ باید بر زور در تیر روز متواتر فرمودند

که قاسم خان و میرزا عبد الله حسب المقدور در دور بداشتن خندق گریزی مخالفت بشنید

و در خلال آن خفیه ملعونان کوه شکوه آمده اشتهار یافت از حقیقت خندق استفسار نمودند بوضوح

رسانیدند که انشاء الله تعالی در روز موعود خندق را پر کرده رخنه در قلعه می افکنیم و تعلیم مرسالم

و محصوران از دست کشته میکنیم اما الحال کشش آن دارم از جنگ ذوالفقار خان مصدر آن بسیار

شده و اکثر مردم کار آمدند و بندهای خوب تلف گردیده است [illegible]

او نکرد و بعین حواله نموده در عوض اخذها باشد لیکن او را چاک کرده رودها

او را در گردش سه پنجم و برجی بسته کرده تمام لشکر بکرد آنکم با و حکم شد که [illegible]

جماعت پیاده و بیانرم اند هر علی که از اینها صادر می شد از آن زمان بعد از آنکه کارها با خواهد

رسید و از کردار خود نادم و پشیمان خواهند گردید و دست ندامت در دامن عجز و انکسار خواهند زد

عاجز گشتی او در بندهای مردم غیرت خسروی بخاطر نمیرسد [illegible] زر از گشتن او [illegible] خواهم بخشید

ذوالفقار خان و دیگر حاشیه بیگ و ملک [illegible] الله [illegible] یکجا باشی و اختیار دیگران نخواهم داد

خاطر مجتمع داشته در کار مردانه بود از من کفایت و [illegible] خان از وجه [illegible] خلاصه [illegible]

عمده الملک شیخ خان کنایتی با این مضمون متعلق خود نوشته که در لاهور آمده [illegible] قلعه

دمسال نیز چندبار در کابل استحکام یافته بهر جنس از دو توپ و تفنگ زنبورک آتشی
شده و کنگره آتش باشتری لشکریان بهر جا میکنند و چندی نقش مفرح خبر حادثه از دست
خیالات خیزان بر ایوان خاطر بعد دم نمی توان گفت امروز و فردا است که لشکر فیروز اثر
دست از تصرف آن سنگر اواره بهندوستان میکند و دو خاطر جمع دارند حامل این مکتوب
در دار السلطنه لاهور بخواجه معین بار چهار گشته این کتابت را نزد پیش او بری آید و جواب
مبین او از مجلس بحضور عاشقان از تسامع میدارد بعد از عرض مضامین آن خاطر مبارک
از آن درهم شده از آن روز نزد قلیچ خان فرستادند و پیغام دادند که نوکران ایشان از
شما بندهای عمده معزول است این مکتوب را نولسید قلیچ خان خواجه حبیب را حواله نموده
بحضور فرستاد و معروض داشت که در عوض این تقصیری که از او بوقوع آمده است
سزاوار هر سیاستی که دشوارتر از آن باشد هست او را البته برای عبرت او برسانند
اما عفو سلطنت شان ملحوظ او گشته بوضع نمودن یکماهه مقرر فرمودند رخصت معاودت
ارزانی داشتند در تاریخ لذت بخش زبان خامه عنبر شمامه آمده که شخصی از جواسیس محصوران
افتاده قطع پای او شد بعد از چندی از رفتار مانده بود و در بیرون اردوی که پنهان بود افتاده
گریه میکرد و روزی شب و شبی بروزی آورد و درین روز دو سه
کس از جاسوسان و دیده‌بانان که یکی بنام ملا حسین مخاطب بخطاب

وفادارخان

وفادارخان باین مضمون آورده بودند که حقیقت هیچ نخواهد بود تو تمام جاه و حشمت رسیده
بسند خاطر قدسی مآثر گردیدی باید که بهمه آن ابواب خاطر خود را جمع داشته و در امداد ذوالفقار
خان سزاوار و علاوه تقصیر نکنند که سوای سلطنت جناب ابدا او در انوار شهای کوتاه توان ایمان
خواهیم بخشید رسیده و کند را انها بر وقت آن پا بریده افتاده بقصد احوال نموده نزد او
صورت واقعه خود را چنانچه لذت یافتن بازگفت و ایشان از در افتاده از دستان
خود دانسته حقیقت ایشان خود را باو در میان نهادند و سراغ وفادارخان از دو شنیدند او کسی
زر انکه با آن جواب گفته بدبهر دو دست یکی از ایشان را بگرفت و فریاد بر او ننهاده ایشان
جاسوسان جمع گردید و در پیش او تردد می‌نمودند از استماع این مقوله هجوم آورده آن دو
تن دیگر دستگیر نموده آن پا بریده را با آن جماعت بحضور پر نور آوردند و بعد از اطلاع
بر حقیقت احوال جاسوسان و مطالعه رقم مذکور در عوض پای که بر باد رفته آمده است تا در مرمت
فرمودند پنجاه روپیه نقد و خلعت نیز انعام یافت و آن چند کس را بقید گرفتار شدند
تا بعد از چند روز توقف سیاست شرعی چه حکم درباره انها صادر شد وفادار خان که در
قید است و شفیعان استعفای گناه او و عفو یا بیچارگی رسانیده بودند که امروز و فردا
خانه زاد خلاص شود بهمان بند مقید ماند اگر چنانچه از محبت زر شاه عالی بیاورند
وفادار خان بود آنچه بوقوع آمده است سزاوار هر عقوبت بود باور پسندیده است و لکن ابرای جان

این اداسلا بواسطه خراب کردن او کرده اند میرسد تعجبا را که از موجبات ارباب راجرو
بمورچال غیرتخان لفک کف آمد با تو بلکه بسبب نی از مورچال ارباب راجر حب بمورچال مذکور
بطرف برج جهات بسته می آمد ریخته آمد چنین تسخیر آن برج که ابتدا از بروج کوه الکه موقوف
شد از آن طرف کردانیده بجانب برج سیوم کوه مذکور که بر قلعه آن واقع است بستند
و چند گلوله شتوار بر آن زدند اما کوتوال بمورچال غیرتخان با آواز بلند فریاد کرده گفتند
که یاران شما طرفه مردمی بوده اید برج جهات بسته را که دروازه فتح این کوه است نتوانستند
گرفت و الحال در دیگر برج میان افتاده آمده اید شما را بخاطر میرسد که ما این برجها را
بواسطه محافظت این کوه ساخته ایم این تصور غلطست که کرده اید غیر از برج جهات بسته
هیچکدام از بروج باستحکام این کوه دخلی نیست و این برجهای دیگر محض بواسطه
پناه آفتاب یاران است که ساخته شده است و اگر قبول ندارید خود اظهار را منهدم
سازیم تا شما را تصدیع نباید کشید و مصالح تو بضایع نباید کرد اما بشعبده بازیهای آنها
بازی نخورید گلوله از پیاله گلوله بجانب ایشان روانست ایلچی در این روز نکه و تنها داخل اردو
شد او را به تخشی الملک لشکرخان مهمان دادند و مقرر فرمودند که فردا روز پنجشنبه
ساعات ملاقات سعد دریابد روز چهارشنبه سیزدهم شعبان در یوزه دستی ید دوست
صادقی مهربانی [illegible] نوشته بود که خبری از زبان ایلچی اشتهار یافته باشد

دلخواه

نوشته بود [illegible] و از روی خود بعضید کلمات درآورده است چون حقیقت رسید آن ایلچی
بارها می کیهان پوی و پس از آمدن احوال او با جماعتی که روز و روز در باب عوام شهرت
یافته از آن معلوم میشود و سواد آن رقعات در مقام نوشتن [illegible] سواد رقعه او
که بخط است از برادران صادق و همرسان موافق که بیکدیگر را فرموده اند کرده اند دعا
و نه ثنا نه نیازی و نه خیری باعث این همه نفاق چیست اگر تعقیدات صوری شده
باشد زبان خامه [illegible] و پای قاصد لنگ است کار به گفتگوی غایبانه نمیشد
میتوان کردید آگاهی یافتن از اخبار که ایلچی آورده باشد [illegible] ابر چه از مقدمه
بگوش رسیده باشد بنویسند والسلام جواب نوشته است که از آنجا که عالم دریا از راز
نامحرم است چنانکه نمیخواهد که کسی در این شیوه با او برسد نمیخواهد که سلام و پیام
کسی بکسی برسانند والا افراز بیرون از ما راز دل خود تصور فرمایند روز پنجشنبه چهاردهم
شعبان ایلچی که خبر آمدنش قبل از این بچند روز شهرت یافته بود آمده داخل
اردوی کیهان پوی شد و پیش از آنکه از سعادت ملاقات بهره ور گردد
بلشکرخان حکم شد که او را [illegible] ده آنچه لازمه مهمانداریست بجا آورده
و از مقدمات نامه [illegible] که او [illegible] باید که از زر و ایلچی ایران ما
استمزاج نماید آنچه [illegible] مقدس [illegible] اتفاقه این است که شکرخان بوده قدم

بامر عالی متعالی در رفع تکلف زمستان و فراغ از کار دشمن باکوفتن و مشورت او را بخلوت برده
بمطالعه احوال او مشغول شدند و منسوبان خان محمد گور از آن شارع او و رفقای ایلچی را که کسان مخفی بودند
جدا جدا با وقعهای خود بعض ضیافت کردند و حقیقت آمدن ایلچی را استفسار نمودند بعد از استعلام تفصیل
مختلفه آمده در خلوت علیحده بخدمت خان مومی الیه شتافتند بار گفتند که تفصیل ملاقات رفقا
طاهر شد و طرز گفتگوی ایلچی را که لشکرخان خود مع بعد با این گفتار ربطه [illegible]
خاطر لشکرخان شد که بر سر تحقیق آن آمده و بوعده و وعید بسیار یکی از آنها را از سران آورده
بر سر اقرار [illegible] گفت که ما از محصوران قندهاریم و ذوالفقار خان ما را [illegible] که بسمت [illegible]
دشمنان قلعه [illegible] جمله انگیخته [illegible] امروز [illegible] که از قلعه آورده
باد خاطر نشان نموده است که بر سبیل اخفا از راه [illegible] و [illegible] با ایلچی گری
شهرت داده آمده [illegible] شاهزاده [illegible] اقبال [illegible] کنند و تفویض قلعه [illegible]
آویز [illegible] مصالحه خفیه [illegible] موسم زمستان لشکر فیروزی اثر را از تردد [illegible] قلعه [illegible] باز
داشته بحرف و صوت [illegible] که قلعه [illegible] موسم [illegible] را [illegible] تعجیل
کنند امید هر روز حیله که باعث غفلت لشکریان بوقتش برانگیزد تا در این مدت محصوران
هم [illegible] خود [illegible] نمایند و هم چندگاه از [illegible] قلعه داری برآسایند و چنین
موسم زمستان در رسد و [illegible] در این سرزمین نماند کار [illegible] بر گرفته تقدیم
مقاومت

مقاومت پیش آمده در ایام آن لشکر فیروزی اثر را بموجب تقاضای وقت البته باز [illegible] تمام [illegible]
مساعدت باید نمود و نامه در این باب بنواب قدسی القاب [illegible] مضمون نوشت [illegible]
غفران پناه جهان پناه بادشاه قندهار را بجد مالکلاف [illegible] ده بودند و الان قلعه را [illegible] نموده
بتصرف خود در آورده [illegible] امام [illegible] معلوم [illegible] اگر چنانچه [illegible] در این ایام مطلق بر حقیقت و [illegible]
[illegible] منظور [illegible] باشد ما نیز از آن قلعه که در این چند سال فیما بین باعث فساد و خون
ریزی مسلمانان و عباد گشته است در گذشته منسوبان ایشان تفویض می نمایم بشرطی که قواعد
قواعد یگانگی و اتحاد [illegible] دستور قدیم منوط و مربوط باشند و ذوالفقار خان [illegible] با ایران
بیاید و مطابق همین نام خود [illegible] این ایلچی [illegible] لشکرخان در ساعتی که بر این
مقدمه اطلاع حاصل [illegible] رفته صورت حال معروض داشت و حسب الحکم [illegible] ایلچی را با همراهان
او مقید کرد [illegible] و آنچه [illegible] شنیده [illegible] این ایلچی [illegible] چنین
بخدمت لشکرخان رسید و لشکرخان بعد از ملاقات که اوضاع و اطوار و گفتار او را
از جبین معقولیت عاری دید چرا که [illegible] میگفت [illegible] ایلچی [illegible]
عالم و قلعه دار [illegible] اگر مرا [illegible] درون قلعه [illegible] انجام [illegible]
میگفت که مرا علیقلیخان [illegible] فرستاده است [illegible] در هندوستان [illegible]
اشتیاق او مرا بخدمت ایلچی گری [illegible] ساخته باینجا آورده است [illegible] او را

معتقد کردانید به بخشش پاره رخت و جامهٔ او را کافتند و حتی کفش او را شکافتند اما غیر از
این وا که به ازو هیچ وا شکافته‌اند واهل قیاس احتمال نهاده‌اند که ایلچی خواه فرستاده
شاه باشد و خواه فرستاده علیقلیخان حامل نامهای درشت بود بغیرت سلطانیه
مقتضی قید و بند و سیاست اگر بوده دیده باید رفع طعن ظاهربینان او را بهرزه‌گو وانموده
نامه را پنهان کرده‌اند و او را مقید ساخته و نیز مسموع شد که ذوالفقار خان سه نفر افغان که
باب بسیار فریفته و تعهد معیشت ایشان اعیان انها را بر ذمه خود گرفته و رقعی سخنکی مشتمل
بر این معنی که علیقلیخان خان با لشکر فراوان بکومک اوی فرستاده‌ایم عنقریب میرسد
و سپاه هند را جبراً و قهراً از گرد قلعهٔ قندهار بر خیزانند می باید تا هنگام وصول او آنچه لوازم
قلعه‌داریست بجا آورده تا آن وقت سررشتهٔ حزم و احتیاط را از دست ندهید و همگی
قندهار را بغیت نامه از خود والا دهند دانند با نها داده مقرر که بود که خود را بدست
لشکریان رستم خان گرفتار سازند که بعد از اطلاع مضامین آن لشکر ظفر اثر مضطرب
گشته ترک محاصره خواهند کرد و آن سررشتهٔ خود را بموجب قرار داد در لشکر
رستم خان بقید الکتیده ... در روز پنجشنبه بحضور موفور السرور رسیده باز پرسش
ایشان همه از ایشان شد و آنها در اول که پای نفوذ بقدری در میان نیامده
بود اظهار نمودند که ما فرستاده‌های والیهٔ ایرانیم و این رقم از دست چشم فگار خان

اظهار انها

خود انها را از جنس وباء سپاه در میان آمد بر نفس الامر اقرار نمود حسب الامر رفیع القدر یکی از ایشان را
سر برای کار احراز تمام درست و بیشتر از دیگران بر صدق آن کذب غلو میکردند بقطع سیاست حکم
نبود حیات بجلوت خلاصی او هم خسته شد و هم تن دیگر محبوس گشته به حدی خوف و رجا
مبتلا گردیدند و جمعی از افغانان عده که سفید بدرون قلعه میبردند و هر کس از آنها بدست مردم سلطان خان
گرفتار شدند و چنین اعتراف بر همین نمودند و چنین دانستند که از کدام جانب رسیده‌اند بسبب
رسیده‌اند و الله اعلم بحقیقة الحال ایلچی خلاصه ارباب عقول مخفی نماند که اختلاف سخن
که درین رقعه تحقیق نشده است مقدمهٔ اول ظاهر البطلان است چرا که اکثر اوقات هم ماه
درسته بانکه بجا کوسی بر آمده آنکه گرفتار شده‌اند همیشه سوار درین قسم وقتی که عساکر منصور
مرکزوار قلعه را درمیان گرفته‌اند چگونه می توانند بر آیند و مع هذا بتحقیق پیوسته که ایلچی
تنها و یکه سوار است و کسی با او همراه نبوده و بطلان شق ثانی نیز محتاج بر بیان نیست
و شق ثالث که فرستادهٔ علیقلیخان است به تحقیق نپیوست و آنچه او نوشته مناسب
این مقام نیست سخن ملخص این است که مقرر شد که عساکر هند بار اراده
تسخیر قندهار می آیند و به مجرد استماع رسیدن کومک قلعه بالا دارشته بیلا
نیل مقصود برمیگردند و شما خود والی عهد و نایب مناب شاه جهان
پادشاه اید یقین که تا هنگام رسیدن ... غلام کیمنشاه والیهٔ ایرانم

در پای قلعه صبر خواهد کرد و درین روز حکم شد که سید محمد با چهار هزار سوار
از بندهای سرکار خاصه شریفه و منسوبان سرکار عالی متعالی بجانب بست رفته شاهزاده قاسم
سلطان را [illegible] چه هر روز محصوران بر سر مورچال بهادر سنگه [illegible] آمدند و
مورچالیان را زخمدار یافته قریب شصت کس از [illegible] فرستادند و فرصت سر بیرون
بعضی از کشتها یافته و بعضی یافته معاودت نمودند و جمعی از تابینان بهادر سنگه آنها تعاقب [illegible]
بزیر گوله توپ و تفنگ قلعه [illegible] در آمده از [illegible] جمعه [illegible] قریب بیست کس
دیگر بود که یکی از آنها [illegible] دارند و جمعی آوردن نعش آنها نیز رفتند
و چون بسیار زخم برداشته [illegible] آوردن نعشها [illegible] محصوران پیش قدمی کرده [illegible]
برده بودند که بهادر سنگه نعشهای کشتهای خود را بر داشته بجایگاه خود آورده [illegible]
دادند و روز جمعه یازدهم شعبان درین چند روز چوب [illegible] بسیار و کنده توت و زرد آلوی
بیشمار در مورچال جمع و بخندق انداخته بودند محصوران [illegible] و قبچیان را در پناه [illegible]
[illegible] آنها [illegible] بدرون خندق در آمده آن چوبها را که
بدرون قلعه بردند و جایی که درون خندق ریخته بود خشتهای که توپهای لشکر فیروزی اثر از در
دیوار قلعه افکنده بودند [illegible] و قبچیان نیز [illegible] مورچالیان را [illegible] دادند
[illegible] این نوع است که بعضی [illegible] خاطر نشان نموده بودند که اگر هر روز صورت

ذوالفقارخان را [illegible] و [illegible] نه تفنگ و تیر که در پای برج [illegible] انداخته باشند [illegible]
جنگگاه [illegible] او را به برخان مذکور عقیده که آنان خواهد طلبید و قلعه را تسلیم خواهد
نمود [illegible] هر روز صورت [illegible] از گریبان [illegible] که [illegible] ذوالفقارخان
تحقیق نموده [illegible] می‌سازند او را [illegible] اعتماد [illegible] همان طایفه مرتب
گردانیدن [illegible] در حضور پر نور زنجیر در پا و غل در گردن [illegible] و سخنان عتاب
عظیم آمیز خشونت انگیز با او میگویند بلکه انتظار [illegible] فرستاده او را [illegible] آن زمان [illegible]
و بعد از آن مایوس میشوند او را از آن نه تفنگ و تیر که سوراخ سوراخ میکنند [illegible]
در پای او بسته بیرون کشیده [illegible] انداختند که [illegible] و زندان پاره
پاره میکنند [illegible] صادق [illegible] این صورت تا امروز [illegible]
[illegible] بیشتر از [illegible] روز خبر وفات [illegible] را در عهده [illegible]
نواب [illegible] از حضرت شاهجهان بادشاه رسیده و [illegible] بواسطه [illegible] از مورچال
لشکرگاه [illegible] بودند درین روز خلعت [illegible] مصحوب [illegible] خان [illegible] بواسطه
توپ فرستاده بحضور طلبیده اند و [illegible] لوازم توپ [illegible] عنایت و مهربانی بسیار بجا آورده
و فرمودند که وقتی خبر فتح قلعه [illegible] سعد الله خان فرمودند
که در باب [illegible] حکم که [illegible] و لشکری [illegible] فرستاده از [illegible]

کمیند و شما دران باب تغافل کرده‌اید و الا این اشغال از آن زیاده که قلعه‌ها مفتوح گردانید
رو جواب داده که بارها بنده‌ها را مصلحت در تفرقه لشکر منظور ما اول بنحوی جوابش موافق
نفس الامر نداده است این قدر ما برای یک اعتبار بر فتح قندهار داشتیم که در یک نفس گرفتن
قلعه سبب باشند و امثال آن خود مصمم کرده‌ایم که قندهار را خواه تسخیر میکنیم و ناگرفته و ناخواه
بر نمیگردیم بلکه جمیع قلعه را اگر از ماه آن سال رود همین امروز میگیرد و لیکن جان از تلف
شدن بنده‌ها ملاحظه کرده او را اجازت یورش نمیدهیم و میخواهیم که بی آنکه پای کشتن
سپاهیان بمیان آید قلعه را مفتوح گردانیم و جمیع را بهر از محنت استخلاص دهیم ذو الفقار خان
و برادرش را راضی کرده‌ایم اما در کشتن مراد بیک اصل الدوله توپچی باشی تمکث دارد
هنگام معامله این چنین باشد چرا لب را نباید گزید چنین قندهار مسخر شود
مراجعت علت را منتظر نماند بدست آمده قندهار نیز گرفته شده است
عزیزی از استماع این کیفیت گفت که این بلا شبیه با اخبار زمین ماند که از آثار قیامت
روایت میکنند اما حیف استادان بجز صادق ... تحفه روز شنبه ... سلخ جمادی
در مورچال جعفر جوال لبیار برابر بنه کرده قراولان از برادرش رو گلوله اشتها میشد
هر چند مورچال پیش برفت آن جوال بار از پس میبر زدند از آن روز که محصوران بر سر
دمدمه مورچال جعفر که بر کنار خندق ساخته از آن دمدمه خاک در خندق میریزند

برآمده پر خندق بیلداران را برده اجوال بار را بجانب رزدان دمدمه مذکور که محصوران آورده بجانب
بران دمدمه برآمده بودند که از رخنه در پناه آن قراولان انداخته بوده جمعی از قلعه گیان
چنگکهای بلند در دست گرفته بدرون خندق آمده و تا جهد داد رسیدن قراولان
چنگکها را در آن بند کرده همه جوالها را بدرون خندق کشیدند و قراولان را از پناه که
بشبیه پیر و نقب گرفتند و آن بیچاره‌ها باد شب و باد الگم کرده بهر از محنت خود را به دمدمه
رسانیدند و جماعه زخمی و جمعی کشته شدند و مطلق وضع خاک و خط آن جوالها یافتند
جمعی در پناه آن جوالها انداخته بودند و رسیدن گلوله توپ با آن جوالها دیده اند نقل
میکنند تو رکتله با توپ هیچ خبر بان نمیرسد چرا که مکرر دیده شد که گلوله توپ سی
و پنج آثار بآن رسیده و صدای عجبی از آن ظاهر شد چندان کاری نکرده است و اگر
احیانا از ضرب آن جوالها پاره پاره میشود و پنبه بر زده بسیاری بهوا میرود و همانجا طرفه
بهم میرساند درین روز شخصی از محصوران در مورچال قلیچ خان برآمده بسعادت آستان
بوس سرافراز گردید یافت و بانعام صد روپیه و خلعت ممتاز گردید بوضع رسانیده که مردم
در قلعه باجر رسیده مدار غله بر آرد جو است روزی یک آثار جو بیک آدم میدهند
حکایت عجیبی است اگر این دروغ نباشد و از ستاران سید محمود درین روز
موقوف شد و حکم شد که امرای عظام در مورچالها عمدة الملک ... خان متعین اند

پنجصدی یک کس بواسطه بر کردن خندق مورچال جعفر بیگ فرستنده بودند تا الحال این حکم باتمام رسیده
از عجایب حکایات هم درین روز بگوش رسیده است که در روز اول که محصوران بر سر مورچال
نواب عمدة الملک سپاهیخان بر آمده جمعی زیاد زمان ایشان بکار آمدند یکی از الجمله
سید طالب علی بود چنانچه قبل ازین حقیقت آن واقعه صورت نگارش یافته در بیان این
معنی شنیدن واقعه که هرگاه یکی از مسلمانان بدرجه شهادت برسند و وارثان نعش بواسطه
روز آشتی قربان نکنند آن شهید در خواب خود پاره میرسد بیاران این مقدمه بر بعضی
طالب علی برغم شهادت روز آشتی بواسطه قربان کرده بود چون طالب علی جوان معروف
مشهوری بود لهذا نعش سر شهرت یافته بجای خاص و عام رسیده بود و در روز پنجشنبه که فوجکیان
بر سر مورچالها رسیدند دیدند که کافر دست بر پشت بسته بود و میر آخور او بطریقی
که مذکور شد نعش رسیده و حرف قربانی را در باب طالب علی را شنیده بود در آن
شب بر سرش بخواب آمد که مقتول که قربانی باشد بیاله از رفتن ها برسد همچنان
نمی تواند رفت و اما کسی که شنیده آن بدرگاه نمی تواند رسید در باب بواسطه
روز قربانی نموده بود روز یکشنبه هفدهم شعبان درین روز قریب سه صد کس
از محصوران بر سر مورچال جعفر بر آمده اول فیر بسیار از پس آن دمدمه در دروازه
مورچال آمدند خمپاره مورچالیان را رسید و با نعمه بدر رفتن دمدمه آمدند جمع کثیر را

کشتند

حکایت

بهشت واصلان ساخته و زخمی کرده بازده سر از انها بریده بقلعه معاودت نمودند
و از انها جمعی کثیر زخمهای منکر برداشته بیارگاه برده اند اما زنده و مرده آنها بدست
نیامد فرقها شنبه بود از رفتن فقید بارها بجا در میان خندق دیوار بر آورده اند بود
انگرکه اب خندق را بند کرده بودند تمام خندق چانوند از چشمه چشمه ساخته اند بعضی درین چشمها
و بعضی مرتفع واقعه شده است بر تشبه هم اگر ازین راهی با آن یک دو نفر پاره آب آنکه کم
میرزا عبدالله را بخاطر رسید که اگر از چشمه پر روی او است راهی بچشمه که پایان آب است
باز کنند شاید آب آن چشمه کم شود بهمین آمد از آب چشمه و بر روی چشمه هم بهمین
نقب زده برداده و بواسطه نگاهبانان جوان چند که بازده بسینه دران بر کرده بودند
و طوله و نقبها آن جوان ازین فاسق توان کرد به سبب کسی در پناه آن می توانستند
نشست بعد از این مانده بر سر آن نقب که داشتند جماعتی را بمحافظت آن بازداشته
بودند و محصوران این ادرار دریافته بودند سطر آن جوانان پنج کس را از قلعه بیرون
فرستادند و آن جوانان بر فوت آنها کمر نیاکرده اند و قرار شنیده بود توپ انداز بی که
در برابر آن جوانان بود با آنها گفت شما هم برخیزید و ببینید که چگونه میکنیم آنها جوانان را که از دست
بالا کنار خندق رفتند و توپ انداختند گوله توپ از آن البته گلوله بجانب ایشان سر داد
گلوله بآن رسیده و نیم آن جوان در آمده و آن جوانان را چه

قریب

برداشته‌اند موزچال جعفر و قلیچ خان که قریب به شصت گز بود کنده بودند بار و خندق بر زمین تکه
قرار گرفت و در وی هوا باریک که بهری از زینه بسیار در برابر آن شد موزچالیان بنا داشتند بود
عزیزی از موزچالیان جعفر پرسید که از بهر چه که بر هوا رفت کلاه و داری یا جواب
داد که کلاه و دار چه معنی دارد که فتنه و داری هم کسی نپرسید در این اثنا سر عصیان بر سر
موزچال جعفر برآمدند و آن سلاح آب را که میرزا عبدالله گشاده بود بستند و بعضی کس را کشته
و جهات کسی زخم که چهار سر زند موزچال او دند و در موزچال جعفر انگیخته فرصت سر بر دیدن
نیافتند آنانکه بجای کسی زخم که بودند روز سه‌شنبه بیست‌وهم شعبان در این روز یکی از محصوران
به موزچالیان میرزا عبدالله گفت که یاران شما پای این قلعه بیکار آمده‌اند یکی از موزچالیان
میرزا عبدالله گفت که غرض ما از آمدن فتح این قلعه و قتل شماست او گفت که شما خیلی غافل
و فوقی از قلعه‌گیری ندارید چه قسم را ... می‌کنید و قلعه دیگر چنین قلعه مستحکم را می‌گیرد
قلعه‌گیری علم دیگر است و بهر دیگر و شما از آن بی‌بهره آمده‌اید اگر می‌خواهید که این قلعه را بگیرید چنین قلعه
بلند رسته هم گرفته آید یقینی است که بحث سلاح انجه خواهید کرد و جمیع را بور ... قلعت
آن خواهید کرد رفت باید که اینها همه کار آمده و صاحب سلیقه باشند که کارهای دشوار را
زود بیاد توانند گرفت و در اینجا بکار آید که علم قلعه‌گیری را به اینها یاد داده پیش شما بفرستیم
که در مرتبه دیگر که بیایید یقین‌های آنها قلعه را بگیرید چنین سخن با بهانه ساختند و ...

برجواب

بر جواب دهنده اعتراض کرده گفت دیگر متصدی جواب آنها نشود و لطف بر سر موزچال
میرزا عبدالله و جعفر آمده بود اعتدا یا لب بسیار کرده‌اند و قریب به سر جهلک سلطان هر کدام از آن
موزچالها زخم کرده معاودت نمودند و در بین بودن اکثر بندهای عمده زر نوازش نواب عمده الملک
مهابتخان بواسطه مصلحت یورش حضور پر نور طلبیده قرعه مشورت در میان انداخته
طالب نقش مرادی از آنها شدند و چنین بهره فتح را از آنجا عرض شد بر خندق و حصار
و نقب و دمدمه و غیره مینمودند و روی کار وی ملاحظه میکردند صلاح یورش
نمیدادند جعفر و قزل یورش بجد بود عزیزخان باو گفت که شما که از همه بیم یورش سعی مینمائید
از کدام راه یورش کرده تعیین خواهید در آمد او جواب داد که یورش را چه راه می‌باید
بر راه یورش زینه پایه‌ها باید گذاشت و بر دیوار بالا رفت عزیزخان گفت این راه است
باریک و دشوار بهر گاه جمعی کشته شوند دیگر آن زیاده‌تر بالا رفتن نخواهد ماند و امروز
آن کدام کس است زینه پایه بر دوش نهد بپای دیوار رسانیده یاران گذارد او گفت
که آن کس منم هیچ اول بر زینه پایه بالا میروم و بعد از آن دیگران از عقب من بیایند عزیزخان
گفت که گشتن یک بار جی مثل تو شد پس رفتن دیگران خواهد شد تا کشته شدن
مردم آدمی ... رسد جعفر میگوید ... منصب طلب خود آنها چنین گفتگو بر طبعت
زود ... کران آمد جعفر را سخن ... خود جمعی را می‌طلبید فرمود گفتند جعفر عزیزخان

با امرای خود معروض داشت و تو بعنایت ما به بینیم آخر عنایت ما کار خواهد کرد یا امرای او غیرت
بروش رسانیده عنایت شاهانه آن جنس بازی با قلعه نشینان که هیچکار نخواهد کرد
وانمود میکرد تا امروز از ان اثری ظاهر نمیگردید این جواب نادر برابر علاوه گستاخی
سابق شده سخن را ناتمام گذاشته برخواستند و بغلیج خان حکم کردند که در منزل
لشکرخان نشسته دور کشی را تا اول کوچ بر عهده او امرای دیگر همه نیز از خود معاف و معذور نمودند
روز سه شنبه نوزدهم شعبان یکی از آغایان لشکر نادر دیدکه هزار کس سوار اسپان
بزرو جامهای سفید و سبز با خطوط زرد در دست است لباس ایشان همه یکرنگ و یراق
ایشان همه نیز و نیز ازان لباس و هرکسی نیز از میر رفتی از جانب ایران
امده داخل لشکر شده و تمامی آن زور را اسیر که بقلعه در آمدند بینیده حواله آنان
یکی پرسید که اینها چه مردم آنند که اینجنین با ملاحظه از میان چنین لشکر برامده تقید خال
شدند و هیچکس از این لشکر بیشمار مانع ایشان نشد یکی هم ازان میان جواب
کرد لشکر نادر را چه یارای آنست که بر سر راه سوار آن توانند گرفت این لشکر امام
رضا علیه التحیة والثنا است که بامداد محصوران آمده اند و ایضا تحمید کردند عالم
رو یافته بوده است که فوج از ایران بیان آمده در برابر لشکر ظفر اثر صف
بسته آنها و دو کس فیروز آرز شهر رانند که آنها ما فکنی ستا تب و لشکر

جواب نادر برابر ... غیر موقع ...

ابرار از دو شهر ولایت یکی فوج را گرفته برجای خود ایستاده است و سردار دوم از فوج
برآمده بجانب شیروان روانه شد و آن شیروان از ورود کردان نسبه با فوج قاهر که در برابر
لشکر ایران ایستاده است در آمده خلقی در ان افواج بهم رسیده او بینیده خواب بعد از تعقید
احوال لشکر ایران و سرداران آن ظاهر شده است که سردار یکه پیش آمده است امام رضا است
که میخواهد لشکر یکه سردار دیگر قلعه خود برخیزانند و سردار دوم حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی
طالب است علیه السلام که بامداد ایشان آمده از روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان در روز
مورچال جعفر و میرزا عبدالله و قاسم خان شروع در کندن نقبها نمودند بارادهٔ انکه
نقبها از زیر خندق بر آب کنده بپای دیوار قلعه بر زنند تا امروز اثری از ورود ایشان
آب خندق ظاهر است و محصوران باز بر سر مورچال جعفر و میرزا عبدالله برآمده اگرچه
بیرون و بند مهار داخل شدند را با قنبره بسیار زدند بیرون افکندند و کوس نحیفی
در مورچال آن آمده اند و مردم بسیار را کشتند و زخمی ساختند و هیچکس نمانده بود که آسیبی
باو نرسیده بود القصه بیک نام منصبدار که از خاصه شیر بغه از کشتهای امروز است که در
مورچال میرزا عبدالله بر خاک هلاک افتاده در این روز جعفر و غریجان بجهت اتفاق
بسبب اینکه کوشش برآوردند باختند و باز سخن گرفتن و ناگرفتن قلعه که غریزان در این روزها
بر زبان نیست در میان آمده غریجان گفت از گرفتن همین یابی میشنوم و ازان

ایران

نمی بینیم جعفر گفت که اگر حکم عالی متعالی گردیده بود امروز نیز روز بود که من قلعه را گرفته بودم
اما چه کنم که در انتظار رخصت نشسته‌ام غیرت خان باز گفت که الحال هم نیز روز دیگر فرصت
یافته آید یقین که از راهی که قلعه را از آن راه مسخر خواهید کرد دانید و مستعد باشید آخر روز
شد امروز و فردا چرا گذرانید در این اقدام نتوان نمود و باعث چرا عالیجاه باشند در محفل
بیجا نان بر زبان باید آورد درین جعفر از گفتگوی دیروز ملول بر زبان داشت درین روز
ضبط خود نتوانست آنگه گفت که امروز فردا قلعه را میگیرم و تر قلعه گیان را با دندان ناخن
نان بی نمکیم چنین در آن روز غیرت خان آخر کراهیت در گفتن با جعفر در جبهه همایون
مشاهده نموده بعد بیشتر ازین بر گفتگو اقدام ننمود و درین روز توپی بر ملچه شمس خان
و انداز نظر بهادر چولسی رسید و از صدمه آن سپکی جبه بر بازوی شمس خان آمده کوفته شد
روز پنجشنبه بیست و یکم شعبان ازین روز هر روز خبری از توپهای که در کنار ارغنداب
بجانب میکر روانه نموده بقندهار از راه داد هر سال متوران بقندهار بیاورند
میرسید همین بود که امروز رسیده بعد از پنج شش روز بقندهار خواهد رسید
و اندازه ای به چهار روز به سنگ و زر سنگ فلان تاریخ بپای کوتل ورانی و از بعد بقندهار
خواهد رسید بعد از انقضای هر مدتی که پیش خود قرار داده بودند اثری از آن ظاهر
نمی شد بودن ایام را از سر گرفتن به همین دستور توپها بلیلی و مجنون که در ولایت گروهی بر

قندهار نیز

قندهار رو در قیمت بر بنت نمودند و چون زر را حیف می آمد باز از دادها بر گرفته نقش ملازمان
در ایام نموده بعد از نظر آن ایام لشکر قراول را حکم شد که رفته خبر تحقیق بیاورند دو
منصبداران گاو خانه نیز حکم شد که گاوان توپها که بقندهار رسیده اند با چند زنجیر فیل
باستقبال آن توپها بروند که زیاده بار بردار آن توپها دستگیر گردان رفته زیر ساخته
درین روز لشکر ننموده بگور معاودت نموده دوری آن توپها را بعوض رسانیده گاوان
نیز از آن بکار گذشته اند این خبر باعث کدورت خاطر همایون شد جعفر اعلام داده
که خواجگی متعال صاحب تمام توپها بود مرد تو در کاری او همان نشنوده که نخواهد چند
ساخته جواب داد که من محتاج به توپ نیستم بعد از پنج شش روز قلعه گرفته
میشکنم میکنم جمعی از روهیله‌ها بیان در گشته عالی متعالی نوکر اند و در میوه جات میرزا عبدالله حدمت
میکردند درین روز بعرض رسید که اینجاعت تیرها با محصوران همراه
میکنند و کسی بران اطلاعی نمی یابد و درهمین روز شخصی از قلعه برآمده بعرض
رسانید که یکی از برادران رقعه نوشته و بر تیر بسته بدرون قلعه انداخت
که در بازدهم شهر رمضان المبارک لشکر فیروزی اثر از گرد قلعه
قندهار کوچ خواهد کرد و شما در کار خود مردانه باشید ازین هم مردم مقدمه
خاطر مبارک درهم شد روهیله‌ها از مورچال میرزا عبدالله بحضور
طلبیدند و حکم کردند که بعد از مورچال کسی با قلعه گیان همراهی نکنند و اگر بکنند بقطع

ان از گفتگو باز آورند و چند کس از مردم بازار زر رسیدند خبر رسیدن توپها بالکل بکری گفتند
که درین آن لشکر ظفر اثر فردوس مکانی کوچ خواهد کرد و گفتگوی آنها بگوش نواب
انهار اگرچه از نظر انور گذرانیدند گفته آنها را از روی غرض دانسته حکم فرمودند که بریدن
زبان آنها این قسم یاوه ها کوتاه کنند و میرزا بیان الهام بیان آوردند که لشکر
بیان را گمان داشت که ما قندهار را گرفته بر خواهیم گشت این نیست که پایان وعده میکنیم
خواه هفت روز باشد و خواه هفت ماه و خواه هفت سال تمام حاجات عمل و دستار را بحیج
سکنیم و هر سال لشکری تازه میطلبیم و این قلعه را مسخر کرده خواهیم رفت روز جمعه
بیست و هژدهم شعبان از ابتدای که لشکر ظفر اثر آمده قندهار را محاصره نموده بود قلعه
کیان توپ و تفنگ کلانی بر جوق لشکر خانه همایون بر نمیداد ند و همین رعایت ادب می نمودند
درین روزها بیجای را اشعار خود نموده و از عاقبت کار نیندیشیده
پنج توپ بطرف توپخانه مبارک گشادند و گلوله های توپ در اطراف و جوانب آن رسیده
یکی از آنجمله در میان عام و خاص افتاد و دیگری در توپخانه بر زمین آمده
چند صندوق را درهم شکست و بارچه بسیاری را ضایع کرد از مد خط ابمعنی
آتش غضب سلطانی شعله کشیده نزدیک بود که کوه سراسر که سنگ را خاکستر گرداند
و چه دوار نهاد قلعه کیان بر آرد همان ساعت بار ارده یورش خیبت
طلبیده میخواستند که سوار شوند و از چهار طرف قلعه یورش نموده دمار از روزگار

محصوران

محصوران تا بجای رسید ادب بر آرند لیکن بر خاطر همایون گران آمد که دران هم موسم
که روز افتتاح خلافت و جهانداری سلطان اورنگ زیب بهادر بقندهار نیز تشریف آورده بودند
محصوران مصدر این قسم بی ادبانه شده بودند و دریم مرتبه که این نقاوه دودمان
صاحب قرانی تا که و با عهد پادشاه هفت اقلیم و مهین برادران خلاصه گلشن اقبال
است در نواحی قندهار نزول اقبال فرموده است بر جبین ادبی جرات نموده اند و رعایت
مراتب نگه داشته قدم از دایره حق شناسی بیرون نگذاشته اند چنانچه ابمعنی را از زبان
کهنه بازبران و توپخانه و محرمان خاص از زبان آزاده خبردار شده همه بقدم خضوع
و خشوع پیش آمده مضمون این مقال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که شاه جهان رجایب

قلعه مثل نشاید که در بلند کار شپیل | ستون چاه جنبش ز جای
که این کهنه ذر زند ر آید بپای | بیادا که تو باز گوهری کمند بر چراغ جهان

قدر هزی چون منجمان صلاح اقرب بعد و عنان جنبش از دیدند
وعده یورش را چند روز دیگر تعویق داده نقب های دیوار رسیده از باد و آمده و توقف انداختند
رعایت خاطر روز ... از شتاب ... در شتاب ... و اولیا و الله ... روز یورش را
موقوف فرمودند روز شنبه بیست و سوم شعبان کوتوال توپخانه بمکب ... بدم شکار عالی
منقا که جوان معروف شهر ... رسیده او را بتوپخانه خاک ... و مسخر ... درون

خفیه مورچال دیپ سنگه بر آمده او را بحضور پر نور بردند بعد استفسار احوال قلعگیان
بعرض رسانید که چون کار بر محصوران بنهایت تنگ شده است از اخبار ماندن موکب همایون درین
زمستان بر گرد قندهار در میانه آنها شایع گشته بسبب آن تشویش زیاده بهم رسیده روز دوم ذوالفقار خان
رفته گفتند که مورچال جغتای بکنار خندق رسیده است و شروع در پر کردن خندق کرده اند
و پادشاه نیز لشکر جهانیان را اگر همه درین زمستان در پای این قلعه باید گذشت تا آنکه این قلعه
را مفتوح نگردانند کوچ نخواهند فرمود شما را در باب خود و همه امرادان بچاره هیچ تدبیری
بخاطر رسیده است که باعث خلاصی گرفتاران باشد او شمشیر را بدست گرفته جواب داد که اگر
خندق را پر کرده دیوار را از جا بکنند این شمشیر را خود تا زنده ام کسی از من نمی تواند
گرفت و اگر لشکر درین زمستان درینجا خواهند ماند و مردار فراوان خواهند شد محصوران
را هیچ غم نیست بهتر ازان نیست بروید بکار خود مردانه باشید و دل را از پای مدهید که عون
امید بخدا است بعد از استماع این مقدمه خلعت و پنجاه روپیه یافته رخصت شد و روز رابع
بهار سنگه بندیله بسعادت کورنش سرافرازی یافت باو فرمودند که شما و یاران شما
که در تلاش و تردد کوتاهی میکنید و در خانهای خود نشسته تغییر تاریخ کوچ میکنید
چه بخاطر آورده اید تا این قلعه را مسخر نمیکنیم بدولت و سعادت ازینجا کوچ نخواهیم کرد و چه
بخاطر آورده اید خیال محال نیست و سودای فاسد اگر قلعه مسخر نگردد در اینجا بمانند

دلاور پای

و دلاور در پای این قلعه نشسته ایم تا فتح نباشد سپری شما همه را بریده از کنگرها می پرند بهار سنگه
جواب داد که سرهای بندهای بواسطه فدا شدن بر کار شما است و ما فدویان با نیروی اقبال
بیزوال پاسبان این دولت خداداد ایم اگر جمیع ما سربازی نموده بکار آییم سعادت
چه چیز بهتر ازین است و تمنای کار سپاهیگری همین است اما چون بندها کشته شوند غیر از اقبال
در رکاب سعادت که خواهد ماند درین روز شخصی از قلعه بمورچال دیپ سنگه بندیله در آمد او را
بحضور خاص بردند نان جوی همراه داشت در نهایت تلخی و سیاهی که هیچکس یک پاره ازان
بدهان نتوانست برد بعد از تفتیش احوال بعرض رسانید که بغیر از سرداران در قلعه نقدی از نان
گندم میسر نیست و جمیع مردم از آرد جو می پزند و اوقات را بان میگذرانند و عسرت شان
بنهایت رسیده و همه به تنگ آمده اند و نیز بعرض رسانید که محصوران با خود قرار داده اند
که درین دو سه روز از طرف دروازه بابا ولی بر سر مورچال علامی نجابت خان و غیره برآمده دستبرد
نمایند از استماع این خبر درین هر دو مورچال شب و روز ملازمان به هشیاری و خبرداری
بسر می آوردند درین روز خبر رسید که سیصد شتر سرکار خاصه شریفه را از کنار آب ترنک
و چهل شتر سرکار قلیچ خان را از ده بلوکان دزدان رانده بردند بکاراول حکم شد که تا
لشکریان از سر کوه بالا نچرانند درین روز شهرت یافت که ... را
از مغرب ... قندهار کوچ کرده بجانب شرق روانه اوردو برپا کنند و توپها را که از جای خود

را جواب مورچال غربی نکان آورده بعهده بندار ایلچی مورچال را چه دیده هنگام برده پرشو که بجانب
حرمخانه همایون انداخته بعضی را سنبه و گلوله های متعدد بجانب آتش افکندند روز یکشنبه
بیست و چهارم شعبان در این روز غرخان بدیدن عمده الملک مهابتخان آمده اظهار
نمود که امروز من لعلها که رفتن منسعد کرده دیده بودم در هنگام خلوت بمن فرمودند
که فلانی در باب فتح این قلعه چه تدبیر باید کرد با تمام محاصره بدور رود دراز کشید و چنین بخاطر
میرود هنوز کاری ها همه با تیشه بعرض رسانیدم که فتح قلعه بار در سه شق منحصر است
اول آنست که نقب تا پای دیوار قلعه رسد و دیوار و برج را چنانکه کاسه سر قلعگیان
از مغز تهی است خاک کرده آن را به باد افکند و چنین شق اول بوقوع رسد دیوار را
در انداختن راه بدرون قلعه باز شود بهادران قلعه کشا از شق تا که یورش بوده باشد
اقدام نموده همه به مهمات محجوبی با پای جلادت پیش نهاده از آن رخنه در ابتدای این امر
در پیش عقل سلیم بعیدی نماید چرا که شق تا بدون اول محال است و اول نیز بسیار
مشکل بار لکن نهایت حزم و احتیاط که از محصوران دیده می شود منقف عکس این
مطلب است در هیچ کاری و هیچ جا غفلتی از انها مشاهده نمی رود و در جای که
حرکتی از جانب ما ظاهر می شود گویا آنها بعدستا از راه کرامات آن را در یافته که از آنکه آمد
این جماعت همیشه با چهار سفاه عظیم التخت جدل دارند و مدار آنها بر قلعه داری است

واداد آن

و دادن آن از هیچکس به از ایشان نمیدانند خداداد که در باب نقبی که بپای دیوار رسید
چه فکرها کرده اند و چه تدبیرها بکار برده اند بکار برده اند که نقب سر زد دیوار قلعه بود و بیشتر نمانده زیر
و شق سیوم با وجود عدم این هر دو شق امتداد محاصره است که در پای قلعه باید نشست تا آنکه خرج
اذوقه و مصالح قلعه با تمام رسد و کار بر ایشان تنگ شود خود ناچار شده زبان بامان
بگشایند فرمودند که این معنی بچه مدت صورت می تواند بست با زمین معروض داشتم
که از دو ماه نباید کمتر نباشد فرمودند که تا دو ماه که می توانند در اینجا ماند قبل از این صورت
نگارش یافته است که شخصی از قلعه برآمده بمسامع جاه و جلال رسانیده بود که شخصی از
برونیان حقیقت برادر نوشته بدرون انداخته بود که یازدهم رمضان المبارک لشکر ظفر
اثر یورش خواهد کرد شما در کار خود مردانه باشند بر پیشگاه خاطر قدسی مناظر تا که شخصی
که بخبر نسبت بر این عمل نا شایسته اقدام نموده است مکرر بران کار جرأت خواهد کرد بنابر آن
با سپاهی که در مورچال ها میبودند تاکید شد و به محمد مسلم نیز فرمودند که در مورچال عمده الملک
مهابتخان نیز خبر باشند که اگر کسی مقصد را چنین امر شنیعی که محض حرام نمکی بلکه محض
کفر است نماید او را دستگیر کرده بحضور آورده او را بسیاست برسانند اما فرط این کار
در مورچال در نشستن به مثابت چرا که تا امروز از مصالح و باسرانجامی این مورچال
نیز بپای قلعه رسیده اگر این اراده بوقوع آمده است در مورچال مدار بعم که یکبار خندق

رسیده اند بوقوع آمده آخر روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان در وقایع روز شنبه بیست
و سیوم نگاشته خامهٔ بدایع نگار گردیده است که شخصی از قلعه برآمده آگاهی نمود که قلعگیان
اراده آن دارند که بر سر مورچال عمدة الملک مهابت خان و غیرتخان برآمده جوهر خود را ظاهر کنند
و این اراده چیره بیاری مورچالیان شده کمال استحکام و آگاهی بکار میبردند که آخر شب
که از محصوران بوقوع می آید و اگر کسی از آنها نمودار می شدند بتیر تفنگ جزا میکردند چون پاسی از شب
گذشته قریب پنجاه کس از قلعه برآمده در زیر برج بدن که در نشیب کوه کلان واقعه در برابر مورچال غیرتخان
ظاهر شدند و خان مذکور این خبر را بعمدة الملک گوید تمام مردم مورچالهای ایشان تمام
شب را بیدار بسر گذرانیدند آنها که قصد ... اینها را فرصت آن نشد که جرأتی توانند
نمود اما وقت صبح از برابر قراولان مورچال غیرتخان که بواسطهٔ محافظت بیلداران بپس
نشسته بودند برخواستند و خانه ... با بوقت صبح ... در نظر داشتند بود از ره میدان
... صبح که بیلداران دست از کار باز داشته برگشتند قراولان نیز از کمینگاه
خود روانه شدند قضا را سه کس از آنها را اجل از بادهٔ غفلت بیهوش ساخته بر بالین
فنا نهاده بخواب برده بود و از رفتن همراهیان آگاه نگشته همراهیان نیز با آنها بر داشته
بودند چون قراولان جا را خالی کرده برگشتند محصوران خود را بآنجا رسانیده آن
کس ها بخواب یافتند و سر هر کدام را بیک شمشیر از بدن برداشتند صدای ...

[illegible]

شمشیر ... قراولان رسیده از آن صدا ایشان را ... بآنجا برگشتند و تا رسیدن
برگشتن محصوران بدر رفته بودند آنها تنهای بی سر را در آنجا یافته ... ضبط و
نمودند ... کس از آنها با ... که بجرأت دروازهٔ کوه نظر قیام می نمودند ...
پس رفته بودند و محصوران این اراده را دریافته چند کس ... فرستاده اند که کمین کنان بر سر آنها
آمدند و از آن ... کس یک زخمدار شده به تک پای بدر رفت و دیگری ... او را
بدروازهٔ قلعه بردند و اخبار لشکر فیروزی اثر ازو استفسار نمودند ... گفته باشد و شنیده باشند
در روز دیگر بهمان طرف آن شخص را آورده و دستهای او را البته از کنگرهٔ قلعه آویختند
و ساعت بساعت نیزه بر و میزدند و ... بیاله ... می آمد چنین
... مشاهدهٔ این احوال نمود و گرفتاری او را ... خطر کرده
... خود ... که آن بلا گرفته را ... رها کردند و بگشتن آن در آویخته ...
و طعن نیزه ... رهایی بخشیدند ... از محصوران ... واقعه ... او را
بان آویخته بودند گرفته از بالای دیوار قلعه بیرون انداختند و شب ... مردم ...
رفته نعش او را بر ... آوردند در این روز پنج لک روپیه ... میرزا شمس الدین
خلف مختار خان و ... راجه ... بخشی عمدة الملک رستم خان که ... داور
رفته شب روانه نمودند که در آنجا برده داخل ... بندهای سرکار خاصهٔ شریفه که ...

نخواه می یابد بد هند ازین صورت کفارش یافته است که بواسطه رد کردن توپها که از جانب
کوه الکه بجانب بتخانه ها یوان بسته آمده بود از جانب محمد رجال غرجان بدانجانب برده
بود هرکس از توپچیان از قبیل از بسکه بجبد روز از قلعه بر آمده اند لهذا گفتند که در یکروز
توپ را باطل کنند و تفنگ انداز معنی انبار را بغایت بسیار انبوه ور کردانیده تا آن
کار مشغول ساخت و حقا که آن هرکس دیوان که کاپتان داد نه هزار مندی زر داده بد بقتل نمودند
و در حمله اول آن توپ را باطل کردند و بر اواسته دیگر ده من آن توپ را که فرنگ بیجاپور می کردند
شکستند و هر کدام با انجام باصد روپیه و خلعت و اسپ سرافرازی یافتند اما این
روایت است و خبر شکستن توپ قیاسی است چرا که از آن باز آن توپ را وانکرده اند
معلوم می شود که شکسته باشد والله اعلم روز سه شنبه بیست و ششم شعبان
درین روز مقرر شد که روز جمعه که بیست و نهم شهر شعبان المعظم خواهد بود بهادران معرکه
دلاوری بر قلعه یورش نمایند و در بازار تا جا رزدند که در روزند گور هرکس که تاب رفتن داشته باشند
خود را بقلعه رسانند و هر چه توانند غارت کنند که غارت از هیچکس باز یافت نخواهند شد
و بعد چاله ها همین مقدمه را اظهار نمودند شورش عجیب ازین مقدمه در میانه عام و خاص
افتاد خاص را که می بایست قدم پیش گذارند و جانفشانی کرد خواه از راه و خواه از راه
خود را بدرون بایست رسانند و قلعه را مسخر گردانند عام خوشحال شدند و دیگر گور

وکفش خو

وکفش خود نیکر و دیگر را وداع می نمودند و کسی مانده خود را بدوستان خود وصیت
کرده می سپردند و عام کردند آن جمع از زنان قلعه کیان تیز که بودند و جهت بهار این نقارخانه
راه جه روز از هندوستان را درین آرزو طی کرده بودند شادیانها بجا میکردند و
بیکدیگر مبارکبادها میگفتند ما میخواهیم و دیگران میخواهند تا یار کرا خواهد و کش حیلت بگمان
و جماعه که نه میل جهاد داشتند و نه دماغ یورش دیدند بار مرتبه توپ تماشا میکنند و مستعد
تماشا میکشند و جاهای مرتفع بواسطه نظاره خوش میکردند و با هم میگفتند که روز
جمعه عجب صحبتی و طرفه تماشا خواهد بود از فرنگیان هم چنین تماشا دیده ایم باهم میدیدند
فتح ما خواهیم کرد که زنان معرکه گذارده جمله هم در نشستند و نظاره کنان آن دلاوری خواهیم دید
پیهم از شب کذشته چند جیند بیلدار را با چند کس از سپاهیان همراه کرده از خندق
گذرانید و به پای دیوار شیر حاجی فرستاد که رفته دیوار را بکنند و نقب بهانجا شروع
کنند و چنان سعی کنند که تا وقت صبح القدر جا کنده شود که آن بیلداران و سپاهیان
در آنجا بنشینند تواند وقتی که اینجا عث بپای دیوار رسیدند قلعه کیان خبردار شدند
و اگر نشنید تفنگ ده آتشبار بپای دیوار گذاشتند بعد از رسیدن بپای دیوار
مانها بها روشن کرده آن اجل گرفته ها را به باد تیر و تفنگ گرفتند و انها از آنجا رانده
از آنجا برگشتند و غوطه خوران و افتان و خیزان خود را باین طرف خندق رسانیدند

و اکثری در پای دیوار و میان خندق ماندند و قلعگیان همدران شب کس انداختند
را و پیش خاک توده که از جانب مورچال جنوب خندق را حمی ابتیا شستند و در کمین بودند
میرزا عبدالله و سکه‌کی پرسی دمدمه قاسم خان را بر کشیدند موضعی که از زمین مورچالها بلند
بودند چنین روز شد و مورچالیان از زمین جبین خبردار شده در پی آن شدند که اینها را
بدست آورند میرزا عبدالله و قاسم خان چنین دمدمه اینها بیرون خندق رفته بود
و در آمدند و شدی در کنار خندق بود اگرچه چند کس زخمی شدند اما بالآخر کشتند
را از آنجا بدست آوردند لیکن چون خاک توده چنین نشین کرزی بدرون خندق رفته بود
و تردد از بالای خاک هم دشوار بود و قلعگیان آن کشته‌ها را دادند خود شاد کمین
نشسته بودند هر کس جا بار آورده رو آوردن اینها میرفت چندین تفنگ سر
میدادند کشته بسیار گشته شد آخرالامر بی‌علاج گشته خاک آن خاک توده
را بجای که اینها را آشنا کرده بودند بجانب خود کشیدند تا آن نعشها که
از آن افتاده بود از آن برداشته بخاک سپردند و بیش بردن خاک کم رسیدند
روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان آب بخندق رسید و یک چشمه آن
خاک شد و صدای کوس شادیانه در هر مورچال کوس شادمانی نواختند و شاد ماندند
مورچال تر دماغ گشتند و در کندن نقبهای که زیر تا کنار فرو رفته بود و قدم

یکی بلوی سنتند

پیش نمی‌توانستند که در نقب خاک محصوران بر خنک دماغ شده باشند چرا که تا
خندق از آب پر شد رخنه امیدوار و بر ایشان در آب بیم مولانا فاضل خان بان
سرکار عالی که حضرت تمام اربعه بود و هفتم منصب داشت بجلدوی
خدمات سه صدی تمغار گشت و غازی خدیثه که سه صدی منصب داشت
و بندگان عالیه بیوتات مولانا فاضل تمام اسب زردی
اضافه یافت و هر کدام با انعام خاص مخصوص گشتند امروز باز جار دیروزه را — و خلعت ۵
مکرر نمود لیکن گران آفرودند این بود که اسباب و اسیری که بدست غازیان افتند
تعلق به سرکار خاصه شریفه دارند و سوای این هر چه بدست کس افتد از نقد و جنس تعلق
بغارت کننده دارد و اگر در اثنای غارت کسی تعدی چیزی از کسی بکند مجرم
و کهنه کار خواهد بود و تعلیف بافتی هر جنس اگر گرفتار خواهد شد می‌باید که همه کس
بخاطر جمع خود را بقلعه برسانند و هر چه باید بگیرد که مال او شد کسی را با او کاری نیست
درین روز مورچال نواب عمدة الملک مهابتخان بکنار خندق رسید و بر نهر اینها برکوچ
که از درگاه والا آمده بود بسعادت کورنش سرافرازی یافت و شکوه انداز
همراه آورد و این خلاف ندزان نیز چنین دیگر شاه راه
نظاره آمدن آن توپهای که از راه شاه و ستون می‌آیند

نشستند درین روز چنین بگوش رسید که افغانان با درست صورت پیکار که در علم نصب کرده

هر کدام بدیر بعباد داشتند حسب الحکم عالی متعاطع قند بار ادر صحیح کشیدند مو بوعی که ارباب

بصیرت مابین مثال و تمثال فرق نمی توانستند نهاد و در ایام آنرا که چنبر آن حصن را

احاطه از بحر قلزم بر وفاء بود چنان نموده بودند که شخص تهور نفاق از اجزای قلعه دارد صحیح

خاطر می گذاشت و بیاعث مصیح چه ابطال ارابه بر کنار خندق ظاهر جنبش بود و از همه

طرف تنکته از جمله امرای عظام و بهادران نصرت فرجام همین صورت حجور اید مدمه او کشیده

بعوند که تفنگی درد ست که خنفر در کمین نشسته و گلوله تفنگی از قلعه بر رخساره او رسیده

ولو با وجود آن زخم دل را پای نداده مردانه همت را برتسخیر قلعه گماشته بود و ذوالفقار

خان مضطر وار در برابر او ایستاده دست طلب امان بر داشته و شمشیر در گردن حمایل کرده

عجز و الحاج می نمود و در دست [illegible] صورت نوشته توپ انداز را کشیده بودند

روز پنجشنبه بیست و ششم شعبان از سیاق کلام گذشته معلوم می نمود که

ششصد زر خرید بار یان از قلعه بر آمده جای که تسلط ایشان کم بود سراغ داده بود و بر

چهار هزار سوار از بنده های درگاه والا و منسوبان سرکار عالی مسلح شده با اراده

تسخیر آن بر رفتند و در کمین فرصت بر نشستند و چون [illegible] چند که در آنجا می بود بحجاب

غافل می شدند ناگاه یک بار مقصود بجا وقت می نمودند درین ایام گاه گاهی تا بندار

غافل ساختن

غافل ساختن انها رفتن را موقوف اسم میکردند بار سرداران [illegible] بعد ازین که عبارت

رسید محمود و حبیبی [illegible] باشند باتفاق راجه راجروپ و محمد اسحاق بخشی [illegible]

سرکار عالمیان با چهار هزار سواران ارادهٔ مجدد ساختن و مکمات و سلیح گذشته جای

کوه رفتند و بیست همراه پیش زیر بند بر بالا رفتن و پیوستن کوه را کنند و در آخر آنها ارانی

فرار گرفت و صد کس نیز همراهان راجه راجروپ و حبیب بالا بر رفتند و بیست نفر

انکه از [illegible] بیابانها خبر کنند که چون بالا بر نشستند همین قرار داد آن صد کس

قدم بجسم گذاشته بالا رفتند و بار رسیدن انجا عقب باین دیوار [illegible] بها نان

خبر دار نشدند و اگر شدند تعاقب کردند تا آنکه زینه گذاشته از انها کس به دیوار قلعه

بالا رفتند و دیگران نیز اراده بالا رفتن داشتند که نگاهبانان آگاهی یافته

کس را دستگیر کردند تا بانها [illegible] خبر کرده باشند بعد ازان روی بدفع دیگران آوردند

و بضرب سنگ و غیره آلات دیگر بالا روندگان دیوار را از بجای خود زیر انداختند

و زینه دیوار یان را از جای خود بیجا ساختند و شخصی عمده از نوکران راجه راج

روپ و یکی از اعیان جنبش باجمعی کثیر نهایت بلا کشیدند و بر کشتهها افغانان [illegible]

و غلطان کشتهها خود بر زیر دیوار با کوه رو بپایان کوه آوردند و جابجا بسر می

غلطیدند و سر و دست و پای [illegible] مجروح می ساختند زخمهای عمده از زخمها می

انها

کوهیان رعیه بودند بهزار محنت بالا رفتند. بهمرا بهیان خود رسیدند و مردم قلعه از دنبال
فریاد میکردند که بهادران شما همیشه لا تورس میزدند باید که کنی چرا گریخته می روید
یورش علی انجمین نمی توان کرد باره دیگر ازین قدم پیش باید گذاشت و جهد
وبار الله اندیشه رهائی داد که هم آمدن شما مگر رشد است و هم محنتها در تنهای
آشنائی با و مجنبهای قدیم خود مطلق منظور نیست و کینه و عداوت بنیاد کرده اند
که هیچ روبه انجام میکنند از دو دم بدم زیاده می شود و روز بروز شمار از هندوستان
برداشته با بجای می آورد   نه تو جز تفرقه بر جان گرامی نرسد   این چه
کمینی بود که هرگز بجای نرسد   عدد مقتولان انشت ز صد در گذشت و عدد   بیت
مجروحان از حد حساب بیت الامرعا متعالی باز درین روز جار زدند که والی برجانی
آفریده که نام یورش بر زبان راند نعوذ بالله منها اگر کسی مصدر این امر خواهد کرد
هرچند سلطان عفو بر نخواهد گذاشت که بر قول سلف گفته آمد   زبان سرخ
سر سبز میدهد بر باد   عمل نماید و آتش قهر را بآب احسان فرو خواهد نشاند
اما بالقطع زبانش زدن باوه گوی باز خواهد داشت اما هیچ معلوم نشد
که سبب این جار که نقیض جار روزهای اول بود چه بوده باشد اراده امتداد
محاصره با منشا یورش بگذشته یا از اختلاف مزاج کوتوال درین روز

بچهار کس معتبر از لشکر رمینی دار و ر آمده بسعادت بلطوکس سرافرازی یافتند و بانعام
خلعت و زر مخصوص گردیدند و مشخص گردید که دوشنبه قند بار از درون قلعه بر آمده بیستار زمین
یورش از استعلام یافت و از حقیقت قلعه پرسیده شد بعرض رسانیدند که عباس بیگ
گندم زیر زمینیکه سه و نیم آثار هندوستان باشد که گندم خریدند و فروخت می شود و در محبس چون باز از
ازین قیاس قریب اما روغن بسیار کم مانده است بکمر بطوع سرداران و از خوردن روغن
تلخ مردم دیگر همه تلخ کام اند و از قلعگیان رعایا منتظر اند که ابواب قلعه بهر روی که بوده
گشاید و بعضی کسان که نوکران سابق اند نه از ماندن قلعه آزرده اند و نه از فتح ان دل گران
مثل الحق کمان خواه و یا خواه نخار جهد دار و نه از کمانان میگویند که سرما درین قلعه جانی داریم
مطلق   از بیاریم و امید واریم که لشکر چغتای دریم جدید یورش نکنند کارها و ان مطلق
بسنده و بقیه روبه کار نمیگویند از اتفاقات حسنه در روز سه شنبه جاسوسان این
خبر رسانیدند که فردا فردا از یورش است و جمیع لشکریان را مستعد گردانیده اند از اول
این خبر که همه قلعه در شهر جا ها حاضر شده بودند و مصالحی که دشمن را بکار آید در آنجا
آورده نگاه داشته بودند و چنین آخر شب این اراده یورش از انها رسید یقین انها
شد که یورش است تا بکهر روز چهارشنبه انتظار یورش بردند و چون اثری از ان
ظاهر نشد در تفکر افتادند که سبب آن چه باشد بگمان آن افتادند که کوتاه نگاه کرده

داده باشند واین شادیانه در بیست آنست زمین زده اند نه مقید شدند آخر روز روز
چهارشنبه جاسوس خبر آورد که باعث نواختن شادیانه برآوردن آب خندق است
از شنیدن این خبر تعجبها کردند و گفتند که مردم بهرو تماشا عجب مردم پر بوده اند بواسطه اینکه
بعد از شش ماه آب یک جا خندق انداخته و در بند جا که آمده اند شادیانه می نوازند
بعد از آن ذوالفقار خان آنجا تمام مردم خود را طلبیده گفت یاران خاطر خود جمع دارید
که مردم این لشکر تهی مغز اند اگر هزار سال در پای این قلعه نشینند کاری نمی توانند ساخت
بجای آنکه یک خندق آنقدر شادیانه شده اند که بی اختیار شادیانه نواخته اند ان
روستای هرزه درا از این هرزه گوی بغیر از بیست سه خبر دیگر نیافت روز
جمعه بیست و نهم شعبان از وقایع یورش گذشته به تحقیق پیوست که هجده
کس در آن بکار آمده بودند یکی از آنجمله از خوانین راجه راجروپ و سردار لشکر
او بود و دیگری کوتوال جنت بند بود که پیش او اعتبار تمام داشت و شانزده
کس باقی از نوکران سایر آقایان سپاه چیده که آنها را بتحریص کرده با یخنان جا
فرستاده بودند و وقت مراجعت آن جماعت یورش را فرصت بر داشتن آنها نشد
آنها را در دیوار بهمان جا که گذاشته برگشتند و محصوران برآمده نعشهای
این جماعت را با دیوارها کشیده به درون قلعه بردند و سرها را از بدن جدا کرده

هر دو سر را برابر یک مورچال از کنگره دیوار شیر حاجی آویزان کردند مورچال اول برج جمال
زینه که اول براجه راجروپ تعلق داشت دوم مورچال غزنیخان سیوم مورچال نواب
عمده الملک مهابتخان و از گذشت آنها مورچال اربعه بعد از آن مورچال راجه جیسنگه و بهادر
و تنهای ان کشتگان را در برابر مورچال جعفر بیگ یا داده بر بالای دیوار حقها بند شهر التماس
نمودند و با نهایت بر برابر همین مورچال از دیوار شیر حاجی در او یخنند نظاره که بار از ملاحظه
این حادثه عجب غرابت دست داده بود و قلعه را طرفه شکوهی بهم رسیده اند لشکر یورش
غالب را آن در راه تهی ساخت اگر کسی حرف یورش را بر زبان می آورد دیگری این
معامله را بر زبان خود حسته بطرف نقیض او می شد و می گفت کی هم کار چهار هزار کس
خود را بپای دیوار رسانیده باشند و نگاهبانان آن دیوار از هیچ جاه کس نباشند
و با وجود غفلت آنها را فرو گرفته باشند و با دیوار که گذاشته چند کس برآمده
باشند و کاری نساخته اند در جایی که حارسان روز و شب هوشیاری میکنند را چه
چگونه دست بهم میدهد در این روز رابطه راجروپ از مورچال جهت زینه برآورده
بمورچال غزنیخان فرستاده اند که از نهرهای قلعه گیری خود آنچه در گرفتن برج چهار زینه بکار
برده ذخیره نگاهدارند سر رشته در گرفتن برج بدان که در دامن کوه لکه یخی شخال
واقع است بظهور آورده در ابتداء مورچال او را بخریح جوانان مرحب منوع نمودند

منسوب نموده و او از قبول آن ابا نموده عرض رسانید که من مسیدم ... ام نه کوهی مراد در معامله کوه
بیجو وقوفی نیست و این عذر او ناپسند بیدار افتاد از روی غضب حکم فرمودند که او را به مورچال
جیغور نرسیدند بلکه متصل برنتبین شد که او را بجیغو بسیار داد و نیم نصف همراهی شاه ...
قبول کرده روانه گردید و هنوز در راه بود که عوض ... بفرمایان او رسیده حکم شد
که در مورچال دیبی سنگه نوکر را باو حواله نمایند و مورچال ... بدیبی سنگه ... بهادر
تن بموجب حکم ... عمل نموده دیبی سنگه مورچال را به راجه ... و خود ... جوهای
مورچال دیبی سنگه رفت و راجه ... عزتخان ... و بکار خود مشغول شد
و باز دکان در رود دیگری از سر نو واکرده در پانقبها چوب کردند اما اگرچه ... بینی
هم ... بای خود ... گشتهای او در مورچال جهان ... منی و رتبت
زخمهاش از یکصد ... در مدت هیچ روزی ... از بوی سوختن مردار ... عالم
در تب و دماغ ... از ناله زخمهای ... بینه در گوش ... نها در روز
شنبه سلخ شهر شعبان المعظم یکی از منصبداران سرکار عالی ...
خبر توپها ... بعد درین روز برگشته آمده بعرض رسانید که تا آخر ماه رمضان المبارک
به سنگ ... رسیده فرمودند که این کار ... داد که بسیار از توپها جدا شده است
و چند روز در راه مانده خبری از توپها ندارند دیروز ... رسیده که بود از

نشانی خود توپها با بیجا خواهد رسید و او عرض میکند که در آخر ماه ... به سنگ ... رسید
این خبر را از حضور ... رکنید ... زنان از خاص و عام بر آورد ... بیش ... هر قدر
چوب ... از جای ... بجهت انباشتن در خندق می افکندند محصوران بر داشته بدرون
قلعه می بردند و در روز گذشته مورچالیان ... بخاطر رسید که چوبها در خندق نیفکنند بلکه
هر چوبی ... بخندق باید افکند بر سر دمدمه که از آنجا خاک بخندق ... باید ... درا
شبانه ... حکم کردند تا آنها بر بردن آن قدرت نداشته باشند در شب گذشته ...
راز قوه بفعل آورده بودند و درین روز که قلعگیان از این معنی اطلاع یافتند ... آن
چوبها را مشاهده کردند و در فکر بردن آن نیز افتادند و جمعی را فرستادند که در خندق
رفته آن چوبها ببرند و ... دمدمه آمده خاک ... ازان ... پایین کشیدند
و زیر چوبها را خالی کردند و آن چوبها بجانب ایشان افتاد هر کدام موافق خود چوبها را
برداشته بجانب قلعه روانه شدند و بعد از افتادن آن چوبها مورچالیان ... خبردار
شدند و شروع بانداختن قبره در خندق کردند و چوبها که ... بدرون خندق
افکندند و با وجود این چوبها از جا شده را ... و بدرون قلعه کشیدند و چند ...
دیگر صبر کرده باز جماعه کثیر از آنها ... با وجود ... آورده بدرون دمدمه خاک
زیر افکندند و جمعی را که بحراست دمدمه نشسته بودند با دست و پا ... آن جنید

چوب دیگر را که بالای دمدمه بود کشیده بردند و در اثنای حمله ابدالی خنجر گزین را کشتند
و در این یورش جمعی بیرون دمدمه درآمده بودند سر از مردم دمدمه جدا کرده و تفنگ و سلاح
دستگیر نموده بردند در بیرون زدند بالا القدر با جماعه کردند که دست یک ملازم ایشان را یکی از
زن قلعه کیان گرفته و دست دیگر او را یکی از بهادران چنین قلعه بار دیگر گرفتار نیز
لشکری زور میکند و این همه روز باعث های او جدا شد شمشیر کشیده هیچ دست که
حواله او نماید چنین اتفاق بعد از فتای جمعی از تلاش رعایا معاینه نمود روز جمعه
قلعه را گفتند و جمعی را از لشکری خلاص نموده روانه کردید در این روز عمده الملک مهابت خان
و قاسم خان و میرزا عبدالله سعادت کورنش سرافرازی یافتند و میرزا عبدالله و قاسم خان
بعرض رسانیدند که جناب عالم سلطنت ما گفتند حقایق اینکه با مردم با آب
خندق را از دیده اند با که در مقابل بود زیاده شده است اول تا زانو بود و الحال
تا بکمر دوان رسیده است از استماع این سخن حکم شد که مولانا فاضل را طلبیده با قاسم خان
و میرزا عبدالله مقابله نمایند و عمده الملک مهابت خان را می طلبد فی معرکه گفتند که منهیان
با خبر رسانیده اند که محصوران چهار نقب کاذب مرحله چال ما روان کرده اند و ما
جمیع مورچالیان را از این معنی آگاه گردانیده ایم اللاشمار را انشا هم از خود با خبر باشند و ستم
ظرفان میگویند که نقب زن قلعه کیان بعد از انشا بهار جز آب در زدند ما

می ماند

می ماند که شخصی بسیار کشید و زن بیشمار جمع کرده و عورت منقولات همه هست بعد از عقد مناکحت
جفت خوابی با او می نمود بمجرد رو در آوردن تنگ زنان عروس شکافته آلات رجولیت
از آن ظاهر گردید و از همان عورت آلت مردی از وعاب گشته فرجی پیدا شد و عروس داماد
با هم از غیرت برانداخته کام دل خود از جاهای منعقد عقد جهت
در میان آنها منعقد شد و دیگر موتت شد و مذکر گشته جامه گردید در شب اول
پسری آورد و اینجا عروس داماد و داماد عروس شده است تا از آنها چه زاید دختر یا پسر در اثنا
میر شهاب الدین ... آهسته بعرض رسانید که من امروز شنیده ام که ذوالفقار خان
که شخصی را بواسطه آشنائی بخدمت امرای عظام فرستد که اینها زبان ... کنار خطه
امان ... عمده الملک مهابت خان عرض نمودند که شهاب الدین
اینچنین خبری آورده اما ما آن را باور نمیکنیم ... مقابل مورچال
بعرض رسید ... مهابت خان ... که اینجا ... چقدر بیجا آمده و مطلقا از ادب بهره
ندارند ... بعرض رسانیدند که من ... اینجا ...
کرده ام و در این سال خود بسیار سلوک میکنند و شکوه سلطنت ... چندان بیجا بازار بر
کرده است که قدم از خندق بیرون نمی توانند گذاشت بعد از آن از خانه کوچ
تحقیق آمدن موسم ... رسیدن وقت کوچ کردن است بعرض رسانیدند که هنوز

مورچال میر آتش و تا سه ماه دیگر در اینجا می توان بود فرمودند که چنین است اگر تا آن وقت در
اینجا باشیم در هنگام مراجعت اکثر لشکریان ضایع می شوند چرا که باران رسید کلیم دولت و اقبال
از خانات کوچ فرموده بودیم با وجود لشکر گرم از اینجا نزدیک است مردم بسیار تعب کشیدند
اگرچه در اینجا هوا خوش است اما تمام سال گرم است و چند نفس چاه هم زود سر باز زیاده
خواهند شد بنده هم همین سخن که اول عرض نمودم ایشان گفتند [illegible] ذوالفقار خان دوم رسیدن
مورچال کوچ از باب قلعت استشاطه رفتن می کردند که هم درین زودی بوقوع آید الحاصل از
حقیقت در دیدن آب خصوص بهشت است که وقتی که مولانا فاضل آب نیز در آنجای که محکوم
نیز از اسباب استحکام و سایر برآورده آمده رسانیده و پیش بردن از اینجا بدون ساریج
سنگ برکش و امتداد ایام متعذر می نمود بواسطه رفع مظنه و گفتگوی خلق در میان
مورچال راجه جیسنگه و قاسم خان [illegible] فتح نمایند واقع شده بعد گولا باکی کش آب گشته
خندق توانند داشت کنده و در اینجا نقبی بخندق زده آب در آن سر داده و بند پیش
مورچال راجه جیسنگه را [illegible] که کار با آخر رسانند و چون تمام خندق آب خیز شد
و بستن راه آب مقتضی آن بود که باز بند کار شده بر آب تنخواه محصوران آخر روز
چون او بواسطه بستن ان فرستادن و در اتفاقات حسنه [illegible] بنده بهی را که توپ آب
از توابع [illegible] بود [illegible] بردند و در [illegible] یافتند و از کشیده در [illegible]

آب افکندند

آب افکندند و چالاک بنیه قالب آن زره آن شد خاک بسیاری بر بالای نعش آن انداختند بحکم
کردند آنها همیشه با جمع راجه جیسنگه رسید جمعی را جهت منع آن نقیض نموده چنین فریقین بیکدیگر دو چار
شدند و قلعه گیان با بدله توپ و تفنگ شیر حاجی دیوار حصار بر فرستادند و راجه جیسنگه غالب آمده
یازده سر آنها جدا کردند و جمعی دیگر را زخمی نمودند راجپوتی از راجپوتان عمده راجه جیسنگه در آن
دست یکی از قلعه گیان را بند آورده بجای حکم کشیدند و قلعه یکی زور اورا از زور جهد پاره
بقیه یافته گاه [illegible] راجپوت در کمر دارند بجای آنکه دستش از دست او گرفته [illegible]
اورا از پا در آورده خود را از و خلاص نموده بدر رفت و در همین روز مقدار [illegible]
باروت که درون قلعه استعمال می نمودند آتش رسیده قریب شش ماه نقب دو دیو در برج
قلعه به باهی بخیده بود که قلعه برج دیواری شمال رویه را از نظر غایب دارد وقت [illegible]
بود که مقدار بیست گز دیوار شیر حاجی شمال رویه قلعه مابین دروازه بابای [illegible] خواجه ویس
قلعه گیان بجهت محافظت و احتیاط نقب زده بودند بصدمه توپ خودشان سراسر افتاد و بجای در
مورچال عزیز خان بر آمده شیر [illegible] بموجب [illegible] گشت و بالجمله [illegible] روبه
نقد سر اوراق یافت بوجه [illegible] بای حضور بر نور رسید که همیشه
شخصی حقایق [illegible] برکاغذ نوشته و بر تیر بسته بزور کمان از جانب
مورچال قلیچ خان بدرون قلعه می افکندند از استماع این خبر بعید را

برسبیل تهنیه قلیچ خان فرستاده پیغام نموده بودند که بمجرد خبری بمسامع جاه و جلال
رسیده از مورچال مجموع شما چند عمده و چند هزار از این باب فضه رود و دهند و شما از زمین غافل نباشید
نهایت بار بروزگار خان مذکور آمده معروض درگاه شد ... که در مورچال
ز زر دیگر کسی بچنین واقعه قبیح بوقوع آید تا بعیان چه رسد این اراده در مورچال بنده
نشده و اگر احیاناً امر زده باشند کسی از خارج آمده مرتکب این عمل باشند بدگشته باشند
وان بدبخت مردم عرارند بادم ساخته است ایلچی که قبل از این بقید افتاده بود او را با چندی
که از قلعه برآمده سعادت ملازمت دریافته بودند و جمعی که از رستم خان دستگیر نموده بحضور عالی
مستافر شده بود بعضی که خود از طرف آمده بودند مصحوب لشکر قاسم خان حسب
الامر رفیع القدر روانه درگاه والا نمودند روز یکشنبه غره شهر رمضان المبارک
چهار گهری از شب مانده خبر رسید بیارگاه جاه و جلال رفته خواه ... طبیعت
خود و خواه ... خیالات مالیخولیا ... با بهای دیگری خبر رسید که جمعی از جهت
دیرور در دیوار برج حاجی افتاده است ... برج حاجی ...
دروازه خواجه ... شکسته ... آن ... دروازه را شکسته ... قلعه ...
و اگر یک ... که باز ... در میان ... قلعه ... گرم است ... دولت معاونان
محصوران برو غالب نمی توانند شد و چاره از ... نمی توانند گرفت ...

او برسد شاید که فتح ظفر موکب ... از آغوش ذوالفقار خان برآمد چون این سخن بمسامع
علیه رسید از شیفتگی خاطر قدسی تا آخر آن سحر چو توقف سحری ابواب شادمانی بر روی
روزگار گشوده و خرمیها و خوشنودیها فرموده دل عالم را از زنگ کدورت برآورده اند
و حقایت بقاسم خان و میرزا عبدالله حکم کردند که خود را بجعفر رسانند و چون فرمان
بران با نجا رسیده پیغام گذارشتند و آنها مستعد رفتن شده از جعفر خبر گرفتند
او را در دمدمه خود یافتند و آن خبر از قسم خواب و خیالی برآمد تا اینوقت
صبح روشن شده نوبت زنان شروع در نواختن نوبت کردند و بنیت
گشتان کوتلهای خاصه را حاضر آوردند و آفتاب جهان افروز مملکت داری از ان
صبحدم پای سعادت برکاب دولت گذاشته بواسطه تماشای واقعه بوقوع
نیامده جعفر سوار شده بکوه طویله که مشرف بر سه طرف قلعه بود و جمیع مورچالها از
آنجا بنظر در می آمد اگرچه سیمای زمانه آن بساط سیماب را در هم نوردیده اما
شعبده بازی روزگار بواسطه تماشای خاطر آنفرمان فرمای زمین و زمان
طرح هنگامه دیگر افکنده تماشای عجبی بنظر آن نظر کرده بارگاه احدیت در
آورد و تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه یکپاس از شب غره رمضان
که از خشم روزه داران در آخر روز تاریک بود پاسبانان را اگرچه درین معرکه از بیم
جان ذره ذره ... آمد اما نگاه تیز از هجوم خواب بسر مژگان نرسیده مانده بود
محصوران فرصت طلب عربده جوئی ناساز کار مهمان آزار قلعه گلکنده

معيّن النوع الرابع ما يكون منصوبًا وغير منصوب

وهو اربعة الاول المستثنى وهو المذكور

بعد الّا واخواتها للدلالة على عدم اتصافه

بما نسب الى سابقه ولو حكمًا فان كان مخرجًا

فمتصل والّا فمنقطع فالمستثنى بالّا ان لم يذكر

معه المستثنى منه اعرب بحسب العوامل

ويسمى مفرغًا والكلام معه غير موجب غالبًا

وان ذكر فان كان الكلام موجبًا نصب

فان كان متصلًا فالاحسن اتباعه على الـ

برسبیل تنبیه قلیچ خان فرستاده بجام محمود که بمجلس خبری [illegible] جاه وجلال

رسیده از [illegible] عمده [illegible] تا [illegible] قضیه رود [illegible]

رشید خان معروف به محمد بدیع که در موقع محاصره قندهار
در خدمت دارا شکوه همراه مهابت خان شغل دیوانی داشت
بطریق وقایع بار و بیاد محاصره می نوشت و بعرض شاهزاده
رسانده انعام گرفت و آن تاریخ مسمی بتاریخ قندهار ساخته!
صمصام الملک شاهنواز خان در مآثر الامرا – خوب ب.
در جلد اول مطبعه کلکته ص ۴ [illegible] خانی در [illegible] الالباب
ذکر [illegible] از که [illegible] الیه معروف به بدیع الزمان مهابت
خانی [illegible] و ابتدا در نزد مهابت خان شغل دیوانی داشته –
یعنی منشی بود – و بعدها داخل خدمت اورنگ زیب شده
و در سال هشت چهارم جلوس پادشاه [illegible] دیوان
خالصه – یعنی رئیس خالصجات سلطنتی – منصوب شد
و بالآخره در سال ۱۲م جلوس وی که مطابق سنه ۱۰۸۱ھ
بود [illegible] وفات یافت

دروازه خواجه ویس [illegible] آن [illegible] دروازه [illegible] قلعه [illegible]

وانکار یک [illegible] که [illegible] در میان اردو و قلعه کیان کرم آمد [illegible]

محصوران برو غالب [illegible]

هوى ومن ثم امتنع قامت هند الثاني

المجرور بالحرف وهو ما نسب اليه شيء

بواسطة حرف جر ملفوظ والمتنهي من حروف

الجر اربعة عشرة سبعة منها تجر الظاهر

والمضمر من والى وعن وعلى وفي والباء

واللام وسبعة تجر الظاهر فقط وهو مذ

ومنذ ويختصان بالزمان ورب ويختص

بالنكرة والتاء ويختص باسم الله تعالى

وحتى والكاف والواو ولا يختص بظاهر

بر سبیل تنبیه قلیچ خان فرستاده بنظام محمود که بمجنس جری ابنای معرجاه وجلال

رسیده از محمود جالب محمود شاه عمده ومنحول ازین باب فضه رود بهادر نشسته ازین عال بخشند

نماید باز رود گشت خان بکور آمده معروض درشت و صد و هشتاد آسته باشد که در محمود جال

ر محمود جمال بنده

گشته باشد

او را باجندی

محمود بحضور عا

قاسم حب

المبارک

بطبعت

جمعه از رجمه

رسالت کرس

قلعه در آمد

[illegible]

دادگاه یک روز بهر صحکیبا که باز لدکر و دار در میان اردو قلعه کیان کرم است و با جمعی ملت معاودنا

محمودان بر و غالب غرنوا نمد شد و جا از نو غز لاند ترفت اکبر دین و قب جمع با مدله

خندق راکمین گاه ساخته قریب سیصد کس بدفعات از قلعه بخندق آمدند صبحی که
الله اکبر موذن مورچالها را بعبادت حق مشغول گردانیده بود چون گرگان گرسنه از
کمین جای خود برآمده اول بر سر مورچال خیرتخان رفتند و آن از کار غافلان تا رسیدن
دشمنان مور رفتار اژدها کردار بر سر مورچال خبردار شدند چون از غایت غفلت
مجموعه هوشیاری آنها که مصالح هر کار لیست پریشان شده بود خود را جمع نتوانستند
کرد و دست بکار رسانند پا نیز اگرچه از پا دست و با قدم را برایشان بگذاشت
اما پای رفتاری نبرد و همان دستگیر شان شده دمدمها را گذاشته برآمدند
پشتبان خود بسلامت بدر رفتند اما آمد بر سر لیس ماندها انچه آمد این بیچارها
تن به تفنگ و هدف تیر بلا و مهبط فتنه و سنگ شدند افسوس شان در آن وقت
همین بود که ای کاش کوچه سلامت خود میدان وسیع لیس ماندن نمیداشت
تا مارا هم بر پس رفتنها مجال سبقت می بود درین وقت شمس خان و قطب خان
پسران نظر بهادر خویشکی نعیبات آنمورچال خود را بآنجا رسانیده سرراه
بران پیادگان گرفتند اگرچه سی و یک کس ازین هردو برادر نیز زخمی
شدند اما بطپانچه تهور و مردانگی روی آنها را برگردانیدند و اکثر رسیدند
کارگر زبغیرتخان نیز میرسید چو اگر سپاهیان او از دو گذشته بودند گذر را هم
را چوب که در رفتن مردم او بر همه سبقت داشتند دران شور رستخیز
نود و دو کس بازخمها هم آغوش گردیدند از انجمله شصت کس افغان و

بزخوان

بزان وخون از دیده زخم ریزان خود را بجایکه پهلو بر زمین توان گذاشت و خاک را
از خون زخم رنگین توان ساخت رسانیدند و ما بقا همانجا پهلو را بر زمین نهاده
جان دادند سرهای بر زمین افتاده را با اسباب که پیش برآمده با مورچال آورده
بودند بدست دشمنان افتاد و بساط شجاعت آنها در نوردیدند شبها از زبان
بسته بیرون قلعه فرستادند و از لطایف آسمانی یکی آنست که چون بازار گریز
در آنمورچال گرم شده و کوچه سلامت بر گریختگان تنگی نمود هر کدام بهر طرفی که آمده
روانه شدند از آنها ده افغان جا عندار خود را به دمدمه نوبت عمدة الملک مهابتخان
رسانیده و از قضا در یافتگی بمجرد رسیدن بدمدمه گوله تفنگی بهر کدام رسیده پای
اقبالها آنها هم در آنها اثر کرده تا مهابتخان مغز الیه از نکبت آنها مصون ماند
القصه آن فساد اندیشان از انجا دلیر شده رو بجانب مورچال خانه گور نهادند
اما آن گرگ سیرتان ندانستند که اینجا بیشه ایست که شیران گرگ شکار در آن
مسکن دارند بیت نه هر بیشه کان مرکز خالیست ۸ نشاید که پلنگ خفته باشد ۵
بر سر شیرانکه تیر جوشن گذار نیستان آنها باشد رفتن آسان نیست اول کار
شان بر جای افتاد که بواسطه فراولان ساخته بودند و ابدال بیگ راکه هفده
کس در جماعت او بودند و از نوکران خوب خانخانان است و نوبت آنجا
اوست در انجا باز داشته بعد هرچند که پیش نتقش فراول محض خبر رسانید نشست
نه جنگ کردن ولیکن از انجا که نمک این خاندان بلند همت چاشنی افزای لذت مردی

بجز رسانیدن یک اکتفا نموده با شانزده کس دیگر پای تهور و جلادت را قایم کرده از
انبوهی بر سر رسیدگان نیندیشیده و دست باستعمال آلات کارزار بر آورده
داد مردی و مردانگی داد اما تحاکم با شمار بسیار برابر نیست و قوه چشمه بدریا نگیرد
و در برابر سیصد و چندتن شانزده کم است هر شانزده تن بزخمهای پیاپی از پا
در آمدند و چهار تن از ایشان قدم از جای خود بیرون نگذاشته چندان کوشش نمودند
که از هوش رفتند و دشمنان سر از تن شان برداشتند می تواند بود که معامله رستم
این نیز باشند که بر آنها سر بر آورده باشند و در دمدمه ماندها سر باخته اما در عدد
سرباختگی نیست بهادران دمدمه دوم از مشاهده اینحال با وجود آنکه گلوله توپ
و تفنگ از کوه و قلعه چون باران می بارید و تیر مانند تند در ان عرصه از زمین
میروئید کار کوه لکه از جواب باز دادن آواز توپ و تفنگ نزدیک
بآن رسیده بود که خود را لنگ و مستمعان را کر کند از کثرت دخان نگاه در
دیده تیرگی می نمود دلها و دوست را از دشمن امتیاز نمیکرد رستخیزی
برپا شد که هنگامه از یاد در آمدن گرم گشت و قیامتی قایم گردید
قامت دلیرانرا از قیام انداخت شعله شمشیر آبدار خرمن حیات را
می سوخت و نیزه ستیزه گران مانند افعی جان گزای رانها کاف
سینها صحبت کمند سر رشته خود را بارشته جان پیوند میداد دیر خود را
هر چند بر روی دلیران میکشیدند اما با پهلوی خنجر و تیغ کاری نمی ساخت زخم

نادهن

تا دهن خمیازه میگشودند و خون در خمیش میکرد بدیده سپرها بر و در آورده خصمان
حمله آور گشتند و آنها را بضرب شمشیر و نیزه و خنجر شکست داده خود را بقراولان
رسانیدند و ان دمدمه ساخته را که خاکش بر هوا رفته بود بوجود قلعه آهنین
کردند و چندین از ان کینه وران را بر خاک هلاک افکندند و آنها چون فرصت
نعش آن کشتها نیافته اند سرهای آنها را جدا کرده بردند الا یک کس را که او را پاره
پاره کرده هر یکی حامل یک عضوی از ان شده بدر رفتند و ده چند کشتها بلکه زیاده
زخمی گشته خود را بقلعه رسانیدند بقصد این دمدمه حملهای مکرر کرده و در هر مرتبه
نیم چند هم آغوش زخم گشته برگشتند و کاری نساختند چهار نعش دست راست
این دمدمه افتاده ماند و پنج نعش در میان دمدمه و خندق و ان نعشها را
تمام روز تفنگچیان طرفین نگاهبانی نمودند مخالف و موافق را فرصت برداشتن
آنها نشد چون شب شد در آمد بخندق نزدیکان مخالفان برداشتند و
از جمله دست راست افتادگان که در میان مورچال عمدة الملک مهابتخان و
غیرتخان افتاده بودند دوتن را ملازمان عمدة الملک مذکور از خاک مذلت
برداشته باوج سوطار سانیدند و دوتن دیگر را مردم غیرتخان بواسطه رفع بدنامی چنانچه
روباه از شکار شیر بهره ور می شود بر بودند کسی که بگرد قندهار آمده و روش بر آمدن
محصور از کمر دیده است میداند که درین روز چه قدر مردانگی از بندهای این خان
رستم توان بوقوع آمده است در هیچ مرتبه هیچ کوتی نشنیده است که یک کشته محصوران

میکشود

نزدیک مورچالی مانده باشند تا بدیدن چه رسد نواب قدسی القاب کشته رساند از فراز آن
کوه مشاهده انجمعی که میفرمودند و بندهای معتمد خود را لحظه بلحظه آنجا بتحقیق خبر میفرستادند و بعد از آن
که منهیان از جانفشانی سپاهیان عمدة الملک مهابتخان و ترددات نمایان ایشان
انچه میدیدند بعرض میرسانیدند از غایت مهربانی بجانفشانی بشرف قبول میرسید و بعد از
مرور شش گهری روز بدولتخانه همایون معاودت فرمودند چهارده تن از بندهای
نواب عمدة الملک مهابتخان سعادت جانفشانی در راه ولی نعمت خود دریافتند
و سی کس دیگر زخمی شدند انکه زخم شمشیر برداشته بود باضافه بیست روپیه و زخم تیر و
تفنگ باضافه ده روپیه ممتاز گردیدند و سوای زخمیها جماعه که مصدر ترددات نمایان
شده بودند فراخور ترددات خود اضافها یافتند نود و پنج کس جملی درین روز
بوصول اضافه بهره مند گردیدند روز دوشنبه دوم رمضان چون از ابتدای این
مهم میل خاطر قدسی مناظر انیست که هر قسم تردد نمایانی که در تسخیر این قلعه بظهور
آید مصدر آن یکی از بندهای سرکار خاصه شریفه باشد و غیرتخان و جعفر باین میل زیاده
مخصوص و هر بیچاره را که باین دو عزیز قرب جوار ست داده عمل تابستن
و اورا بنام آنها نوشته اند و ناشایسته آنها را در دفتر اعمال آن نامراد
ثبت کردند در روز گذشته نیز هر کاریکه از تابینان نواب عمدة الملک
مهابتخان از زدن و کشتن و روی دشمن برگردانیدن و کشته دشمن را
ماندادن بوقوع آمده بود بوسیله همان دو کشته که کسان غیرتخان از کشتهای

بعض

بعض این مورچال برداشته برده بودند تا بموقف عرض میرسید
بنام غیرتخان قرار میگرفت و سبب حیرت عالمیان می شد لهذا حکم علی الاطلاق
نظر بر فاهمیت بندهای خود این دو نظر کرده حضرت سلطانی را با یکدیگر بنای
عداوت بجدی استحکام داده است که هر یک عمل پسندیده دیگر را در لباس
ناپسندیده در محفل فردوس آیین بعرصه ظهور می آورند بیت همیشه باد عداوت
میان گبر و یهود ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است فاخرخان خلف باقرخان
مرحوم که با نواب عمدة الملک مهابتخان دم مصادقت و دوستی میزند هر چند
خواست که در روز اول معامله آن خنگ را موافق نفس الامر خاطرنشان نماید
صورت نه بست تا آنکه درین روز جعفر بسعادت کورنش سرافرازی یافته
بعرض رسانید که دیروز اگر مهابتخان نمی بود قزلباشیان مورچال غیرتخان
را هموار میکردند نواب قدسی القاب جهانبانی باو فرمودند که مهابتخان
دیروز چه کرده بود هرچه کرد غیرتخان کرد جعفر معروض داشت که هر کس
این معنی را بمسامع اقبال رسانیده است خلاف رسانیده است
دیروز قزلباشیه مردم غیرتخان را از دمدمه برآوردند و بساطی که زیر آن گذشته
نشسته و خوابیده بودند برداشته بردند و نود و دو کس را به تیغ بیدریغ گذرانیدند
از آنجمله بیست و دو کس را سر بریدند و هفتاد کس را زخمی کرده اند جاسوسان زخمیها
و تنهای بی سر را شمرده آمدند و در مورچال مهابتخان هیچ یک از اینها بوقوع نیامده است

وچنانچه باید برآمده آنها را گوشمال داده است وجمعی از آنها را بقتل رسانیده است
بلکه یک دو سردار را نیز بخاک هلاک انداخته است وغیر تجار از اشرار آن
طایفه رهای بخشیده است چند کس را که صاحب عالم وعالمیان بر قول آنها اعتماد
داشتند وجعفر آنها را بواسطه جاسوسی باین امر فرستاده بود بحضور برد تا
حقیقت را از قرار واقع بذروه عرض رسانیدند در ضمن ظفرخان نیز تکذیب
سخن آنها نموده گفت که در تمام عالم این معنی شهرت گرفته است واز هر کس
شنیده میشود اینچنین میگویند اگرچه این گفتگو پاره موثر افتاده مجرای نواب
عمدة الملک مهابتخان در حضور موفور السرور شد اما آنچه بدرگاه والا نوشتند
گویا دران از ترددات عمدة الملک مهابتخان وشمس خان وقطب خان مطلقا
مذکور نیست تا چه داخل واقعه کرده باشند ان الله تعالی حق بر ازخود قرار
خواهد گرفت درین روز آتش بباروتخانه که در مورچال جعفر بود افتاد
از پنج من تا صد من علی اختلاف القول میگویند که سوخت روز سه شنبه سیوم
رمضان المبارک درین روز دو کس در مورچال دیپا سنگه بندیله از
قلعه برآمدند واز حقیقت جنگ روز یکشنبه پرسیده شد اظهار نمودند
که سی وپنج کس از قلعه گیان بدست تا چنان مهابتخان زخمی گشتند ونه
تن از آنها بقتل رسیدند ودر قلعه بغیر از جو غله دیگر بهم نمیرسد مدار غذا بر آنست
وعسرت بکمال رسیده است درین روز در دامن کوه که در میان مورچال

بمن

چنیت وباقیخان چهار شتر وپنج گاو میچریدند که سپاهی قلعه را چون نظر بر آنها افتاد
قریب بسی تفنگچی از قلعه پائین آمده وآن حیوانات را لشکریه بندوق گرفتند واز
پا در آوردند وپنج کس خود را بآن شتران وگاوان رسانیده آنها را ذبح کردند چون
بایستادهای محفل قدس رسیده حکم شد که چهارصد سوار چوکی حضور رفته نگذارند
که آنها گوشت را توانند برد اما آدم گرسنه هزار جا نرا فدای شکم میکند ورسیده
ولقمه را از دست نمیگذارد چون سواران حضور بانجا رسیدند ومردم باقیخان و
چنیت نیز امداد آنها کردند از قلعه نیز جمعی از تفنگچیان بمعاونت فرود آمدند اما
تا دو پهر میانه آنها رد وبدل بود از غایت غلبه بندهای بادشاهی بغیر از رانها ودستها
آن شتران وگاوان چیزی نتوانستند برد واز قرقره وکله وپاچه وشکمهای آنها
محروم ماندند وبعد ازین واقعه چار زدند که کسی اسپ وشتر وگاو جانب قلعه
سر ندهد واگر احیانا سر خواهد داد وقلعه گیان آن را کشته گوشت را بدرون قلعه
خواهند برد او را مثل همان جانور ذبح خواهیم کرد ونیز درین روز بعرض رسید که
بقالی چند که در ملک قندهار توطن اختیار کرده اند با رعایای آنجا داد وستد میکنند
وخودها در ایام محاصره بیرون نشسته وبعضی از اقوام آنها در درون قلعه
هستند چهارصد من غله از بیرون بدرون فرستادند این معنی باعث تقویت
محصوران گشته آن بقالان را گرفته در قید نمودند وشکنجه بسیار کردند معلوم
شد که سوای غله اکثر اجناس دیگر نیز بقلعه رسانیده اند از قسم روغن

دربیج و نبات و شکر و دیگر چیزها روز چهارشنبه چهارم رمضان هشتاد شتر
بار از فراه بواسطه محمد سلطان پسر روشن سلطان می آوردند خبر برستم خان
رسید سید فیروز وکیل خود را با جمعی دیگر از بنده‌های بادشاهی بر سر آنها فرستاده اند
و فرستاده‌ها با آنها دوچار شده شتران مذکور بدست آوردند و از همراهیان
آن هفت کس اسیر کردند و شش کس را بقتل رسانیدند و شتر از آن
با اسیران و سرهای مقتولان بدرگاه عالی ارسال داشته بودند درین روز
باردو رسیدند اسیران را مقید ساخته و سرها را از چوبها سرافرازی یافته در بازار
نصب شد گلولهای توپ فتح لشکر که بر برج شمالی گوشه شهر قدیم بسته بودند
درین روز حساب نمودند سه هزار و یکصد و بیست گلوله بران رسیده بود از
لطایف وقایع اینکه با وجود اینهمه گلوله استحکام آن برج بمرتبه ایست که توپ
سی و پنج آثاری بران برج هست و تا امروز هرگاه توپ فتح لشکر ور می
شود قلعگیان آنرا نیز بی تامل وا میکنند و مطلقا دران برج گلی و غباری
بر نمیخیزد و گردی از ان نمیریزد و ازین توپ انداختن غیر تماشای جواب و سوال
توپ اندرون و بیرون نتیجه ظاهر نیست باره استحکام این قلعه سد سکندر
بنیاد نیز بظهور می پیوست و بانی آن از ارباب انصاف دست
مریزادی وامیگشید که در ساختن آن اینهمه احتیاط بکار برده است
در شب گذشته باران بسیار از مورچال غیر تخان بجانب کوه لکه هم

بجانب

بجانب قلعه سر دادند شخصی فریاد زد که یاران ملتانی حقا که بواسطه شب بازی
هیچ تماشای در ولایت ما به آن ولایت نمیرسد اگر این کار بواسطه تماشای
ما میکنید رحمت خدا بر شما و اگر بار ما می ترسانید غلط کرده اید چو اگر این بواسطه
ترسانیدن بنگیان خوبست چونکه شوری و غوغای و شعله باشی دارد
و ما همه شرابهایم ازین چیزها نمیترسیم بلکه باین چیزها خوش داریم درین چند
روز چند کس بطریق پنهانی بر سر مورچال جعفر و میرزا عبدالله و قاسم خان
بیگم بیرآمده قنبره بسیاری آتش داده درون دمدمها انگندند و بدرون
قلعه گریختند و در هر مورچال زیاده از ده کس و یازده کس را سوختند و هلاک
کردند خواجه صالح که از بنده‌های خوب بادشاهی بود در مورچال جعفر می باشد و از
جوانان اعیان و متعارف ست و درین روز بدیدن عمدة الملک مهابتخان
آمده بود نقل میکرد که هیچ روزی نیست که از بیست کس تا سی کس از
مورچالها بادفعات خواه بتوپ و خواه به تفنگ و خواه بتغافل بر امدن
محصوران و اگر هیچیک ازانها بوقوع نیاید گویا این سگان از غیب خبر
می یابند که درین مورچال امروز کسی ضایع نشده ست و قنبره بسیاری
میفرستند که در درون دمدمه می افکنند و معتاد خود را از ان دمدمه
میگیرند روز پنجشنبه پنجم رمضان درین روز بازیها ادبان قلعه
چهار توپ بجانب دولتخانه همایون افکندند دو گلوله از ان در

که متصل است بدولتخانه مبارک افتاد یکی بنقاره خانه رسید و یکی دیگر بطویله خاصه
رسیده دو اسب سر طویله را تلف کرد بنا بران نظر بر رفاهیت خلق الله بخاطر
قدسی آثار رسید که ازانجا کوچ نموده بجای دیگر نقل فرمایند که توپ رس نباشد
چنانچه اراده در مرتبه اول نیز که این بیحیایان برین عمل شنیع اقدام نموده بودند
نیز مصمم شده بود و چون بعد ازان این ادا مکرر نکرده بودند فسخ عزیمت نموده بودند
چنانچه قبل ازین ایمای بآن رفته است تجدید بلا ادبا آنها بازان قصد
را مجدد گردانیده فرمودند که ازینجا کوچ کرده مورد بقلعه را مخیم سرادقات
جاه و جلال باید ساخت اما دولتخواهان عاقبت اندیش این رای [illegible]
چرا که محصوران این کوچ را حمل بر عزم رفتن نموده تقویت تمام خواهند
یافت بعد ازانکه اینمعنی بمسامع جاه و جلال رسید رفتن مورد قلعه را در
توقف انداخته حکم شد که آوازه ماندن زمستان را شهرت داده حصاری
بر گرد لشکرگاه بکشند بواسطه این شهرت تمام لشکر جار زدند که درین زمستان
موکب همایون در قندهار خواهد بود می باید که جمیع لشکریان سرانجام
ماندن خود را بکنند اما مردم در جواب میگفتند که تا این جا [illegible]
هفت ماه پیشکی همراه می بود تهیه زمستان را بسیار با آسانی میکردیم
بعد ازان حکم کردند که بیلداران جمیع مورچال را بکار حصار جمیع
لشکر وادارند و تا حصار مذکور تمام نکنند کار مورچالها موقوف

باشند

باشند و چون درین دو روز از جانب لشکر عمدة الملک رستم خان اخبار نا ملایمی
که دلالت قوی داشت بر آمدن کومک قزلباش نیز رسیده بود و درون قلعه
[illegible] شادیانه مینواختند و ارباب انتقال آن شادیانه را نیز حمل بر خبر
مذکور میکردند و همان طور ساختن حصار را نیز میگفتند از راه احتیاط است که
مبادا لشکر اعدا شبخون بزنند و اگر ادراک اینمعنی نمی نمودند و ساختن حصار
را بر بودن زمستان قرار نمیدادند کار بر مردم مشکل میگردید چرا که سامان
زمستان نمودن نفی است محال همه بدام وسواس گرفتار می شدند درین
روز شخصی میرهاشم نام از متوطنان مشهد مقدس بمورچال عمدة الملک
مهابتخان از قلعه بر آمده اول ازو خبر جنگی که درین مورچال واقع شده بود
پرسیدند گفت سی کس زخمی شدند و نه تن کشته شدند دوم از اخبار غله
استفسار نمودند جواب داد که اینقلعه چهار انبار داشت ازانجمله تا حال یک
انبار خرج شده است و امروز سه روز شد که در انبار دیگر را گشوده اند
سوای برنج و ماش همه اجناس در انبارها هست و این بعضی جنس را
و نیز ذو الفقار خان گفته که از سرکار او ببازار برده کم کم میفروخته
باشند چون از سبب شادیانه ازو تفحص نموده شد تقریر نمود که دیروز
دو نفر از جانب ایران آمده اند و خبر آورده اند که علیقلی خان
سپه سالار بکنار فراه رسیده و نجف خان بیگ را با دوازده هزار

سوار بداور زمین فرستاده و قراولان طرفین را با هم ملاقات دست
داده است و از مردم کمی جمعی کثیر را باسیری قزلباشیه برده اند بعد از استماع
این مقدمات اورا مصحوب محمد علی میرزا ک بحضور پرنور فرستادند و
از انجا نیز دو خبر اول را بموجبی که نوشته شده عرض نموده و در خبر طلبغلیجی آن
پارهٔ ساختگی بکار برد با نعام خلعت صدر و به امتیاز یافت روز جمعه ششم
شهر رمضان المبارک چون بخشان بیک و حاجی منوچهر قبل ازین بچند گاه
با ده هزار سوار از قبل والی ایران بزمین داور آمده اکثر اوقات نزدیکی
لشکرگاه عمده الملک رستم خان را تاخت مینمودند و هرگاه بهادران
عسکر فیروزی اثر باراده تنبیه او سواری شدند شتاب از بادو وام
کرده بدر میرفتند بنا بران عسرت کاه و غله و ما یحتاج دیگر دران اردو
رو نهاده بود دیگر روز خانه زاد خلیلی از دلاوران را بسرداری راجه راسنگه
تعین کرده از آب هیرمند گذرانیده بود که از قریات زمین داور
ذخیره نموده بدست آورند و از ارباب احتیاج جماعه بسیاری بطلب ما یحتاج
خود با آن فوج روانه شدند چون آنجماعه از آب هیرمند عبور نمودند
بزمین داور آمدند بخشان بیک همراهیان خود را قسمت نموده جمعی را
مقرر کرد که غارتیان را تاراج نمایند و خود با جمعیت متعددی در زمین پستی بکمین
نشست و برخی دیگر را فرستاد که آن شیران طعمه طلب رو برو شده آنها را جنگ

کشان

کشان بجانب او آورند و هر دو طایفه رو بکار خود نهادند و او خود را در انتظار
قدوم دلاوران مردافکن در پس نشست چون مقابله طلبان مقابله افواج
شاهنشاهی شده آغاز شوخی کردند عنان شجاعت دلیران از کف آنها بدر
رفته بیکمرتبه بر آنها تاختند و انجماعت پیش از انکه از طعن و ضرب نیزه و
شمشیر دلاوران جنگجو بهره بردارند رو بوادی فرار کرده بجانب کمین گاه
روان شدند و هرگاه عنان جنگجویان بسبب سرعت آنها گران میکردند آنها
عنان را گردانیده برخاش طلبان را بر سر پرخاش می آوردند و بجانب خود میکشیدند
و باز رو بهزیمت می آوردند باین روش سپاهیان را بکمین گاه رسانیدند اهل
کمین بیکمرتبه از کمین برآمده خود را بر پیش رسیدها زدند چون افواج منصوره
پریشان شده از پی یکدیگر می آمدند و سواران جلد بر دیگران سبقت گرفته
بودند و عدد شان در نهایت کمی بود اکثری بضرب تیغ مخالف فرود آمدند
و قلیلی تاب مقاومت نیاورده معاودت نمودند پس ماندها برگشتن
پیش رفتها را حمل بر غایب شدن دشمنان کرده هرکدام از هر جا
که بودند برگشتند و تا نماز شام از آب هیرمند گذشته داخل لشکر
شدند درین پیش رفتن و برگشتن افواج منصوره فرصت هیچی بدست
جماعه که بتاراج غارتیان تعین شده بود افتاد و دست بتاراج جمعی
که به پیدا کردن غله و کاه دران سرزمین متفرق شده بودند بگشادند

اسپ و شتر و آدم بسیاری الجه کرده بدر رفتند و سیصد تن از اعیان بندهٔ
بادشاهی بیدا شدند نوکران امرا و سایر مردم را برین قیاس توان نمود
در آخر روز واقعه این واقعه بحضور آمده از نظر انور گذشت جمعی از محصوران
شروع در بستن رخنه که از جانب جعفر در شیر حاجی افتاده بود بند کردند
و جماعه دیگر بواسطه آنکه مورچالیان جعفر با آنها متفق شدند حقه بسیار با خود
آورده ساعت بساعت ببالای دمدمه برآمده حقه چند در اندرون
دمدمه افگندند بعد از ان شروع در سنگ زدن میکردند و باز خود را بدرون
خندق انداختند بهمین روش تا یکپهر روز آنها را بخود مشغول میداشتند
تا گلکاران آن رخنه را برابر قد آدم برآوردند چون خاطر از ان جمع
کردند بدرون قلعه گریختند و درین روز جار زدند که چون درینجا مسلمانان
بغزا مشغول اند هیچکس روزه ماه مبارک رمضان نگاه ندارد و اگر
کسی بر نگاهداشتن آن اقدام خواهد نمود باعث خسران دین و دنیای
او خواهد شد و جار بودن زمستان را باز درین روز مکرر کردند نهایت تاکید
دران باب بتقدیم رسانیدند وکیل راجه اندرود گفت که نواب مستطاب
قدسی القاب جهانبانی در شیوه تدبیر از جانب خود تقصیر
نمیکنند پیش ازین بچند روز جار زده بودند که روز جمعه یورش خواهیم کرد
و هر کس هرچه الجه خواهد کرد متعلق باو خواهد داشت می باید که در منع [illegible]

آهن،

داعلی وادنا همه در روز یورش سعی نمایند که خود را بدرون قلعه رسانند و روز
دوم بواسطه تسلی خاطر غارت کنندگان باز جار زدند که غارت کسی را از کسی نگیرد
و اگر بگیرد مجرم و گناهکار خواهد بود و در روز سیوم بواسطه آنکه خبر یورش شهرت
نیابد و مردم قلعه از ان آگاه نشوند باز جار زدند که هر کس نام یورش خواهد گرفت
زبان او را خواهیم برید و امروز دو روز است که باز بواسطه بودن زمستان
در قندهار که عبارت از قشلاق باشد و باصطلاح اهل هند آنرا چهاونی گویند
بتاکید تمام جار زدند که تمام قندهار میگردند و آنچه لازمه تدبیر است بجای آورند
اما هرگاه تقدیر موافق تدبیر نباشد ایشان چه کنند درین روز نواب عمده
الملک مهابتخان بشرف کورنش مشرف شده و از جنگی که در غره رمضان المبارک
واقع شده بود استفسار فرمودند و ایشان آنرا از قرار واقع بعرض رسانیدند
و گفتند که صاحب عالم سلامت جنان بگوش انبفدوی رسیده است
که جمعی از اهل عناد اینمقدمه را از غایت بغض و حسد بنوعی دیگر مذکور
میکنند اما انشاء الله تعالی من این حقیقت را در پایه سریر عرش
نظیر در وقتی که صاحب عالم بدولت و اقبال در انجا نشسته باشند
و سعد الله خان ایستاده چنانچه بوقوع آمده است معروض خواهم داشت که در
دو مرتبه اول که سعد الله خان آمده بود و فیلبانشیه مکرر بر سر مورچالها برآمده بودند
هرگز طاقت آنها را کسی ندیده بود و اینمرتبه به نیروی اقبال صاحب عالم در یورش حال

اینقدر وی از دمدمه تا خندق گشته آنها بر سر افتاده بود و تا دو سه کری آنها گشتهای
خود را بیرون خندق می افکندند و اینها همه از فیض اقبال بلند صاحب
عالم ست والا در ان دو مرتبه هم همراه بعضی ام و مصدر اینچنین تردد های
نمایانی نگشته بودم نواب قدسی القاب جهانبانی فرمودند که ما را در سپاه
گری شما سخنی نیست چه احتیاج باظهار اینمعنی ست درین اثنا توپ بجانب دولت
خانه همایون واشد فرمودند که مهابتخان اینها همه از خانه زاد دیگر جاسی یکبت
والا ذو الفقار خان مرد نامرادیست دو مرتبه فوج ما بر کوه یورش کرده
هر مرتبه او از غایت خانه زادگی با خبر گشته ست و با وجود آن هر روز ده
توپ و دوازده توپ باینطرف میرسد اگرچه از ضرب آنها کاری
نمیکند اما بی ادبی او بر خاطر ما گران می آید هیچ فکر آن روز نمیکند که چون بدست
ما خواهد آمد این جرأت را چه عذر پیش خواهد آورد مولانا فاضل بعرض [افتاده]
رسانید که او را بمن حواله خواهید نمود عمدة الملک مهابتخان گفت که آخوند
اگر از دست ما تورانیان خلاصی خواهد یافت لیکن شما که ایرانی اید خواهد
رسید او طلبگار بسیار دارد شما خود را تصدیع مدهید بعد ازین
گفتگو خان معزالیه را رخصت فرمودند و خود بدولت و سعادت از
عام و خاص برخاستند یکی از اعیان اشرف نقل میکرد که امروز
در خلوت میفرمودند که نزد من زانی و شرابخوار و دزد بتر ست از

عالم و زاهد و حاجی چرا که هر مفسده که در عالم پیدا می شود ازین کسست و
هر کفر و زندقه که میخواهند میکنند و بتوجهات شرعی آنرا هموار میسازند چنانچه سعد الله
نام مرد فاضلی بود و در زمان بادشاه مغفرت پناه اکبرآباد شاه بشرف زیارت
حرمین الشریفین فایز گشته بود و ظاهر حالش بزیور زهد آراستگی داشت وصلاح
و در باطن تجرعی می نمود و با پری پیکران سمن عذار صحبت میداشت و
اوقات گرامی را بذوق میگذرانید جمعی از ندمای محفل شاهنشاهی از طرز
معاش او خبردار شدند و آنرا بموقف عرض رسانیدند و در وقتی معهودی
که سعد الله بواسطه کام دل بر داشتن ازان لذت مغرور کرده بود کسی
بطلب او فرستادند دوستان او را از سعایت دشمنان آگاه گردانیدند
هنوز از نشاء باده بسر حد مستی نرسیده بود و شاهد بعرصه نیامده که
خبر مخلصان باو رسید اول بگهواره که دران خانه بود در آمده بعد ازان
در مجلس بهشت آیین حاضر شد چون ازو باز پرس آنمقدمه کردند
سوگند یاد کرد که تا من از گهواره جدا شده ام بر هیچ یک ازین مناهی
ارتکاب ننموده ام و هم ازین قسم اوضاع و اطوار سلطان
اورنگ زیب بیش ازین محبت صید کردن دلها و رجوع خلایق
خود را اینچنان بلباس زهد و ورع ملبس کرده بود که او را شیخ
ضعفا و فت و بر سیای عهدی توانستند گفت و درین ایام که بر بانپور رفته اند

دکان تشنیع ایشان بخته شده و اثری ازان نمانده ست و هیچ هفته نیست که بسیار از
زنانه نکنند و مردانه بتماشای ناموس مردم نپردازند گویا دل از کار دنیا جمع
کرده اند اما نمیدانند که هنوز کار بسیار در پیش ست تغیر وضع نمودن اینچنین
زود خوب نیست روز شنبه هفتم رمضان براجه جسنگه پیغام فرستادند که
از جانب خود نقب بجانب قلعه روان سازد و او ازان معنی ابا نموده گفت که ازین سکندر
طرف که منم نقب پیش نمیرود با وجود آنکه مولانا فاضل تصدیق قول او نمود
اما فایده بران مرتب نشد فرمودند که اینها همه ساختگی ست سید محمود را
باز نزد او فرستادند که اگر شما نقب نخواهید زد و بواسطهٔ خود راه نخواهید
کرد نزد بابها با محصلان درشت خواهیم فرستاد که در روز یورش ناچار خواه
ناخواه از راه نردبان بدرون قلعه بفرستند راجه مذکور جواب داد که
ما بندگان تابع حکمیم در آن روز هرچه امر خواهد شد مامور خواهیم گردید در یورش
سلامتی در هیچ راهی نخواهد ماند چه رخنه و چه نردبان باری نردبان
از رخنه بلند ترست قبل ازین دو نقب از مورچال جعفر بجانب
قلعه شروع نموده بودند و نقبها چون بنزدیک دیوار شیر حاجی رسید
محصوران بران اطلاع یافتند و در پی انهدام آن شدند اول توپ
بسیاری بران زدند اثری نکرد آخر الامر جمعی را بدرون خندق فرستادند
که زمین را شکافته نقب را پیدا کنند و جماعت بدرون خندق رفته

باندک

باندک تفحص سر نقب را پیدا کرده بکندند و پنج کس از نقب کنان را بگلولهٔ
تفنگ هلاک ساختند و تختهای آنرا برآورده بدرون حصار بردند و
باین قناعت نکرده حقه بسیار در درون دمدمه انداختند و باعث هلاک
و آزار جمعی کثیر گشتند و معاودت نمودند و بعد از خراب کردن این
نقبها دو نقب دیگر از مورچال جعفر شروع نمودند از لطایف الاخبار
پیدا شدن حاجی ساحر چشم بند ست که میگوید من دعوت کرده ام
که قلعگیان را از قلعه بیرون خواهم آورد و گلولهٔ توپ و تفنگ و آلات
محصوران را تا یکپاس دو گهری خواهم بست که مطلقا ضرری ازانها باحدی
نرسد بهادران دلاور در آن وقت زینه پایها بر دیوار گذاشته بدرون
قلعه در آیند و قلعه را مسخر گردانند و ساعت این کار بروز دوشنبه
ست و من محض بواسطه همین کار از ملک کانور بارد و کهان پو آمده ام
طریق این کار آنست که کاغذ بادی خواهم ساخت و نقاره بران تعبیه نموده
بجانب قلعه خواهم پرانید وقتی که آن محاذ قلعه خواهد رسید و نقاره باواز
خواهد آمد اثر سحر من ظاهر خواهد شد و چونکه ایشان با چهل شاگرد او نیز
بدعوت مشغول گشته ست که در عرض هفت روز از اثر دعوت او
کارو قلعه مفتوح خواهد گردید کاردانهای دکنی که آن ظرافه را از ارباب جرثقیل گویند
میگویند که ما تعبیه می سازیم که در آن دو کس بران توانند نشست و حقه

سپار با خود برده و آن نعبیه‌ها پر و بال را به پرواز در آورده به برابر قلعه توانند برد
نظر بر قلعه کیان کرده حقه برانها توانند افکند چونکه بنا کردن خود خلوت‌نشین شده
آغاز دعوت نموده است و طعام خود و بنا کردن از کارها مستغنی می‌باید و صد
روپیه دیگر بواسطهٔ ضروریات نیز باو میرسد و جای ساختن کاغذ باد مشغول است
و بیست روپیه روزیانه و طعام روز دارد و کارولا در تهیه آن نقبها سرگرم اند
و چهل روپیه روزیانه دارند اما هیچ معلوم نیست که این مقدمه‌ها همه در یکروز
بعمل خواهد آمد یا در ایام متعدده درین روز محمد بیگ نام جوانی تفنگچی از
ملازمان عمدة الملک مهابتخان که در خدمت ایشان روشناس بود گلوله
تفنگی خورده در گذشت روز گذشته خانه‌گور باد تمیز نمودند که محمد بیگ تو
اگر درین روزها زخمی برمیداشتی ترا بعنایت اضافه خوب ممتاز میگردانیدیم
گفت نواب سلامت هیچ اضافه بصحت نمیرسد نه اضافه میطلبم
نه زخم میخواهم باز فرمودند که اگر کشته شوی مطالبه ترا معاف میکنم
گفت تا زنده کافی هست پای مطالبه در میانست بگذارید زنده
باشم تا پای طلب من و مطالبه شما از میان برود و در وقتی که
گلوله باو رسید بیکی از رفقای خود گفت که بندوق مرا بردار و بیادگاریش خود
نگاهدار گفت ای برادر این تفنگ تو نصیب تو باشد گفت ای عزیز یک تفنگ هم نصیب من
نشده است مرا بس است احتیاج بر تفنگ دیگر ندارم روز پنجشنبه هشتم

شهر رمضان المبارک در تواریخ گذشته اشاره بآمدن قاسم سلطان با لنگ و
فرستادن ایلچی و وصول ایلچی بدرگاه عالم‌متعال و مراجعت آن ایلچی رفته است
بعد از معاودت ایلچی و وصول جواب روزی سوار شده بر سر بعضی از مواضع
زمیندار و تاخت آورده و از رعیت آن مواضع هر کس را که دیده علف تیغ بیدریغ
گردانیده و هرچه از هر کس یافته بغارت برده این اداء در محفل قدس پسندیده
افتاده دوازده هزار اشرفی و بعضی مگسوفات هند و چهار اسب بواسطهٔ او
ارسال داشتند درینولا از جمعی که از پیش او در آمدند خبر او پرسیده شد گفتند دوست
و دشمن را از و خبری نیست نمی‌باید از النگ بملک خود مراجعت کرده است انچه
ارباب شعور از آمدن و رفتن او قیاس میکنند اینست که چون اوزبکان
از آمدن لشکر ظفر اثر آگاهی یافتند از راه قابوچی‌گری قاسم سلطان را برداشتند
با النگ آوردند قصد شان همه اینکه هرگاه اینچنین لشکر بقندهار آمده باشد
یقین که از ایران نیز لشکری مقابل آن لشکر تعین خواهد شد ظفر از دو طرف
نمی‌شود هزیمت بجانبی خواهد افتاد و تعاقب نمودن این لشکر هر یکدیگر را معلوم است
که کام چند چنین نیست غارت فوج شکست یافته بعد از مراجعت هزیمت دهندگان
از دنبال ایشان تعلق بآن خام طمعان خواهد گرفت تا گمان خواسته خواهند
داشت سر از دنبال آنها بر نخواهند گرفت چون از فیض همت صاحب عالم و
عالمیان زر گرامند بجاریخ تاخت و تاراج یافتند اثری از مقابله و مقاتله درین نزدیکی

جدا نبود برگشته رفتند نه از احسان دوستان شان شرمندگی و نه از طعن دشمنان شان
انفعالی شاید انفعال ادراک اینمعنی ست که اگر بامداد لشکر ظفر پیکر آمده بودند
نزد گرفته و کار را باقی گذاشته چرا رفتند و اگر اراده معاونت سپاه ایران داشتند
چرا انتظار آمدن آنها نکشیدند معلوم نشد بهیچ کدام کاری نداشتند هیچو سشند
لقمه از میان بربایند چون لقمه یافتند از میان بدر رفتند درین روز چندی از
محصوران بجانب مورچال جعفر برآمدند و چوبهای چند که در خاکریز تعبیه کرده بودند برآورده
بردند از دو جانب بقدر شوری شد اما آشوبی برنخواست و غوغا زود فرونشست
از اثر حرارت هوا آب خندق رو بخشکی آورده بعد از درون قلعه آب بر بندی
که در مقابل مورچال جعفر ست سر دادند و شبا شب آنرا پر کردند مردمی که قلعه
قندهار دیده اند متحیر مانده که اینهمه آب از کجا آمد چرا که چشمه جاری که اینهمه آب داشته
باشد که یک شب آن بند پر تواند شد در درون قلعه گمان ندارند و حاجی
سامدعلی بستن توپ و تفنگ امروز بواسطه سرانجام آن دو لولی و دو
قمارباز و دو دزد طلب کرد که این هر شش کس برضا و رغبت خود با نقابه
تن بآن در دهند که آنها را مانند گوسفند ذبح کنند و از خون آنها طلسمات
بنویسند و سوای اینها بیست و پنج مرغ و بیست بز و پنج گاومیش نر
بجهت فدای آن که باصطلاح اهل هند بلی خوانند میخواست مرغ و بز و گاومیش اهند بلی
سهل ست اما دزد و لولی و قمارباز تن بکشتن در دهند یا نه روز دوشنبه نهم

نهم شهر رمضان المبارک در اول روز باز خبر منتشر شد که روز دوشنبه هفته آینده
توپ و تفنگ و یراق محصوران بسته خواهد شد در آن روز سپاهیان نصرت
فرجام بهیات مجموعی نزد بانها برداشته خود را بقلعه خواهند رسانید و قلعه را
مفتوح خواهند گردانید و به پوشیدن زره و جوشن و اسلحه دیگر مقید نخواهند
شد و خود را گران بار نخواهند ساخت که استعمال اینچیزها از ملاحظه یراق
دشمنست و در آن روز جز نیش با هیچ یک از یراقهای خصم نخواهد ماند بخاطر
جمع سعی خواهند نمود و بدیوار قلعه بالا رفته خود را بدرون قلعه خواهند انداخت
و دمار از روزگار قلعگیان خواهند برآورد و قلعه را مسخر خواهند گردانید
و بعد از دو پهر نقیبان پراگنده شده لشکر بلشکر و خیمه بخیمه بلکه آدم بآدم را
جدا جدا آگاهی میدادند ارباب شعور را از استماع اینمقدمات حیرت می افزود
کج فطرتان دشمن را دستگاهی بدست افتاده بود و بر نقش محالی دل نهاده خود
را بهیچ خورسندی مینمودند بعد از دو پهر آنروز سپاهی از نظرها غایب گشت و
آخر روز پیدا شده اظهار نمود که من بسیر قلعه رفته بودم و اوضاع آنرا
دیده آمده ام و در نصف روز شنبه سپاهیان را همراه خود بدرون قلعه
بنوعی که مذکور شد میبرم درین روز ذوالفقار خان رقعه بمضمون برتری
بسته بمورچال غیرتخان افکند که چنان شنیده شد که بعضی از بیخردان و جمعی از
خوش آمدگویان خاطرنشان نموده اند که این قلعه بجز از قوه و یا مصالحه دیگر

آدم است و این معنی باعث آن گشته است که لشکر را چندگاهی در پای قلعه باید نشست
چرا انست که ارباب عقول دروغ بافی این رسوا را چه نشم باور کرده اند فکر مستقیم
ایشان مطلقا باین پایه نبرده که قلعه که مانند پادشاه هند خواستگاری داشته باشد
آنرا بی آزوقه و مصالح و بی آدم چون خواهند گذاشت و قلعه دار بدون
اینمقدمات چون در قلعه خواهد ماند بعد ازانکه تا دو سال قلعه را محاصره خواهند
داشت حقیقت این سخن بر شما معلوم خواهد گردید که انچه گفته اند محض کذب بوده است
و هرگاه من آزوقه و مصالح و مددکار داشته باشم تا جان در بدن دارم در حراست
قلعه و نگاهبانی آن خواهم کوشید و اگر همه تنها بمانیم این حصار را از شما نگاه
خواهم داشت چرا که میتوانم نگاه داشت رایهای صایب و تدبیرهای درست
وزرای دانش پژوه شما را دیده ام و آزموده ام که آنها را در معامله قلعه گیری
وقوفی نیست و هیچ کاری از انها نخواهد گشود کشاد قلعه باین اندیشها میسر
نمیشود و از جمله کارهای که در قلعه گیری شما را بکار آید همین یورش است ازانکه
شما بسیار بد و ما کم و هر یک ما را از شما صد کس است هیچ بهتر ازان نیست
که کار را بدور و دراز نیفکنید و خود را در ان نیز بیازمایید اگر غالب آمدید
بمدعای خود رسیدید و اگر نیامدید کم ما گیرید و سر خود که هم مردم ما از تعب خلاص
شوند و هم کسان شما از محنت زیاده برین در بند آزار خلق نباشند و خیال
خام را پیش ازین نپزید والسلام چون غیرتخان از مضمون ان رقعه

اطلاع

اطلاع یافت آنرا بعینه از نظر انور گذرانید و بنوشتن جواب آن مامور گردید که
اینقلعه را بیمن توفیقات ایزدی خواه نا خواه از تو میگیریم و تا نگیریم نمیرویم توپهای
ما نزدیک رسیده است درین چند روز داخل خواهند شد بمجرد رسیدن توپها گرد
اینحصار دیوار که باعث استظهار تو گشته است با آسمان خواهیم رسانید و بعد ازان
یورش کرده سزای ترا در کنار تو خواهیم نهاد اگر بهبود خود و همراهیان خود میخواهی
پیش از رسیدن توپها از قلعه بیرون آمده قلعه را تسلیم نما و خون اینهمه بیگناهان را
که بشومی اعمال گناهکار شده اند بگردن خود مگیر که درینصورت عفو سلطانی شامل حال
تو و همراهیان تو خواهد شد و بعد از آمدن توپها امان از میان برخواهد خاست
و کار بجان خواهد افتاد خبر شرط است والسلام علی من اتبع الهدی غیرتخان
حسب الامر عاستقا این مضامین را بقید کتابت در آورده و بر تیر بسته
بدرون قلعه انداخت و باز از درون قلعه رقعه که مفهوم ان این بود که
بجانب خانه کور انگنده که ما شنیده ایم که دو توپ شما که دوازده ازین
توپها که بپای قلعه رسیده است زیاده خواهد بود از دنبال می آید خواه برسد و
خواه نرسد بر تقدیر رسیدن بعد ازانکه رسید یقین که کار دو توپ ازین
شش توپ که همراه دارید بیشتر نخواهد بود اینها چه کرده اند که آنها خواهند
کرد آن توپها را رسیده گیرید دیگر مقصود از رسیدن توپها خراب کردن دیوار
قلعه است درهمین دو سه روز که مورچالهای شما بر کنار خندق رسیده بود چهل گز

دیوار شیر حاجی افتاد چرا یورش نکردید یورش نما معلوم مانده است خاطر جمع دارید
و سخن امان که نوشته بودید جواب آن پیش از سوال بشما رسیده است شما که تفهید
تقصیر از که باشد در رقعه اول که ترقیم یافته بود که سر سنگ رخنه اینقلعه است
تا سر بر بدن است قلعه را بکسی نمیدهیم خیال محال بگذارید و راه خود پیش گیرید والسلام
والاکرام بعد ازین رقعه رد و بدل در میان نیاید نقب قاسم خان بنیان خندق
رسیده بود ازانمعنی محصوران آگاهی یافته بضرب گلولهای توپ متواتر آنرا
منهدم گردانیدند چهار بیلدار و دو سپاهی زیر خاک ماندند روز سه شنبه دهم شهر
رمضان المبارک خبر اول قرار یافتن سحر حاجی ساحر است باز بروز دوشنبه
هفته دیگر باز خبر رسیدن توپها کم گشت چنانچه برادر خود و مشرف و بیلداران
حکم شد که از بیلداران هر مورچال نصفی بگیرید و بمورچال جعفر برده توپ فتح مبارک
و توپ لشکرکش در انجا دمدمه بسازند بغیرتخان نیز حکم شد که بجهت توپ قلعه
کشا در مورچال خود سرانجام دمدمه نماید رسیدن توپها از دوازدهم تا پانزدهم
شهر رمضان المبارک مشهور شده است درین روز از واقعه دوکر
بعرض رسید که گرز برداری با یکی از بندهای سرکار عالی متعالی فرمان و خلعت
و حقه عطری بواسطه نواب قدسی القاب جهانبانی از پیشگاه خلافت
و فرمان روایی می آوردند دو که وجوتیا چندتن از مفسدان با آنها
دوچار گشته و گرز بردار را کشته و ملازم سرکار عالی متعالی را زخمی ساخته و

در رمضان ۴

فرمان

فرمان و خلعت و حقه عطر و اسپان سواری آنها را برده اند تهانه دار دوکه بعد از
اطلاع برینمعنی خود را بزخمی رسانیده و او را برداشته آورد جمله شتران قلیچ خان
که قبل ازین بدنبوی رفته بود دستی شتر در پشتک بدست دولتخان تهانه دار انجا
افتاده بود او ان شتر از بحضور عالی متعالی ارسال داشت حکم شد که
شتران مذکور را بقلیچ خان بدهند بموجب امر رفیع القدر حق بحقدار
رسید چند ربهان بیوتات را حکم کردند که برای تماشای روز یورش که جای
فتح جمیع بندها را از انجا ملاحظه توان نمود بنظر در آورده معروض دارد موی الیه
حسب الحکم عالی متعالی همه جا را ملاحظه نموده پشته کوهی که مشهور بجبل دختران است
و متصل بلشکرگاه عمده الملک مهابتخان واقع شده برای تفرج و منظر مبارک
پسند نموده بعرض عالی متعالی رسانیده پسند خاطر مشکل پسند افتاد و نیز امر
جلیل القدر بصدور پیوست که هرگاه حضرت اراده یورش نماید جمعیت عمده الملک
قلیچ خان و میرزا عبدالله بخشی با ملازمان سرکار عالی متعالی و قاسم خان میر آتش
متابعت او نموده تخلف جایز ندارند و درهمین روز از زمیندار و رجر
رسید که روزی که واقعه تاخت و اسیر نمودن مردم کهی عمده الملک رستم خان
اطلاع یافت هزار سوار با خواجه عبدالهادی پسر صفدر خان مرحوم برای
محافظت بنگاه گذاشته خود با جمیع لشکر از آب هیرمند گذشته بجانب قلعه بود
که مخیم خیام قزلباشیه بود بسرعت تمام متوجه گشت بعد ازین آنچه بوقوع خواهد

آید مسموع خواهد شد بقیه تحریر در خواهد آمد ان شاء الله تعالی روز چهارشنبه
یازدهم رمضان درین روز محصوران از دو نقبی که میرزا عبدالله بیرون خندق
رسانیده بود آگاهی یافتند و بتوپ ویران نمودند چند کس از نقب کنندها را همان نقب
منزل واپسین شد غله که بهادر بیک گرز بردار از بابت محصولات نهر صفا در سال
داشته بود حکم شد که حواله بقالان اردوی کیهان پوی نموده در معرض بیع در آورند
باز درین روز ساحر کور جعفر را پیش خود طلبیده گفت که در بولا خرده کشیده
ست که چون چهار گهری از شب پنجشنبه بگذرد من توپ و تفنگ قلعه را بند کرده
و نشان شما را بدست گرفته بجانب قلعه روانه شوم و شما از دنبال من آمده قلعه را
مسخر گردانید جعفر در همان ساعت چیزهای را که بواسطه آن کار طلب کرده بود
حاضر گردانیده خود از پیش او برخواست و او شروع در عملی چند که بتقریر و تحریر راست
نیاید نموده چراغی را برافروخت و چند دانه ماش بدست گرفته بر آن چراغ
میزد و بعد از آن لولیها را فرمود که شروع در صوت کردند و خود آغاز رقص
کرده گاهی مقدار یک گز انداز بهوا میرفت و گاهی بر زمین می آمد چون
از رقص فارغ شد سگی را در پیش آن چراغ بکشت و آن مرغها را و
بزها را بهمان دستور ذبح کرد و لولیها را و دزدها را و قمارباز را فرمود که
از کشتن شما در گذشتم و شما را آزاد کردم و در عوض خون شما خون خود را
پیش این چراغ خواهم ریخت پس پاکی بر داشت و ران خود را چاک کرده

خونی که از رانش برآمد بالای خون آنجوران ریخت و باز شروع برقص کرده سر بر زمین
و آسمان را میسود و از حرکات و سکنات که در آن وقت از وی بوقوع می آمد کم می توان
حرف زد تا چهار گهری از شب در گذشت جعفر را پیش خود طلبیده و بیست زار
لولیها را پاک زده فرمود که از خون زخمهای پاکی شمشیر خود را بشست و بعد از آن
بول گاو میش را آورده گفت که تا از آن وضو ساخت و او را با نمیغی نوید
داد که از اثر آن خون تیغ تو در آهن و فولاد بند نخواهد شد و از تاثیر این وضو
هیچ حربه بر تو کار نخواهد کرد الحال برو و بخاطر جمع بخواب و صبحی مستعد کار شده
پیش من بیا که بمقصود خود برسی و جعفر ازین مژده خرم و خوشحال از پیش او
برخواسته بجایگاه خود معاودت نموده بخواب رفت و آن محل بر زنان
لولیها و دزد و قمارباز را رخصت کرده خود باستراحت رفت که فردا
چه زاید شب آبستن ست روز پنجشنبه دوازدهم رمضان المبارک چون
چهار گهری از شب باقی ماند جعفر با همراهیان خود مستعد یورش شده
نزد آن ساحر رفت و او را در خواب یافت از خوابش بیدار کرده گفت
سپاهیان همه مسلح و مکمل و منتظر اند که شما گلوله توپ و تفنگ و
دم تیغ و خنجر را بسته روانه شوید و آنها از عقب شما خود را بقلعه رسانیده
دمار از روزگار مخالفان برارند همان مثل قصه خوانان ست که بگیر و
ببند و بدست من پهلوان تشنه بده چون چشم از خواب باز کرده گفت

میرزا جعفر سه دیوار بنگاهبانان این قلعه باز داشته اند و من هرشب تمام
با آنها جنگ و جدل داشته‌ام و چندین بار بآسمان رفته‌ام و بر زمین آمده‌ام
تا دو دیو را گرفته مقید گردانیده‌ام و یک دیو از آن دیوها مانده است و
هر قدر که من سعی میکنم بقید من در نمی‌آید و دست از محافظت قلعه باز نمیدارد
و آن چندین مرتبه برگرد این حصار گشته از کنگره بکنگره آن خبر میگیرد و آنچه
لازمهٔ احتیاط است بتقدیم میرساند این دیوی که مانده است از آن دو دیو که
بقید در آمده اند شوخ تر است تا او را بند نکنم یورش میسر نخواهد شد شما را
چند روز دیگر صبر باید کرد و وعده این کار را چنانچه قبل ازین مقرر شده
بود باز بروز دوشنبه باید انداخت که تا آن روز این دیو را نیز گرفته خواهم
بقید در آورد الحال شما بروید و کمرها را بگشائید و ذوق بکنید و خاطر خود را جمع
دارید که روز دوشنبه این قلعه مفتوح خواهد شد و مدعای شما بحصول خواهد
پیوست بیت هر زمان گویم که فردا ترک این سودا کنم ٭ باز چون فردا
شود امروز را فردا کنم ٭ جعفر بعد از استماع این سخن چون بفتح
روز دوشنبه امیدوار بود از لا و نعم هیچ نگفت و مراجعت
نمود بیت انوری هجو تو نگوید از آنکه ٭ گر ترا خشم بر عطاست هنوز
کیر خر نام میبرد لیکن ٭ می نگوید که در کجاست هنوز ٭ ارباب
عقل و هوش قبول این قسم هزلیات را در بارگاه جاه و جلال که معدن

دانش و منبع

دانش و منبع بینش است بغیر از آنکه حمل بر تمهید اتحی نمایند که وسواس در خاطر
دشمن افکنده او را از راه واهمه بر سر شاه و راه اطاعت در آورد دیگر چه کنند هرگاه
جای یورش زدن و معاف شدن غارت و شهرت دادن آوازه بودن زمستان را
در تهلکه و هراس خصمانه دخل تمام باشد اینقدر همه خود از تدابیر بزرگ و امور عظیمه است والا چه
گنجایش دارد که اینچنین معامله سهل البطلان بود در نزد ایستادهای محفل قدس که سرآمد عقلای
روزگار و برگزیدهٔ فضلای عهد اند و از فهمیده که بهرهٔ کامل دارند واقعی و رواج بهم
رسانید هرگاه از روی عقل و نقل بر آنها ظاهر شده باشد که اعجاز انبیا از اعلی
نبیا و علیهم السلام در قوانین مملکت داری ارباب دول اثری نبوده است سحر
سحره را چه تاثیر تواند بود روز جمعه سیزدهم شهر رمضان المبارک درین روز
محصوران سگی را کشته و شکمش را پر از برنج جوش داده کرده آورده در مورچال جعفر
انداخته اما سبب این ادا هیچ معلوم نشد که چه بوده باشد بعضی میگویند که خبر سحر
ساحر بمحصوران رسیده است و این باطل سحر است که ساخته در آن مورچال
افکنده اند و فاسد سگ کشته را بسگ کشته تدارک کرده اند
کلوخ انداز را پاداش سنگ است چنانچه نقل میکنند که روزی راجه
راجه‌پت از ارادهٔ یورش برج چهل زینه داشت در برابر
برج مذکور سوله دارده بر پا کرده بود محصوران از مشاهدهٔ
آن حال بهمین دستور سگی را در برابر مورچال او آویزان کردند

کار ۴ دران روز یورش راجه راجوپ پیش نرفت چون واقع در هنگام گزارش
واقعه یورش راجه راجوپ بگوش نرسیده بود در آئینه تقریر روی نمود
بود در بنولا که از استماع معامله انداختن سنگ مذکور در مورچال جعفر بعضی
مردم استفسار مینمودند عزیزی که ازین مقدمه واقف بود این نقل اکثر دید
واز اعیان راجه راجوپ تحقیق پیوست در تفحص پرتو بیان بران تافت
وشخصی از محصوران در مورچال میرزا عبدالله برآمده بسعادت عتبه بوسی امتیاز
یافت وحقیقت آذوقه از و استفسار شد بعرض رسانید که قلعگیان از هم آذوقه
بسیار تعب میکشند ومدار خود را اکثری از اعیان بر گوشت اسپ وحیوانات
دیگر ست آن نیز بجمعی که مشمول اند میسر ست غربا از گرسنگی چیزی برای
خوردن نمی یابند واگر احتیاط و امتناع ذوالفقار خان سد راه نباشد تا حال
مردم بسیاری بر می آمدند فی الواقع اگر این خبر بوی از صدق داشته باشد
عجایب خبریست نواب قدسی القاب جهانبانی از استماع انبساط تفقد و عنایت
تمام درباره او فرمودند وبمرحمت وانعام یکصد وپنجاه روپیه نقد وخلعت دست
سرافراز گردیده و هم در آخر این روز در همان مورچال برآمده بعد از استفسار ۴ شبخون
سبب برآمدن اظهار نمود که مرا پدری بود قبل ازین بچند گاه مردم این
لشکر او را شهید کرده بودند در شب گذشته او را بخواب دیدم
که بمن میگفت که ای فرزند عنقریب مردم این قلعه ببلای بد گرفتار

خواهند

خواهند شد تو خود را بلشکر فیروزی اثر هندوستان برسان که از انقلاب
رهائی یافته رخت حیات از گرداب حادثه بساحل نجات بری من امروز
بحکم این رویای صادقه از قلعه برآمده التجا باین آستان جاه و جلال که مامن
امن و امانست آورده ام میرزا عبدالله از استماع انبساط که نوید فتح
ظفر از عالم غیب میرسانید شگفته خاطر گشته او را بحضور پرنور فرستاد
چون بشرف بساطبوس بساط دولت مشرف شد وحقیقت دیدن خواب
سبب برآمدن خود را بعرض ایستادهای مجلس انس رسانید خاطر قدسی مآثر
ازان خرمی بکمال حاصل گشت واو را بانعام خلعت وسیصد روپیه نقد و دست
امتیاز بخشیده بحضار مجلس فرمودند که هرگاه مردم لشکر خصم از عالم شهود اینچنین
خوابها مشاهده مینموده باشند یقین حاصل ست که الله تعالی آن قلعه را بما
ارزانی داشته ست وامروز و فردا نسیم فتح وفیروزی خواهد وزید مشرف
جواهرخانه را بحضور طلبداشته حکم کردند که در همین چند روز تلوه مرصع تیار ساخته
نگاه دارد که عرضداشت فتح را دران انداخته بدرگاه والا ارسال خواهیم
داشت چون آثار وعلامات معلوم میشود که ایام فتح نزدیکست
می باید که درین کار تعطیل نورزی که دراز روز اهمال بعد وقوع نباید و
اگر توقف خواهی نمود مجرم وگنه کار خواهی شد از وقایع این روز
رفتن جعفر ست نزد عمدة الملک قلیچ خان وصورت این واقعه

اینست که درین روز جعفر پیش قلیچ خان رفته گفت که محصوران بیرون و درون
شیرحاجی را خندق زده اند و ازینمعنی سد راه نقب شده ست و کاری از
پیش نمیرود و شما که آق سقال این دولت ابد پیوند اید بگوئید که تدارک این
کار چیست و تدبیران معامله چه نقاب از چهره فتح چگونه توان کشید و جلوه شاهد
ظفر را چه سان توان دید قلیچ خان گفت که من تا امروز آق سقال یک کس هم
نبوده ام حالا آق سقال تمام لشکر چگونه شده ام الحال که کار از اختیار بیرون رفته
است از من صلاح پرسیدن چیست جعفر گفت من گفتگو را از جانب خود
نمیکنم و از خود نیامده ام بنزل فرستاده ام قلیچ خان گفت که سخن من هم با
این کشت نه با شما دام براه صید رفته نمی توان نهاد و کمین بر شکار رم کرده
نمیتوان کشاد جعفر گفت که درین وقت چاره این گفتگو نیست راهی باید نمود
و صلاح باید داد و گره از کار فرو بسته باید واکرد خانخانان رالیه جواب داد که بالفعل
آنچه بخاطر من میرسد همین است که هرگاه نوبهار رسیده باشد و چند توپ که
رسیده است کار نکرده باشد و نقب بجای نتواند رسید و مصالح قلعه و کمکی
نمی آید و قلعه دار میل دادن قلعه نمیکند و موسم رفتن بر سر رسیده
باشد و بغیر از یورش چاره دیگر نیست لشکری که پیش رفته است
آنها را باید طلبید و یکمرتبه یورش کرد اگر قلعه مفتوح شد چه بهتر ازان و اگر نشد
اختیار با شماست اما در صورت تا نه برداشتن تفنگهای شما مشکل خواهد شد

جعفر بعد از استماع اینحدیث رخصت شده بحضور پرنور رفت و از رد و بدل
آنجا اثری ظاهر نشد روز شنبه چهاردهم شهر رمضان المبارک قبل ازین ایمای
برینمعنی شده است که چون از راه دزدی و قزاقی تاخت و تاراج و دزدان و بستن و
کشتن و باسیری بردن و بیلدی بیرون رفتن بحجان یک از حد اعتدال
گذشت و با وجود اینهمه بداد اینهای محصوران از این کردار آگاهی داده
باعث تقویت خاطر آنها گردیده و آن کوته اندیشان خود را بهیچ تسلی
داده و اینمعنی را فوزی عظیم پنداشته شادیانهای شادی نواختند و جمعی که
درین روزها از قلعه برآمدند سعادت اندوز حضور را از آنمقدمه آگاه
ساختند بنابران سپهدار آن تبه کار نا هنجار را گوشمال دادن و ازین سرزمین
بیرون دوانیدن بلکه بقراه رسانیدن واجب شد بموجب امر عالی متعالی
عمده الملک رستم خان چنانچه مذکور شد خواجه عبدالهادی خلف الصدق صفدر
خان را بحراست بنگاه مقرر گردانیده خود با جمع بندهای بادشاهی بجهت تنبیه آن
مفسد نابکار رفته بود بعد از آنکه یکروز و یکشب قطع منازل و مراحل نمود
و منزلی که او در آنجا منزلگاه داشت و نوزاد نام او بود رسید بنه
را دید و صاحب نبه را ندید گویا پیش از وصول لشکر ظفر اثر
بچهار ساعت جاسوسان او را از آمدن آن فوج قیامت اثر
اخبار کرده بودند و او در آنوقت از مطاع گران سنگ دست

برداشته اسباب سبک را گرفته بدر رفته بود و چون گذار افواج دشمن شکن بر
یورش او افتاد او را در انجا نیافته طی مسافت بسیار و سبقت گرفتن او و
رفتن عنان تعاقب را گران ساخته بغارت و تاراج رعایای کرد از انچه
گریختها مانده بود همه بدست بهادران یکه تاز افتاد چندان غله بغارت آوردند
که هر سواری صاحب انباری شد نرخ گندم از سه آثار بدوازده آثار و جو
چهارده آثار از چهار آثار رسید قربانی که دران نواحی بود از متوطنان
انجا به بختان بیگ امداد کاه و غله می شد بشومی آن او ابغارت رفت و
متوطنان همه اسیر گردیدند اسیران ازین مسلمانان نظر بر مسلمانی شان کرده
آخر الامر از قید خلاص نمودند اما مال بتاراج رفته بدست شان نیامد دو لک
روپیه از بابت غارتی که دران روز نصیب لشکریان شد و رستم خان در ضبط
نمودن آن کار تغافل نمود در دفتر مطالبه او ثبت گشت چون راه دور و دراز
بسرعت هر چه تمامتر آمده بودند و لشکریان مانده و کوفته شده بودند و از
غنیم خبری نبود که بکدام طرف رفته است بواسطه انکه تخفیف کشیده بار
راه باسایند آنشب در انجا لشکرگاه کردند و روز دیگر نیز در انجا ماندند
حقیقت این فتح را عمدة الملک رستم خان عرضداشت نموده بحضور پرنور
ارسال داشته اینخدمت پسندیده آن عمدة الملک در پیشگاه سلطنت و کشور
ستانی پسند افتاده باعث نواختن شادیانه در مورچال گشت که قلعه

کیان ظاهر

کیان ظاهر شود که انکه اینها را بغور می آورد چون روباه از پیش شیران بیشه
مردانگی رو پنهان کرده گریخت و همان ساعت بقیمت چهار هزار روپیه کمر خنجر
مرصع و دو هزار روپیه را خلعت بواسطه رستم خان مرحمت فرموده ارسال داشتند
و چون عمدة الملک رستم خان یکروز در انجا اقامت نمود از غنیم گریخته اثری و از دشمن
رفته اثری ظاهر نشد رایها بر مراجعت قرار گرفت صبح روز دوم آن خان
نصرت جنگ بعزم برگشتن سوار شده روانه گردید اما اکثر از لشکریان که
عسرت کاه و غله عنان تمکین شان را از کف ربوده دشمن را هزیمت داده از
معرکه بر آورده خیال کرده و همراهی فوج و سردار گذاشته هر ده کس و پنج کس رو
بجانب مواضعی که از مواضعات زمینداران که در دست چپ و راست راه
واقع شده بود آوردند و بغارت و تاراج مشغول شدند و از حال دشمن
غافل گشتند که درین اثنا بختان بیگ با جمعی همراهیان خود که به پنجهزار
کس میرسید و از معاودت لشکر آگاهی یافته و بواسطه انچه پس مانده بود دنبال
لشکر گذاشته بود بانجا رسید و هنگامه بگیر و ببند گرم شد هر کس را هر جا یافت
گرفته بقید در آورده بیورت خود فرستاد و خود خیلی راه از عقب لشکر ظفر اثر
داد بیدردی که نزدیک بود که خود بوبال آن گرفتار شود داد این خبر وقتی که
عمدة الملک رستم خان با از ثبت تکاور گردانیده بود رسید اما چون شب در امده بود و
رفقها رفته بودند و رسیدها رسیده و تدارک آن باز بدون ایلغار دو روزه متعذر

بنمود ازلاو نعم هیچ تکلف عدد بردهای آنروز از پیش و کم هیچ بگوش نرسیده والله
اعلم بالصواب روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک درین روز خبر رسید
که از جمله چهار توپ که از راه شال مستونگ برآمده و توپ خورد بلبلی و مجنون نیز با ایرج خان
بخشی تن حکم شد که پنجهزار سوار از بندهای پادشاهی و سلطانی همراه گرفته تا مورد قلعه
باستقبال توپهای مذکور برود و نقاره چی و کرناچی بسیار نیز با خود ببرد و از مورد قلعه
تا معسکر همایون همه جا شادیانه نواخته بطمطراق تمام توپها را بیاورد که هیبت آمدن
آن در دل محصوران اثر کند درینوقت شاه مجن بعرض رسانید که صاحب عالم
سلامت قلعه گیان ازین توپها آنقدر واهمه دارند که وقتی که خبر رسیدن
توپها بذوالفقار خان رسید خیاری در دست داشت و پوست میکند
بمجرد شنیدن اینخبر بنوعی بیدست و پا شد که خیار و کارد از دست او
افتاد عجب ست که از غایت حیرت دست خود را نبریده ست قصهٔ
توپ و خیار ذوالفقار خان حکایت یوسف و ترنج و زنان مصر است
بعد از انکه ایرج خان مستعد رفتن شده میخواست روانه شود حکم
شد که او خود نرود و هزار سوار را بسرکردگی یکی از امرای کم منصب
با نقاره و کرنا بفرستند که رفته توپهای مذکور را بدستوریکه مذکور شد
بیاورند او بموجب حکم عمل نموده آن هزار سوار را گسیل نموده چون اهتمام آوردن
بمولانا فاضل خانسامان سرکار عالی متعالیه مقرر بود بعد از دزدیدن

آب

آب بنوعی که مذکور شد او را بواسطه سرانجام خدمت خود حکم شد که در حضور باشد
مورچال او که در میانه مورچال راجه جسنگه و راجه بهار سنگه بندیله واقعست خالی
مانده بود و صلاح یورش نیز مذکور می شد بواسطه آن سید محمود را باآن مورچال
تعین فرمودند که هم اهتمام آن مورچال نموده باشد و هم در روز یورش خبردار باشد
که از ان هر دو راجه کوتاهی بوقوع نیاید بلکه تاکید نماید که از جانبی که مقرر شده ست
مشارالیهما یورش نموده بدرون قلعه درآیند بعد از رفتن سید محمود بمورچال مذکور
چند روز مورچال او بی نگاهبان مانده محمد عاقل چون یورشی که حقیقت آن
از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد دلی بر داغ داشت وسیله انگیخته
التماس نمود که مورچال سید محمود باو مرحمت شود تا روزی که از چهار طرف
بهادران قلعه گشا یورش نمایند او هم ازانجانب بکوه بالا رفته داد دل
خود را ازان کوهیان بستاند این ملتمس او بشرف اجابت رسیده
آن مورچال باو مرحمت گردید آخر روز راجه جسنگه را بحضور پرنور طلبیده
فرمودند که ما امروز هر قسم تدبیریکه قلعه گیری را بکار آید بکار بردیم اما
هر عقده که ما بربستیم قلعه گیان گشادند و هر گره که ما گشادیم آنها بندی
دیگر بران نهادند درکار این حصار حیران شده ایم و روی آن نداریم
که این قلعه را فتح ناکرده مراجعت فرمائیم موسم زمستان بر سر رسیده ست
و بیش ازین مجال توقف تنگ گشته ست الحال همین یک تیر در

زکش بدبیر بانده است وان یورش است اگر تقدیر موافقت نمود و توفیق یاوری
کرد وآن خدنگ بر هدف مراد رسید چه بهتر ازین واگر نرسید باید قطع نظر
ازین قلعه نموده راه خود برداشته عازم هندوستان شد و اینقدر هم بدون آنکه
همچو شما بندهای عمده که هر یک از شما بیشه مردانگی را شیر دشمن شکارید و معرکه دلاوری را
شمشیر آبدار قدم جلادت پیش گذارید و دمار از روزگار خصم نابکار برآرید و در کار برده
مرشد خود چندی از نوکران خود را فدا کنید میسر نمی‌شود از شنیدن سخنان که مشعر بر
یورش بود بسیار باد فرمودند و او را بابناء بلند امیدوار گردانیدند و او همه ان سخنان را
می‌شنید و از لا و نعم هیچ نمیگفت آخر الامر چون ابرام از حد درگذشت و طلب
جواب بانتها رسید معروض داشت که جواب این حکم سرسری گفتن آسان نیست
از جماعه که آنها را باید سر خود را فدای این کار سازند صلاح پرسم و تمهید این امر
خطیر بکنم و آن طایفه را با خود درین معنی موافق گردانم بعد از آن جواب آنرا
بعرض رسانم امروز باز دادن جواب میسر نیست و فردا آنچه مقرر خواهد
شد بعرض خواهد رسید بهمین قرار از محفل قدس برخاسته بمنزل
خود رفت روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک درین
روز باز جعفر آن ساحر را که ذکر خیر او مکرر مذکور شده است چون قرار
بستن توپ و تفنگ بروز مبارک دوشنبه داده بود بعد از
استعداد سپاهیان ظفر نشان از بهر یورش بحضور خود طلبیده گفت

امروز که عده شست شیران بیشه مردانگی از زنجیر امتناع کشاده منتظر اند که
توپ و تفنگ محصوران از الموجبی که مقرر کرده به بندی و پیش افتاده و رهنمای
سر منزل فتح و فیروزی گردی تا دلاوران معرکه دشمن کاهی از کمین برآمده دنباله
تو گیرند و خود را مردانه بدرون قلعه رسانند و قلعه گیا را تسخیر خود گردانند آن
شعبده باز ساحر نما چون دید که دروغ گفتن از حد گذشت و خلاف وعده مکرر شد
و نخبه کاران آن هنگامه بازی از و زیاده برین نخواهند خورد بعلاج شده بر سر
راستی آمده گفت که پیش ازین اظهار نموده بودم که سه دیو نگاهبان این قلعه است
دو دیو از آنها بقید من در آمده اند و یکی دیگر را هر چند تلاش میکنم نمیتوانم گرفت
و تا آن مقید نشود آن کاری که شما را بآن موعود گردانیده ام میسر نخواهد شد و آنچه از
سرکشی آن دیو معلوم شد هرگز بقید من در نخواهد آمد بلکه ملاحظه آن دارم که مبادا
آن دو دیو بقید من در آمده را نیز از دست من رهای دهد یا آنکه مرا هلاک
نماید الحال شما از آن آرزو درگذرید و ترک این سودا کنید و آنچه شنیده
اید ناشنیده انگارید و خیال خام پیش ازین میپزید و از گلوله توپ و تفنگ
بپرهیزید جعفر ازین گفتگوی او بسیار آزرده خاطر شده اگر چه جواب پاک و
صاف شنیده بود اما بخاطرش میرسید که شاید او را در انکار مقصدی خواهد
بود و طمع زر و منصب خواهد داشت وعده این هر دو زیاده بر آنچه در حوصله او گنجد
داد لیکن چون جزیی در بار نداشت مقید نیفتاد و هر دم انکارش زیاده می‌نمود

بجای رسید که گفت من ساحر نیستم و از سحر خبری ندارم حیله انگیخته بودم که شاید رزی
و راه گریزی بیابم و دست مایه بواسطه خود بهم رسانیده بدر روم اکنون نه این
شد و نه آن الحال آنچه در انصاف و مروت شما گنجد بکنید نقصانی از من بشما نرسیده
و ضرری عاید نگشته اگر ببخشید گنجایش دارد و اگر نبخشید بدست شما اسیرم هر چه رای
چه صدر جعفر را حرمان انفعال دامنگیر شد و او را بعد از تنبیه و تادیب بسیار بخلاف
از صد و حصار افزون غل بر گردن و زنجیر در پا بنگاهبانان سپرد ازین مشعبدان دو
طایفه هنوز در کار اند یکی آنکه در لباس جوکیان بدعوت مشغول است و جمعی با حقن
نعیبر بواسطه آتشبازی افگندن بر قلعگیان سرگرم اند چنانچه تفصیل آن مذکور شد
آیا این هر دو کار خواهند ساخت یا بروز سیاه خواهند نشست روز شنبه
هفدهم رمضان المبارک درین روز شخصی از درون قلعه بسور چال جعفر برآمد
از تقریر او چنان معلوم شد که میر ابراهیم نام مین باشی از ترشیز که با
ذو الفقار خان کمال خصوصیت دارد و در خلا و ملا ندیم خاص است و شوربت
خانه زکور همیشه با اوست و در اکثر امور از صلاح او بیرون نمیرود
از ابتدا آنکه لشکر نصرت پیکر قلعه را محاصره نموده است او بهر رائی
زده است همه ترغیب نمودن بر تسلیم قلعه بوده است اگر چه در ابتدای
گفتگو او اثری نداشت و هر گاه ازین مقوله باو اشارت و صریح چیزی مذکور
میشد ذو الفقار خان بدلایل معقول و نامعقول استحکام قلعه و بعد از آن بروز رسیدن

موسم زمستان

موسم زمستان و کوچ کردن عساکر منصوره بجانب هندوستان و آمدن کومک از
ایران او را خاموش میساخت اما او در خدمت هرگز ترک این گفتگو نکرده صحبت
از دست نداده و هر خلوتی سخنی بگوش او میکشیده است تا آنکه درین ایام کار بجائی
رسانیده است که ذو الفقار خان را باین معنی راضی گردانیده است لیکن کرجاسپ بیک
نیز باین معنی در ساخته و الحال ذو الفقار خان و میر ابراهیم هر دو در پی او افتاده اند و
میخواهند که او را بر سر این مقدمه بیاورند امروز و فردا است که او را نیز بتفویض قلعه
راضی ساخته ایلچی بیرون میفرستند و درین سخن هیچ سخنی نیست از فیض این خبر
خوش که از زبان او بعرض عالی متعالی رسید خلعت و اسب باو مرحمت شد
کمر خنجر طلا و پانصد روپیه انعام برو افزودند درین اثنا جعفر بعرض رسانید
که صاحب عالم چرا نگرانی فتح میکشند و توپها رسیدند و گلوله و باروت
سرانجام شود ان شاء الله تعالی بعد از رسیدن توپها بدو روز رخنه در دیوارهای
قلعه افگنده قلعه را خواهم گرفت و سر میر ابراهیم را از گردن ذو الفقار خان
و سر کرجاسپ بیک را از گردن مرادبیک انیس الدوله خواهم آویخت و
از هیچ یک محصوران منت دار نخواهم شد نواب قدسی القاب جهانبانی
باو فرمودند که اگر چه ازین باب ثابت قدم تو عرض میکنی اما هرگاه بنجح شدن مصالح
و تلف شدن مردم فتح میسر باشد چرا مصالح را بواسطه ذخیره قلعه و
لشکر با بواسطه معرکه دیگر نگاه نباید داشت از گفتگوی این جوان آدمی معلوم

میشود که راست میگوید امروز و فردا کس بطلب امان میفرستند تو سعی کن که شخصی را
بهمرسانی تا بدرون قلعه بفرستیم و میرابراهیم را استمالت نمائیم و بعنایت و
مهربانی بسیار امیدوار گردانیم تا آن شیوه را که شعار خود ساخته است
بدون انکه بانصرام رساند از دست ندهد بنوعی نماید که در همین دو روز ذوالفقار
خان را بر سر برآمدن آورد اگر همین شخص که برآمده است چون از سر رشته کار واقف
است برفتن راضی شود بد نیست بعد از انکه اظهار این مطلب باو شد
جواب داد که از حکم چاره نیست و همین ساعت بجانب قلعه میروم واما گمان
آن ندارم که بعد از داخل شدن قلعه فرصت آن بیابم که میرابراهیم را توانم
دید تا به پیغام رسانیدن چه رسد چرا که تا من قدم بقلعه گذاشته ام مرا گرفته تحفه
ذوالفقار خان میبرند و او میفرماید که شکم مرا چاک کنند فرمودند پس کار او
نیست دیگری را باید پیدا کرد جعفر گفت البته چنین کسی بهم خواهی رسانید جعفر قبول
اینمعنی نمود پس از خاص و عام برخواسته بخلوتخانه خاص تشریف بردند درین روز
حکم شد که غله که از مزروعات قندهار جمع شده است و ذخیره که از هندوستان هم
آمده است به بقالان اردوی کیهان پوی حواله نمایند که بعوض بیع در آورند روز
چهارشنبه هجدهم رمضان المبارک آن ساده کار یکه نلوه که بواسطه
ارسال خبر فتح بدرگاه عالم پناه حکم شده بود که بسازند از نظر همایون
گذرانیدند پسند افتاد فرمودند که در همین چند روز آنرا مرصع نمایند و

بمتصدیان

بمتصدیان زرگرخانه باز فرمودند که از روز بروز آثار و علامت فتح ظاهر میشود
در ساختن این نلوه بسیار تاکید نمایند که زود ساخته شود خواب انشخص که
اول برآمده است یقین که بیجا نخواهد بود و سعی که میرابراهیم در سرشتری در با
آوردن ذوالفقار خان بملازمت ما میکند عبث نخواهد شد و چهار کلید مرصع نیز با این نلوه
بسازند که فرستادن کلید قلعه نیز با خبر فتح قلعه است اما باید که اینها همه در همین چند روز
ساخته شود درین باب حسب الارشاد مشتعلها محلکها نیز از متصدیان زرگرخانه نوشته شده
گرفتند یکی از سعادت اندوزان حضور پرنور حکم شد که رفته بسید محمود بگوید که جواب
حکمی که براجه جیسنگه در باب یورش یاد شده است بپرسد که چه اندیشیده بعد از
رفتن فرستاده پیش سید محمود و رفتن سید محمود نزد راجه جیسنگه و ابلاغ حکم جواب
داد که اگر اینمعنی پیشگاه خاطر قدسی مناظر پرتو انداخته است که معامله یورش
از من رو براه خواهد شد چه به ازین بنده حاضرم و بهرچه حکم شود ایستادگی
دارم اگر چنانچه بندهای دیگر نیز دران شریک خواهند بعد از بندهای
دیگر نیز صلاح این کار بپرسید و بهرچه قرار یابد این فدوی یکقدم
پیش است سوارانی که باستقبال این توپها رفته بودند درین روز پس
آمدند تا سیاه چشمه اثری از توپها ندیده بلکه نشنیده معاودت نمودند و آخر
این روز میرزا علی بیگ که در خدمت عمده الملک مهابتخان نسبت اخلاص
قدیم دارد و از مخصوصان لشکرخانست رقعه باین نوشته بود که فرار ذوالفقار خان

فرود

آمده بشرف ملازمت حالا متعاقب مشرف خواهد شد اما تفصیل اینخبر هیچ نه نوشته
بود و از جای دیگر نیز بگوش رسیده است که نوشته شود اگر اصلی پیدا خواهد کرد
وصورتی هم خواهد رسانید مفصلا بقید کتابت خواهد درآمد شخصی از مورچال
سعادتخان لشکروش از درون قلعه برآمده بسعادت زمین بوس مشرف
شد و پنجاه روپیه انعام یافت و بغایت خلعت نیز مخصوص گردید از تقریر او
بعرض رسید که از محصوران جمعی که بر کوه لکه بودند همه را از انجا بدرون قلعه طلبیده
اند تمکی صد و پنجاه کس را از تفنگچیان بواسطه احتیاط در انجا گذاشته و اراده
دارند که در اکثر مورچالهای درون قلعه همین دستور مردم ضرور برگذاشته جمعیت
خوبها درهم بسته بر سر یک مورچالها برآمده دست بردی نمایند حکم شد که
بجمیع مورچالها خبر کنند که انچه لازمه احتیاط است بتقدیم رسانیده باشند سه
کس از لشکر بختان بیگ آمده بسعادت ملازمت سرافرازی یافتند دو تن
از نوکران حسن سلطان حاکم جام و دیگری از تفنگچیان همراه خبر که از ان طرف
داشته همین بود که بختان بیگ با پنجهزار سوار هر روز بمنزلها و هر شب جائی
در نواحی زمینداور می باشند و علیقلی خان سپه سالار بفراه آمده است
اما از ملاحظه لشکر نصرت اثر یک قدم پیشتر نمی توانند گذاشت هرکدام را التفات
خلعت سرافرازی بخشیدند و بهر سه کس پانصد روپیه انعام مرحمت کردند
محمودخان که اهتمام بیلداران در مورچال عمدة الملک مهابتخان باو مقرر است

نقل میکرد

نقل میکرد که درین شب که دمدمه نزدیک بخندق رامی ساختیم نصف شب گذشته
معاینه دیدم که جمعی اطفال از خندق بیرون آمدند و مردی پیری پیش انها می آمد
وقتی که بمیدانی که در میان دمدمه و خندق واقعست آمدند مرد پیر فریاد
برآورد که دولت دولت اولاد مرتضی علیست علیه السلام بعد از ان
ان اطفال آواز بلند کردند که عمر شاه عباس زیاد تفنگچیان که دران دمدمه بودند
و قراولی می نمودند و از آمدن دشمنان آگاه می بودند این غوغا را شنیده
قصد نمودند که تفنگ بجانب انها سر دهند که همه از نظر غایب شدند هیچ معلوم نشد
که بزمین فرو رفتند یا باسمان بالا شدند یا خود را بخندق افکندند جمعی از تفنگچیان
نیز بر صدق این معنی گواهی دادند روز پنجشنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک
درین روز دو کس از محصوران که تخته بمورچال جعفر آمده یا از ریسمان
یا بتعلیم مشار الیه بموقف عرض رسانیدند که ذوالفقارخان با چندی سر
داری که در درون قلعه اند اراده آن دارند که امان طلبیده برآیند
اما التماس خواهند نمود که توپهای شاهی بانها عنایت شود و بار بردار
بجهت بار کردن احمال و اثقال خود بیابند و نه اسپ را بواسطه تفنگکش
نواب قدسی القاب نامزد کرده اند و بعد از نماز جمعه خداداد خان را
باین عزم بیرون خواهند فرستاد و میخواهند که یکی ازین امرای عظیم الشان
عمدة الملک مهابتخان و راجه جیسنگه یا عمدة الملک قلیج خان در میان باشند

و سبب امان خواستن انست که در قلعه شهرت یافته است که نواب قدسی القاب
جهانبانی بی انکه قلعه را مفتوح کرده اند و میل رفتن ندارند و این زمستان
را در اینجا خواهند گذرانید و رعایا را استمالت میکنند و مبلغهای گران
تقاوی باینها میدهند و مقرر نموده اند که بخاطر جمع بزراعت مشغول
باشند و این دلیلست روشن بر انکه بدون گرفتن قلعه مراجعت نخواهند
فرمود اگر معاودت مقرر نموده اند اینهمه برعایا نمیدادند و اینها را انقدر
رعایت نمیکردند و سوای این مقدمات خبر رسیدن توپهای معتبر
شده است و از این رهگذر واهمه بسیار بخاطر اینجماعه راه یافته است
و برآمدن را بخود قرار داده از استماع این خبر کمال شگفتگی حاصل شد
و بزبان الهام بیان گذرانیدند این خبری که با ان راستی است پنهان
نمی ماند و دل ما از ان خورسند نمیشود و این خبر بسیار دلچسپست البته معروض
تصدق خواهد بود و ملتمسات اینها همه بعز اجابت مقرون خواهد گردید
سوای انکه میگویند که بقول امرای ثلثه بیرون خواهیم امد جای که ما
باشیم دیگران چه کاره اند سهاهیش افغانان چه نور داشته باشد اگر دل
برآمدن خواهند داشت بقول جعفر یا غیر شخان خواهند که در معنی قول
اینها قول ماست القصه این خبر بجهت شگفتن گلهای امید لشکریان
باد از باد بهار رسیده اگرچه خبرهای دیگر خواب و خیالی بر بنیاد بسیار

خوبست

خوبست که باعث خلاصی عالمی خواهد شد مگر خنجر طلا و شمشیر و خلعت خاصه و هزار
روپیه نقد و اسپ با ان مژده رسانان از انعام مرحمت فرموده از غایت
عنایت و مهربانی های بادشاهانه سر افتخار رسانان بفلک دوار رسانیدند
درین روز محصوران پی به دو نقب تازه که بعد از خراب کردن نقب سابق
از مورچال جعفر شروع شده بود بردند و هر دو نقب را خراب کردند و چهل
کس از نقب کنان و نگاهبانان نقبها را هلاک گردانیدند و بعضی
از کشته ها را بردند و توپی بر مورچال جعفر زدند که نه کس را بر خاک هلاک ساختند
و هفت کس دیگر را زخمی گردانیدند و در اخر روز چندی از قلعه گیان
بر دمدمه مورچالیان عمدة الملک قلیج خان بر خندق ساخته اند برامده
و قبر و بسیار بر اتش داده بدرون دمدمه انداختند پنج کس از نوکران
خوب خان مشار الیه را بستیاز عدم گردانیدند و اکثر را سوختند محصوران
بواسطه پیش رفتن نقبها رو بروی هر دو دمدمه در پشته خاکریز پایین چاهی خندق حفر کرده
اند و شبها جمعی از قلعه برامده در انجا می نشینند و هم از دشمن و هم از نقب
دشمن خبردار می باشند چون جعفر از این مقدمه اطلاع یافت درین شب کرنا
از مردم خود فرموده که از دمدمه برامده و غافل بر سر اینها رفته دمار از روزگار
شان برآرند که ان کار باعث عبرت دیگران شده کسی دیگر برامدن بیرون
ان خندق جرات نتواند نمود و نقب نیز فراهم نتوانند رسانید ان خندق

کرفتها ناچار قدم جلادت و تهور را از دمدمه بیرون کذاشته و بخندق کلان
درآمده روانه شدند و خندق نشینان از آمدن ایشان آکاهی یافته مردم شیر
حاجی را خبردار ساخته و تا نزدیک رسیدن آن دلاوران معرکه بر دلی
بخندق ریز خاکریز هم خندق نشینان و هم قلعه کیان آن جماعه را نشانه
کلوله تفنک کردند و دوازده کس را فرصت معاودت شده و باقی چهل و شش نفر
دیکر درمیان خندق اول و کنار خندق دویم افتادند و سرها را بابی دادند و بعضی ازان
النشب درانجا ماندند و در شب دیکر محصوران بنا بر ازکرمی هوا و تعفن نعشها لشدید
با آن رضا دادند که ده کس را فرستاده آن نعشها را ازانجا برآورند و در
روز بقاسمی ان میر آتش عرض نمودند که فتح قلعه نزدیک است و ما توپ اسلان
و توپ بیربیان و توپ الملیدرم و توپ امام و توپ کلکه کوش را بهندوستان
خواهیم برد در فکر سرانجام باربرداری انها خواهند بود چراکه بیرون این توپها
نشانی ضرورست مردم هند آمده تماشای ان بکنند و به بینند که اینچنین
قلعه را مفتوح کردانیده‌ایم که این قسم توپها دران قلعه بوده است و عوض این
توپها جمیع توپها را که همراه آورده ایم و رای توپ کلان ابخان که از ایشان در لاهور
ریخته‌ایم درانجا کذاشته تشریف خواهیم برد روز جمعه بیستم رمضان المبارک
درین روز حکم بعمدة الملک رستم خان فتح جنگ و راجه رایسنکه و راجه امروده
را با جمیع راجپوتان و عمدة الملک نجابتخان با جمیع ازینکه درانجا تعین اند و جمعی دیکر

ازامرا

از امرا منصبداران بحضور نفرستند و اسباب بیوتی که درانجا با خود داشته
باشند نیز با نام برده باز روانه اردوی کیهان پوی نموده خود بجریده درانجا
بماند که هرکاه حکم طلب ایشان برسد در آمدن سرعت و رانکرانی ننموده باشند دریخ
مقرر بود که بواسطه طلب ایشان محصوران خداداد خان را بحضور پرنور فرستاده
عهد و قول که بران اعتماد توان نمود کرفته قلعه را خواهند سپرد تمام این روز مردم
لشکر انتظار آمدن او داشتند و بازارها را آب و جارو کشیده بودند و سواران
جابجا صف بسته ایستاده بودند و هر فوج جمعه در فراز فایض الانوار بابا حسن ابدال
بجمعی دست باد که از منابع آن مختصر دست و پا کم میکردند و تماشائیان از
بس که اشتیاق آمدن خداداد خان داشتند دران روز یکس ان
طرف راه زیارت و زیارت خداداد خان را از زیارت روضه مبارک ان
بزرکوار برخود مبارک دانسته تا تمام اما اثری ازان ظاهر نشد و خبری
نیامد بزعم فقر فتنهای موروجال ازحرمان نیامدن او حالتی دست داد
که میرسس همه مهیا نمودند که بعد ازچهار ماه روی صحرا خواهند دید و از دوازده غلجه
توپ و اینه تفنک و افتد زنبورک و شتر قبره درهای یافت دمی با ساتین جهد
کشیدند زمانه ابواب را اختیار بروی روزکار ایشان خواهد کشاد و مجنون شبانروز
لیکن نتیجه فتح خواهد داد و فریقین بی تفرقه ازیکدیکر جدا خواهند شد فهما
بنا امیدی مبدل کشته و دل شکسته شدند و کار بر ایشان مشکل تر کردید خصوصا

بخدام خواجه منکدرای و جوهرمل که آن یکی از ندمای نواب عمدة الملک مهابتخان
و این یکی جوکی باشیه ایشان که هر یک اینچنین خبر نامعقولی را که هر ابلهی نادانی
باآن دلیل که هنوز اسباب عجز محصوران هیچ خبر بهم نداده مورچالیان
از خندق نگذشته بودند و نقبها از انها پوشیده نمانده و دیوار قلعه از توپهای خسته
بهم نرسانیده و کومک شان شکست نیافته و بای در درون قلعه نیفتاده و کم
با انبارشان پی نبرده و چشمه و چاهشان خشک نگشته پی بکذب آن میبرد میخواستند
بدلایل و براهین صدق آن را ثابت کنند و اگر نامرادی که راست را از دروغ شکاف
می نهاد آن دو عزیزان دلش پژمرده و از نظر بر شنایها که دام تسخیر ارباب
هوش است نکردند از علو دران گفتگو منع میکرد جوابهای از معقولیت بیگانه
شنیده خاموش میشد از همه طرفه تر آنست که جمیع این خبرهای دروغ که شهرت
میکردند آنها بمحرمان مجلس خاص و ندمای بزم اختصاص نواب قدسی
القاب منتهی میشود اگر منشاء انتشار دروغهای بیرون مثل آمدن توپ
و سرانجام قشلاق و مردی شاه عباس اعتماد الدوله و شکست دادن کومک
از راه تدبیر خواهد بود که دشمن را بیدست و پای ساخته زیاد آورند اما مقصد از
دروغهای درونی مانند تمام شدن آذوقه و مصالح توپ و تفنگ و بی تابی
رعایا درون قلعه و کرم افتادن انبارها و خشک شدن آب چشمهها و چاههای
و تمنای طلب امان و نفاق سرداران درون قلعه با یکدیگر که قلعه گیان از
ترکی

همین کمتر نیاده بر آن اطلاع دارند خواهد بود خدا میداند که از برآمدن لاهور تا
امروز یک خبر راست از مردم این لشکر بگوش نرسیده هست هر شنیدن تا
وانکاشته شد دروغ برآمد افسوس که اگر راستی در میان می بود و کاری از
پیش میرفت منفعل نمیشدند و سخنان معاودت ناپسندیده کرد و باز در این روز خبر آمد
دو توپ خورد و بر قلعه در پنج گروهی قندهار واقع است شهرت می یافت
با ایرج خان حکم شد که بدستوری که قبل از این مأمور شده است با پنجهزار سوار با
استقبال آن توپها رفته و نقاره و کرنا همراه برده بشادیانه نواخته آن
توپها را بیاورد روز شنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک درین منزل نواب عمدة الملک
مهابتخان بشرف کورنش مشرف شده و شمشیر خاصه پسر نظر بهادر خویشگی بیران
سعادت اندوز یافت بعمدة الملک مهابتخان فرمودند که مهابتخان همراه سید
جعفر کوبی و عبدالنبی مرد کفتیم و تاکید فرمودیم که در پیش بردن نقبها کمال احتیاط
و خبرداری بکار برده نوعی نمایند که محصوران پی بنقبها نتوانند برد و فایده
بران مترتب نشد انقدر بی پروائی کردند که محصوران آن نقبها را یافته پر
نموده بودند و آب دران افکنده اند الحال بغیر از یورش علاجی نمانده است می باید یورش
کرد و سنبراهی انهارا در کنار آنها نهاده قلعه را مفتوح کردانید خاطر کو معروض
داشت که تبار مبارک است و بندها منتظر حکم اند مصرع هرچه فرمائی بجان ما بنده
فرمان بریم خصوصا این فدوی چشم بر اشارت ابرو دارم شمخال ارغون

مشار الیه پرسید که خانجو یورش چگونه خواهید کرد ایشان فرمودند که سرداران
رفته در دمدمه‌ها پیش خواهند نشست و تا میان خود را خواهند گفت که نزد بانهار
بجای دیوار قلعه برند و بالا روند شمس خان گفت ما غیر زودیم همراهیان ما پیش نخواهند
رفت و تا پنجهزاریان پیش قدمی نکنند ما قدم پیش نخواهیم گذاشت نواب قدسی القاب
بلند اقبال فرمودند که مهاتنجان راست میگوید اول سرداران در دمدمه‌ها پیش رفته
بنشینند و تا میان خود را بیورش مامور کرده اند بعد از ان که تا میان دیوار قلعه را
از قلعه گیان بستانند سرداران بجای دیوار بروند شمس خان بعرض رسانید که اصحاب
عالم با این رنگ پیش هرگز یورش نخواهد شد تا امرای بزرگ خود جرات ننموده قدم پیش نخواهند
گذاشت هیچ کس پیش نخواهد رفت و الا من کی تا نه بینم که امرای پنجهزاری بپای دیوار قلعه رسیده اند
از جای خود نخواهم حرکت کرد نواب قدسی القاب عالمیان مآب فرمودند که هرکس آنچه تعلل
خواهد کرد بهمان ساعت خواهم فرمود که سر او را از تن او جدا کنند شمس خان از معر و صدا
که ما بندگان را در دادن سر هیچ مضایقه نیست اما شاید که برادران ما که مدار زندگی
ما را کسی از تن ما جدا کند خاطر قدسی مآثر ازین عرض نامعقول او برآشفته نزدیک بان رسیده
بود که همه ران مجلس بهشت آسا را از اهمال در معامله یورش سر او را از تن او جدا بکنند که عمدة الملک
مهاتنجان برخواسته التماس نمود که صاحب عالم چرا از گفتار این جاهل مردم در سیم می شوند
اختیار سرهای بندها را صاحب دارند بهر جایی که بفرمایند می توانند بار داشت القدر
احسان و بنده پروری و غریب نوازی آبا و اجداد بر ذمه ما هست که ما بسری در راه شما

مضایقه

مضایقه نکنیم اگر بعد از کردن سر از عهده حقوق توانیم برآمد ازین چه بهتر این گفتگوی
بر اسر عجز و افکندگی خانمذکور آب بر آتش نواب قدسی القاب زد و شعله اطفای
نایره غضب سلطانی شد روز یکشنبه هشتم شهر رمضان المبارک
دو توپ که سابقا بهایی بر آمدن ... بود و غلام ایرج خان آورده آن توپهای بزرگ
گشته بود در سرکجی و خوشحالی آمده داخل از روی کیهان پوی کرده بانک
شادیانه آسمان بر لیا را نعره آن توپها بلند آوازه تر بود و شکافی بدیوار ... افتاد
و دست از دست بر ده کلید آهنگ قدم مسرت زد و توپهای آبکوشی قلعه گیان میکشیدند
و نقاره را نیز از طرف و ... انبساط بهادران آبی در پوست نمی گنجید و دیده بان
آن مژده را بگوش محصوران میرسانید نواب قدسی القاب جهانبانی از بهر
دیدن آنها برآمده فرمودند که در همانجا از هر کدام می و گلوله سر دهند که آنها خود
آواز آمدن خود را بآواز بلند بگوش قلعه گیان رسانیده جگر شان از آب
کنند و بنیاد صبر شان خراب که نبایند از ان بموجب حکم عالم ... زهر کدام ... گلوله
بجانب کوه گلکه افکنند اگر آن گلوله‌ها آب آتش توپهای کلان را که از دنبال آمده
رسیده رعایت نمیکند و بنیاد ان کوه را بر می انداختند بعد از تماشای این
حال بر دولتخانه همایون تشریف بردند راجه جیسنگه درین روز بشرف کورنش ممتاز
یافته بود و در باب یورش طرح افکنند مشورت جواب داد که صاحب عالم و
عالمیان سلامت آنکه راهی برون قلعه بکشاید هیچ کس قدم جرات پیش نمی تواند

گذاشت و بعد از آنکه راه وا شود بمجلس بمجلس نخواهد ماند و هر کس جانی خواهد داشت
در راه پیر و مرشد خود فدا خواهد نمود و همه پیرها از یکدیگر سبقت اندیشی خواهند کرد دیده باو
فرموده‌اند که معلوم است این همه توپها زیاده از دو چار راه نخواهد شد که طرف
غیرتخان و جعفر بوده باشد و ما میخواهیم که از هر چار جانب یورش بکنیم باز بعرض
رسانید که اگر از چهار طرف راه نشود از چهار طرف کاری خواهد شد و اگر از دو طرف
راه میشود از دو طرف دیگر کار نمیشود و باز دیگر گفتند که مگر نردبانها دیوار آن بالا
نمیتوان رفت قلعگیان باطرافی که رخنه خواهد شد مشغول خواهند بود و از اطراف
دیگر نردبان گذاشته درکمال آسانی خواهند توانست بالا رفت را چه معروض شده است
که نردبانها را جمعیتی در کار نیست یک نفر دار را چو نردبانها می تواند بست و یکی را از آنجا
مقوله باو هیچ نگفتند روز دوشنبه بیست و سیم رمضان المبارک درین روز حکم شد
که هر دو توپ را که یکی مریم و دیگری قلعه کشا نام داشت بمورچال غیرتخان برده
و بر دیوار قلعه و سبب برج دامن کوه که واقعست در میان لشکریان است
نعلا و سهتار یافته و مردم قلعه از برج بزرگ میگویند به بند نه و دیوار
را منهدم گردانند کارگذاران بموجب حکم عمل نموده هر دو توپ را
بمورچال مذکور رسانیده از غایت چابک دستی بدمدمه که بواسطه آن توپها
ساخته بودند شبا شب بالا بردند توپ قلعه کشا اگرچه کوتاه قد است اما دهن
کلان گلوله است و توپ مریم اگرچه گلوله اش خورد است اما بلند قامت است

بود که شروع بانداختن خواهد شد که از هر کدام معلوم خواهد گردید و دو پهر از شب گذشته رفته
جمعی از محصوران سر مورچال محمد عاقل از کوه فرود آمدند و مورچالیان را غافل
چندی را هلاک کرده سرهاشان را دست آویز خود ساختند و چندی دیگر را زخمی کرده
معاودت نمودند و در هنگام مراجعت هوشیاران آن مورچال خود را رسانیده و قدمی چند ایشانرا
را تعاقب نمودند و یک زخم کاری بیکی از محصوران زدند آن زخمی را قلعگیان بدست
بالا بردند عمدة الملک نجابتخان که داخل پیش رفقها بود از آن لشکر برگشته آمده
سعادت ملازمت دریافت حکم شد که هر شب چند کس خود را بمورچال محمد عاقل فرستاده
باشد که بلوازم حراست در آنجا قیام می نموده باشند بعد از این بخبر تحریر در آمده
که میرزا عبد الله از بند خندق که روبروی او بود جوی کنده آب آنرا به بند پایین
دست آن افکنده بود و از آن قدر خالی کرده و درین ایام بسبب کمی آب بعلت
شدت گرمی هوا مطلقا آب نیست بلکه بندهای دیگر نیز خشک گردیده چون معامله بنقبها
بهم شد و از هر مورچالی نقبی و آن نیست محصوران آگاهی یافته منهدم
گردانیدند بخاطر میرزا عبد الله رسید که کوچه سلامت بر بوتیمن بمیان خندق
برده و در آنجا سر از اکشوده دمدمه بسازد و جمعیت خوبی در آنجا بگذارند که بحمایت
آن جماعت نقب را بسهولت پیش توان برد چرا که هرگاه دمدمه در میان خندق
بسته شود راه آمدن قلعگیان بخندق مسدود خواهد شد و دست تصرف ایشان
از خراب کردن نقب کوتاه خواهد ماند و از ین دمدمه میان خندق رسانیدن

نقب بپای دیوار قلعه بیرون درکمال آسانی دست بهم خواهد داد و حقیقت
که فکر مخالفان بسیار درست بود اگر میسر میشد درین روز کوچه سرپوشیده را بیلداران
خندق آورده سرانرا بکشادند و جفتی چند نیز برده متصل اند مدمه نهادند
و قلعه گیان از همینی آگاهی یافته و پی بان مقصد برده اول کوچه سرپوشیده
را بضرب توپهای پی در پی درهم ریخته راه بازگشت را برامدهای درون
خندق مسدود گردانیدند و گلوله تفنگ سد راه درین آنجماعت گشت
آن دمدمه که هنوز استحکامی نگرفته بود بباد توپها گرفته کاران بیچاره ها
بکلی کشته سرپوش از سر کوچه سلامت برخواست و از راه بالا ماردا سابندات صح
مرگ شروع بباریدن کرد نه روی برگشتن ماند و نه طاقت ماندن
اکثران مردم را دست و پا درهم شکست چون قلعه گیان دیدند
که قوتی در ایشان نمانده از قلعه برامدند و بر سر آنجماعت هجوم آوردند
و جماعتی را بواسطه آنکه امداد این مورچال درون خندق
نتوانستند کرد بر سر مورچال جعفر فرستاده ند و طایفه را بهمین
قصد بر سر مورچال قاسم خان تعین کردند که بیرون
خندق در آمده ساعت بساعت ببالای دمدمهای
در آمده حقه بدرون آن می افکندند و آنها را بخود مشغول داشته فرصت کار
دیگر نمیدادند تا یکپهر روز این هنگامه را گرم داشتند چون جعفر دید که او را قوت مقاومت

نمیشد

بهند توپ انداز خود را گفت که به انداختن توپهای پی در پی مدد آنها بکنند
و آن بلاهای سیاه را از سر مورچالیان میرزا عبدالله وا رهانند و اول
توپی که وا کرد بر دمدمه میرزا عبدالله زد که چهارده کس از آفت آن
هلاک گشتند و درین شورش جمعی کثیر از عمله و فعله آن دمدمه تلف گشتند
و انرا با کوچه سلامتی که تا اند مدمه کنده بودند ویران کردند سنجری بر پا شده
بود که باعث فنای مردم بسیاری از مردم این هرسه مورچال گشت و تا آخر
روز مرده و زخمی ازین هرسه مورچال بیرون می آوردند عدد ایشان ازین
قیاس میتوان نمود عدد کشتهای مورچال میرزا عبدالله آنچه بتحقیق پیوست
جمله یکصد و پنجاه و شش است منصب و یک سپاهی و نود و پنج بیلدار سوای مردم
زخمی و از کشتها بر برده بودند و از زخمیها اسامی و علتهای مذکور را بر آنهای
کشتگان برکرده بدرون قلعه بردند و در مدت این چنین شوخی از این
شوخ چشمان هرگز بوقوع نیامده بود و از ابتدای شروع بنقب کندن شده تا
امروز بدفعات سی و پنج نقب را قلعه گیان یافته منهدم گردانیدند
و از انهدام هر نقبی جمع کثیر ضایع کردند چنانچه ایمای بآن رفته است روز سه
شنبه بیست و چهارم شهر رمضان از لطایف تدبیراتی که درین سفر
نصرت اثر واقع شده یکی اینست که چون در دار السلطنه لاهور تهیه اسباب
قلعه گیری می نمودند ارباب کفایت با وجود آنکه مقصد شتر بچه که در بسیار بهم نرسید

وقریب هزار فرد و رسنهای بلند بواسطهٔ زینه پایه که بهیچ کار نیامد همراه
گرفته بودند بعرض رسانیدند که سنگتراشان در کار سعادت همت خواهند بود
و در قندهار سنگ بسیار است اینهمه گلولهٔ آهن ساختن و چندین شتر را در
زیر بار آن دادن و آنرا بقندهار بردن از طریق کفایت دور است گلولهای
این توپها را سنگتراشان در همانجا طیار خواهند کرد هیچکدام طرف تأنی
این کفایت را ملاحظه نکرده این رای را پسندیده قرار براینمعنی داده
داده بودند و بعد از رسیدن بقندهار سنگتراشان بموجب قرارداد
بتراشیدن گلوله مشغول شدند و در پنج شش ماه که قلعه قبل توپها دو تو
و سنگتراشان از دنبال همین کار میکردند و گلولهٔ بسیار تراشیده بر سر هم
ریختند اما از ظرفه کاریهای زمانه دارو و عطای این کار از سختی و سستی
بنا زمودگی ملاحظه سنگ سختی و سستی نکرده از سنگهای کوه بابا ولی که در
سستی و نرمی بودن گلولها را سر انجام نموده بعد از آنکه توپ قلعه کشا رسید و در
گذشته آنرا ببالای دمدمه برده و بر شروع بانداختن گلولها کردند تا گلوله از توپ
برمی آمد هم در هوا از زور باروت پارچه پارچه می شد و هیچ فایده بران مترتب نمیگردید
متصدیان توپخانه بهم جست و پا کم کردند بواسطهٔ این هر چهار توپ کلان از لاهور آورده
اند همگی بهمت گلولهٔ آهنین بر داشته بودند زود و تنگی گلولهای سنگین باعث تفحص
آن گلولها کردید ظاهر شد که تحویلدار بجهت قلت جود و عدم آن گلولها را مساوی

دانسته در نواحی ملتان و عالم خان که علاوه زران بود آن گلولها را انداخته در
عوض شتر آنرا غله بار کرده آورده است باوجود آنکه این خطای عظیم مغضوب گردید
بهمه حال اگر این گلولها می بودند معلوم می شد که آوردن آن توپها چه نتیجه داشت
الحال آوردن و بردن آنها بیفایده مشهور است که ترکی اراده حج نموده و چون
بمکه معظمه رسید و زیارت کعبه را دریافت شنیده بود که آن خانه خداست
از عربی سوال کرد که خدای عز و جل کجاست که من او را ببینم آن عرب جواب ادا کرد که
ترک نادان کسی خدا را دیده است گفت پس این خانه را که در آن خدا را نمیتوان دید چرا
خانه خدا میگویند عرب گفت خدا را جا و مقام نیست و او احتیاج بخانه ندارد و چون
این خانه از همه جا برگزیده است بخود منسوب گردانیده است این خانه را
خانه خدا میگویند نه آنکه خود در اینجا می باشد ترک از این سخن در هم شد
و مناسک حج بجا نیاورده روانه مدینه سکینه گردید که بدیدار فیض
الانوار حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مشرف شود که اگر خدا را در دنیا
پیغمبر را ملاقات دست نماید وقتی که بمدینه آمد و بر وی ظاهر شد که ایشان نیز از
دار فنا بدار بقا رحلت فرموده اند از آنجا نیز بی نیل مقصود بوطن
مراجعت کرد چون خویشان و قومان و آشنایان بدیدن او آمدند و مبارکباد
حج را بجا آوردند ترک از روی آزردگی با ایشان گفت چه مبارکباد که نه خدا
خود در خانه اش بود و پیغمبر مرده بود این راه دور و دراز را عبث رفتم و آمدم

وعبث آمده ایم چون این وچیزی که درین دو روز رو داده بعرض عالی متعالی
رسیده خاطر قدسی مآثر از استماع آن بسیار درهم شد چرا که اعتماد تمام بر توب
ونقب بود و قدری بدست نیامدن قلعه که بارگاه خیال دور اندیش
حاشیه نشینان محفل بهشت آئین بار نمی یافت در دل عبور نمود
بندهای حاضر فرمودند که تا ما در هندوستان بودیم بحکیس حقیقت
این قلعه وقلعه گیران را چنانچه دیده شد وهمه دیده رفته بودند اغماض نموده
از راه نفاق بعرض ما نرسانیدند الا مهابتخان که یکمرتبه در راه وقتی که
ما ملازمت نمودن ذو الفقار خان را باو گفته بودیم او بما عرض کرد که ذو الفقار
خان از درون قلعه ما را خواهد دید اما ما او را نخواهیم دید و این سخن
را راست گفته بود و دیگران همه دولتخواه و مخالف بودند و اگر مهابتخان
در لاهور بملازمت ما نرسیده و این سخن را از وی می شنیدیم هرگز اراده آمدن
اینجا نمی کردیم و الحال که آمده ایم و چهار ماه شد که این قلعه را محا
صره کرده ایم هر تدبیری که میکنیم خلاف تقدیر رو می نماید و هر
اندیشه که در باب فتح آن می اندیشیم سودی نمی بخشید گویا شیاطین انس را
جمع کرده باین قلعه در آورده اند که مطلقا آنها را [illegible] و خیالات را
آن انکه بخاطر خطور کند در می یابند و فکران میکنند بندهای ما هیچ سحری نکردند که آنها
باطل السحری نکردند و هیچ کوچه پیش نبردند که پیش از آنها نکردند و هیچ نقبی پنهانی نزدند که از راه

یافتند

یافتند و خراب ساختند هر چه بندهای ما می بندند آنها باسانی میگشایند و بندهای
دیگر بر آن میگذارند و هر کوچه که آنها میزنند آنها می توانند که گشاد کار
از فکر و تدبیر گذشته است نگر از آن راه رفته تدبیر را دست بکشیم حسب الحال
بیعلاج ترک محاصره می باید کرد و بهندوستان مراجعت باید نمود چرا نم که جواب شاه
چه را چه خواهم گفت و چه روی با ایشان خواهم نمود محرمان بعرض رسانیدند که حضرت عالم سلامت
پادشاهان از این قسم چیزها چه بسیار شده است که سلاطین عالی مقدار و خواقین ذوی الاقتدار
اینچنین قلاع را قبل نموده و سهل ترین سببی از اسباب ترک محاصره کرده الحمد لله
والمنة که از دشمن غلبه روی نموده است و در هیچ باب کمی وقوع نیامده است اگر طول
محاصره ممکن بودی این قلعه البته مفتوح گشتی اما با موسم سرما که قضیه آسمانیست
چه توان کرد زمستان بر سر رسیده و بودن ما مردم تاب هوای گرم سیر بود در شیر
یافته ایم در این سرزمین از محالاتست بار باقی صحبت با قرابتها را دیدیم و از بوم
و دانستیم که بکدام قسم با آنها کشتی باید گرفت امسال گذشت سال آینده این
راه را بسته نخواهند کرد و در آن سال هم آمدن آسانست و هم قلعه
گرفتن بعد از تمام این گفتگو از زده از خلوت خانه برخاسته بحرم سرای
شریف از آن روز فرمودند و یکی از عمده های درگاه این حقیقت
را بعمدة الملک مهابتخان پیغام نمود در روز چهار شنبه بیست و پنجم رمضان
جعفر را در وقت غسلخانه شب بحضور پرنور طلب فرموده باو گفتند که معامله قندهار تو

از پیش نرفت و کاری که تو پنها خواهند کرد معلوم کرده بالحال چه تدبیر باید کرد
که معامله فتح این قلعه صورت بهم رساینده چون او لاف و گزاف در اپ و بال خود شکسته
از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و کامکاری پرواز کرده بود و در تمغات
هر گاه مذکوری از قلعه و قلعه کیان در میان آمده گرفتن قلعه و قید و بند قلعه
کیان را در کمال آسانی وا نموده و فرصت آن کار را بدیگری نداده است هر روز
تمهد گرفتن قلعه را بنوعی خاطر نشان میکرد گاهی سرداران قلعه را بر سر آمان
می آورد و بامداد مردان غیب دیوار قلعه بخندق می افگند و گاهی در سه چهار
روز نقب را پیش برده و برانیدن شیر حاجی و شهر بند و یورش کردن را
معطل بحکم صاحب عالم میگذاشت گاهی نقب را از زیر برده و گذرانیده
و در تحت نشیمن ذو الفقار خان سر بر می آورد و با هزاران جوان مسلح و مکمل
از آنجا بر آمده او را و متابعان او را بقتل میرسانید و در بعضی اوقات
که از همه اینها در می ماند جمعی را بلباس ارباب عزت و اصحاب
سحر بهم رسانیده آنها را وسیله بر آمدن آن کار میگردانید در جواب
این حکم عرض کرد که صاحب عالم سلامت چرا اینقدر تعجیل میفرمایند از من تا قلعه یکی
ده پانزده گز مانده است در پنج روز دیگر خود را بپای دیوار شیر حاجی میرسانم و
نردبان بدیوار گذاشته بالا میروم و آتش در اینها و قلعه و قلعه کیان میزنم نقب اگر
پیش نرود گو مرو و توپ اگر کار نکند گو مکن من هستیم و اقبال صاحب عالم بر سر منست

هست اینها

هست از اینها چه پروا اما بالفعل حکم شود که چهارده نردبان بجز غنایت کنند و دو
روز پنجم جانفشانی مرا ملاحظه نمایند تماشا عجب است پسر شیخ موسی گیلانی که داروغه
چوب و تخته بود فرمودند که چهارده نردبان را بدمدمه جعفر برساند بعد از آن او را
رخصت فرمودند و از بازیچه‌های آسمانی در همین شب چند کس از محصوران را ده
دست بردی بدمدمه جعفر آمدند و تفنگچیان را که بواسطه قراولی و پاسبانی بر فصیل دمدمه
بر آورده بودند بخواب یافته از ملاحظه آنکه دیگران آگاهی نیابند بکشتن و بستن
مقید نشده چیرها و تفنگهای آنها را بر داشته بدر رفتند صبح عمدة الملک نجابتخان
بسعادت کورنش سرافرازی یافته حقیقت نقل جعفر را بابا و اظهار فرمودند و حکم
کردند که شما خود برفاقت لشکرخان بمورچال او رفته ببینند که آنچه او قبول
کرده در قبه ست طرف وقوعی دارد یا ندارد و درین نجرو زکاری از پیش
می تواند برد آن هر دو بزرگ حسب الحکم بمورچال او آمدند و کار او و انتظار او دیدند
و گفتار او را شنیدند هر گاه ملاحظه کار او میکردند دمدمه خاکریزش
که مدار کارش بود بر آنست و همگی نقب است که بخندق در آمده بود ده
ذرع دیگر بحساب کار گذشته مدت مدید کار باید کرد تا بپای شیر
حاجی برسد باقی مانده دست تصرف او از همه جا کوتاه می یافتند و هر دو
که گوش بر گفتار او می نهادند که امروز همچنین و فردا نجاتخان و پس فردا تقیم
و پس فردا آن طور کرده روز پنجم داخل شهر حاجی و قلعه می شوم او را قلعه گیرد قلعه

کیانرا بدست او اسیر میدید بهر حال بعد از استماع این ملاحظه آن بحضور پرنور جرأت
نموده بعرض رسانیدند که هنوز خیلکی کار بنظر در می آید اما از تلاشی که جعفر میکند دور
نیست که درین سه چهار روز خود را بجائی که قرار داده است برساند وعده برنزدا
حقیقت کار بعد ازین زودی معلوم خواهد شد اگرچه گلولهای توپ جنگی کار چنانچه گفته
شد در هوا چند پاره میگشت و هیچ معلوم نمیگردید که گلوله آن کجا رفت و کجا
افتاد اما چون صدا و ندا و غوغایی داشت قلعه کیانرا گمان می افکند هر روز
سه چهار گلوله از آن میرسید و در آخر این فرار از صدمه آن هم دیوار میشکست
فرو ریخت و هم پایه گردون شکست و چند روزی که باز این هر دو توپ صحبت
شود از صدا و ندا نیز باز ماند روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک
صبحی محصوران از ادای نماز فارغ شده شروع بنواختن شادیانه نمودند تا بهم
روز برآمده هم در قلعه و هم در بالای کوه که از نواختن آن گوشها
کر داشتند که تا از بیحیایی خود را بر پا کرده دم بدم نعره میداشت
و نقاره پوست بی شرم بر روی کشیده غوغایی در عالم افکنده اما هیچ معلوم نشد
که بسبب ندا و صدای بی فایده چه بود درین روز بیلداران مورچال امیر
عبدالله و جعفر بحضور پرنور رفته استغاثه نمودند که دیگر در پیش
و مورچال کار کردن از دست ما بر نمی آید تا امروز هزار کس از پیش بندها کشته
شده اند و باقی مانده ها را النقد روا هم دریافته است که بهیچکدام قدم پیش نتوانند

گذارند

گذاشت در جایی که هر روزی سی و چهل و پنجاه کس خاک هلاک افتد زهره شیران
در آنجا آب میشود ما فقیران در چه حساب باشیم و چگونه دل و دست در
چنان مکانی قوت دهیم که توانیم کاری کرد همه روی نیاز باین آستان آورده
نشان آورده سر بندگی بر خط فرمان برداری داریم اگر عفو سلطانی بر عجز ما
ببخشاید و بر اهل و عیال ما بیکسان رحم آرد چه بهتر ازین و اگر سزاوار بخشایش
نباشیم هم برین درگاه کار ما را بباز زند و گشتن ما را بدشمنان نفیند از ندب
چوبی تنگ نوشته است بر سر هلاک ٭ بدست و لای ام خوشتر هلاک جوان
ملتمس ایشان بعرض عالی متعالی رسید بمیانجیان حکم شد که آنها را دلاسا
کرده بر سر کار فرستند هر چند استمالت و دلاسای آنها نمودند فایده
بر آن مترتب نشد آخر الامر هفت نفر از مهتران ایشان را بعنایت خلعت
امتیاز بخشیده قرار دادند که تا سه روز دیگر که اینها می وعده جعفر است در آن
مورچالها کار نکنند و بعد از آن بکنند و سایر بیلداران را هزار روپیه انعام
مرحمت فرمودند در همین وقت سردار بیلداران مورچال
میرزا عبدالله بعرض رسانید که در روز سه شنبه بیست و سیوم نود و پنج بیلداران
بکار آمده اند و متصدیان آن مورچال بواسطه رفع بدنامی قوتی نام چند کس نوشته میدهند و از
باقی نیمه هند آنها همه در سرکار خاصه شریفه مطالبات دارند مطالبه بکار آمده ها معاف مطالبه
انعقاد و تخفیف دیگر را که جواب خواهی گفت بعد از عرض این التماس حکم شد که باد بگویند

اگر اینجا عبث گذشته نمی شد ندار عهده مطالبه آنها که بر می آمد همان شخص مطالبه را
بوصول خواهد رسانید چون داد خواه بیچاره دید که بخت بد بر سر مطالبه شد
بوستن طلب مطالبه شد انعام و بخشش از میان میرود و مطالبه بکردن می
افتد با متابعان خود یکمرتبه فریاد برکشیدند و گفتند صد صد کس دیوانه اند
که یکجا بمیرند بغیر از آنکه دشمن بر دستی ایشان را بکشد چون این غوغا بسمع همایون
رسید فرمودند که بآنها بگوئید که وقتیکه میرزا حبیب الله بکورنش خواهد آمد
باو حکم خواهیم کرد که شما را آزرده نکند بآن انعام و این امید تن بکار بسته
روز و روز داده برگشتند نصیر خان و لد نصیر خان و بهوپت رای گماشته
رانای زمیندار مشهور هندوستان با جمعی که باین مهم تعین شده بودند و
خوشحال بیگ کاشغری از درگاه والا آمده بشرف ملازمت مشرف شدند
راجه امروده و قباد خان و طاهر خان و میرزا روح الله و جمعی دیگر از جسونتیه
که همراه عمدة الملک رستم خان تعیناب بودند بموجب طلب از آن آمده سعادت
ملازمت را در یافتند و سبب طلب اینجماعت آن است که چون در خاطر قدسی باثر مصمم گشته
که بدون یورش فتح این قلعه میسر نمیشود و هر تدبیری که عقلا در آن اختیار نموده اند
و بکار برده اند بغیر از یورش که آخر الدوا است فایده ندارد لهذا قرار بر آن داده اند
که چون ایام کوچ نزدیک رسید و تا آنوقت توپها نیز خواهد رسید هر گاه توپها دوراها
هموار ساخته و تفنگچیان تفنگها بر آن بستند هیاها نزد خواهند فرو گرفت و یورش نمایند و قلعه را هر گاه تا خواه

مسخر ساخته

مسخر ساخته بدولت و اقبال عازم هندوستان گردند بیت بیا تا کمک بلبل و قمری
اگر بخوشی می علاج کی کنم آخر الدوا الکی بواسطه همین کار نام برده ما را از
قلع سبب طلب فرموده اند و هر کدام را مورچالی تعین کردند از آنها میرزا روح الله
بمورچال عمدة الملک مهابتخان آمده است از تواریخ گذشته بوضوح پیوسته که
بسبب سستی سنگ گلوله توپ جهانکشا پاره پاره می شد بنابر آن علاج آن نور را
بخاطر رسید که آتش بسیار در گلوله پیچیده در توپ می انداخته باشند
که بمجرد بر آمدن گلوله از دهن توپ نمی شکسته باشند و این دوا آنقدر
نتیجه داده بود که معلوم میکرد دید که گلوله از توپ درست بر آمده است چون
این تدبیر در محفل بهشت نظیر مذکور شد از این ادا مجلسیان خاص انصافاً اقرار کردند
که روی گلولها را بوت خام کشیده افتاب خشک نموده می انداخته باشند
باری استحکام این جرم البته از سنگ زیاده خواهد بود و دیگر همین در تیشهایی
گذشته آن بسیار بجانب قلعه سر میدادند و اکثر آنها نظر می آمد که از بت
قلعه گذشته بجنب و پا سببدار میرفت و در لشکر خود می افتاد و هر جماعه این مقدم حمل
بر یکی جسنری میکردند مسلمانان از زبونی بارود است دانستند و رافضیان اثنا
دلیل کرامات قلعگیان میگرفتند چون جمع رجال قلعه و دور بود عجب آن بسیع ظاهر نشد و در بنولا
مورچالها نزدیک خندق رسیده و نزاکتها و شیرین کاریها و چوبستها تفنگچیان قلعه مشاهده میرود
معلوم شد که هر گاه بای بسوی قلعه از لشکر رسید هند جماعه از تفنگچیان

قلعه کرفتنکهای کلان که باصطلاح آنها انرا جزایری و بزبان هندی ابزار جنکی
کویند دارند فراهم آمده بیکمرتبه چند تفنک از جانب چپ و راست بطرف آن سمت
میشد و از ان تفنکها البته یکی بان میرسد اکر جانب راست میرسد
بازا بجانب چپ میکردانند و اکر از چپ میخورد دیجانب راست میبرد از مشاهده
این حال هم رای مسلمانان و هم اعتقاد رافضیان هر دو باطل برامده و خامه
انصاف سجل را حمت باد رادران کار بنام تفنکچیان قلعه نوشت درین ایام
محصوران و رسش را رسانیده اند از صدبان یکی تا تن بدرون قلعه میرود
آخر این روز سقای از درون قلعه برآمده از تقریر او بعرض رسید که روز
اول که شروع بانداختن توپ جهانکار کرده بودند کلوله اول توپ بر جای
که ذو الفقار خان با جمعی کثیر نشسته بود رسید برسم معهود پنجاه شصت
پاره میشود از ان پارها فراخور دولت و تا بحصه ذو الفقار خان
میرسد یکی بر کمرش منخورد و یکی بر شانه اش و مجلسیان هر کدام
یک پاره رسیده پنجاه کس زخمی می شوند تا نه دیکر که بحساب سقا باقی
مانده است چه شده باشند بهمه حال ذو الفقار خان را از ضرب آن
سنکپاره ها چندان کوفت در می یابد که کارش به بیهوشی میکشید
حاضران خود همه تو خورده بخود کرفتار بودند جمعی دیکر از نیمی اطلاع
یافته او را کرد آوری میکنند کر جاسی بیک و مراد بیک انیس الدوله زنجیت

خود را باو رسانیده هم مرهم ساز بواسطه او می شوند و تصمیم ق ده صدقه
بسیاری داده اند و مرهمها بر زخمها کذاشتند شفا از یاده برین از طول
چیزی نبود نهانیش اینقدر میکفت که غم دو است انخبر باعث انبساط خاطرها
کردید چون ان سقا بسیار مجهول الاوضاع بود حاکمی ببیب وسیله انعام و خلعتی فرا
خور حالها و مرحمت سرفرمودند و بشرط این خبر صدق او را بوعده عنایت منصب و
اسب و زر امیدوار کردانیدند و خفیه کشتن کذب انرا الزام کرده نکاهبانان
برو کماشتند و محمد صالح مشرف توپخانه خاصه شریفه را که باهتمام او توپهای مور
چال غیر تخان نامزد است بعنایت خلعت خاص و اسپ عراقی بجلدوی این
کار سرافرازی یافته بخشیدند و توپ اندازان را خلعت و زر داده و مهرها
سرشار کرد که از اثر آن چوب خشک کل و سنک خارا لعل و استخوان صدف در بیده
درباره محمد صالح و توپ اندازان موقوف به تحقیق آن کردانیدند از مطالع
سواد صحایف کذشته ظاهر است که این قلعه نه از دقه داشت و نه مصالح
و نه مرد و نه کومک و همین یک سرداری که بذات واحد خود تا سه
ماه و چند روز انرا نکاه داشته است الحال که او هم زخم کاری برداشت
و پهلو به بستر ناتوانی کذاشته بفکر قلعه داری نمیتواند برداخت
اکر در نیوفت این قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآید
چه سبب از این انجمن لشکر جو تخوار که مانعی راه بجانه خالی یافته باشند اما اکر

مانعی رو داد قلعه بدست نیفتاد چه ره بهندستان خواهیم برد و جواب طعن
هندوستانیان را چه خواهیم گفت و دشمن را بیش از آنکه زبردست خود کرده باشند
زبون وانمودن ضعف خود بر همگنان ظاهر کردنست مصرع دشمن نتوان
حقیر و بیچاره شمرد روز جمعه بیست و هفتم رمضان درین روز خبر رسید که توپ
فتح مبارک که درین سال در دار السلطنه لاهور ریخته بودند بر در قلعه رسیده
از استماع این نوید شگفتگی تمام حاصل شد بحضار مجلس بهشت آئین فرمودند
که آمدن توپ بسیار خوب شده بعون الله تعالی این توپها را بر قلعه بسته
با زمین برابر کرده بعد از آن یکی از معتمدان را بدرون قلعه بواسطه الزام
حجت میفرستیم و بذو الفقار خان پیغام میکنیم که هنوز دستگاه عفو ما
وسیع است و شما را امان خواهیم داد و از کردار گذشته خود پشیمان شده بیا
و ما را ملازمت کن و قلعه را بسپار و الا بعد ازین در امان نخواهد شد و غضب
سلطانی سزای ترا و همراهیان ترا در کنار تو خواهد نهاد بیت من آنچه
شرط بلاغست با تو میگویم ** تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال اگر جوابی که
بر وفق مراد ما جواب داد چه بهتر ازین و اگر نداد موافق آن فکر کرده
خواهد شد بار با برج خان بخشی حکم شد که چهار فیل نقاره و شتر کرنا و نه اسپ نقاره
خود را با جمعی مستعد باستقبال توپها برده و بزینت و آرایش تمام توپ را بمورچال جعفر برد
مقرر فرمودند که خود هم فردا به بهانه شکار رفته و اقبال تماشای این توپ سوار

شوند

شوند چون درین روز جعفر از زخم خوردن قلعه دار خبردار شده در ساعت
بحضور پرنور آمده بنوعی که گویی از آن خبری ندارد بعرض رسانید که دیروز ذو الفقار
خان بتماشای مورچال فدائی خان آمده و من آمدن او را دریافته او را تفنگ زدم و پنج شش
نمودم که مردم هجوم کرده نعش او را برداشته بردند بر این میانه او و غیرت
خان گفتگوها بوقوع آمده اما آخر زخم توپ و تفنگ پنهان نخواهد ماند و دروغ
و راست اشتهار خواهد یافت و دمدمه توپ چیکاره که الحال بتوپ قلعه کشا شهرت
یافته سبب باینه کردن آن که منهدم شده بود و شکسته بود باز ساخته توپ
را بالا برده گلولها متعدد بر قلعه سر دادند اما از صدمه آن کاری که توقع بود
ظاهر نشد نونهال بوستان اجلال سلطان سلیمان شکوه در دولتخانه خود
مانند قلعه قندهار قلعه ساخته و در پس پشت آن خاک توده بطرز کوه
انباشته و مانند برجهای که بران کوه بجانب چهل زینه است برج
برافراشتن کرده و بعدد توپهای درون قلعه و توپهای لشکر ظفر اثر
توپهای آهنین ساخته برج برج و مورچال بمورچال نصب کرده و جمعی از
غلامهای خردسال را بقلعه داری و برخی را بمحاصره مقرر فرموده
بودند و صورت ذو الفقار خان را که زخم خورده افتاده بود در اندرون
قلعه ساخته بودند با ایشان و لشکر سعادت بتماشای آن اشتغال می نمودند آن
غلام بچها از درون و بیرون توپ بر یکدیگر می انداختند و هر قضیه در درون و بیرون

قلعه بوقوع می آمد از مورچال پیش بردن و بر سر مورچال بیرون آمدن و نقب زدن
و نقبها رفتن و انرا خراب کردن و سر بریدن و بدرون قلعه بردن آن غلامها
حکم می شد که بعینه بعمل می آوردند که بیرونیان همان روش و مدعا را پیش برده
نقب میبردند و درونیان سر مورچالها بر آمده و نقب را ویران کرده بجای
سر چیره بیرونیان را بر داشته بدرون میبردند و از کنگرها آویزان میکردند
سوای برج چهل زینه که چون راجه راجروپ بر گرفتن آن برج لاف و گزاف
بسیاری زده بود و هیچ کاری نساخته طبایع لشکر او کشته بودند و هر که
زبانی داشت او را به بدی نام میبرد و در عوض چیرها گفتهها را از آن برج
می آویختند و هر گاه غلام بچه سر از زیر آن برج بر می آورد و منصب راجروپ
غلام بچهای درونی نقش بر سر او میزدند و زیری یکی از توپهای شکسته نزدیک بود
که چشم زخمی بآن درة التاج سلطنت برسد الحمد لله که بخیر گذشت و دریتن
نواب قدسی القاب و لنجانه ایشانرا از فیض قدوم خود رشک گلستان
ارم گردانیدند و آن هنگامه را تماشا فرموده چیرهای بجای سر از کنگره
آویخته دیدند و از بیمعنی بسیار در رشتند و از حرارت آفتاب غضب آن
نوگل بوستان جلال را پژمرده گردانیده فرمودند که اگر شما بسیار میل این تماشا داشته باشید
دارید بغیر تنجان نالیق شماست و مورچال او در معنی بشما تعلق دارد بروید و در انجا
از شنیدن این حکم واجب الانقیاد مستعد رفتن شدند چون اراده بر آمدن از دولتخانه

نمودند بازان ایشانرا بحضور طلب فرموده از روی عنایت و مهربانی در بغل کشیده
بازان نتیجه بهار اقبال را از فیض نسیم التفات شگفتگی بخشیدند و با ایشان
فرمودند که ما و شما را می باید که شگون نیک بگیریم و فال نیک بزنیم نه آنکه مردم
خود را از کنگره آویزان کنیم من بعد اینچنین نکنید و اگر اراده سیر اینچنین داشته
باشید سرهای قزلباشان را در مورچالها بیاورید مخدوم زاده با فنجان سیر
از نادانی بازی خورده این بازیچه خود ساخته بود و از استماع این خبر ترک
آن بازی نمود و در هیچ بازاری نیست که اطفال آنها از قلعه ساخته این
بازی را میکرده باشند از قلعهای بابی که سنقدان تفنگ و از قلعهای
کاو و خشتر توپ تخت تیرداده ور گرد و هر قلعه چند طفل زخمی افتاده اند و تا
حال بهمین بازی مشغول اند روز شنبه بیست و هشتم رمضان المبارک چون
پیش از این که توپ قلعه کشا و مریم بمورچال غیر تنجان بیاید توپهای
که در آن مورچال بودند بر برج دو منگوه بسته اکثرا منهدم ساخته بودند قلعه
گیان انرا از درون با ازار سر نو برآورده بودند و دریتن ایام با تمام رسیده و همان
توپی که سابق بر آن برج بود شروع بانداختن کردند حقا که در ساختن
آن ید بیضا نموده اند برابر آنچه بهتر از پیشتر و مستحکم تر از آن ساختند
لشکریان آنرا قبل از این دیده بودند و الحال می بینند حیران میشوند
که با وجود آنکه همیشه شب و روز نشانه توپ بود چه قسم بر ساختن آن جرأت نموده اند

وولبیت روبه انعام یافت و حکم شد که چوکیه داران همه جا بر سر راهای راه
در روضه منوره باخبر باشند که قلعه کیان هرگاه تابوت ذو الفقارخان
را بانجا میبرده باشند دستگیر نمایند جعفر از استماع این خبر تاسف بسیار خورد و بهم
صحبتان خود اظهار نمود که اگر من اینچنین میدانستم در لاهور هزار مرغ را که بسبب آن
زنی که باید خورد میخوردم که تا حال پر برمی آوردم و پرواز کرده خود را بدرون
قلعه می انداختم و قلعه را مسخر و قلعه کیان را اسیر میگردانیدم و این آرزو را از
دل عالمی بر میداشتم وجهانی را از کشش نمکشی هائی می بخشیدم و بعد از روزی چند یکی
دیگر از قلعه بر آمده اظهار نمود که قلعه کیان بواسطه کوچ لشکر فیروزی اثر
از فتنه ها رهائی یافته جمعی از ارباب دعوت را بختم دعای سیفی واداشته اند محرمان رکاب
جلال را از استماع این سخن بخاطر رسید که شخصی را که در دعوت دعائی کرد مدد
و دخلی باشد بهم رسانیدن تا او نیز بجهت فتح این قلعه آن دعا را نظم نظم
که در میان ارباب دعوت مقرر است ختم کند بعد از تفحص بسیار شخصی بهم
رسید که او نیز بواسطه مراجعت لشکر ظفر پیکر به هندوستان بختم آن
مشغول بود و جمعی بر حقیقت او اطلاع داشتند اینمعنی را بعرض رسانیدند و این
مقدمه باعث غضب سلطانی گشته او را بحضور پر نور طلب فرمود و حکم کردند که
اول بواسطه رد دعوت ورد زبان هر دعائی را که مناسب دانند بخوانند بعد از آن
دعای سیفی را بنیت فتح قلعه ختم کنند و اگر احیاناً اثر بر خلاف خواهش ظاهر شود فتح

درین روز توپ فتح مبارک را که پیرج خان بنعوخانی تمام بلشکرگاه رسانیده بود
در بازار عمدة الملک قلیج خان ایستاده کردند و مدتی در همانجا شادیانه
نواخت و کرنا و نقاره از زبان توپ این سخن کلبانگ بگوش قلعه کیان می
کشیدند که بر کجا بزنم و کدام جا را بشکنم و که را به برانم آمده ام که گرد این
حصار را باسمان دوار برسانم و دمار از روزگار شما بر آورم و آتش در
خرمن هستی شما کشم درین وقت جعفر بدیدن توپ آمده صد روبیه نثار آن
نمود و پایه آنرا بوسه داده دو رکعت نماز شکر رسیدن آنرا در همانجا ادا کرده
بازگشت و میرزائی درین روز از قلعه بر آمده خبری از غم خوردن و تازه رسانید
که حقیقت آن اینست که مقرر است هر کس هزار مرغ در پی یکدیگر بخورد
پر برمی آورد و علاج آن منحصر است درینکه گوشت اطفال را بران می بندند از
بستن گوشت یکی پسر خوردسال کمی پر و از بستن گوشت دختر خوردسال
پر و پرواز می ریزد و زخم آن التیام بهم رسانیده به می شود و ذو الفقارخان بسبب این
بلا مبتلا شده است و اطفال بسیاری را در قلعه بعلت دوای آن در
و مردم قلعه بر سر او بهجوم عام آورده او را بسیاست رسانیده اند و مراد
بیگ را البسر داری بر داشته اند چه ذو الفقارخان را در تابوت انداخته در
یکی فرصت اند که چون موج البلیا آنرا غافل یافته نعش او را بروضه متبرکه قدوة العارفین
بابای ولی برده مدفون سازند از انکه را از رسانیدن مژده دد

بسر او در

ناکرده باید رفت ترا بدار خواهم کشید حضرت مولوی با چار تن بآن عورت در داده بآن
کار مشغول گردید بصورت ختم اول این ملا و ملای درشت قلعه که بهردو بید میران جمعیت
لنگر ختم میکردند بغصه بآن می ماند که از عمل زنی که از و بوقوع می آید پس شوهر
خود منکر شده سوگند میخورد که اگر از من این کار صادر شده است شوهرم بمیرد
و من بیوه شوم و اگر تو دروغ میگوئی الهی جوان بمیری شوهر از این در خشم شده
گفت ای قحبه بی حیا هر که حمزه بیمن روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک
چون مقرر شده بود که در روز گذشته نواب قدسی القاب بتماشای
توپ بروند و دران روز که توپ رسید دیدن تماشا میسر نشد درین
روز سه گهری از شب باقی مانده بجائی که توپ بود تشریف ارزانی فرموده
دست مبارک بر سراپای آن کشیدند و هزار روپیه بعلاوه و فعله حواله شد
که بمستحقان برسانند و خواجگی منصب اهتمام آن توپ بشرف ملازمت
سرافرازی یافت و مجرای او را از قرار واقع شده هزار و دو صدی منصب
داشت باضافه سیصدی دیگر ممتاز گشت و پسر او که دو صدی بود
صدی اضافه یافت و از آنجا مراجعت فرموده ببالای کوهی
که مشهور است بکوه طویله بالا رفته مشاهده قلعه
نمودند و بتیر تخان و مورچالهای دیگر حکم کردند که توپخانه ها
یکمرتبه بجانب قلعه سر دهند مورچالیان بموجب حکم عمل نموده شلک

کردند

کردند و قلعه گیان نیز از ملاحظه این ادا از کوه شروع شلک نموده هنگامه عجیبی گرم شد
آتش غضب از نهاد توپ و تفنگ هر دو جانب برخواست و خاک ابر گلوله بار
بود مدت بدیر بر هوا کله بسته بود و اجزای زمین از صدمه گلوله توپهای طرفین
غبار میگشت اما از کثرت دود راه آسمان گم کرده در دیده نظاره گیان در می آمد
از مشاهده این حال بفاخر خان فرمودند که در قلعه نیز آتشبازی کم نیست
چون چهار گهری از این حال گذشت بدولت و اقبال سوار شده بدولتخانه ها
یمن نزول اجلال ارزانی داشتند درین روز جهانخان متاع خود را فروخته
از لشکر پیش باردوی کیهان پوی می آمد جمعی از مفسدان بآنها دو چار گشته
اسباب و اشیائی آنها بغارت بردند و اکثری را اسیر کردانیدند
الا قلیلی که بتک پای جان از مهلکه بیرون آوردند از نوادر
وقایع یکی آنست که یکی از محصوران لباس خود را تغیر داده بخانه
لولی اندوسی روپیه باو داده گفت که خانه من در مورچال غیرتخان است
بآنجا باید رفت اگر چه آن لولی او را دریافت که قزلباش است
اما آن تغیر لباس را حمل بران کرد که شاید از مردمی خواهد بود
که از قلعه برآمده بسعادت آستانبوس سرافراز گردیده اند برفاقت
او راضی شده یکی از نوکران خود همراه گرفته باو روانه گردید چون
از مورچال محمد عاقل گذشته نزدیک بکوه چهل زینه رسید آن لولی

به تهمه برگشتن خاموش ساخته و دست او را گرفته پایدامن کوه گذاشته بالا
رفت و آن نوکر لولی تا او نزدیک بود از و همه دم بر نیاورد و چون پاره دور رفت
فغان برکشید و مردم موجود حال محمد عاقل را آگاهی داد تا بر آمدن مورچالیان
دزد کالا را برده بود و فاین مرتبت نشنیده نوکر خایب و خاسر از آنجا معاودت
نموده مادر و پدر لولی را از آن خبر داد آنها مویه کنان و موی کنان فغان
و زاری نمودند و بناچاری صبر و شکیب اختیار کردند مصرع رفت آن مرغی
که در شبهای تار از دست رفت ستم ظریفان لشکر میگویند که ازین ادا
معلوم میشود که هنوز ذخیره قلعه کیان رو بکمی نگذاشته است یعنی بسی
که نداشتند آمده بردند مصرع دشنگ بزنید که هر چه بردند بردند درین روز
اگرچه وعده جعفر باتمام رسیده بود اما از خوشحالی آمدن توپ فتح مبارک
هیچکس مذکوری نکرد و از جانبین نه باز پرسی شد و نه عذری در میان
آمد روز دوشنبه عید رمضان المبارک غره شهر شوال بواسطه
حرمت عید حکم شد که تا دو پهر روز بر آمد توپ و تفنگ بجانب قلعه سر ندهند جمیع
امرای عظام بسعادت کورنش سرافرازی یافته مبارکباد را بجا آوردند آخر روز
غرضداشت عمدة الملک رستم خان رسید از نظر انور گذشت معروض شده بود که
هزار سوار غنیم آمده در اطراف هیرمند مقابل لشکر اینجانب فرود آمدند همچنان که
خیمهای آنها نمایانست چون باین فوج جمعیتی نمانده است کومک دیگر بفرستند کی

وا کر نوباوه

و اگر نوباوه گلشن سلطنت و جهانداری سلطان سلیمان شکوه را نیز با لشکری
آراسته روانه اینجانب بکنند بسیار خوبست که این فتح بنام نامی ایشان
بشود این التماس او بدرجه قبول نرسید بلکه باعث آزردگی خاطر ملکوت
مناظر گشته فرمودند که شعور عمده ترین بندهای ما را ببینید که توپ را
بمقابل غلام والی ایران می طلبند این ملک غلامان است یک غلام قلعه دار
میکند یک غلام بکومک آمده است برای بینه کومک آمده عمدة الملک
با بندهای که در آنجا هستند کافیست و بندهای دیگر بمحاصره مشغول اند انشاالله
تعالی بیمن اقبال شاهنشاهی دمار از روزگار آن نابکاران خواهد برآورد
و روا مینماید در آنجا عنقریب قلعه را مفتوح خواهند کرد اینها ایرانیان هرگاه
در برابر اورنگ زیب نتوانستند آمد در مقابل ما چگونه خواهند آمد و دزدی
چند آمده باشند که دست و پای زنند و چیزی دزدیده ببرند
بهادرشکوه بنده ها این سخن را شنیدن غرض نمود که در آن وقت فرا خورد او کمک
آمده بودند و الحال مقابل شما موافق توپ شما آمده باشند هیچ نگفته و متفقد نشده به کنکاش
الملکی لشکرخان حکم فرمودند که جماعه را که از ان لشکر آمده اند با تعینات آن لشکر نموده
همین امروز با پنج لک روپیه روانه پیش نمایند و تاکید کنند که در دو روز خود را بمیرجان
برسانند و در عوض جماعه قلیلی که بمورچالها قسمت شده اند سعادتخانرا که از بندهای
صاحب جمعیت و کار آمدنی است با لشکر پیش تعینات نمایند لشکرخان بموجب فرموده همان روز

پیزوال

سزاولان مقرر کرده انجماعه را از لشکر فیروزی اثر برآورده با خزانه مذکور روانه
نموده از بندهای لشکر بشن بوضوح پیوست که وقتی که عمدة الملک رستم خان بهادر
فیروز جنگ از زمیندار و معاودت نموده بکنار هیرمند رسید جمعی از مفسدان بعد از
عبور خانه کور از آن دریا خود را بدان لشکر رسانیدن قریب سیصد کس از اعیان
را با اسپ و شتر و گاو بسیار از لشکر جدا کرده بدر بردند و مردم ریزه یا خدادا
ناگشت چه قدر رفته باشند و هم درین شب کس از محصوران روبروی مورچال
راجه بهار سنگه برآمده قراولی میکردند مردم بهار سنگه ازین معنی آگاه شده خود را
غافل بانهار رسانیدند یک کس از محصوران بضرب تیغ کشته شده و باقی
رو بفرار نهادند و مردم بهار سنگه سرش را از تن جدا کرده بدر بردند و صبحی آن
سر را باستان فلک نشان آوردند حکم که انرا بر سر چوب کرده در برابر
برج چهل زینه ایستاده کردند و آن یکسر را باعث عبرت هزار کس
بران کوه ست کردانند هم درین روز نصیر تیخجان را تعینات مورچال جعفر
مینمودند او از ینمعنی اباء نموده باو فرمودند که اگر از انقیاد این حکم کردن
خواهی کشید جاگیر و منصب را بر خواهی داد او در جواب عرض کرد که این بنده
بامید اضافه اختیار بندگی نکرده اند بلکه توقعی که دارند همین است که از قید جاگیر
و منصب خلاص شده در گوشه عزلتی بنشیند از استماع این جواب دیگر هیچ نفرموده در روز
دوم شهر شوال از فحوای کلام سالوح بوضوح می پیوندد مقرر شده بود که بعد از رسیدن

تو بهاتخچی

تو بهاتخچی را برسم ایلچی گری بدرون قلعه خواهند فرستاد که الزام محبت کرده
صدف گوشش ان نشنو از لآلی ابدار نصایح سودمند گرانبار نمایند اول محمد
صادق بخشی تن سرکار عالی متعالی باین خدمت نامزد فرموده از قسم وعد
و وعید انچه پیغام بایست نمود باو تلقین کردند که تا بهار رسانیده اگر بهدایتی
وسعادتی و رهایی در طالع داشته باشند با آن بگروند و بر خود ببخشایند و اگر
خذلان حیران ابدی ایشان را دریافته باشد توپ آتش بار چون اژدهای
دهان نفسای آنها کشاده است و تیغ دم بر دم کشتن شان نهاده کمند از بهر بند
پیچ و تاب میخورد و عقاب تیر برای شکار صید روح آنها بال تابانه در بهر طرف
بسپر ایام مهلت بر آمده و کار دار و گیر نزدیک رسیده بهادران پیشه مردانگی
مستعد و اماده یورش گشته اند محمد صادق بعرض رسانید که مرا از فرمان
برداری هیچ چاره و گزیری نیست اما ملاحظه که دارم همین است که اگر من
بدرون قلعه بروم و آن بی روشان بدانند که من بخشی سرکار عالی
متعالی ام از غایت بد طینتی و پست فطرتی مرا مقید ساخته نگذارند که
معاودت نمایم ظاهر بنیاز دستگاهی بر بست خواجه افتاده فرستادن او را
موقوف فرموده قرعه آن کار بنام بیرام بیگ نام شخصی که در سلک بندهای
سرکار عالی متعالی منسلک بود افتاد و باو حکم شد که بمورچال جعفر رفته از راه
دروازه خواجه و بسم بدرون قلعه برد و شرط پیغام گذاری بجا آورده انجلا رسد

[illegible]

سو عمل نموده

نصیحت و پند و مواعظ بوده باشد بتقدیم رسانند و موجب تفسیر نموده بدرون آن
مذکور را آمده محصوران از آمدن خویش آگاهی داده شنوند تا حقیقت آمدن او را بقلعه دار
اظهار نموده جواب آورند که آمدن بدرون قلعه ممکن نیست بهر اراده که آمده
باشد در همانجا اظهار نموده جواب بشنود و برگردد و باز بیرام بیگ پیغام داد
که مرا حکم است که پیغامی که دارم روبرو بذوالفقارخان بگویم باز همان جواب
شنید چون ادا مکرر شد و لجاجت از طرفین از حد بگذشت بیعلاج شده
بآنها گفت که نواب قدسی القاب جهانبان کشورستان جرم بخش خطا
پوش از روی عنایت و مهربانی و غریب پروری و عاجزنوازی که شیوه
جبلی ایشان است بذوالفقارخان میفرمایند که توپهای ما رسیده است
و امروز فردا شیر حاجی و دیوار قلعه اینجا که راه برابر کرده یورش میکنیم
و قلعه را مسخر میگردانیم در آن وقت شما را امان نخواهیم داد و عاقبت
از میانه شما و همراهیان شما بر خواهد خواست و یک تن بسلامت نخواهید برد
و دست در دامن عجز و انکسار زده از راه امان طلبی پیش آیید و خود را
بدهان اژدها ندهید و خون چندین بیگناه را بگردن نگیرید هر حاجتی
که داشته باشید باجابت مقرون است و هرچه بطلبید عنایت خواهند
فرمود چون پیغام بذوالفقارخان رسید جواب باز فرستاد که ما دل بقضا
نهاده ایم و سر را در راه ولی نعمت خود درباخته ایم این گفتگوهای بی معنی جا ندارد

آییم اگر

آییم اگر توپهای شما رسیده است ما حاضریم و قلعه ما حاضر است هر کاری که از دست
شما برآید زودتر بکنید که هم شما فارغ بشوید و هم ما آسوده بر شما ظاهر است که ما
چه قدر توپها داریم و قادراندازی توپ اندازان ما نیز بر شما معلوم است و زور و
تندی باروت که هر روز بارها استعمال می‌شود چون گلوله ریخته نیز پنهان
و پوشیده نیست با این مصالح و چابکدستی توپهای ما در دمدمه‌های شما
که زیاده از چهار پنج گز عرض ندارد چه قدر کار میکنند که توپهای شما با قامت
دو نیم گز و گلوله غلامی و توپ اندازان تقلیدی و باروت سستوانی در دیوار
این قلعه که شانزده گز عرض است کار خواهد کرد که کار توپهای خود را از کار
توپهای ما قیاس بکنید این خیال محال است که بخاطر راه داده آید و سودای
باطل در سر شما قرار گرفته این سخن وقتی گنجایش دارد که پیغام دهید رخنه در
دیوار افکنده باشید و ما از تدارک آن عاجز گشته باشیم هنوز پیش از آن این نوبت
موزه نکشیده است که ما بکشیم و آنچه گفتی که از اسباب قلعه آنچه خواهند بما
شما ارزانی خواهند فرمود این عطا از قسم سنبل مرده آزاد کردن است و آب
از دریا بخشیدن است و مال ما را از ما بگیرید بعد از آن بما ببخشید میانه ما و شما راه گفتگو
مسدود است دیگر کسی اگر بپای این قلعه خواهد آمد نشانه تیر و تفنگ خواهد شد خبر شرط است
بیرام بیگ بعد از فراغ سوال و جواب مراجعت نموده آنچه شنیده بود بعرض رسانید بیحیایی و حماقت
نافهمی و ستیزه کاری آن بدبختان باعث حیرت سامعان گردید بیت کسی که عشق بتی کرد عار ننگ نداشت

نصیحت همه عالم بگوش خر باد است روز چهارشنبه سیم شهر شوال چون از پیغام روز
گذشته جوابی بعد عار رسید و تحقیقی از درون قلعه ظاهر نشد بواسطه استفسار
کمیت آذوقه و مصالح بمیرزا عبدالله حکم شد که در مورچال خود بفرماید که شخصی بقلعه
کیان بگوید که ما درین زمستان و اگر در این قلعه خواهیم ماند و تا این قلعه را تسخیر نخواهیم
گردانید بهیچ وجه از تابستان مراجعت نخواهیم فرمود این نیز بر ما ظاهر شده است که از آذوقه
و مصالح شما و کمی آورده است و اگر هست بخبر از چند روز نیست و سید محمود
نیز مامور گردید که بجهت تحقیق خبر کشته شدن ذوالفقار خان یکی از
مورچالیان خود را با قلعه کیان همزبان ساخته بگوش او گشند که سردار
شما را ما کشته ایم و شما بی سردار تا بکی قلعه داری خواهید کرد شما را هیچ تدبیری
بکار آید بجز امان خواستن نیست سوال اول را جواب همین شد که گمان کمی
آذوقه و مصالح که شما برده اید فاسد است هنوز مصالح و غله دو ساله درین
در قلعه هست تا امروز ذخیره گوشت که مرغ و گوسفند بوده باشد فراوان است
اگر صدای گوسفند را نمی شنوید بانگ خروس بگوش میرسیده باشد دیگر ما
مردمی که درین قلعه ایم بارها قلعه را دیده و محنتهای آن را کشیده ایم و از امتداد
محاصره گوشت یکدیگر را خورده ایم تا بخوردنیهای دیگر چه رسد و درین محاصره ندرت
دیدنی می باید که کار ما بانجا برسد از استماع ماندن شما در زمستان خاطر بسیار
خوشوقت گردید چرا که اگر در زمستان خواهید ماند سیاهکاری بر کدام معلوم خواهد شد

و مردان نامرد

و مردان نامرد پدید خواهد آمد جواب و سوال دوم آنکه ما که در درون قلعه ایم خبری
از وفات ذوالفقار خان نداریم شما عجب مردم بعقل اید که خبر ما را به از ما دارید
دروغ گوی زیاده برین نمی باشند بهمه حال بر تقدیر یکه سردار ما کشته شده باشند سر شما
با سلامت باشد ما هر کدام یک سرداریم تا یکی از ما درین قلعه زنده است در حراست این قلعه خواهد
کوشید این گفتگو بچه کاری آید بحرف و صوت قلعه گرفته نمی شود بزر انگیکی زیر نمیتوان کرد
فکری بر ازین باید کرد زور بیارید و بزور این قلعه را مسخر گردانید که ما را باین گفتار
های پوچ از جا نمیتوانید برد ما بار را در قلعه داری محکم داریم تا دست و پا داریم
دران کار یکجان میکوشیم چون هر دو جواب بعرض عالی شنهاه رسیده راه
جواب و سوال را نا چار مسدود گردانیدند و هم درین روز خبر از لشکر
رستم خان بهادر خان فیروز جنگ رسید که جمعی بواسطه کاهی بر آمده و اکثر بی
سر و پایان دور دست رفته بودند از نوکر رسیده های ایران با آنها
دو چار شده مردم بسیار پراکنده و بند کرده بدر بردند از انجمله سید کس از
وابستهای سدم بلوچ بودند و اما دنیجی عثمان نیز با چند کس از نوکران خود و خسر
خود به بند رفت نفر سپاهی درین فتنه و آشوب جانگدستی خوبی کرده است
او و رفیق او بنگاه در دیدن مشغول بودند که دشمنان بر سر آنها میرسند یکی
رفیق او را کشته بواسطه بریدن سر او فرود می آید و او چون حال رفیق خود را
انچنان می بیند و اسب را بلی می یابد خود را با اسب نیمه سوار میشود و همبر ایران زده از ان

طوفان بلا بیرون آمده اسپ را بنش آقای خود بر آورده و همدرین روز خبر از همان
لشکر آمد که لشکر غنیم از مقابل برخواسته رفت اگرچه این خبر مکنونه نیست اما چون
خبر خوشی بود بنوعی شهرت گرفت که مجلسیان خاص فکرها کرده و انتقالها زده
برگشتن آنها را سه سبب بهم رسانیدند اول انکه چون رستم خان چند منزل پس
نشسته بود ایشان برگشتن را حمل بر آمدن حضور کرده و دلیر گشته نادانسته
برکنار آب رسیده فرودی آینده چون آگاه میشوند که هنوز آن جنبه ارام کار
آن مردم خوار است از آمدن خود پشیمان شده برمیگردند دوم انکه چون خبر
کشته شدن ذوالفقار خان را بآن عمده درگاه آنها فرموده اند و او درانجا شادیانه
نواخته بود آن هرزه آمدها از مردن او با خبر میشوند چون او را که بواسطه خلاصی او
اینهمه راه دور و دراز طی کرده بودند مفقود می یابند با عدم او قلعه در تصرف اولیای
دولت ابد پیوند انگاشته معاودت مینمایند سیوم انکه شاید علیقلیخان آمده باشند
و انجماعت کوچ کرده باستقبال او رفته اند و سبب چهارمین که هرزه درایان بهم
انداخته اند اینست که آمدن آن لشکر محض بواسطه قزاقی بود نه جنگ صف چون درانشب
کمی بنوعی که مذکور شد آنچه بسیار بدست آنها افتاده است برخواسته رفته اند
و انمعنی نیز شهرت یافته است که در آن شبی که صبح آن قضیه کهی رو داده است
شبخون بلشکر رستمخان آورده اکثر مردم بازار را غارت کرده بردند از پرده های آن شب
سی و پنج لولی است العلم عند الله روز پنجشنبه چهارم شهر شوال درین روز چون بواسطه

سر دادن توپ فتح مبارک ساعت نیک بود حکم شده که در وقت در آمدن ساعت که توپ
مذکور خواهند کشود در جمیع مورچالها شلک نمایند و مورچالیان بموجب حکم عمل نموده
دو گهری از روز مانده شلک کردند و سه گلوله از ان توپ نیز بجانب قلعه سر دادند
دو گلوله از ان بر خاک زیر دیوار حصار خورده و یک گلوله سر کنگره دیوار گذشته
دو سه کنگره انداخته در درون شهر خرابی بسیار کرده و حقیقت توپها که در مورچالها
غیر ثابت است اینصورت دارد که اول برج سیوم از بدن آنها بسته بودند چون
برج را مستحکم یافتند آنرا گذاشته بجانب دیواریکه متصل برج مذکور واقعست
و شیرحاجی درپیش آنها نسبت کردانیده توپ بسیاری بران زدند چون دیوار
بسیار تنگ بود آنرا از پا در آوردند و قلعه گیان شبا شب آنرا بنقد آدم
برآوردند درین روز چند توپ بر دیوار نو زدند و کار گر نیامد بنا بران باز توپ
را از انجا گردانیده بر اولین برج شیرحاجی که متصل همان برج است بستند و
آن برج را با زمین برابر کردند تا قلعه گیان امشب آن برج را چه کنند و همدرین
روز شخصی از مردم کشمیر از درون قلعه بر آمده خبر میت ذوالفقار خان
را آورده اظهار نموده که هر که پنجاه من خاک را از دمدمه جعفر که بیرون
خندق برده است او را سه من گندم و چهار من جو میدهند چون اقوال او
همه پریشان لا بود او را مخبط فهمیده نه انعام عنایت کردند و نه خلعت
بلکه محبوس و مقید گردانیدند اینکه گفته اند دروغ مصلحت آمیز به از

راست فتنه انگیز است سبحان الله خاک قندهار چه مقدار قیمت بهم رسانیده است
که هفتاد هزار روپیه جعفر خرج کرده آن خاک توده را بر انباشته است و الحال
قلعگیان آن را بهمسر گندم میخرند درین سودا انها را دو نفع است یکی رهم
شدن هم خاک توده دوم کثرت آذوقه درین روز بعرض رسید که نبع چاهی که در
ارگ قلعه قندهار ساخته اند در بیرون است در زیر زمین راهی ساخته اند
که آب ازان راه بآن چاه میرود و دلیل بر نفعی اینست که هرگاه آب از نهر
میکشند کاه و علف و خس و خاشاک که دلالت بران دارد که سر آن آب
وا باشد بر می آید و در سال گذشته اثر آن راه آب در مورچال عمدة الملک
مهابتخان ظاهر گردیده بود بنا بران مولانا فاضل و خواجه مسکین و خواجه
انور و غازی خدمتیه را بخدمت خان مومی الیه فرستادند که تحقیق آن مقدمه
نموده و آن راه را ملاحظه کرده حقیقت را بعرض رسانند و رفقای
اربعه بموجب فرموده آمده باز پرس آن مقدمه را ازیشان نمودند
ایشان محمد سلیم خانه سامان خود را که در سال گذشته باهتمام مورچال
مقرر بود و از حقیقت آن راه اطلاع داشت بآنها همراه کرده فرستادند
که بآن جماعت بنماید و او برفاقت نام بردها بآن سرزمین رفته نشان
آن راه آب را نمود بعد ازانکه مکان را کنده اثر آن را پیدا کردند و آن راه از
دیده بیدروان و روی گدایان پرآب تر یافتند و دانستند که الا آنکه راه دیگر

خواهد بود

خواهد بود جای دیگر گذر آب آن خواهد بود نه درینجا و ازان مقام معاودت نموده
حقیقت را بعرض رسانیدند و در وقتی که بیلداران بکندن زمین و دیگران
بتماشا مشغول بودند غازی خدمتیه که داروغه کل بیلداران و تعینات مورچال
بود از یکی پرسید که شما چند کس لایق کار کردن مانده اید او اظهار نمود که الحال نهصد و
نود و شش کس کار میکنند باقی کشته شده اند و زخمی افتاده اند غازی گفت از جمله
پنجهزار بیلدار که در رکاب سعادت آمده اند و هزار و هفصد و سی و چهار کس سوای
زخمیها کشته شده اند و از زخمیها هم اکثری زیستنی نیستند درین روز
دو توپ کشورکشای نیز رسیده حکم شد که آنرا هم بمورچال جعفر برند روز
جمعه پنجم شهر شوال چون در روز گذشته بعرض رسیده بود که توپها که در مورچال
غیرتخان بهموارکاری قلعه مقررند چهل ذرع دیوار قلعه را هموار کرده است
بنا بران بارای عظام حکم شده بود که در روز جمعه در وقت بار عام حاضر
شوند که بواسطه یورش رو برو بآنها تاکید رود و درین روز سحری
بدولت و اقبال سوار شده کوه طیله را کلیم وار طور رویت قلعه
گردانیدند و آن رخنه که شده بود چون هنوز گنجایش هجوم لشکر
بخیر رخنه بهم نرسانیده بود از ملاحظه آن یورش را موقوف فرمودند و
امرا را از گذاشتن مورچال و آمدن بحضور منع کردند و بواسطه تماشا مورچالها نزد
یک حکم کردند آواز بم و زنبورک و توپ و تفنگ تا دو گهری کورنش کرده باز گشت

در بین روز صدای ونوای از جانب قلعه گیان بر نیامد نواب عمده الملک مهابتخان
درینوقت بسعادت کورنش سرافرازی یافتند وچون کوه مذکور متصل دولتخانه
ایشان بود نه مهر تنگش گذرانیدند و از بد و نیک یورش پرسیده شد بعرض
رسانید که بنده تابع حکم ام المصلحت کار نیست بندهای پر صاحب تدبیر در
رکاب سعادت هستند صلاح را از انها باید پرسید دیگر ازین مقوله هیچ
نفرمودند از انجا سوار شده بدولتخانه همایون مراجعت کردند و از نیمه راه عمده
الملک را رخصت فرمودند بعد از انکه بدولتخانه مبارک نزول جلال ارزانی
داشتند مطربان را که باصطلاح اهل هند کلاونت گویند طلبیده باستماع تصانیف
هندی مشغول گشتند و در اثنای خواندن که از مطربان پرسیدند که از هندوستان
چه خبر دارید مردم ما را یاد میکنند یا نمیکنند آنها بعرض رسانیدند که از
هندوستان چه خبر داریم و از حال دیگری آگاهی نداریم اما اینقدر شنیده ایم که بعض خواجه
ملتان ولاهور کتابتی که آنرا بزبان هندی پاتی میگویند بقید نظم در آورده اند و آنرا
بتصنیف بسته چون بلبلان خوش الحان بآن نوا مترنم اند و آن اینست للناظری
جب کی جو نیها پاتی پانخت بین جالو کی جیسی موپر نیت تم بن منی تم پر بیتی تو به
سانجی مانو که به سکهه میرمان لی بلان رسی که او نهان نه منهها تو که صاحب دارا
شکوه بیک ملوبت ده سکهه دارا شکوه ومضمونش باندک زیاده وکمی اینست نظم
این باره انچه بر سرمن میرود زود رش ازخواندن که هستم آگاه میشوی این مجنی کردیه

ام از دوری تو من گردیده تو نیز با نیحرف بگروی شنو نصیحت من و آنجا ممان بیا
زیرا که گشت آرزوی خویش بر روی در همین روز محصوران کاغذی بر تیر بسته
بدرون مورچال نواب عمده الملک مهابتخان افگنده بعد از ملاحظه معلوم شد
که شخصی از بردنیا زاند پیری بخاطر راه یافته و رقعه که مبنی بر تهدید و وعید تمام
بقلعه گیان نوشته بدرون قلعه افگنده بود که آنها را واهمه در یافته قلعه را بسپارید
و آنجا عه بیجا واز ادب بیگانه جوابی در حاشیه همان رقعه نوشته در مورچال
انداخته اما این رقعه با نمورچال هیچ نسبتی نداشته خدا داند که از کدام مورچال
نوشته بودند و آنها غلط کرده درینجا افگنده اند سوال وجواب وسوال بی تفاوت
اینست که دعای بنده دائمه معصومین بنواب او تار خان چیو برسد چون در نوبت
بادشاهزاده جهان و جهانیان والا گهر بلند اقبال بجمیع بندهای درگاه حکم فرمودند که یورش
نمایند ونیز ایلچی عبد العزیز خان ار وزه خود آمده داخل لشکر ظفر قرین شده ملازمت
بادشاهزاده بلند اقبال نموده خبر آورد که قاسم سلطان بعزم تاخت خراسان با پنجاه
شلطان
هزار سوار رفته ورستم خان بهادر فیروز جنگ را نیز حکم رفت که با تمام
لشکری که همراه دارد روانه طرف فراه وهرات شود چون همچنین خبری
بود بالضروره دو کلمه نوشت که حقیقت بر شما ظاهر شود والدعا جواب که
میخوری ولطیفه می پنداری چه لازم کرده است که بالضروره حقیقت
بر ما خاطرنشان نمای حقیقت کل مقدمات بر اهل قلعه ظاهر است آنچه

تقدیر شده تبدیل نخواهد شد زیاده ازین تصدیع نکشی چون درین روز رخنه که توپهای
مورچال غیرتخان در قلعه افکنده بودند پاره زیاده شد قرار بران دادند که روز
مبارک دوشنبه یورش نمایند و اگر درین یورش مطلب حاصل شد چه بهتر والا اگر
نشد عمدة الملک رستمخان بهادر فیروزجنگ را طلبیده بعد از آمدن او بار دیگر یورش
بکنند روز شنبه ششم شهر شوال باز قاسم سلطان از جای بهرسید ایلچی بحضور
پرنور فرستاده التماس نموده که هرگاه حکم شود با بیست هزار سوار آمده حاضر
شوم درین روز آن ایلچی پیغام گذار گشت پانصد روپیه انعام و خلعت باو
مرحمت فرمودند و چهار کس دیگر را که همراه او بودند نیز خلعت بخشیدند و پنج
راس اسپ را که از جانب قاسم سلطان پیشکش می آورد بقزلباشان قزاقی
دوچار شده بآنها داده خود بگریختن از جنگ آنها رهائی یافته بود معلوم
میشود که زر را که پیش ازین بواسطه او فرستاده بودند تمام کرده بآرزوی
زر دیگر باز این راه را سر کرده است توپ مریم که در مورچال غیرتخان بود
زری بهم رسانیده از روان شدن بسته شد و توپ فتح مبارک که مبارک
باد فتح قلعه موقوف برآمدن او بود و حقیقت رسیدن آن پیش ازین
بقندهار بتحریر در آمده است از خوشحالی آنکه بسر منزل مقصود رسید
و گرد قلعه و قلعگیان را بآسمان خواهد رسانید و لشکر بازار انتظار
خواهد برآورد روزی که بواسطه انداختن آن تشلک کرده بودند و او نیز

دانسته بود

دانسته بود در جامه شد رستی نگنجیده لباس تخ درستی را بر خود پاره پاره
کرده از کار ماند در وقایع غره رمضان المبارک ایمای برآمدن قلعگیان
بر سر مورچال عمدة الملک مهابتخان و غیرتخان و شکست یافتن و بدرون
قلعه گریختن و کشتن دو کس از آنها بدست بندهای عمدة الملک مهابتخان
افتادن و آوردن و بردار کشیدن آن کشتها رفته بود حمید خان نامی
از سپاهیان خانه زاد الیه شب بیستم شهر رمضان بین الفجرین بواسطه
قضا حاجت بطرف آنها میرود و ناگاه صدای از آن کشتها بگوش او
میرسد که میگویند که ای مسلمانان سنی اینچه مسلمانیست ما دزد نبودیم
عمل قبیحی از ما صادر نشده بود شما بر سر ما آمده بودید و ما بواسطه دفع
شر شما دست و پا زده کشته شده ایم و شهید از دنیا رفته و مع هذا
سنی نیز هستیم ما را بردار کشیدن چه معنی دارد از خدا بترسید و ما را
از دار فرود آورده بخاک بسپارید تا حال هر چه کردید کردید الحال روا مدارید
این ظلم و ستم نباشید و حمید خان این گفتگو را شنیده و در اتوقف هیچ نگفت و
چون از قضا حاجت فارغ شد بکنار جوئی که نزدیک بآنها بود آمده دست بآب نرسانیده
تجدید وضو نموده پیش آن دارها رفت و گفت اگر این گفتگو را شما کرده اید باز آنرا
اعاده نمائید باز آن ندا از آن دارها بگوش او رسید او گفت شما را چه قسم شهید
می توان گفت که [illegible] در قضیه نموده اید چون است که من آنقدر جرب شما نمیکنم

پاره پاره شده ازین دار فرود آید گفتند باعتقاد شما هر چه باشیم باشیم اما در راه خدا ما
ساداتیم که بشهادت رسیده ایم بهر روشی که دانند از دار بزیر آورده بخاک برسانند
او را ازین جواب و سوال واهمه بخاطر راه یافته گفت فرود آوردن شما باختیار
من نیست این حقیقت را بعرض صاحب خود خواهیم رسانید اگر شما را فرود آوردند
بهتر والا در روز کوچ از لشکر عقب مانده شما را دفن کرده خواهیم رفت بعد ازان
ترک گفتگو کرده بخانه خود معاودت کرد روز دیگر این سرگذشت با مخصوصان خود
در میان نهاد اما مخالفت مذهب باعث شد که این حقیقت را آنروز
بسمع مبارک خاقان رابع نرسید درین روز یکی از اهل مذهب ایشان همه
را استماع نموده بعرض ایشان رسانید ایشان حمید خان را بحضور خود طلبیده
تحقیق این معنی ازان نمودند او حقیقت را کم و بیش معروض داشت درین اثنا
یکی از سقایان غریب اسپ پسر چتر بوج سونگره که تعینات این مورچال بود نیز
آمده معروض داشت که در آخر شب جمعه گذشته من بواسطه آوردن آب بکنار
همان جو رفته بودم و همان مذکور را ازایشان شنیدم اما از ملاحظه هیچ
نگفتم و برگشتم و چون این هر دو کس هندوستانی و سنی بودند سخن آنها
باور افتاد حکم کردند که چون شب در آید غلام علی که از ملازمان سرکار ایشان
و از مردم ایران بود آن هر دو کس را از دار فرود آورده بخاک بسپارد
و مشار الیه بموجب فرموده عمل نموده در ان شب آن هر دو را بخاک سپردند و از

انگشتری

انگشتری یکی ازان کشتها پیش یکی از بندهای عمدة الملک جهانخان
بر آمد که در وقت آوردن از دست او بر آورده بود بران انگشتر کنده
بودند که عبده میر مرتضی از سجع معلوم شد که آن شخص سید بوده و سجل سجع
آن هر دو کس را ازین انگشتر بثبوت رسانید والله اعلم روز یکشنبه هفتم
شهر شوال به تهیه اسباب یورش اشتغال داشتند و تقسیم اسلحه نمودند پانصد
زره و جوشن را بمورچال خیریتخان و پانصد دیگر بمورچال جعفر و چهار صد
بمورچال میرزا عبدالله و سیصد بمورچال سید محمود و دو صد و بیست بمورچال
محمد فاضل فرستادند که بهادران تهمتن نورد در روز یورش در بر کنند و
فیل کوه پیکر را حکم کردند که بمورچال خیریتخان و دو فیل دیگر را بمورچال جعفر
نگاهدارند که در آن روز دلاوران آهن پوش خنجر گذار بر اسپان باد پا سوار
شده وان فیلان را پیش افگنده خود را بپای دیوار شیر حاجی برسانند و آن فیلان
که کوه را بیک حمله از جا کنده باسمان توانند انداخت و بیک خرطوم قبه گردون را فرود آورده
بر زمین توانند زد رخنه در دیوار قلعه اندازند و آن آهنین لباسان از آن رخنه بدرون قلعه در
آیند و جمعی که زره و جوشن نداشته باشند از عقب آنها در آمده پس پشت آنها را نگاهداشته
باشند نردبان نیز درین روز تقسیم یافت از غایت کم قسمتی سر نردبان بقسمت
مورچال عمدة الملک جهانخان افتاد باز درین روز جار زدند که در روز یورش
هر کس که نوکر باشد و پای جلادت پیش گذاشته مصدر ترددات نمایان بشود او را

او السعادت بندگی مستعد خواهیم گردانید و اگر سر قزلباشی خواهند آورد بگوید
واگر قزلباش زنده بیارد یک اشرفی باو انعام مرحمت خواهیم فرمود قرار یورش بر دو
روز از دو سو یافته است روز نهم و یازدهم این ماه و دو طرف مورچال غیرتخان
و جعفر چون دیوار طرف جعفر بسیار عریض است و توپ فتح مبارک که دران مورچال
توپ کلان بود شکست یافته است شاید که رخنه آن بدعا نشود اما طرف غیرتخان
ازانجا که دیوار دامن کوه قلعه چندان عرضی نداشت و گلولها توپ قلعه گشا
از گرفتن جرم بهرحال فوتی بهم رسانیده است از عهده آن بر آمده رخنه را بجائی
رسانیده است که سر دیوار بدست گرفته بالا توان رفت اگر فرصت یا شوار
کردن و دست برد در رسانیدن شد امید آن است که کار از پیش برود
و در خاطر انور تافته بود که در باب یورش کردن از امرای عظام باید نوشته
گرفت که فتح قلعه چون منحصر بود در یورش بنابران جمیع دولتخواهان دولت ابد
پیوند صلاح در یورش دیده یورش کردند که اگر تا غایت امر ناشایستی بوقوع
آید همه دران شریک باشند چون این مافی الضمیر را بجعفر اظهار فرمودند
او بعرض رسانید که اگر صاحب عالم اراده یورش دارند این معنی را
با امرای بادشاهی ظاهر نکنند که آنها مطلقا باین امر راضی نخواهند شد و اگر به
صلاح ایشان فتح عزیمت یورش خواهند نمود چه مضایقه همه را باید طلبید و اینمعنی
را با آنها ظاهر ساخت و برای آنها کار کرد این سخن را شنیده در جواب او هیچ نفرمودند

واو را رخصت مورچال کردند در ابتدای آمدن قندهار توپ اندازان از درون قلعه
آمده بود روز جمعه او را پیش جعفر فرستاده بودند که در مورچال او با مر توپ اندازی
اشتغال نموده باشد و او بعد از دو سه توپ که بر دیوار میزند یک توپ خطا
کرده بر دمدمه جعفر که در کنار خندق بسته شده است می اندازد و چند کس را ضایع
میکند درین روز جعفر این ادا را دریافته او را تعذیب و تعذیر بسیار نمود که اگر بعد ازین
چنین ادا بکند دست او را ببرد و بلنگر خان از روی عنایت و مهربانی میفرمودند ۱۱ این ص
که با وجود آنکه شما میر بخشی بودید بهیچ مورچالی نفرستادیم و در حضور خود نگاه
داشتیم که تا امروز بخاطر جمع گذرانیدید و آواز توپ و تفنگ را از دور هم
نشنیدید تا بدیدن چه رسد والحال که وعده فتح نزدیک رسیده از کمال التفات
میخواهیم که شما را درین فتح شریک کنیم ایرج خان هم درین عنایت شریک شما
بوده است الحال می باید که شش هزار کس همراه گرفته بمورچالیان که در عقب
کوه لکه اند تاکید نمایید که روز یورش بکوه بالا رفته آنرا مسخر نمایند و فتح کوه بنام شما
شود و نتیجه آن بشما عاید گردد و به نصیر خان امر شد که بمورچال غیرتخان برود
و در روز یورش رفیق او باشد و بعمدة الملک نجابت خان فرمودند که مورچال
میرزا عبدالله تعلق بشما دارد در روز یورش بانجا بروید و میرزا عبدالله در
خدمت شما خواهد بود و آنچه شنیده میشود گویا قلیچ خان دران روز بمورچال
جعفر قلعی خواهد رفت روز دوشنبه هشتم شهر شوال اولین خبر این روز برآوردن

رخنه جانب غزنیخان ست که قلعه گیان درین شب جلد گذاشته از رسد و ساخته
دیوار قلعه را زنده قدوم دلاوران نصرت فرجام تاب بخشیده نموده بود اما محصوران باز
بهاش بعنف بر هم دوخته در آخر این روز در عرضداشت عمده الملک ستیخان متواتر
رسید مشعر بود بر آمدن هیبت و پنجهزار سوار قزلباش بقلعه نوزاد و روانه شدن علیقلیخان
مزبور در روز عید مبارک رمضان از فراه با پانزده هزار سوار تفنگچیان و اظهار کمی لشکر خود
و طلب مدد و گرانی غله و نرسیدن کاه و آذوقه بسبب تاخت هر روزه نواحی اردو را و
استعداد لشکر خصم انچه مانرا همه مفصل نوشته بود از مطالع آن عرایض اگرچه پاره
متفکر شدند اما مصلحت در اظهار آن ندیده ثانی بدستخط خاص بنام او صادر
فرمودند مضمون آن ظاهر نشد تا چه نوشته باشند و چه حکم کرده باشند درین روز چار ده
که مردم لشکر فیروزی اثر دواب خود را بدو ر دست نفرستند و همه را نزدیک اردو در
نگاهدارند و اگر عیاذا بالله خلاف حکم کرده از دو گروه بیشتر خواهند رفت مجرم و گناه
کار گردیده آن دواب بسرکار تعلق خواهد گرفت دیگر بواسطه مصلحت یورش
عمده الملک مهابتخان و قلیچ خان و نجابتخان و راجه جیسنگه را بحضور طلب فرموده
قلیچ خان عذر خواست که من جلاب خورده ام بعد از دو پهر که عمل آن
کم خواهد شد بسعادت کورنش مشرف خواهم شد دیگران ببارگاه
جاه و جلال حاضر شدند بعد از ادراک حضور پر نور نواب عمده الملک
مهابتخان را مخاطب فرموده گفتند که در قلعه از دو جانب که طرف

غزنی

غزنیخان و جعفر بیگ ما بند رخنه شده ست الحال در باب یورش چه صلاح
ست ایشان بعرض رسانیدند که صلاح ما همه آنست که آن نزاست صلاح
ما بنده کانیم ما را بغیر از فرمانبرداری کاری دیگر نیست مصلحت ملک خسروان بهتر میدانند
هرگاه و هر وقت که حکم اعلی شرف صادر شود از طریقه جانسپاری بهر جا که میسر خواهد شد خود
رسانیده و هر کاری که از دست خواهد آمد بجا خواهند آورد باز فرمودند که شما هیچ
چرا نمیگوئید اگر صلاح در یورش ست یورش کرده قلعه را مسخر باید کرد هرگاه
شما قلعه دولت اباد را با آن استحکام که در تمام عالم مشهور ست فتح کردید شما خیال می
کنید که ما قندهار را مسخر ناکرده خواهیم رفت این سودای خام و خیال فاسد را
از خاطر خود بر آورید و در کار به ازین بجد باشید که رفتن بی قندهار گرفتن در
خواب نخواهید دید ایشان بعرض رسانیدند که پدر فقیر بیره غلام این درگاه
بود و بنده خانه زاد دم جان در بدن ودیعت ست هر جا حکم شود آنجا رسانیدم
ما را بغیر از جانفشانی کاری دیگر نیست هرگاه و هر جا که امر شود خود را
فدا خواهم نمود بنده را بصلاح و مصلحت کاری نیست بعد از آن بعمده الملک
نجابتخان فرمودند که شما در باب یورش چه صلاح می بینید گفت اگر دو
سه روز توپها بهموار کاری قیام نمایند شاید بهتر باشد فرمودند
که ازین سخن شما معلوم می شود که هنوز رخنه بمدعا نشده باشد پیش ازین
بچند روز هم شما بعرض رسانیده بودید که رخنه در دیوار قلعه افتاده ست فی الحال

اینچنین میگویند خواه رخنه شده باشد خواه نشده باشد یورش باید کرد این عذر مسموع
نیست بعد ازان رو بجانب جسنگه کرده فرمودند که راجه جیو شما از ابتدا در کار پادشاهی
کوتاهی کردید الحال عذر مسموع نیست کمر را بواسطه یورش محکم باید بست اگر عذر اینست
که در جانب شما رخنه نشده است مورچال جعفر را بشما میدهیم بآنجا بروید و از
رخنه که در آنجا شده است یورش کنید راجه معروض داشت که جعفر تا امروز
محنتها کشیده است تا پیش خود را واکرده است من امروز چه قسم مورچال
او را بگیرم وقتی که جعفر و غیر تنها از رخنهای که کرده اند بدرون قلعه در آیند
من نزد با اینها را گذاشته داخل قلعه خواهم شد گفتند هر گاه اینچنین است کدام روز پهم
بواسطه یورش قرار میدهید جواب داد که باین قرار داد مرا کاری نیست
من تابع حکم شما روزی که حکم یورش بشود روز یورش است فرمودند اینها
چه سخن است جواب را صریح باید داد که مصلحت در یورش است یا نیست و
اگر شما پهلو از یورش تهی میکنید نوشته بدهید که ما قطعا مطلقا بیورش راضی نیستیم
که همین امروز بدولت و اقبال روانه هندوستان شویم تا عمدة الملک کوچ کرده
رستم خان طلبیده بصلاح او یورش کنیم راجه عرض کرد که هر گاه ما را در یورش
مضایقه نباشد نوشته بدهیم همه یورش را آماده ایم هر وقتی که حکم خواهد
شد یورش خواهیم نمود پهلو از یورش وقتی توانیم تهی کرد که بغیر از فرمان
برداری چاره دیگر نتوانیم داشت و گردن از حکم توانیم پیچید فرمودند

اول

که دل و زبان شما با یکدیگر آشنا نیست آنچه در دل است بر زبان نمی آرید و آنچه
بر زبان است دل شما ازان خبری ندارد و اگر هر دو را با هم اتفاق است چرا آنچه
بر آنست نمیگویید که مصلحت در یورش است همه یکدل و یکدست شده یورش
باید کرد و قلعه را مفتوح گردانید چرا که بغیر از یورش چاره دیگر نمانده است راجه
بعرض رسانید که خدا نخواسته باشد که دل و زبان ما بندگان یکی نباشد زبان ما
ترجمان دل است هر چه در دل میگذرد بر زبان می آید و اگر اینچنین نباشد سینه
را بخنجر شگافته دل را ازان بیرون آوریم فرمودند که پس این همه اهمال چیست
شاید بر شما ظاهر شده باشد که من تا آنکه قندهار را مفتوح کردانم بر نخواهم گشت
و اگر برگردم چه رو بپادشاه خواهم نمود راجه معروض داشت که صاحب
عالم قرة العین بندگان حضرت اند هر گاه نظر بر جمال جهان آرای صاحب
گردیده مبارک ایشان روشن خواهد شد ما بندگان چه روش بایشان
رو خواهیم نمود گفتند شما دو مرتبه دیگر این رو بایشان نموده اید اما بر ما
مشکل است که مرتبه اول است راجه بعرض رسانید که ضرور را چه باید کرد چون قلعه
بدست نیاید و رفتن بهندوستان لازم باشد و از ایشان رو گردان نتوان
شد بغیر از رو نمودن چه چاره ازین جوابهای نادر برابر درهم شده فرمودند که خواه شما
بیورش راضی باشید خواه نباشید ما یورش میفرماییم یورش بکنید یا همه کشته شوید یا قلعه را
بگیرید بغیر ازین چاره نیست عرض کردند که ما همه تابع حکمیم اگر کشته شدن ما کار از پیش خواهد

رفت هزار جان ما همچو بندگان از قربان باید کرد آخر دست بر داشته فاتحه خواندند و امرای
نامدار را رخصت فرمودند در اثنای رخصت جعفر معروض داشت که صاحب عالم در معامله
یورش چه احتیاج پرسیدن است من قلعه را گرفتم و در درون قلعه نشسته ام اگر جمعی دل
باخته باشند و تن بیورش در ندهند چه باید کرد دیگر ملاحظه حکم یورش باید فرمود و
این عمده را باغور ساندند نواب قدسی القاب جهانبانی فرمودند که حقا همچنین است — این کار را
اگر دو کس دیگر همچو تو می بودند تا امروز چرا معامله این قلعه فیصل نمی یافت غیرتخان
راجه راجروپ نیز درین وقت حاضر بودند آنها هم مطابق جعفر بلند پروازیها
کرده هرکدام یک کنگره قلعه را نشیمن خود ساختند و همه باتفاق قرار یورش داده
از حضور پرنور رخصت شدند حکم شد که نجابتخان و قلیجخان با جمعی دیگر بمورچال
جعفر رفته امداد جماعه که در انجا یورش خواهند کرد بکنند چون مورچال عمدة الملک
مهابتخان نزدیک بمورچال غیرتخان است معاون غیرتخانیان باشند و جهانگیر
بیگ که از بندهای سرکار ما متعلقست نیز با دو فیل مست بمورچال
غیرتخان حاضر باشند و ایرج خان بمورچال محمد عاقل و لشکر خان
با جمعی از منصب داران و بندوقچیان بکمر بمورچال باقی خان
رفته از انجا باتفاق باقی خان و راجه بدسنگه بهدوریه و جنیت
بندیله بکوه بالا روند و حاجی تاش فولاد و میرزا محمد حکیم بخشی سرکار قرة
العین باصره سلطنت سلطان سلیمان شکوه با جمعیت سرکار این

بجانب

بجانب قبول مقرر شدند و براجه بهارسنگه بندیله بجانب سید محمود و راجه جیسنگه که بطرف
دروازه ماسوری بود حکم شد که هرگاه از اطراف دیگر یورش نمایند انها نیز نردبانها
بدیوار قلعه گذاشته بالا روند و در آخر روز عمدة الملک قلیج خان بپارگاه جاه
و جلال حاضر شد قبل از انکه برخصت نشستن ممتاز گردد باو فرمودند ما
قرار یورش داده ایم تما نیز فاتحه خوانده برو بدخانقور در ساعت دست
بر آورده فاتحه خوانده مراجعت نمود روز سه شنبه نهم شهر شوال تمام شب
لشکریان در استعداد یورش بودند و تهیه و جیبها کردند و آماده گشتن شده سه — تا مردانه
گهری از شب مانده قدم جلادت و مردانگی را پیش گذاشته بجانب قلعه
روان گشتند صبح یورش کرد بر قلعه کس بشمار تفنگچی پیاده فیله سوار
شور عجیبی برخواست محصوران حصار قندها را گوله آتش کرده بندازند از هر توپ
آتشی در لشکریان می افکندند و از هر تفنگی جمعی را بر خاک هلاکی می انداختند زخم روی
دلیرا از سنج می ساخت و از صداهای مخالف مرغ روح رم خورده آشیانه
بدن را می پرداخت قیامتی قایم شد که اگر خبرش بمردگان برسد از جنبش
در محشر از خاک بر نخیزند خاک از خون رنگ ارغوان گرفت و هوا از
کثرت دخان سنبل زار گشت تیر از ملاحظه دلیران گوشه گیر شد زره ادا
بزور از خانه کمان بر می آورد گلوله از زوا بهم که بر دلان در گلوی توپ و تفنگ گره میگردید
باروت آنرا بعنف بیرون می افکند صبحدم نواب قدسی القاب جهانبانی بواسطه

سال آن

تماشای قیامت عظمی چون آفتاب تابان از افق طویله طالع گردیدند اول وقایع مورچال
غیرتخان که برای عین المشاهده رفته بسمت صورت نگارش می یابد که چون وقت
یورش درآمد نواب عمده الملک مهابتخان سلمه الله تعالی از دمدمه که در اینجا می
بودند بدمدمه پیش بود با جمیع منصبداران رفته قرار گرفتند و مقرر کردند که هرگاه
غیرتخان همراهیان خود را از مورچال برآورده بجانب قلعه روانه نماید تابینان
خود را ایشان نیز بفرمایند که قدم از دمدمه ها بیرون گذاشته بطرف قلعه راهی
شوند غیرتخان پیش از درآمدن ساعت جمعی از نوکران شمس خان و قطب خان
را با جمعی دیگر از منصبداران و تابینان خود و امرای دیگر کوچه سلامتی که شکست یابان
والی ایران کنده نزدیک برج دامن کوه رسانیده بودند و تا اینوقت
منهدم نشده بود فرستاد که رفته در اینجا بنشینند و در وقت یورش خود
را بسرعت هرچه تمامتر برخنه که در دیوار قلعه افتاده بود رسانیده بقلعه
درآیند و چون ساعت یورش در رسید جهانگیر بیگ که فیلان را در پیش
افکنده با هزار سوار مکمل بجانب قلعه روانه گردید تا این وقت مطلق از
جانب قلعگیان حرکتی ظاهر نشد و چنان خموش و بیصدا و بی ندا بودند
که گویا از واهمه یورش همه قالب تهی کرده اند یا از یورش مطلقا آگاهی نداشتند
گاهی ماهتابهای روشن کرده ملاحظه اطراف قلعه مینمودند چون جهانگیر بیگ بسر ترو نقب
رسیده بگذشته قلعگیان را نظر بر آنها افتاده آتشها را بشعله توپ و تفنگ گرفتند

فیلان از هیبت صداهای توپ چون فیلان پلنگ پوش که زمانی برجا ماندند و سپاهیان
از پیش رفتن پس افتادند سر بر آوردن سرباختن شد و نگاه بجانب قلعه کردن
باعث آزار مردم دیده گردید سپاهیان چون سرهای حیرت زدگان که
بگریبان فرو رود و بغلها و گشنیها فرو رفتند درین اثنا صبح در ماتم کشتگان
گریبان چاک زد و افتاب از بهر تماشا سر از افق برآورد چهار تن از محصوران
از کوه لکه پایین آمده رو بسوی کوچه سلامت شاهی نهادند با آنکه سه صد کس از
بهادران نصرت فرجام که قریب بصد کس از آنها زره پوش بودند در ان کوچه
درآمده کمین پیش رفتن داشتند آن چهار کس بطلی دیده جاها گذاشته بمورچال خود
معاودت نمودند دوازده تن از آنها را با برف باری نکرده پس ماندند و کوهیان
با آنها دوچار شده سر از تن شان برداشتند یراق و زره و جامه از برشان بر
آورده بردند اگرچه آن کوچگیان صلاح کار خود را در برگشتن دیده بودند اما قلاعی
نیافتند یکصد و هشتاد کس زخم تفنگ برداشتند از آنجمله نود و سه کس در اثنای
معاودت بپلو بر بستر خاک گذاشته قدم در راه فنا نهادند نواب عمده الملک
مهابتخان وقتی که بدمدمه پیش تشریف آوردند بهادرخان نام یکی از جماعه داران
صیقل
خود را فرمودند که بر فتیل دمدمه برآمده دیدبانی مینموده باشد که هرگاه
مورچالیان غیرتخان از دمدمه برآمده بجانب قلعه روانه شوند ما
نیز مردم خود را برفتن حکم کنیم او بموجب فرموده دیدبانی مینمود و نگاه را از آن

برنمیداشت درینوقت که فیلان برگردیدند او بعرض رسانید که کسی از دمدمه
نیامده است اما روی فیلان بجانب لشکر برگشته است محمد مسلم که حسب الحکم خود
قدسی القاب در مورچال میبودند ازین سخن درهم شده گفت این شخص فرو
زدن خود را میداند او را بگوئید که پایین آید و دیگری را بفرمائید که بجای او رفته
دیده بانی میکرده باشد راقم الحروف بآن امر مامور گردید چون بنده بر بالای
او فصیل برآمد برآمدن فقیر و فرود آمدن آنچهار کس از کوه مینا اتفاق افتاده — فصیل
آن هنگامه بنظر در آمد بنده رو بمحمد مسلم آورده گفتم که شما را از جوف راست
بدر آید خود ببالا برآئید و واقعات را ملاحظه نمائید چون رو ببالا کرد تشنه
آن صحبت را تماشا کرد صد هزار ناسزا بغیرتخانان گفت که سیصد کس
از پیش چهار مفلوک روگردان شده از پس ماندهای خود خبر نمیگیرند چون
وقت یورش سپری شد فیلبانان فیلها را برگردانیدند جهانگیر بیک
نیز با همراهیان خود بدر رفت غیرتخان از پیش مورچال خود پس نشست
چون از غیرتخانان حرکتی بوقوع نیامد و کار بآنجا نکشید که کسی را
امداد باید کرد تا بینان نواب عمده الملک مهابتخان نیز از مورچال
خود برنیامدند و نواب مهابتخان خود نیز بمراجعت غیرتخان بدمدمهٔ
خود معاودت فرمودند درین روز چشم زخم عجبی بنواب عمدة الملک مهابتخان
رسیده بود اما هزار هزار شکر و صد هزار سپاس که بخیر گذشت گلوله توپ بسر دیوار

دمدمه که ایشان بدولت و اقبال نشسته بودند رسیده آنرا بشکنند و بر سپاهی را
که در برابر ایشان نشسته بود بر دانسته در زمین نشست و کلوخهای آن دیوار
بر سر مبارک ایشان فرود آمد اما چون حفظ کردگار و حمایت ایزدی پناه آن
پناه عالمی بود آسیبی بذات گرامی ایشان نرسید سنگ کلوخی که از آن دیوار جدا
شده بود از نیم من شاهجهانی زیاده وزن داشت اکنون از مورچال اربعه
بشنو در رفت معهود مردم عمده الملک قلیچ خان از دست راست مورچال جعفر
و مردم میرزا عبدالله و قاسم خان از دست چپ آن رو برخنه که برغم بیرونیان
با زمین برابر شده بود و باعتقاد درونیان هنوز دیوار اصلی را آسیبی نرسیده
همین فصیل از صدمه خراب شده آورده و بمجرد در آمدن آن مردم بدرون خندق — فصیل
قلعگیان آگاه گشته و ماهتابها را برافروخته برق توپ و تفنگ را بدرخشیدن
آوردند بیت بر تو رخ آفت دل شده زان شوریده زلف ۞ دزد را روز
سیاهی چون شب مهتاب نیست ۞ در همان شب اول قریب بدو هزار کس را
نشانه تیر بلا گردانیده بر خاک انداختند هنگامه برپا شد که دیدنش نصیب
هیچ شنیده نشود و معرکه دست بهم داد که هیچ شنونده نشنود کشتن و
افکندن بیکسو افتاده و کشته شدن و مردن بیکطرف هم روزگار بهراز
بیرونیان بر داشته بود و هم آسمان دست بیداد گشاده توپ کاری میکرد
که از زلزله آمد و تفنگ بیدادی مینمود که از آن فخر شده هر سنگی لوح مزار چونه

ننگ و ناموس میشکست و هر خار و ره گرد از نهاد عالم بر می آورد هر که از زمین
بر خواست انجا در خاک خفت و آنکه قد راست کرد از پا در آمد پیش پای قلعه
کوی دلاوری اگر گذار بر کوچه پیش بسته حادثه افتاد سر ایشان بر دیوار خورد
و پیش روان وادی پر دل را خندق انقلاب پیش راه آمد سرنگونسار شدند
رخنه دیوار بوجود مردان آهنین قبا سد سکندر گردید و سنگ انداز چون آسمان
سنگ فتنه فرو بارید قمبره آتش گشت حیات میشکست و خاکستر فنا بر فرق بهادران
می بیخت پیمانه زندگانی پر میشد و شخص را قالب تهی میشکست تیر تا سوفار در سینه
می نشست و امید زندگی از دل بر میخواست پیکان چون اجل پران بر سینه
دلاور خندق از سر میگذشت و شخص را از پای در می آورد دل نشین در دل
میشد که همین بود و سر گذار جهان گلوله توپ دیوانه صفت را اطفال گلوله تفنگها
از دنبال بر می دویدند گوشها از آواز این و آن صدای بزن و بشکن می شنیدند
بانگ قیامت بر پا کن توپ را چون صدای اول صور اسرافیل هر که
می شنید جان میداد و گلوله هوش ربای تفنگ را چون گره زهر هر که
میخورد دیگر دست همین از کار میرفت بلکه از تن هم و پا نه همین از رفتار
میماند بلکه از بدن هم با شخص سری افراخت دیگر دوش سر را می پرداخت و چشم
تا دیده میگشاد نگاه را می باخت خنجر آبدار شکاف نهاد در سینه میگشود و تیغ جوهر
دار جوهر خود را در زخم مینمود زخم اولین را دم واپسین توام بود و دم واپسین را

زخم اولین

زخم اولین همدم در پیش قامت رسای نیزه قد دلیران خم میشد و باندازهای
بلند کمند گردن آزاد هفتان به بندی می افتاد گرز گران تا بر سر میرسید هوش از کله
می پرید و شمشیر تا فرود می آمد مرغ روح بال پرواز میگشاد و لبهای نردبان دیوار قلعه
گشت اما بالا روی نماند دست قلعه گیران از گشتن و کوشش از کار رفت اما
حمله آوران که ستنند خون از دیده زره میریخت و خنده بر لب زخم کرده
میشکست سودای زندگانی از سر می نهادند و جانها برایگان میدادند جان
جهان از بدن میرفت که حالت نزع را کسی در نمی یافت و بازار اجل مرتبه گرم گشت
که دل از حیات سرد شد پانصد و پنجاه و هفت کس روی بوادی عدم آوردند. باقی
زخمهای کاری بر داشته خود را بکنار خندق کشیدند و جمعی را کل دلای خندق زنجیر
پا گشته نگذاشت که از آن مهلکه توانند بر آمد تربت فاتحیه و یکصد و چهارده
کس از قاسم خان با بخشی او و دو صد کس از بندهای خوب سرکار ما مثل
مثل سید بهادر و سید بدیع الزمان و صد و پنجاه کس از عمده الملک قلیج خان
و برخی از منصبداران مثل خواجه جان و جمعی از تابینان منصبداران و هشتاد
کس از راجه ام سنگه راتهور بودند از انجا که جعفر خود را همیشه در درون قلعه
میدید بخیال آنکه امروز هم در درون قلعه ست و دیگران از سعی باید کرد که
باو برسند مطلقا با همراهیان خود از دمدمه بر نیامد و طرفه تر آنکه هیچکس را
قدرت آن نیست که بگوید جعفر کاری نکرد و در آن روز مطلقا از وی تلاشی که

مطابق لافهای سابق بعمل باشد بوقوع نیامد رنگ روباخته ساعت بساعت
بحاضران میگفت خبر بگیرید که چه شد و کار بکجا کشید بیت نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر
بتراشد قلندری داند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست سپاهداری و آیین
سروری داند درین اثنا که بهادران بدرون خندق در آمده بودند شخصی بمسامع
جاه و جلال رسانید که بندهای درگاه بشیر حاجی در آمده پا استوار نموده اند
فاخر خان از استماع این نوید مبارکباد فتح بتقدیم رسانید و نواب قدسی
القاب جهانبانی برخاسته بجانب بندگان حضرت ظل اللهی تسلیمات
مبارکباد فتح بجا آوردند و از لطایف حکایات روز یورش آنست که
راجه مکند سنگه در مورچال جعفر بود در همین وقت عمدة الملک نجابتخان و راجه
مذکور یکجا نشسته بودند خان معزالیه باو گفت که راجه چرا مردم خود را امر بیورش
نمیکنید او در جواب گفت که این جماعت که با من اند نوکر نیستند اکثر برادران
من میشوند من جائیکه خود نروم آنها را نمی توانیم فرستاد خان معزالیه
گفت در کار بادشاهی رعایت برادر و پسر دخلی ندارد هر کس که باشد او
را کار باید فرمود راجه فی الفور از استماع این سخن از جا برخاسته و دست محمد قلی پسر
کلان او را که بمیرزا کماسی مشهور است گرفته خواه ناخواه از جا برداشت و گفت هرگاه رعایت
برادر و پسر نباید کرد این را با من همراه کنید و در ابتدا خاطر چیزی نگفت و در آخر چون دید که

راجه مکند

راجه مکند او را از دست نمیگذارد و با خود همراه خواهد برد برخاسته پا برهنه از دنبال
ایشان دویده خود را بایشان رسانیده گفت راجه احتیاج برفتن شما نیست
شما برگردید گفت نواب حبو الحال برگشتن چه قسم میشود و ما مردم راجپوتیم بنجی که
گفتیم تا جان داریم ازان بر نمیگردیم بغیر از رفتن حالا چاره دیگر نیست نجابتخان
چون جهالت او را مشاهده نمود شروع در تملق کرد و هر چند تملق بیشتر میکرد فایده
کمتر میداد درین گفتگو بودند که معامله یورش ماند هر دو برگشتند میرزا محمد حکیم
معنوی تخلص که بخشی سرکار عالی سلیمانی است و از فهمیدهای روزگار است
نقل میکند که من و حاجی تانش فولاد اتالیق نواب سلیمان شکوه بیورش کوه فیتول ساسطاه
مامور شدیم و یکپاس از شب مانده من و حاجی مذکور با دو صد و پنجاه کس
از بندهای سرکار ایشان بمکان موعود رسیده از اسپان فرود آمده قرار
گرفتیم و انجائی بود مسطح و هموار بی پناه که ما را بایست نشست و از
همانجا بفیتول بالا رفت چون مطالعه احوال آینده خود نمودیم می بایست ما را
از سه طرف نشانه توپ و تفنگ بود بمجرد دمیدن سفیده صبح و سفید شدن
آن دران سرزمین ما را دلیل سیاه روزی بود تا روشن گشتن روز حیات ما باخر
میرسید اندیشه در بالا رفتن کوه فیتول کوتاهی مینمود رخنه در دیوار آن پیدا نمود
که بعد از انکه خود را بانجا برسانیم بدرون قلعه کوه توانیم در آمد و کار را ساخت را ایجا
بران قرار گرفت که چون مورچال راجه جی سنگه و مورچال بهار سنگه در پهلوی ماست او نیز

از بندهای سرکار عالی متعال است باید خود را بانجا رسانید و در کار او شریک شد همه بای
مورچال درآمدیم هجوم عجبی در ان مورچال مشاهده رفت شتاب زدها را برده پیش مردم
راه بالیست رفت بهر روشی که بود وقت سحر خود را بمورچال رسانیدیم و از غوغای
توپ و شور تفنگ که در جهان پیچیده بود معلوم کردیم که در مورچالهای دیگر
شاید یورشی شده باشد مردم این هر سه مورچال را اصلا و قطعا مجال پیش
رفتن نبود چو اگر اندیشه از خندق گذشتن را پیش از خود بخندق فرستاده بودند
و در انجا بگل فرو رفته تا وقت با تمام رسیدن یورش از انجا برگشت راجه جیسنگهه
بچند تن از مردم خود گفت که زدبان برداشته بپای قلعه برده بالا برآیند دو
کس دو سر زدبان گرفته روانه شدند پیش قدم تا قدم اول از دمدمه بر دن گذاشته
بود تیر تفنگی باو رسیده از پا درآمد دیگری اراده برداشتن او نمود او نیز هم
آغوش او گردید جمعی هم از درون دمدمه دست دراز کرده پاهای آنها را گرفته
پیش خود کشیدند درین وقت از جانب قبیتول توپ بر دمدمه سید محمود
سر داده اند سر یازده کس را از بدن برداشته برد و باعث پریشانی جمعیت
دیگر گردید یورشی که درین هر سه مورچال دران روز شد همین بود آخر روز
میرزا محمد حکیم و حاجی تاش فولاد و سعادت کورنش فایز شدند مورد عتاب
گشتند که جای خود را گذاشته چرا بمورچال سید محمود رفتید هر چند عذر
پی در پی آنجا بعرض رسانیدند فایده نکرد که می بایست در همانجا کشته شد

آمدیم بر حکایت لشکرخان او نیز یکپهر از شب مانده بپای کوه لکه در جایکه پیش ازین
راجه راجروپ و چپت بندیله یورش کرده بودند آمده و خود در مورچال با فتحخان نشسته
براجه امرسنگه بدگوجر گفت که چون شما در ایامی که والی ایران قندهار را محاصره کرده بود
در قلعه بوده اید و همه جاها را در نظر دارید باید قدم پیش گذاشت تا بسرکردگی شما مردم دیگر
بکوه بالا روند او جواب داد که من درین سرزمین سیاه رو شده ام الحال اگر پیش بروم
بجایکه ازانجا مرا زده باید برگشت نمیروم چون لشکرخان دید که راجه امرسنگه اراده
پیش رفتن ندارد جمعی بکسریها را باتفاق چپت بندیله و پسر راجه بدسنگه بعد و زینه بکوه
بالا فرستاد و چپت و پسر راجه بدسنگه تا نصف کوه بالا رفته در پناه سنگی قرار گرفته
و بکسریها قدم فراتر گذاشته تا کسی خبردار نبود بدلیری تمام رفته و چون نزدیک بآن رسیده
که پای دیوار رسیده نردبان گذاشته بر دیوار برآیند محصوران آگاهی یافته دست
بسنگ بردند و سنگ بسیاری بجانب بالاروندگان سرنگون کردند بسی کس را
ازان سنگها سر بسنگ فنا خورد و دیگران برآوردن سر را بسلامت غنیمت دانسته
مانند سیل سر بر سنگ زنان ازان کوه سرازیر شدند و کسی ازان محصوران
تعاقب آنها نموده بنجاعت رالکه از چهار هزار کس متجاوز بودند از جوی آمده
گذارشت کوه لکه میگذرد گذرانیدند و خانجهان میر هزار بندقچیان بکسریه در
اثنای این گیر و دار زخمهای کاری برداشته در عوض خود بندوق خود را
بالای کوه گذاشته معاودت نمود و ان بندوق با بندقچی بدست محصوران

افتاد بندوق را با بر سیندی بدرون قلعه بردند چون محصوران نشان خفیف بندوقچی
پسر بد لسکر را در زیر سنگی که مذکور شد یافتند تا نماز شام آن سنگ را نشان گلوله
تفنگ نموده نگذاشتند که سر از پناه آن سنگ تواند بر آورد و از آنجا که ده یا دوازده
کس خوب با ایشان در آنجا بودند جرأت پیش آمدن نیز نمیکردند روز حیات نشان با خر
نرسیده بود شب در آمد و آنها با مداد سیاهی شب از آن کوه بزیر آمده چند روز
دیگر را بر زندگانی خود افزودند از گذشت آنها محمد عاقل بود او نیز تلافی طلب
در وقت مقرر با همراهیان خود رو بجانب کوه آورد به نیمه رسیده که پیها از بر
آمدن او اطلاع حاصل شد چون نزدیک بیکدیگر شده بودند و کار از تفنگ نیز
گذشته بود از هر دو جانب دست به تیغ آبدار برده بقصد جان یکدیگر افتادند
محمد عاقل دو سه زخم منکر خورده طاقت پیش رفتن در خود ندیده فرصت
بر آوردن بندق و بندوقی نیافته برگشت آن هر دو بدست قلعگیان
افتاد سابقا در روزیکه محمد عاقل بر چهل زینه یورش مقرر بود نزدیک بود که
بندق او که همان ببرند اما محمد عاقل خود را بسلامت بردن و بندق را یافتن
از مرگ ندانسته در آن روز بلطایف الحیل بندوق از چنگ آنها ربوده بود
ستم طریقان قلعه وقتی که بندوق او را می بردند این مصرع را میخواندند مصراع
دیر آمدی رو راست دیر آی و درست اگر چه زخمهای او کاریست اما بر زخم
نبست میرک عطاالله بخشی احدیان صوبه کابل در راجه دیا لسکه بند بلیه تیر از جانب

چپ مورچال محمد عاقل با جمع کثیر بکوه بالا رفتند و خوب رفتند بکار رسیدند که محصوران بدست
باشنده خیمها را که در آن سمت بر کوه بواسطه بودن خود نصب کرده بودند آتش
داده میخواستند که جا را خالی کرده بگریزند که از قضای آسمانی دو گلوله تفنگ بمیرک
عطاالله رسیده زخمی شد و احدیان زخم او را وسیله برگشتن خود نموده او را
برداشته معاودت کردند و از برگشتن آنها دو سه کس نیز پایداری نموده برگردید
بندق او نیز در همانجا ماند و بدست دشمنان افتاد این هر سه بندق را بدرون
قلعه برده و بیرق دار خود نموده باز آورده بر برجهای بالای همان کوه نصب کردند
طرف کوه قریب بهزار کس زخم تفنگ و سنگ یافت اما تحقیق نشد که زخمی چند بود
و کشته چند بعد از بر آمد یکمه روز که این شور از پا نشست و مردم دست از یورش
باز برداشتند نواب قدسی القاب کشورستانه بدولتخانه همایون مراجعت
فرمودند در قلعه شروع بنواختن شادیانه که از قسم روشن کردن بیمارستان خانه
را در حالت نزع کردند و لولیان را ببرجهای که مقابل مورچالها بود آورده رقاصی
فرمودند و خوشحالیها نمودند حقا که هر خوشدلی که کردند گنجایش داشت که می
دانست که انچنین قیامتی باین آسانی فرو خواهد نشست و چنین آشوبی باین
زودی از سر آنها وا نشود و شمشیرهای بران با آنکه بخون آنها بیالاید در
غلاف رود و کمندهای پیچان طوق گردن آنها نشده حلقه گرد دو دشنه
خنجر تا سینه آنها را نشکافد از دست بهادران جدائی نماید و مرغهای تیر

تا بر نهال قامتشان آشیانه نهند از پرواز ننشینند بفضل الله تعالی و بحکم پادشاه
دو سه کس از لشکریان اراده نمودند که نعش چند کس را از خندق برآورند
آنها نیز قدم در دایره شهادت گذاشته دیگری جرأت پیش رفتن نکرد مگر نوکر
سیدی که مرهون احسان آقای خود بود ادای حق مهربانی او را بر حیات خود
مقدم دانسته هنوز آن هنگامه بقدری گرمی داشت که در خندق پا گذاشته نعش
بقلعگیان شروع در تملق نمود ازو پرسیدند که تو کیستی که دست از جان خود شسته
باین خندق که از خون کشتگان موج خیز آفات شده است در آمده گفت در
میان این کشتها جوان سیدیست که بانواع اطوار پسندیده آراسته بود و برمن
حق نعمت بسیار دارد آمده ام که نعش او را برداشته ببرم او را گفتند پیشتر آی تا
از تو سخنی بپرسیم چون چند قدم پیشتر آمد یکی از قلعگیان فرود آمده دست
او را گرفته بدرون قلعه برد بعد از ساعتی جمعی از قلعگیان بیرون خندق آمده
یراق کشتها را با سرهای جماعه که از کفره که در آن روز کشته شده بودند بریده بردند
و بکشتهای مسلمان مطلقا مزاحمت نرسانیدند و سرهای آنها را بحال گذاشتند
ازین حرکت بیجائی که ازین قلعگیان بظهور آمد و خلق بسیار بلکه از سه هزار کس متجاوز
بود تلف کردند نایره غضب سلطانی اشتعال یافته با خود مصمم کردند که تا قلعه را
مفتوح نگردانند و در عوض هر کشته جمعی را بقصاص نرسانند از توجه قندهار
کوچ نکنند بنابرین اراده باز حکم کردند که جمیع لشکریان سرانجام بودن زمستان

درین

درین سرزمین بکنند و هر کس سرانجام نخواهد کرد مجرم و گناهکار گشته سیاست خواهد دید
چه خورد و بزرگ و درین باب لشکر بلشکر و بازار ببازار جار زدند و این ندا بگوش
وضیع و شریف رسانیدند اما منتظر آن ایام کوچ مطلقا گوش باینجا نمی نهادند و
خود را باین تسلی میدادند که اگر صدقی باین سخن میبود و این قصد طرف وقوعی
میداشت میبایدکه دو سه ماه پیشتر ازین غایت می شد که لشکریان آن از طرف
سرانجام خود مینمودند در همین روز دو سه کس از درون قلعه برآمدند چون حقیقت
قلعگیان را از آنها استفسار کردند بعرض رسانیدند که محصوران قبل ازین یورش
ملاحظه بسیار داشتند و اگر یورش چند روز دیگر موقوف می شد آنقدر بدست و
پا شده بودند که بعد از ده دوازده روز قلعه را تسلیم مینمودند اما الحال بسیار دلیر
و خیره گشته اند و با خود قرار داده اند که تا جان دارند در نگاه داشتن قلعه سعی
نمایند و سر از خط فرمان نهند چون آسمان از خون بیچارها دامن را از نگین ساخته
شفق نام نهاد و عالم در ماتم آن کشتگان لباس سیاه در بر کرد و لیکن آنها
بفکر آوردن آنها افتادند اما هیچکس جرأت آن نمیکرد که بدرون خندق رفته
آنها را تواند بیرون آورد چند کس از نوکران کشتها بهم رسیدند و قرار دادند
که سر ریسمان را گرفته بخندق در آیند و در آغوش کشته بخواب رفته
خود چیده ریسمان را در پای او بندند و ریسمان را حرکت دهند تا جمعی که بیرون نشسته
از بستن ریسمان آگاه شده او را بدرون دمدمه کشند و مرد این کار چل

رو به فرار شد چندی را که درین کنار خندق افتاده بودند باین روش بیرون کشیدند
چون قدم بر سر نعش افتاده‌های خندق گذاشتند محصوران از ان اراده آگاه گشته
یکی از انها را به تفنگ زدند دیگران سر را از ریز تردد دانسته از خندق برآمدند
روز چهارشنبه دهم شوال آن نوکر رسید بلکه او را در روز گذشته بدرون قلعه
برده بودند باجازت قلعگیان از قلعه برآمده نعش صاحب خود را از خندق
برآورد و تقریر نمود که چون مرا پیش ذو الفقار خان بردند از حقیقت آمدن
من بواسطه نعش صاحب خود اطلاع یافت این اداء را پسند کرده تحسین بسیار
بجا آورد و گفت رحمت خدا بر نمک خوردن تو که جان خود را فدای آقای
خود کرده بعد از ان از من پرسید که بادشاهزاده شما تا حال چشم پوشی دارند
دران نیز خود را آزموده الحال چه فکر خواهند کرد این قلعه را ایشان بهیچوجه از ما
نمی توانند گرفت و اگر بخاطر ایشان میرسیده باشد که مصالح و غله مارو بکم آورده
است این نیز خیال فاسد است هنوز از غله و مصالح دو ساله موجود داریم
پس بیکی گفت که این شخص را ببرد و انبارهای ذخیره را با مصالح توپ و تفنگ بنما
او بموجب فرموده هر جا در قلعه انباری بود بمن نمود و مصالح باروت و گلوله بنظر من
در آوردند بعد از ان مرا پیش بازار فرمود با نواع نعم آراسته یافتم بغیر از ابنای جنس خود هم
چند را آنجا فراوان دیدم نزد ذو الفقار خان معاودت نمودم یک قوطه بزدی و از نرخ
رایج هند بمن داده مرا رخصت فرمود دران وقت بمن گفت که چون از تقریر تو بر ما ظاهر شد که

جمعی از سادات چهدران غوغا کشته شده است بنابران با مردم خود گفته ام که هر
مسلمانانرا جدا نکنند و هر جا که کافرنا بریده بیابند سر او را بریده بیاورند تا حال که
پانصد هندو را آورده اند چون تو به لشکر خود بروی بآنها بگوئی که اولیای این مسلمانان
که کشته شده اند آمده نعشهای مردم خود را برداشته برند که مزاحم آنها نخواهیم شد
اما پیرامون مردهای کفار نگردند تا دو روز مهلت است و زیاده از ده کس بواسطه بردن
نعشها بدرون خندق نخواهند آمد چون تقریر او بعرض دارای جهان رسید او را بحضور
پرنور طلبیده تحقیق آن مقدمات از او فرمودند و او چنانچه صورت نگارش یافت حقیقت
را بعرض رسانید اگرچه این نوکر رسید بقلعه رفته خبر رخصت بردن نعشها را آورده بود
مردم لشکر بر سخن او اعتماد نکرده بر آوردن نعشها اقدام نمی نمودند چون محصوران
این معنی را در یافته شخصی را گفته که بر سر دیوار شیرحاجی با آواز بلند گفت که ای مسلمانان
چون بر ذو الفقار خان ظاهر شده است که جمعی از سادات دیروز کشته شده اند
و از کشتن آنها بسیار نادم و پشیمانست الحال پسر شاه سوگند یاد میکند که در بردن
نعشهای کشته‌های مسلمانان هیچکس را مزاحم نمی شوند هر ده کس بیکمرتبه بدرون
خندق در آمده نعش کشته‌های خود را ببرند اما اراده بردن کشته‌های کافران
نکنند بعد از انکه مردم لشکر سوگند آنها را شنیدند خاطر جمع کرده شروع
در آوردن نعشها کردند و هر مرتبه ده کس بدرون خندق رفته چند کس
را بر آوردند تا آنکه درین روز اکثر نعشهای مسلمانان را بر آوردند و کسی را

بارای آن نشد که دست بکشند هندو کرتن را سرشان آن بعد تواند کرد بخشی
راجه از سنگه کشته شده بود او مسلمانی را بواسطه آوردن آن فرستاد آن
مسلمان همین که خواست او را برآورد گلوله تفنگی باو رسیده او نیز خندق شد
درین روز نواب قدسی القاب جهانبانی جعفر و غیرتخان را که موکل سلسله
یورش بودند بحضور طلب فرموده زبان اعتراض بر آنها گشودند که اینچه قسم یورشی
بود که شما کردید و جمعی کثیر از بندهای کار آمدنی ما را بخاک انداختید و هیچ کاری
نساختید و خودداری کرده قدم جلادت را پیش نگذاشتید شما را که ما
باین مراتب علیه رسانیده بودیم محض بواسطه آن بوده است که کاری از شما
بگشاید و کنایش کار را بر حیات خود مقدم دانسته نه آنکه خود را بکنار کشیده
امور عظیمه ما را باعتماد دیگران واگذارید این هر دو از حیا بیگانه پا از رزم
با وجود آنکه تکاهل و تکاسل آنها بر جمیع عالمیان ظاهر شد و ننگ و ناموس
ولی نعمت خود را بکنار گذاشته قدم از دمدمه‌های خود بیرون نهاده
بودند جعفر دران قسم وقتی نان و پنیر و هندوانه میخورد و چیزی که بخاطر کسی
نمیرسید یورش بود و آن دیگری دران طور هنگامه بندهای جامه را
واکرده گلاب بر خود می پاشید و فراش بباد کردن وا داشته
بود هر دو شان از مردی قدرت آن نداشتند که دزدیده سری
برآرند و نگاهی بجانب قلعه بکنند و به بینند که دران پیش چه میگذرد ابرای

ذمه خود نموده بندهای بادشاهی را بگوناهی متهم گردانیدند خدام غیرتخان گفتند که بندها
سرکار عالمتعالی آنچه لازمه جانفشانی بود بتقدیم رسانیدند اگر در آنوقت مهابتخان
و پسران نظر بهادر خویشگی که شمس الدین و قطب الدین بوده باشند امداد می
نمودند قلعه را گرفته بودیم و جعفر بعرض رسانید که اگر از جانب راجه جیسنگه نیز کوتاهی [illegible]
می شد قلعه گیران با آنطرف مقید میگشتند و در رخنه دیوار قلعه که در جانب [illegible] افتاده
است هجوم کمتر می شد و پیش رفتنها با آسانی می توانستند خود را به درون قلعه
افگنند دیگر صاحب عالم از اینکه جمعی بکار آمدند چرا که درهم می شوند سپاهی
را بواسطه همین کار نگاه میدارند اگر در یک یورش جمعی بکار آمده باشند و کاری
پیش رفته باشد چه می شود معامله یورش دو طرف دارد فتح نشود و هم
نشود صاحب تحقیق بکنند که شاه عباس چند مرتبه برین قلعه یورش کرده
قلعه را گرفت اگر این مرتبه فتح نشد در یورش دیگر خواهد شد خاطر انور
ازین مقدمه جمع باشد چون او این معنی را بعرض عالی رسانید ملتمسات
پسند خاطر ملکوت مناظر افتاد یورش بمرتبه دیگر موقوف شد مقرر
نمودند که جمعی را که درین یورش از آنها کوتاهی بوقوع آمده است بلشکر
پیش فرستاده جماعه از آنجا در عوض باید طلبید و این گفتگو باعث
شکفتگی خاطر اشرف گشته نام برده‌ها را بنفاق که در مذهب حق گذاری
آنها کفر محض است متهم گردانیدند و همان ساعت فدوی عمده الملک مهابتخان

وخلفین نظر بهادر خویشگی را طلبیده بکومک لشکر یکه در قلعه است رخصت
فرمودند اگرچه نواب مستطاب مهابتخان ازان مقوله هیچ نفرمودند و همین قدر
اظهار کردند که عرضداشت عمدة الملک رستم خان بهادر فیروز جنگ آمده است
و طلب امداد کرده است شما را بانجا باید رفت و خلعت خاصه نیز عنایت کردند
اما از کلکه با پسران نظر بهادر کردند معلوم شد که منشاء فرستادن کمک بوده است
مورچال ایشان بعمدة الملک نجابتخان مرحمت شد و ایشان در ان
روز مقام کرده روز دیگر ازانجا کوچ فرمودند بواسطه سرانجام سفر در یک گروهی
اردو فرود آمدند و شمس الدین و قطب الدین نیز برفاقت ایشان روانه
شدند روز پنجشنبه یازدهم شهر شوال درین روز جعفر بتازگی نقبی دیگر شروع
نمود براجه جیسنگه نیز مصحوب ایرج خان سخنان درشت پیغام دادند که اگر
شما در مورچال ترک نفاق نمیکنید و خلل در کار بادشاهی می‌اندازید شما
بجای رستم خان بلشکر پیش بروید تا ما او را بحضور بطلبیم چرا که او تا ممکن
و مقدور او خواهد بود جان و مال خود را در کار ولی نعمت خود دریغ
نخواهد داشت راجه مذکور جواب داد که کدام حرام خور خواهد بود که
در کار پیر و مرشد خود صرفه جان و مال خواهد کرد و هر بنده که جان و مالی
دارد بواسطه کار ایشان دارد اما هرگاه جان و مال هم برود و کار هم نشود
فدا کردن جان و مال چه کار می‌آید و ما نفهمیدیم این نسبتم که شما ما را بگفته ناکرده کاری چند که از

سپاهی

سپاهیگری همین نام شنیده اند و از مردانگی نشانی ندیده اند ضایع گشته
اینکه بعرض شما میرسانیده که ما دیوار قلعه را هموار کرده ایم آن رخنه کجا شده
نردبانها چرا بسر دیوار نرسیده کار بزرگ از نجودان میفرمائید و معهذا رفیق
ان کار توقع میدارید جعفر کجا نام جنگ شنیده و در کدام معرکه صف آرا بوده است
نزدیک او آدم کشتن دادن و کار عمده را سهل وا نمودن از همه چیز سهل
تر است و شما هرچه او عرض کرد بسمع رضا اصغا نمودید و هر سخن که بندهای
عمده شما که تا چشم بتماشای عالم گشوده اند نظر بر روی تیغ آبدار روشن
داشته اند بعرض رسانیده اند معلل بغرض دانسته اید و همچنین خیرتخان را او
نیز کدام قلعه را گرفته است و محاصره کدام حصار کرده است از مقدمات
نحوی بگوشش رسیده باشد یا از کسی پرسیده باشد هرزه گوئی این دو کس
زبان ما را از گفتگو بسته است هرچه می‌بینیم می‌شنویم نادیده و نشنیده میکنیم
چرا که بیقین میدانیم که سخن ما را در خدمت عالی متعالی با وجود منشور تمامی
ایشان قدری و اعتباری نخواهد بود چون ایرج خان جواب راجه را بسمع مبارک
رسانیده پاره مؤثر افتاد عمدة الملک قلیچ خان را بحضور طلب کرده باو فرمود
که تا امروز قدر شما را نمیدانستیم و ~~در هر مورچالی~~ والحال حقیقت شما بر ما ظاهر شد مصلحت گرفتن این قلعه
باختیار شما وا گذاشتیم در هر مورچالیکه مناسب دانید بواسطه بودن خود جای مقرر نمائید
و حقیقت بندهای بادشاهی از شما پوشیده نیست هر کس را لایق این کار دانید در مورچال

نگاهدارید و هر که لیاقت آن نباشد او را از مورچال برآورید و هر که فرموده شما
بجا نیاورد اختیار او با شماست خواهید او را بکشید خواهید منصب و جاگیر او را تغیر
کنید اما نوعی بکنید که هم ماثر سنده بر نگردیم و هم شرم رنجش شما باند وقت سرافتاده نیست
یقین که اگر این خدمت پسندیده از شما بوقوع آمد منصب پنجهزاری ذات و پنج هزار
سوار دو اسپه بواسطه شما موجود است و خطاب والا خانخانانی تعلق بشما دارد
قلیچ خان معروض داشت که الحال کار باخر رسیده است و درین وقت این کار
را بمن فرمودن دم ماهی بدست من دادنست تا نفس من بنده فرمان
بردارم و بغیر از پیروی حکم مرا چه چاره تا جان دارم درین کار کوشش خواهم نمود
کوتاهی بطاق بلند خواهم گذاشت اقبال صاحب عالم قویست امیدوارم
که بر صحیفه تقدیر نقشی که سبب فتح این قلعه تواند بود کشیده باشند بعد ازین
گفتگو خان مذکور را در بغل کشیده و گردن او را بوسه داده رخصت
فرمودند و مقرر فرمودند که ایشان در مورچال جعفر باشند و آن مورچالیان
بخدمت ایشان قیام نمایند و مورچالیان دیگر نیز از فرموده ایشان بدر
نروند روز جمعه دوازدهم شهر شوال درین روز نواب عمده الملک مهابتخان
مقام نمود و عمده الملک قلیچ خان استغفار گناه شمس الدین و قطب الدین
نموده بعرض رسانید که اینها از خانهزادان کارطلب اند و جمعیتی کار آمد نگاه دارند
و در هر جا باشند مصدر ترددات نمایان می توانند شد در مورچال اگر باشند

بهتر از آنست

بهتر از آنست که در قلعه تقصیر آنها با نغدوی باید بخشید و آنها باز باید طلبید
او بدرجه قبول رسید خواجه که امینی مورچال قلیچ خان باو مقرر بود حکم شد که رفته
آنها بگوید که بموجب التماس عمده الملک قلیچ خان از تقصیر شما درگذشتیم بایستی
الحال درگردید با خان مذکور بنوعی جانفشانی نمائید که تلافی ایام گذشته بکنید و خدمت
شما پسندیده گردد که بعنایت مخصوص گشته شما خواهید یافت چون خواجه
مذکور حکم رسانید گفتند جواب داده که ما سپاهیم و هنری بغیر ازین نداریم که در وقت
کار جانفدای کار صاحب خود کرده روز دشمن برنگردانیم و درین صحبت غرض
بی غیرت خاطر نشان همایون نموده است که عذر کار کوتاهی کرده ایم و امداد او
نمودیم و در مورچال بنده ها خوب بسیار شد آنها را بجا کیابی مبارک قسم داده تحقیق
فرمایند که او خلاف بعرض رسانیده است و اگر خلاف معروض داشته باشند روی
او را سیاه کنید تا این بندها معاودت نمایند و اگر سخن او خلاف نباشد هر گاه
در آنوقت که هنوز چشمها نرسیده بود مصدر کاری نشده باشیم الحال چگونه
خواهیم شد تا هم در میان است هستیم بعد از آن روی خود را سیاه
کرده گوشه خواهیم گرفت درین شب یکی از محصوران از طرف مورچال
میرزا عبدالله فریاد کرد که یاران هیچکس هست که حرفی از من گوش کند شخصی جواب
داد بگو چه میگوئی گفت حلوای بریر و زچه قسم بود هیچ خبری داشت یا نه
حالا که خود را در یورش نیز از موده اید و کاری نساختید چرا بجلک خود بر

برنگر دید چاشنی آن حلوا بمذاق شما راست آمده است اگر انچنین است
بگویند که انهمه ازین چوب تر و شیرینی تر حلوا را بواسطه شما مهیا سازیم از نظر
مجلس جواب سخن او نداد و او هم زیاده برین دراز نفسی نکرده خاموش گردید دو کس
از محصوران بمورچال عمدة الملک قلیچ خان آمده و آن هر دو کس را مصحوب خنجر
خان بحضور عالی متعالی فرستاد از تقریر آنها بوضوح پیوست که محصوران پیش از
یورش پیوسته و پاشنه بودند و بعد از یورش پاره قوی دل شده آنها را
بانعام خلعت و دو صد روپیه نقد سرافراز فرمودند بانصدی ذات بر منصب
خنجر خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت امتیاز بخشیدند
روز شنبه سیزدهم شهر شوال درین روز شخصی از قلعه برآمده از تقریر او
ظاهر شد که هزار و نهصد کس از قزلباشیه پیش از یورش بدفعات داخل
قلعه شده اند اینمعنی بر طبع اقدس گران آمده بر جمیع لشکریان اعتراضها
فرمودند و در پی تفحص ان شدند که تحقیق نمایند که آنجماعت از کدام طرف
بقلعه در آمده اند تا آن قلعه داران را بسزا رسانند اما اینمعنی مطلقا تحقیق
نشد چون اکثر ملازمان عمدة الملک مهابتخان بواسطه خرید غله و سرانجام
بعضی ضروریات سفر رسیده بودند میخواستند که درین روز نیز مقام نموده
روز دیگر کوچ نمایند اینمعنی بسمع عالی متعالی رسیده و یساولی فرستادند
که بایشان بگویند که خواه ناخواه کوچ کرده روانه شوند وایشان بعداز

ایسوه

رسیدن یساول مذکور مقید برسیدن پس ماندها نشده دو کروه کوچ
کردند چون بمنزل فرود آمدند باز یساول دیگر پیغام گذار گشت که انچه قسم
کوچ است که شما میکنید باین رفتار که بلشکر خواهید پیوست ایشان در
جواب گفتند که اگر ما را تنها بلشکر باید رسید همین ساعت سوار شده تا
جایگه عمدة الملک رستم خان است از اسپ فرود نمی آییم و اگر جمعیت را
همراه باید برد که اگر درانجا چیزی روی دهد مصدر کاری بشویم تا بر آمدن
سپاهیان توقف باید کرد مردم ما همه شب و روز در مورچال بوده
اند و همه چیز را باز از سر نو انجام باید کرد و این اهمال زیاده از یکروز
نخواهد شد آنها امروز تهیه اسباب سفر خود را نموده خواهند رسید پنجاه
روپیه بان یساول عنایت کرده او را رخصت فرمودند و اخوین که
پسران نظر بهادر بشنه بواسطه رسیدن جواب درآنمنزل مقام نمودند
آخر روز رقعه میر عبد الرزاق داروغه غسلخانه عالی بایشان رسید
که حسب الحکم نوشته بود که هرگاه شما آمدن حضور را راضی نشدید خود را اکبر
هرچه تمامتر بعمدة الملک رستم خان برسانید و آنها نیز آخر روز کوچ این
کرده بلشکر نواب عمدة الملک مهابتخان داخل شدند و بقال لشکر
که غله بار کرده میخواستند که بلشکر رستم خان ببرند نیز آمده همراه
شدند درین روز سه کس از قلعه برآمده بعنایت خلعت و انعام

سیصد روپیه انعام یافتند خبر رسان این بود که ذوالفقار خان کتابتی مشتمل بر حقیقت
یورش بجای منوچهر و بخشان یک نوشته است و در انجا مذکور است که شما خاطر ساکرده
را از جانب قلعه جمعدار بدارید که لشکر هندوستان قلعه را از من نمیتوانند گرفت
و تا ایشان درینجا باشند من قلعه را از ایشان نگاه میدارم شما هر کاریکه باید
فهمیده بکنید و تا علیقلیخان که سپه سالار ایرانست بشما ملحق نشود اراده
جنگ صف نخواهید کرد و بعد از آمدن او هر چه مصلحت وقت خواهد بود بعمل
خواهید آورد در روز یکشنبه چهاردهم شهر شوال در عوض انجماعه از حضور
پر نور بلشکر منش رخصت گشتند دلیرخان برادر بهادرخان مرحوم را با
جمع بهادرخانیه و افغانی رخان را بحضور طلب فرمودند چون افغانی رخان در
لشکر بود درین روز روانه قندهار گشت و دلیرخان بواسطه آوردن
دلاور دلیرخان پسر بهادرخان که بقلعه داری مقرر بود بقلعه مذکور رفت که او
را از انجا همراه گرفته روانه حضور عالی گردد و شجاعتخان حسب الامر عالی
رفیع القدر بقلعه داری بست متعین گردید درین روز دو کس از
برادران خواجه معین جانشین دار السلطنه لاهور را طلبیده فرمودند که ما میخواهیم
که یکی از شمارا بایلچیگری بدرون قلعه بفرستیم و بذوالفقارخان پیغام کنیم که دیگر بی
ادبی تو از حد اعتدال بمرتبه تجاوز میکند که در وسعت آباد عفو ما گنجایش آن
نمانده است و عنقریب است که بسزای اعمال ناپسندیده خود گرفتار گشته علف تیغ

بیدریغ شده و مار از روزگار تو و متابعانت برآمده است و یکی ازین طوفان
حادثه رخت بساحل نجات نرسانیده است مکرر تر از نصیحت آگاه فرمودیم
و تو متنبه نمیگردی و بیه بقباحت انکار نمیبری بیت باسیه دل چه سود گفتن وعظ
نرود میخ آهنی بر سنگ بعد از ادای این کلام بلاغت نظام رو بیکی از انها
کرده که در طریق بندگی قدمی چند در پیش داشت آورده اند که آنچه صورت این پیغام
بتو فرمودیم تقریر کن که تا معلوم شود که ادای رسالت را چه قسم بیان خواهی کرد
او از ادای تقریر عاجز آمده چنانکه از بائیت تقریر نکرد عنایت سلطانی درباره او
بغضب مبدل گشت و صدی از منصب او کم کرده آن دیگری بر تقریر ان مامور گردید
و او آن پیغام را در کمال فصاحت و بلاغت ادا کرد چنانچه مقبول طبع حضار
مجلس بهشت آئین گردید و باضافه صدی منصب سرافرازی یافته حکم کردند که او
بمورچال جعفر رفته و از انجا بپای قلعه شتافته بگوید بادشاهزاده گوئی میخواهد که
ایلچی باندرون قلعه بفرستند اگر شما او را راه خواهید داد فردا بیاید و بشنود که انها
چه جواب میدهند اگر چنانچه اجازت درون رفتن دادند فردا سامان نو کرده
رخصت بنوا رزانی خواهیم داشت و او بموجب فرموده عمل نموده شب
هنگام بپای دیوار قلعه رفته و قلعگیان را مخاطب کرده نیده بسبب آمدن
خود را اظهار نمود و آنها بعد از ساعتی جواب دادند که بسبب آمدن
ایلچی چیست و چه پیغام خواهد آورد آن مرد ادای پیغام را بیشتر از رسالت

رسانیده انجا اورا بعد از ملاقات ذوالفقار خان با و باسبت گفت همه را
تقریر نمود آنها از استماع آن کلمات عتاب آمیز بعد از لحظه در جواب دادند
که این سخنان بسیار درشت اند و هیچکس ما را یارای آن نیست که این گفتگو را
بسمع ذوالفقار خان توانیم رسانید او مردلیست جبار و قهار کشتن او آدم
کشتن از همه کارها آسان ترست دیگر تو اداء رسالت کردی و این جواب
و سوال مکرر درمیان آمده است سوال همانست و جواب همان جز که بجای
نرسد چند توان گفت او باین گفتگوها نرم نشد نسبت همان بهتر است
که زور زبان را به تیغ بیفزاید شمشیر در ربه کار برد و به کند منار الیه از آنجا
معاودت نموده آنچه شنیده بود معروض داشت و بواسطه آنکه چرا حقیقت
پیغام را بیش از آنکه بگذارش آن مامور گردد ظاهر ساخت مورد اعتراض گشته
از اضافه که یافته بود پانصدی دیگر محروم ماند روز دوشنبه پانزدهم شهر شوال
از وقایع این روز گریختن آق محمد اوزبک است بملک خود او همان شخص است
که در سال گذشته در هنگامی که با شاهزاده والا گهر عالیمقدار خداشناس دانا
دل کوه دون نهیب سلطان اورنگزیب قندهار را محاصره داشت جمعی از
اوزبکیه شومیه را فراهم آورده مصدر شورشی که باعث مراجعت لشکر ظفر اثر
از گرد قندهار بجانب دارالملک کابل گردیده شده بنواحی غزنین را تاخته بود و
بعد از معاودت عساکر منصوره بهندوستان باندازانکه من خود را درمیان

نمایان

نمایان کرده ام و سپاهیگری من برانها ظاهر گشته است و اعتبار تمام خواهم یافت
از والی ایران رو گردان شده بهند آمده و در لاهور بشرف عتبه بوسی این دارای — توران
عهد و داور عصر سرافرازی یافت چون آمدن او بموقف عرض ایستادهای پایه
سریر خلافت مصیر رسید از اعمال ناپسندیده او یاد آورده زیاده از
هفصدی منصب باو مرحمت نفرمودند چون او توقع زیاده برین داشت همیشه
از آمدن خود پشیمان می بود و راه گریز میجست که باز خود را بتوران برساند درین
روز فرصت یافته بدر زد اما هیچ معلوم نشد که بکدام طرف رفت بجانب
ایران یا توران و هم درین روز شخصی محمد حسین نام ببنزد او راجه جسنگه مقرر
گشت که رفته تاکید نماید که راجه مذکور موچال خود را بخندق فرود آورده پای
دیوار شیر حاجی برساند و درین روز شخصی از لشکریان ایران رو گردان شده
بشرف ملازمت سرافرازی یافت و از تقریر او چنان بوضوح پیوست که
حاجی منوچهر و نجبان بیک اراده آن دارند که یکمرتبه خود را غافل از راه زین
بار روی کیهان پوی رسانید دستبردی بکنند هزار روپیه انعام باو مرحمت نمودند — سامرحمت شد
و بمنصب پانصدی سرافرازی بخشیدند و قاصدش را العنایت خلعت زرین
ساختند روز سه شنبه شانزدهم شهر شوال بعمده الملک رستم خان
حکم رفت که چون ما قلعه کیانرا تنگ کرده ایم و معامله آنها باضطرار رسیده
و صبه نیم بسمل خود را گذاشتن و از سر او گذشتن و رفتن خوب نیست نخواهیم

روز بیست و هفتم اینجاه قلعه را مفتوح گردانیم و از انجا که ما با آن عمده بندها توجه بسیار
داریم میخواهیم که او نیز درین فتح شریک باشد و مصدر ترددات نمایان شده
بمناصب بلند سرافراز گردد و اگر چنانچه امارت پناه مهابتخان بیرون قلعه بسبب رو راضی
نشود چه برادران و اکابر عمده الملک اینمعنی را قبول نکنند پسران نظر بهادر را اول تکلیف
بودن انجا بکنند اگر به بودن تن دهند آنها را بگذارند اگر از ینمعنی ابا نمایند جاگیر و منصب
آنها را تغییر خواهیم کرد می باید که سعادتخان را که بمنصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار
سرافراز است بمنصب چهار هزاری ذات چهار هزار سوار امیدوار گردانیده بقلعه داری
آنجا منصوب ساخته خود بار نقار روانه حضور گردد درین روز محمد حسین که
بنزد او ساینش بردن مورچال راجه جیسنگه مقرر گردیده بود بعرض رسانید که راجه
مذکور در پیش بردن مورچال اهمال می ورزد و در فکر آن نیست که مورچال را
بدرون خندق باید برد اینمعنی علاوه نافرمانیهای سابق گشته باعث برهم ما بردار بهجا ما
شد که چون تماسیل قلعه گیری ندارید و معامله مورچالرا چنانچه باید سر براه نمی نمائید بر
خیزید و مورچال خود را با فخرخان که امروز بشرف ملازمت دریافته است
حواله نموده خود بعقبه تیشر کردن که سر راه تبت است و غنیم اراده آن دارد
که از ان راه در آمده پیش لشکر ظفر اثر را تاخت و تاز در رفته بحراست آن گذر
گاه قیام نمائید و از راجپوتان هر کرا خواهید همراه خود ببرید چون این
پیغام براجه جیسنگه رسید سبل سنگه سلبودیه و اودی بهان و مکند

سنگه

سنگها ده و جمعی دیگر از راجپوتیه بهمراهی خود از قبیل مورچال مخلص داده و
اینمعنی را فوزی عظیم دانسته قدم در راه نهاد و مورچالرا با فخرخان
تفویض نمود در روز چهارشنبه هفدهم شهر شوال شاه محمد بیگ قطغن از بی
درگاه که قبله امانی و امانت روگردان شده بدرون قلعه گریخت
تفصیل این اجمال اینست که او از تربیت کردهای نذر محمد خان بود
دران فتوری که از زبونی خانند کور در ماوراءالنهر دست داد و خلافی
که میان او و عبدالعزیزخان روی نمود هرکس در هر جا که بود سر شورش
و فساد بر آورده خود را سری میدانست و بخود گمان سروری داشت
این شاه محمد نیز دران ایام بحکومت ثغری از ثغور ملک بدخشان
قیام داشت جمعی کثیر از گرسنهای اویماق قطغن که الوس کلانیست
جمع نموده سودای فاسد بدماغش راه یافته کوس لمن الملکی را فرو کوفت
و دست بتاراج عجزه و مساکین بر آورده هر روز جمعی از بیگناهان را می
تاخت و نقد و جنس آنها را بغارت برده خاک را از خون نشان رنگین
میساخت ظالم بیباک خونخواره حجاج مشربی بود که آدم کشتن پیش او از گنجشک
کشتن بسیار آسانتر مینمود از ثقات استماع افتاده که دران ایام کشتهای او
از هیبت و بجهار ستجاوز بودند تا انقلاب دران ملک بود او نیز سر بخنجر بیداد
کشاده داشت و چون حضرت بندگان ظل الهی بنوعی که در آغاز این داستان سمت

گذارش یافته است بلخ را بندر محمد خان برحمت فرمودند و او بتنجی آمده باز چند روزی
تسلط بهم رسانیده این شاه محمد بیگ را بلطایف الحیل پیش خود طلبیده با تالیقی قاسم سلطان
مقرر ساخته به بدخشان فرستاد و چون مرتبه دوم دولت او سپری شد
او را اوزبکان خواه ناخواه از بلخ برآورده بطرف ایران گسیل کردند و دولت
عبدالعزیز خان استقلالی پیدا کرد و قاسم سلطان خواه ناخواه متابعت او اختیار کرد
و اطوار ناپسندیده و افعال ناشایسته این شاه محمد بیگ بسمع عبدالعزیز خان
رسیده و در صدد آن بود که ازو انتقام بکشد و زیاد ازو بباد خواهد رفته بود
و مجال بودن خود در آن دیار ندیده پناه باین آستان سعادت نشان که مأمن امن
و امانست آورده بود و بمنصب هزار و پانصدی ممتاز گشته اما چون جمعی دیگر از
هم خیلان او درین شورش بدرگاه والا آمده بودند و بمنصبهای زیاده برو سر
افراز گشته‌اند از آمدن خود پشیمان شده بود و [illegible] ابتدا از ابهم جمعی از قطاع الطریق
در راه ملتان پسر کلان او را کشتند و او هر چند دست و پا زده که قاتلان پسر را پیدا
کرده بدست بدهند که بقصاص رساند کسی متوجه آن نشد دل شکستگی او زیاده
گردیده و در فکر گریختن افتاد و نقد و جنسی که داشت فروخت باشرفی بدل
ساخته و اسباب زیاده کرده اسباب را آتش زده با محرمان چند درین روز بقلعه رفت
روز پنجشنبه [illegible] شوال درین روز عمدة الملک قلیچ خان را بحضور طلبیدند
تاکید فرمودند که زنهار بر سر [illegible] هر کاری که باید کرد زود بکنید که این قلعه را گذاشته

افغ

رفتن از طریقه غیرت و مردانگی دور است و این ننگ در ناموس سلطنت نمیگنجد امروز
شما عمده این دولت اید اگر از شما کاری نگشاید دیگر از که خواهد گشود اگر چنانچه این حصار
را مفتوح کردید این فتح بنام شما شد مجرای شما در خدمت بندگان اعلی حضرت
آنقدر خواهم کرد که بگفتن راست نیاید و حق این خدمت شما را ما چگونه ادا توانیم
کرد نگاهداشتن شرم ما امروز منحصر در شماست بهر روشی که باشد می باید آبروی
ما را پاس داشت و ما را بعزت بهندوستان برد و خود را در نیکو خدمتی و
مردانگی شهره آفاق گردانید و این مرتبه را چون مرتبه‌های دیگر ندانست که این
مرتبه بدولت ما خود آمده ایم و در مرتبه‌های دیگر دیگران بوده اند قلیچ خان
معروض داشت که این فدوی خود را در جانفشانی و فدوی گری معاف نمیدارد

- طریقه م

و آنچه لازمه دولتخواهی است بتقدیم رسانیده و میرساند اما چه کند که وقت
تنگ شده و فرصت از دست رفته با وجود این آنچه از دست برآید
دران تقصیر بوقوع نخواهد آمد و در مرتبه‌های دیگر نیز بنده‌های درگاه مقصر نبوده اند
و از آنچه دسترس بوده است خود را معاف نداشته اند و ما بندگان را
غیبت و حضور منظور نیست همچنانکه در حضور پیر و مرشد خود را در کار
او نیکو نشیم در غیبت نیز کمال سعی بجای آوریم هر گاه دست بجایی بند نگردد
چه توان کرد رستم خان هم رکن رکین این دولت است و لشکری که می باید
امروز با اوست او را نیز باید طلبید و ازو هم صلاح این کار نباید پرسید

نظم

تا او درین باب چه می اندیشد و چه میگوید و رای او چه تقاضا میکند و بر
هر چه رای دولتخواهان قرار یابد اقدام باید نمود و فکر این کار را بر اصل باید
کرد و قلعگیان خیره گردیده اند و لشکریان دل باخته تدارک آن را
جز تدبیر و تامل و تعمق نمیتوان نمود الحال شتاب زدگی بکار نمی آید او
هر چند ازین مقوله سخنان بعرض میرسانید و بایما و اشارت استحکام
قلعه و دلیر شدن قلعگیان و دلشکستگی لشکریان اظهار مینمود فایده
نمیداد و همان طور او را بر گرفتن قلعه و یورش نمودن ترغیب میفرمودند
و مناصب ارجمند و مراتب بلند و خطابهای مستطاب امیدوار میگردانیدند
بلکه تمام عنایات و مهربانیهای خود را گردکان آن کار باو میدادند تا چون
آخرین او آخر شدن ایام فرصت بود و عاقبت الامر را بهانه طلبت رستم
خان قرار گرفت و یورش بر آمدن او موقوف ماند و نشان مرحمت عنوان
مبنی بر تاکید طلب بنام او صادر شد که بعد از سرانجام قلعه بست دگر ستادن
قلعه دار بانجا بسرعت هر چه تمامتر روانه حضور شود بلکه لشکر را عقب
گذاشته خود را در یکروز بمعسکر همایون برساند و درین روز قلعگیان
نشان عجیبی بمردم لشکر نمودند همه لباسهای فاخر پوشیده از بالای کوه
و دیوارهای قلعه خود را بنظر لشکریان در آوردند قبل ازین صورت
نگارش یافته ست که حاجی منوچهر و نجابت بیگ باراده شبخون بر معسکر

همایون

همایون از مقابل لشکر رستم خان برخاسته بودند چون آنشخص که این خبر را
بمسامع جاه و جلال رسانید بر نمونه طالع فیروز ازانها برگشته بشرف
آستان بوس مشرف گردید برانها ظاهر شد که او خبر را بعرض ایستادهای
محفل قدس رسانیده باشد و تدبیر دفع شر آنها میسر شده باشد
بنابرین فسخ العزیمت نموده باز آمده در مقابل لشکر مذکور فرود آمدند و
قلیلی تعین نمودند که بنواحی از دور رفته اگر توانند دستبردی نمایند
و آن جماعه چون دزدان خود را باتک که در نزدیک باباولی واقع است
رسانیده دو فیل و چند اسپ و چند شتر بر داشته بدر بردند بنابر آن
براجه جیسنگه حکم شد که از عقب شتر کردن معاودت نموده در همان
اتک که در سر راه ترین واقعست فرود آید و از آمدن مخالفان
خبردار باشد روز جمعه نوزدهم شهر شوال عمده الملک رستم خان از
مقابل قلعه گرشک بواسطه کمی علف و داب کوچ کرده و مردم آن
قلعه را بارعایای آنجا کوچانیده بموضع جبراق که بکنار آب ارغنداب
واقعست فرود آمد درین روز شخصی از قلعه برآمده استفسار رفتن
شاه محمد قطغن را از و نمودند که از کدام راه به بیرون قلعه رفت و قلعه
گیان با او چه سلوک کردند او مورچال عبد الرحیم خیرابادی را که در طرف
مغرب کوه لکه واقعست نشان داد که ازانجا شب آمده داخل شد و چون

ذوالفقارخان از آمدن او آگاه شد تا قلعه طویله که خارج قلعه کلانست با
اکثر سرداران قلعه استقبال او نموده او را بمنزل خود برد و آنروز تمام روز بسبب
قدوم او شادمانیها کردند و خوشحالیها نمودند و منزل او بوسط بودن او تعیین شادی و خوشیها
فرموده اساس البیت آنرا چنانچه شاید و باید سرانجام دادند و مقرر کردند که هر روز
یکی از مردم مشاهیر قلعه جشنی فراخور احوال خود ترتیب داده او را بضیافت بطلبد
و او را هر روز بطرفی از اطراف قلعه برده تحقیق مورچالها از آن میکند و از
یکیک مورچالها را با نشان داده آنها را از مورچالیان آگاه میگردانند
و محصوران را بر محافظت قلعه ترغیب بنماید و بگوید که موسم زمستان نزدیک
رسیده است و امروز و فردا بجانب هندوستان کوچ خواهند کرد آنچه مشکل
بود بر شما گذشته است حالا روزگار کشایش رسیده است ازین یورش که
شده است چشم لشکریان بسیار رسیده است ممکن نیست که دیگر
یورش اقدام نمایند شما در کار خود مردانه باشند ذوالفقارخان اول سانمو وجه
پانصد تومان مهمانی کوبان و دو اسپ عراقی و نه دفوز پارچه باو تکلف
نموده و هر کس که او را بضیافت مطلبید فراخور استعداد تکلیفی باو میکند
از استماع این خبر عبدالرحیم خیرآبادی را بر تهمت عتاب گرفتار کردند
و حکم شد که پانصد کس در روز و پانصد کس در شب عقب کوه کلاه را پاس میداده
باشند و از رفتن و آمدن بیگانگان خبردار باشند روز شنبه هشتم شهر شوال در شب

نواب عمدة الملک مهابتخان داخل لشکر نصرت اثر گردید و عمدة الملک رستم خان
بدیدن ایشان آمده یکدیگر را ملاقات نمودند و تواضعاتیکه در میان دو دولتمندان
متعارفست از جانبین درمیان آمد و در آخر این روز نشان عالیشان که در
طلب رستم خان و گذاشتن نام بردها در قلعه بست صادر شده بود بنظر در
انداخت و خاطر کورهی جمیع امور امرای عظام راجع نموده در حضور آنها اول
حکم را بر پیران نظر بهادر رسانید آنها جواب دادند که در حضور نیز ما باین امر
مامور گردیده بودیم و ما جواب خود را در آنجا بعرض رسانیده ایم که قلعه داری
کار این بندها نیست و در میدان هر جا امر شود فرمان برداریم بعد از آن حسب
سعادتخان را آنچه محکوم بود آگاهی دادند و بی عذر و تأمل بقبول آن خود را
امتیاز بخشید و بنوید اضافه هزاری ذات و هزار سوار امیدوار گشته بتقدیم
آداب تسلیم خدمت و عنایت اضافه قیام نمود بعد از وقوع این مقدمات
رستم خان از امرائیکه حاضر بودند مصلحت طلب کرد که چه صلاح می بینید که با وجود
مراجعت این لشکر بجانب قندهار و بودن سپاه مخالف در زمین گرم [illegible]
طریقه دولتخواهی مقتضی آن است که این جماعه را در بست گذاشته برویم یا نه
چون در آن نشان سعادت عنوان صورت نگارش یافته بود که نگاهداشتن
بست را در فتح قندهار دخلی تمام است بالفعل گذاشتن آنها مطلقا مصلحت
نیست هیچکس را یارای آن نبود که بگوید مصلحت در گذاشتن آن مردم نیست

الا سید علی که از کهن سالان بود زبان بگفتگو کشوده گفت که این عزیز را این شخص را که شما
درین قلعه میگذارید از خانزادان عمده این درگاه والاست از اولاد زین خان
کوکه است که در دولت اکبری در جمیع امرای ذیشان بشرف امتیاز ممتاز بود
و مهارت قزلباشیه را شما در معامله قلعه گیری هم دیده اید و هم شنیده اید در اندک
تغافلی که بوقوع آید او را چاره جز آن نخواهد بود که یکی ازین دو کار بکند اول آنکه
بدشمن زبان داده و امان طلبیده با او یاران برود و دوم آنکه بجا با کارزار کشته شود
و درین هر دو صورت ناموس دولت ابد پیوند فرو ماند بهتر آنست که او را
همراه ببرید و درینجا نگذارید و طفلانه سلوک نکنید اگر چنانچه قندهار را اگر قزلباش
بست بجای برود و نه زمین داور رود اگر قندهار را ناگرفته ببرود ندیده این با شما
و نه آن در وقت کوچ بمجلس باآمدن و بردن این بزرگ زاده راضی نخواهند
شد بعد از آن رو بسعادتخان آورده گفت خانجیو شما درین ماندن چه چیز
بخود سپرده اید و چه با خود قرار داده اید که خود را دیده و دانسته در آتش می
اندازید سعادتخان در جواب گفت که من نظر بر کار ولی نعمت خود دارم گوسفند
و بز را از برای قربانی میبرند و مرزا اسحق بخشی لشکر گفت خانجیو اگرچه این
تمثیل راست و درست اما وقت قربانی عید قربانست
که در ماه ذیحجه می آید و این ماه شوالست و در هر روز و در هر ماهی قربانی
نیست بعد از آن رو بدل رستم خان گفت ما بندگان را جز آنکه متابعت حکم نیم

بچاره دیگر نیست

چاره دیگر نیست حکم عالی بنفاذ پیوست که سعادتخان را در بست بگذاریم و سعادتخان
به بودن آنجا راضی است ما را بعاقبت اندیشیها چکار است نواب عمدة الملک
مهابتخان گفتند که سر رشته دولتخواهی را از دست نباید داد چرا که حاکم مطلق حکم
دیگر کسی است اگر چیزی بوقوع آید از شما خواهند پرسید و در آن وقت این
عذر که گفتید مسموع نخواهد شد سید فیروز وکیل رستم خان گفت این سخن حق است
اگر خدا ناخواسته از گذاشتن سعادتخان حادثه بوقوع آید از جانب بندگان حضرت
ظل الهی بغیر از سرزنش چیزی دیگر نخواهد بود و اگر خلاف حکم نواب قدسی القاب
جهانبانی میکنیم ایشان دشمن میشوند این بسیار مشکل است و آن بر آسمان
حاضران دیگر هیچ نگفتند و قرار بر فرستادن سعادتخان داده سه صد احدی
و سه صد برق انداز را با جبار قلی گکهر بهمراهی او مقرر کرد برخواستند و بخیمهای
خود آمدند روز یکشنبه بیست و یکم شهر شوال درین روز چهل هزار روپیه برای
سرانجام مایحتاج بسعادتخان مساعدت دادند احدیان و تیرانداز خود برفتن
قلعه بست راضی نشدند و برق اندازان سه ماهه پیشکی گرفتند و چون سعادتخان
آن زر را بخانه خود آورده نوکران خود را طلبیده میخواست که آنها را داده
روانه شود تا لشکر ظفر اثر کوچ کند سپاهیان همه همزبان شده متفق اللفظ
والمعنی از نوکری او ابا نموده پا از همراهی او کشیدند و او هرچند خواست
که بوعده و وعید آنها را فریب دهد فایده نکرد آخر الامر بیعلاج شده بوفاق

نوکرا از برستم خان پیغام داد و او باز در آخر روز امرا را طلب کرده آن خفیفت را
باشان باز گفت همه گفتند که هرگاه اینچنین شده باشد چون حکم طلب صادر
نشده است می باید بهانه را برداشت و روانه حضور شد و او تن باین معنی در
نداده آنمقدمه را عرضداشت نموده کوچ را تا آمدن جواب موقوف نمود
و چند کس را بطریق ایلغار بدرگاه روانه کرد که رفته عرضداشت را رسانیده
و جواب را حاصل نموده در روز دویم خود را برسانند تا هرچه حکم شود عمل
نمایند روز دوشنبه بیست و دویم شهر شوال قبل ازین در یورش زمیندار
شخصی از نوکران عمدة الملک رستم خان بقید دشمنان افتاده بود درین
روز از انها گریخته آمد و خبر آورد که نجابت بیک با چهار هزار سوار از حاجی
منوچهر جدا شده بطرف ترین رفت از انجا اراده کجا داشته باشد و نیز او
آگاهی داد که کتابتی از ذوالفقار خان قلعه دار قندهار بحاجی منوچهر و نجابت
بیک رسیده مضمون انکه من قلعه را تا یکسال دیگر نگاه میتوانم داشت
خاطر از جانب قلعه جمع دارید و بیتابی نخواهید کرد و اراده جنگ
صف با لشکر هند بخاطر نخواهید آورد بلکه تاخت و تاراج نیز نکنید
و بهیچ وجه من الوجوه مزاحم احوال آنها نشوید و تا آمدن علیقلیخان
سپهسالار خود را از مجادله نگاهدارید بعد ازان که او بیاید او سردار
است هرچه او مصلحت وقت خود داند بعمل خواهد آورد و اگر

نما

نما بخلاف انچه نوشته شده کار خواهید کرد چشم زخمی بلشکر خواهد رسید
گناه گار شاه خواهید شد چون این نوشته ذوالفقار خان بآن هر دو رسید
نجابت بیک که از اقوام نزدیک او بود دست از دست اندازی کشید و حاجی
منوچهر اراده داشت که بدستور سابق گرد و پیش لشکر ظفر اثر میتاخته باشد
و اگر فرصت بیابد دستبردی هم بنماید و او حاجی مذکور را ازین اداها بنابر
نوشته ذوالفقار خان منع نمود و او ممنوع نشد نجابت بیک از او آزرده
شده بجانب ترین رفت و حاجی منوچهر نیز از بی جمعیتی اندیشیده آرام
گرفت و بی اعتدالیها را گذاشت مورچال بهار سنگه را با افتخار خان وا داده
او را حکم کردند که در عقب کوه رفته در میانه باقی خان و چنبت فرود آید
روز سه شنبه بیست و سیوم شهر شوال درین روز میر اسمعیل که سید
صحیح النسب سنی ساده لوحی بود بی ساخته قزوینی هندوستان
مولد است و در مجلس نواب عمدة الملک مهابتخان نقل میکرد که دوش
در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا مخاطب
ساخته فرمودند که با نبی جرا شاهزاده را نمیگوئی که امسال فتح این قلعه
ترا میسر نیست مسلمانان را بی فایده بکشتن مده بعد ازان بعمده
الملک مهابتخان گفت که مرا خود دسترس نیست این مقدمه را
بعرض نواب قدسی القاب جهانبانی نمیتوانم رسانید شما را ازان

واقف کردم و خود را بری الذمه ساختم آنرا معروض خواهید داشت والا
مختار ید دلیرخان بسعادت کورنش سرافرازی یافت و مورد عنایت و التفات
بسیار گردید بخطاب بهادرخانی و منصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری
قندهار امیدوار گشته مورچال جعفر رفت که در روز یورش تا میان خود را متعهد
ارباب یورش کرده بنده خود با جعفر از دنبال آنها برود که باو بنشت کرم گشته قلعه
را مفتوح گردانند درین روز محصوران شادیانه بسیار نواختند و تنها رستمخان
را از صداهای مخالف کرنا و نقاره کرگر دند اما سبب این هیچ معلوم نشد
جمعی از لشکر مخالفان گریخته آمده خبر آوردند که رقم شاه به نخجوان بیک رسیده که
او تا آمدن علیقلیخان از سخن و صلاح حاجی منوچهر بیرون نرود و او از جانب
تبریز معاودت نموده بجای مذکور پیوست و نذر علیخان حاکم اردبیل
و شاه سوارخان کبود جامه که در طویل اوست نیز با چهارده هزار
کس از فراه آمده داخل لشکر مخالفان شدند و علیقلیخان نیز از فراه
کوچ کرده است درین زودی باینجا خواهد رسید روز چهارشنبه بیست و
چهارم شهر شوال شخصی از درون قلعه مورچال عبدالرحیم خرانکادی برآمده
خبر رسانید که ذوالفقارخان شاه محمد اوزبک را که همراه خود بدرون
قلعه برده بود از و گرفته او را نظربند کرده است چون سبب شادیانه
نواختن دیروزه از و پرسیدند اظهار نمود که خلعت و رقم و کمرخنجر

بواسطه ذوالفقارخان از نزد شاه آمده بود شادیانه مبارک باد از آن
نواختند و در آمدن آورنده آن خبرها را بدرون قلعه از جانب باقیخان و راجه
بهار سنگه نشان داد از استماع این سخن غضبناک شده به باقیخان و راجه بهار سنگه
پیغام دادند که اینچه قسم خبرداریست که از شما بوقوع می آید مگر در خانهای خود
نشسته اید که اینهمه غافل میباشید و آگاه نمی شوید که که می آید و که میرود بهار سنگه
باین اعتراض مخصوص زعید وین سخن را بر پیغام او افزوده بودند که تا در
مورچالی که در انجا کاری بایست کرد غافل بودید و بلطایف الحیل می
گذرانیدید که ما را چه تیم و مورچال پیش بردن و یورش بر قلعه کردن
و بجایگه از انجا پس باید آمد رفتن بما نسبتی ندارد و حالا که شما را از مورچال
برآورده بجای مقرر کرده ایم که در انجا همین خبرداری در کار است کمال بیهوشی
و تغافل را بکار میبرید و مردم بخاطر جمع بدرون قلعه آمد و رفت می
نمایند و باعث تقویت قلعگیان میگردند اگرچه آنها در برابر آنها
معذرتها خواسته و عذرها گفتند اما فایده ندارد و از بندهای
خود شخصی را مقرر کردند که تمام روز و شب از ان طرف خبردار باشد
و کنارها و یکناهی که از تیره بختی در انجا سفیده شود او را گرفته بیارد
رسانند و یک لحظه بر دایقا نمایند روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال این
روز جعفر بعرض رسانید که ان شاء الله تعالی بعد از دوازده روز من مورچال را

سا شبره

بپای دیوار حاجی برسانم تا آن وقت یورش را موقوف باید داشت این ولد
خدمت شایسته منظور انظار سلطانی گشته او را باضافهٔ پانصدی منصب که از
اصل و اضافه دو هزاری بوده باشد سرافراز فرمودند و بعمدة الملک رستم خان
حکم فرستادند که رحمت خدا بر نمک خوارگی جمعی که به بودن قلعه سبب راضی
نشدند می باید که آن عمدة الملک ده دوازده روز دیگر درهمانجا که همت
بواسطهٔ تسلی شجاعتخان قلعه دار سبب مقام نماید که درین ایام معاملهٔ قلعه
صورت خواهد گرفت بعد از آن هرچه حکم خواهیم فرمود عمل خواهد کرد درین
روز بمسامع جاه و جلال رسید که مردم راجه جسنگه آنجا رباغها رعایا را
بواسطهٔ سوختن میگیرند و پا اعتدایها بسیار میکنند بنا بران شاهم قلی
حکم شد که رفته براجهٔ مذکور بگوید که این چه بی روشی است که از شما بوقوع آمده
مردم را آزار رسیده و درختها و باغات رعایا را میبرند اگر دست اندازی
در روتی که در پای قلعه بود دیده میکردید و این طرح بها از شما در اینجا صادر می
شد تا حال تمام دیوارهای قلعه فتنه ها را و بران میکردید چون شاهم قلی
پیغام را براجه رسانید جواب داد که صاحب عالم و عالمیان کرامات فرموده
اند اگر این خواب کاری در آن مدتی که من در مورچال بودم بوقوع می آمد دیوار
قلعه بجا ایستاده نمیماند بنیاد آن زد بر می انداختیم خبر نیست درین سبب که در اینجا
که من فرود آمده ام تا دو کروهی هیچ باغی نیست که مردم من رفته درختهای

ساعت ۳ کروهی

آن را بریده بیاورند شاهم قلی از یافتن جواب برگشته آنچه شنیده بود بعرض
رسانید و التماس نمود که گرد و پیش راجهٔ مذکور هیچ جا باغی بنظر در نیامد کسی که
اینمعنی را بعرض رسانیده التماس نمود دروغگو بوده است روز جمعه بیست و ششم
شهر شوال درین روز جمعی از قاطعان طریق از سرزمینی که لشکرگاه بادشاهزاده
کیخسرو و فرسکندر نهب سلطان اورنگزیب بود بمعسکر همایون اتصال داشت
مواشی بسیار رانده بردند و برستم کوتوال حکم شد که با جمعیت متعهد خود
پی آنها را تعاقب نموده و خود را بآنجماعت رساند و گوشمالی از قرار واقع
بدهد و آنچه برده باشند برگردانند و رستم کوتوال بموجب فرموده عمل نموده
هرچند تجسس و راست اثری از آنها نیافت و بگرد آنها نرسید و چهار
شتر و سه گاو و لاغر که از بیطاقتی پس مانده بودند یافته برگشته بحضور پرنور
آورد درین روز نشان عالیشان بنام نواب مستطاب عمدة الملک
مهابتخان شرف ورود یافت که بعد از معاودت عمدة الملک رستم خان
شما با فوج قراول در موضع لیشول که در چهار کروهی قندهار است فرود خواهید
آمد و پیش راه مخالفان را نگاه خواهید داشت و در وقت لشکر فیروزی اثر
را نگذارید که از شما پیشتر برود و بدست دشمن گرفتار گردد باز درین روز جار
زدند که لشکریان سرانجام بودن چهار ماهه بکنند که در مدت اگر فتح نخواهد شد از اینجا
لشکر ظفراثر کوچ نخواهد کرد درین روز هر تفنگی که محصوران سر دادند گلوله چه کلی بود که یا سنگ

پخته بودند و این دلیلی بود بر اتمام سامان قلعه اما این گلولها هیچ کم از گلولهای تو
کار نمیکردند و در آدم کشتن از این تا آن تفاوت نبود آن قبیله وران درین باب
حیله اندیشیده اند که تا اثری از خاک باقیست آنرا تمام نخواهد بود مگر باروت روی بکر
آورد روز شنبه بیست و هفتم شهر شوال چون نوکران سعادتخان رفتن قلعه بست
را باو قبول نمودند و او از قلعه داری انجا ماند چنانچه سابقا ایمای باین معنی رفته است
مردم آنها را از سرباز دادن و ابا نمودن سرزنشها کردند و ندامتها دادند
و انجماعت آن طعن را جواب که گذشته همین بود که سعادتخان ایرانیست و او را
در هند مطلقا تعلقی نیست و پسر که دارد همراه اوست اگر مارا فاقه او را
قبول نموده در بست بمانیم و احیانا روزگار برگردد و ایرانیان مارا محاصره
نمایند او به مضایقه بجانب آنها میرود و اهل و عیال ما که در هندوستان است
بما خراب میشد چرا که خدا داند که درانصورت مارا از انجماعت رهایی بیابیم
و بواسطه اثبات اینمقدمه صد و بیست کس از اعیان و روشناسان آن
طایفه باراده نوکری نجابتخان که در قلعه بست بود بانجا رفتند نجابتخان بر دست
حسابی که بکدام که بهدام گسسته او افتاد بحساب چه که بمصرف نیز صرف نمیکرد
و عزیزی نقل کرد که بکمرتبه بندگان ایشان از جلال آباد بکابل تشریف
میبردند و من در خدمت ایشان بودم شخصی درین میان شیر برنجی پخته
و از غایت بی تکلیفی که مردم روستا دارند آنرا در تغاری ریخته بهمانگونه با این بی

ایشان

ایشان آورد لقمه چند از آن تناول کرده بعد از تعریف بسیار حکم کردند که
آن شیر و برنج دست زده را در شل جیزات بر پارچه ریخته چکه کردند و هرگاه گرسنه
میشدند شکر پرا در دامن کوفته می آوردند که بران پاشیده نوش جان میکردند و
تا کابل غذا همین بود القصه چندی از سعادتخانیان را در عوض جماعه که از جلا
شده بودند یا وفات یافته بودند نظر بر نقصان مالی که بسبب دراج و نقصی جاید
میشد نگاه داشته در بست رفتم وقتی و انجماعت جای چشم از جان جمعیتی کوشیده
آنهارا رخصت معاودت داد و چون آنها از بست برآمده روانه لشکر
فیروزی اثر گردیدند در نیمه راه با ظن سعادتخان که مدتهای مدید نمک او را
خورده بودند و او را انجماعت تهمتی متهم گردانیده راه آنجماعه را زده بدشمنان
دو چار گردانیده قلیلی که دست برد شمشیر کشته شدند و باقی اسیر گشته اسب و
و اسباب شان ازآنجمله دشمنان گردید یکی ازان مهلکه بر نیامد الا یکی که گویا
او را بواسطه خبر رسانیدن گذاشته بودند براجه جسینگه حکم شد که از جایگه
تا حال در انجا بود یک کروه پیشتر رفته فرود آید و راجه مذکور بموجب
حکم همان ساعت کوچ کرده روانه گردید و راجه راجوب راکه از برج جهل
زینه بمورجال غیرتخان نقل کرده بودند تا امروز در انجا می بود امروز باد
حکم شد که بمورجال حیفه برود روز یکشنبه بیست و هشتم شهر شوال جمعی از غیر
شبیخون بر لشکر اعتقاد خان آورده ده کس را کشته و جمعی کثیر را زخمی کرده از

اسباب انچه بدست افتاده ببرد بردند چون انچه بمسامع جاه وجلال رسید مقرر
فرمودند که یک شبانروز بخشی الملکی لشکرخان با جمعیت مستعد بنگه بانی
اردوی کیهان پوی و شبانروز دیگر ایرج خان بخشی تن بهمان دستور قیام
بنموده باشند درین روز شخصی از قلعه برآمده بندهٔ عرض رسانید که یکی از
قورچیان شاهی سواره در لباس قزلباشی از دروازه ماشوری بقلعه
درآمده و رقم شاه را که مبنی بر استمالت ذوالفقارخان بهمراه آن کس بود
با خلعتها که بواسطهٔ انها فرستاده بودند آورده بانجماعت رسانید و باعث
جمعیت آن پریشان خاطران گردیده و اگر این خبر نرسیده بود دل با آنها
نمیداد با همه زودی قلعه را میدادند معامله بسیار برانها تنگ شده بود
دل را چه خود را باخته بودند و طلبکار صلح گشته از استماع این مقدمه
بر مورچالیان دروازه ماشوری اعتراض بسیار فرمودند که نزدیک بود
که خرمن وجود آنجماعه را آتش غضب سلطانی خاکستر گرداند اما ترشح بخشایش
سحاب عفو بفریاد ایشان رسیده آن زمره از عنایت خلعت و صد روپیه
انعام بهره ور گردید درین روز محصوران رقعه نوشته در مورچال بهادرشنکر
بند بلا افکنده اند مضمونش آنکه یاران ملتان چرا محنت عبث میکشید
و خود را بدرزه تصدیع میدهید نه شما قلعه را از ما میتوانید گرفت
و نه ما قلعه را بشما میدهیم خونی که داریم در راه ولی نعمت خود ریخته‌ایم
دبلها

وسری که داریم فدای او ساخته هرچند می مانید هم تلف شدن شما بیشتر است
وامید خلاصی ما زیاده امروز و فرداست که پنج بندی شده است و دست شما را
از کار برده و ما را دست بکار رسیده برخود بخشایید و آنچه کرده اید قانع
شوید مورچال بکنار خندق رسانیدن و آب خندق را بیرون بردن و کنگره‌ها
بعضی از دیوارهای شیرحاجی را پرانیدن و اراده یورش نمودن و دو سه
هزار کس را بیفایده بکشتن دادن کار زکی نیست در دو مرتبهٔ دیگر که سرداران
دیگر آمده این قلعه را محاصره نموده بودند هیچ مرتبه این مقدمات بوقوع نیامده
بود و این مرتبه بادشاهزاده بلند اقبال با اقبال بلند لشکریان برین امور مشکله
اقدام نموده اند نصیحت ما را از دل بشنوید و بروید که پند نشنیدن شگون
ندارد بیت نصیحتی کنمت گوش دار و عمل کن هر انچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر
والسلام والاکرام بمیرزا عبدالله بخشی سرکار عالی متعالی ازدوی اغراض
درین روز مستفسر نمودند که با مورچال خود را بیرون خندق برده بپای
دیوار شیرحاجی برسان یا آنکه دست از مورچال بازداشته برآئی
که آنرا بدیگری که متصدی این کار تواند شد حواله فرمائیم مرزا عبدالله معروض
داشت که همین من مورچال باشی نیستم دیگران هم هستند از هیچ
یک دنبال نخواهم ماند هر قسمی که آنها مورچال را پیش خواهند برد من
هم خواهم برد من خود بنده ام چگونه به تقصیر از خود راضی خواهم شد بجعفر نیز

در باب خاکریز تاکید فرموده اند که موسم میگذرد هر کاریکه میکنی زود بکن و
باوجود آنکه هنوز نسبت زمین که در سیوم حصه خندق بوده باشند تا امروز باقی
مانده بود که پر بالیست کرد و آن دو حصه را در سه ماه پر کرده بود هفت
روز وعده کرد که خاک توده را بدیوار شیرحاجی خود هم رسانید روز دوشنبه
بیست و نهم شهر شوال چون خاک توده جعفر قبل ازین بچند روز بکنار خندق
که در زیر شیرحاجی کنده بودند رسیده بود و هر چند خاک دران میریختند
از نشست رفتن آن ظاهر نمیشد جعفر و جمعی که در مورچال او بودند حیران
شدند که آنرا سبب چه باشد هر چند تفحص نمودند و تفکر کردند سری ازان
نتوانستند بر آورد و تا آنکه درین روز شخصی از مردم قلعه بمورچال بر آمد
چون این معنی را با او اظهار نمودند جواب داد که ازان روزیکه خاک توده
را بکنار خندق رسانیده اید محصوران سه نقب از درون قلعه با آن
رسانیده اند و هر خاکی که از خاک توده بدرون خندق میریزید ازان هر سه نقب بدرون
قلعه میبرند و اینقدر باعث آن شده است که خاک توده نشست نمیرود و تا آن
خندق را از آنها نگیرید و آنها را از آنجا نگریزانید کار خاکتوده پیش رفتنی نیست و هر خاکی
خواهید ریخت آنها از درون خواهند برد چون جعفر این را شنید سر بگریبان تحیر فرو برده
در فکر تدارک آن افتاد و درین روز چهار سوال و جواب میانه غیرتخان و محصوران رد و بدل
شد و سوال هر چهار بجنس صورت تحریر می یابد سوال مکتوب که غیرتخان نوشته اینست که

اگر

سرانجامی
رحمت باد بر سپاهگری امارت پناه ذوالفقار خان که با کمال بیسامانی و بی
و آذوقه و مصالحه و کمی لشکر و بی اتفاقی رعایای این قلعه را از چنین لشکر و پادشاه زاده
پادشاه زمین نگاه میدارد و باوجود آنکه توبهای اینجانب نصف دیوار قلعه را
هموار کرده است و امروز و فردا باقی مانده را نیز هموار خواهد کرد دل را پای نمیدهد که
و دست از قلعه داری باز نمیدارد حقا که صاحب عالم و عالمیان و قبله جهان و جهانیان
این سخن را بر زبان مبارک آورده اند و فرموده اند که اگر ذوالفقار خان آمده ما
ملازمت نماید او را بمرتبه عمده خواهم رسانید و نسبت باو عنایات از حد و حصر
افزون بجا خواهم آورد والدعا جواب اول اینست که مضمون رقعه شما معلوم شد آنچه
در باب نگاهداشتن قلعه با کمال بی سرانجامی و بی سامانی نوشته بودید بر آن شما پوشیده
نماند که نوکری که سر خود را فدای آقای خود کرده است نظر بر سرانجام و بی سرانجامی
ندارد تا جان دارد در سرانجام آن میکوشد و معهذا این قلعه هم سامان دارد و
هم لشکر دیگر من که باشم که این قلعه را نگاه دارم ملک را اقبال پادشاهان
نگاه میدارد نه سعی نوکران و اگر اینچنین نبودی شاه عباس در پنجاه روز
این قلعه را نمیگرفت و شما در پنج ماه آنرا مسخر نمیتوانید کرد آنچه
از عنایات صاحب خود درباره فقیر احقر اظهار کرده اید معلوم گشت
اگر عنایتی که صاحب من در حق من دارد بنویسم شما آنجا بیتاب
خواهید شد بیت کرنش به بینی و دست از تیغ بشناسی روا بود

که ملامت کنی زلیخا را؛ والسلام والاکرام سوال دویم مکتوب غیرتخان بر رای
انور مخفی نماند که ملک هند مملکتیست وسیع و دولت اینجا دولتیست بزرگ عشر
عشیر آن در ایران میسر نیست عجبست از فهمید که ایشان که هرگاه بادشاهزاده
و اینچنین ملکی که در معنی بادشاه آنجاست باین اعتراف نموده که شما در قلعه داری
ید بیضا نموده اید آنچه لازمهٔ نوکری و سپاهگری و نمکخوارگیست بجا آورده
و در هیچ باب کوتاهی نکرده اید و بواسطهٔ همین آرزوی عنایت و مهربانی
شوق آن بهم رسانیده است که شما در خدمت ایشان باشید با اشتیاق تمام
که در حوصلهٔ هیچ آفریده نگنجد نسبت بشما بتقدیم رسانند و مرتبهٔ شما را از
نوکران موروثی آبا و اجداد خود درگذرانند تا بر عالمیان ظاهر شود که بادشاه
دست گرفتهای خود را اینچنین تربیت میکنند و شما اینچنین دولتی را
پشت پا میزنید بیت اگر دریافتی بر دانش بوس * وگر غافل شدی افسوس افسوس
والسلام علی من اتبع الهدی جواب دویم مکتوب وسعت ملکی که
امنیت نداشته باشد از عرصهٔ این قلعه در ایام محاصره تنگترست
و دولتی که باولاد منتقل نشود از نکبت بدتر عنایت و مهربانی
که معلل بغرض باشد از بی عنایتی و نامهربانی کمتر قلعه طلبیدن شما
بجامه خریدن آن ترک میماند که بدکان جامه فروشی رفت و خواست که میماند
قبای بخرد اول دست بجامه دکاندار کرده شروع بتعریف آن قبا کرده گفت که

این جامه را بچند خریده دکاندار گفت بدو عباسی ترک گفت نه بیشتر می ارزد این جنس
قبا قماش هندست و مخلوجش نرم و ملیحست و آنرا بسوزن عیسی دوخته اند
و بتار ابریشم بافته مال یازده عباسیست و دستار او را نیز بهمین قسم تعریف
بسیار نمود یک قیمتش را ده بگفت و بعد از آن جامه را از دکان بر
داشته قیمت آنرا از بزاز پرسید گفت قیمتش پانصد دینارست
ترک گفت بصد دینار بفروش بزاز گفت آقا اگر جامه میخری پانصد دینار
بمن بده والا دردسر مده برخیز و بخانه خود برو ترک گفت ای خواجه طرفه
مرد بی انصافی بوده من ده مرتبه بطرف تو رفته ام تو یکمرتبه بجانب
من نمی آیی و جامه را بصد دینار بمن نمیفروشی این گفتگوها بکار نمی آید
و من باین بازیچها بازی نمیخورم اگر زور دارید قلعه را بگیرید والا
برخاسته بروید و تصدیع مدهید روز سه شنبه سلخ شهر شوال ایلچی
روز هندوستانی که پارهٔ بی معقولیت میزد و سخن او اعتماد را نمی شایست.
از درون قلعه برآمده بشرف کورنش سرافرازی یافت ایستادهای
محفل بهشت آیین او را مخاطب ساخته گفتند که تو اگر مردم هندی و یقین ما
حاصلست که آنچه از اوضاع محصوران بر تو ظاهر شده است از روی راستی معروض
خواهی داشت و هرچه دیدهٔ بی کم و کاست بعرض خواهی رسانید بگو که آنجا چه قدر آدم
و در باب رهای خود چه اندیشیده اند و چه مقدار ذخیره از هر باب مانده است

برآمده قلعه عرض کرد که چون اینمقام راستا نست و براست کفتن باکو رکشته
ام بغیر از آنکه راستی را بر طبق عرض کذارنده نثار نمایم چارهٔ دیکر ندارم مردم قلعه تا
یورش نشده بود از یورش ملاحظه تمام داشتند کمان آن میبردند که روزیکه یورش
خواهد شد دلاوران این لشکر از پا نخواهند نشست و اگر همه قدم برکشته باید
کذاشت و پشتهای یکدیگر را نردبان ساخته بقلعه خواهند در آمد و دمار از ۶ این قلعه
روزکار خواهند بر آورد و آن خود از غایت اضطراب که هنوز رخنهٔ آنچنان
نشده بود که مراد را شاید یورش حسب المدعا شده و آنها را از جا در نیاورد
و مضطرب نساخت تا حال آذوقه و مصالحه محتاج نکشته اند و مدتی مدید باید
که ابواب احتیاج که مفتاح ابواب فتح است بر روی روزکار آنها بکشاید
الحال سه مقدمه باعث جمعیت آنها کشته است اول نرفتن معامله
یورش دویم رسیدن موسم زمستان سیوم اخبار آمدن کومک و تنهای
دلاسای پی‌درپی که هر روز بذو الفقار خان و محصوران میرسد و آنها الا
هر دم بعنایت آلهای تازه و بخششهای بی اندازه امیدوار میکردانند
و از یکدل بهزار دل می شوند و محاصره کنندکان راه آمد و رفت آنها را
نمیتوانند مسدود کردانید همه در نکاهداشتن قلعه متفق اللفظ والمعنی اند
تا کی از انجماعت با قیمت در حراست قلعه خواهد کوشید مکر که از
غیب راهی بقلعه بکشاید و این لشکر یکمرتبه بدرون قلعه در آید

و همه را بقتل عام از قلعه داری باز آرد دست از قلعه باز دارند اکر بیدا
شدن این راه کمان هست فتح نیز ممکنست والا محنت بیفایده و سعی بی
حاصل است و کرفتن این قلعه را بتنک تا نه بنظر در نمی آید روز چهار شنبه غرهٔ
شهر ذی قعده الحرام چون کسی ببودن قلعه بسبب راضی نشد و طلب عمدة الملک
رستم خان بواسطه یورش ضرور بود بنا بران نشان عالی متعالی بنام خان
مذکور صادر شد که رحمت خدا بر نمک خوردن جمعی که ببودن قلعه بسبب رافضی
نشده ندانسته الله تعالی همه بسزای عمل خود خواهند رسید باید که آن عمدة
الملک قلعه را خالی کرده و ذخیره را قسمت نموده باروت را آنچه توانند
برداشت برداشته و باقی را آتش داده و قلعه را منهدم کردانیده روانه
حضور شود این نشان حواله وکیل شد که نزد خان مشار الیه بفرستد محصوران
درین روز بر سر دمدمه جعفر بر آمده و پنبه و لته بسیاری بروغن نفط آلوده
۷ منظر با خود آورده بودند چون چوب و تخته و جوال پر خاک بر استحکام آن دمدمه
در آنجا تعبیه نموده بودند آن پنبه و لته را بران چوبها و جوالها افکنده
آتش دران زدند و یکمرتبه همه آتش کرفته شعله کشید و اثر آن بمردمی که
در دمدمه بودند سرایت کرده خلقی کثیر سوخته و نیم سوخته بکار خود
فرو ماندند و قریب یک و نیم پهر روز آن دمدمه آتشکده شده
میسوخت و کسی را یارای آن نبود که آنرا تواند فرو نشانید تا مایهٔ سوختن

بود میسوخت و چون از جوال و چوب اثری باقی نماند خود فرو نشست و
امنیت ازان دمدمه برخواست و مردم از دران بودن بجمعیت خاطر مشغول شدند
ساکنان دمدمه چون صیدهای رم خورده بسر میبردند روزی بشب و شبی بروز و در انجاه
می آوردند درین ایام چون سپلداران بیکار بودند حکم عالی متعالی شرف نفاذ
یافت که چهار دیواری برگرد دولتخانه همایون بسازند درین روز آنجا بنیاد کردند
انشاالله تعالی که بفتح و فیروزی باتمام برسد از تحریر خامه خویش تقریر
بوضوح پیوسته که محصوران نقب از درون قلعه بخندقی که زیر شیر حاجی
جه کنده بودند آورده اند خاک نقب را ازانجا بدرون قلعه میکشیدند درین
روز بواسطه دفع آن قاسم خان میر آتش او راجه راجروپ را بحضور
طلب فرموده حکم فرمودند که شما هردو بمورچال جعفر رفته فوجی بکشید که مورچال
مذکور را بکنار خندقی که محصوران در درون خندق زیر شیر حاجی کنده
اند رسانیده و آن خندق را که عرض آن چندان نیست بخاک انباشته
راهی بشیر حاجی بکشایند که این معنی باعث مجری شما خواهد بود قاسم خان از
آمدن بآن مورچال ابا نموده بعرض رسانید که مورچال این فدوی نیز
نزدیک همین مورچال و همین رخنه است و آنچه صاحب عالم فرموده
اند کم از دو ماه میسر نیست من نیز درین مدت مورچال خود را بشیر حاجی
خواهم رسانید و جمعی را که درانجا خواهم نشانید فرمودند التماس تو وقتی بدرجه

قبول

قبول خواهد رسید که تو از یکمنی که بعد از رسیدن مورچال بپای دیوار شیر حاجی خود
هم در آن مورچال رفته بنشینی و باز او معروض داشت که بنده تابع حکم میباشد اما
اگر درانجا چشم زخم به بندهای درگاه بجز آنها خود در عالم نوکری ادای حقوق
بندگی نموده باشند اما کشته شدن بندهای عمده بی آنکه مقصدی بحصول
آید خالی از بدنامی نخواهد بود مقصد که قاسم خان باین گفتگو خود را از همراهی
جعفر باز داشت و راجه راجروپ بنظر رسیدن تخته و چوب متکفل
رسانیدن مورچال بپای دیوار شیر حاجی شد براجه چینگه پیغام کردند
که بشنو ایم که روز چهارم این ماه یورش کنیم میباید که شما با تابینان خود را
دران روز آمده حاضر شوید او جواب داد که یورش از من نمی آید باین گناه
هرچه از دست صاحب عالم برآید با من بکنند و مراد دیگر با قندهار کاری نیست
روز کوچ آمده در رکاب سعادت آمده حاضر خواهم شد تا هم بیک پیاله
زر تر ز عمدة الملک رستم خان آمده عرضداشت او گذرانید و هفت نفر
قزلباش را که برهنمونی طالع فیروز از لشکر حاجی منوچهر و نجان بیگ گرفته
بخان فیروز جنگ پیوسته بودند آورده بسعادت ملازمت سرافراز گردانید
و هر یک بعنایت مخصوص گردگاه درین روزها بسیار کم شده بود بحدیکه
بوزن خرید و فروخت میشد روپیه را پنج آثار میدادند قراولان تفحص
تعیین شدند خبر آوردند که در ریگستان که از قندهار بمقابله پانزده کروه خواهد بود

کاه بسیارست اگرچه بود لشکریان ازانجا کاه میتوانند آورد درین روز محصوران
اراده پیش آوردن مورچال لشکریان که در درون خندق شاپه نموده بودند در مقابل
جعفر زمین خاک بر شیرحاجی را کنده نزدیک بزمین ته خندق دو توپ را آورده نشانند
که مورچال را بخاطر جمع پیش توانند آورد و توپهای مکرر بر خاک توده‌ها که در درون
خندق ساخته بودند زده جمعی کثیر را ضایع کردند روز پنجشنبه دویم شهر ذیقعده ۷۵
درین روز براجه دلپ سنگه بندیله حکم شد که مورچال چهل زینه را که داشته سالحرام ۵
بمورچال سابق خود برده چوب و تخته که دران مورچال بکار رفته است
براجه راجروپ رساند که صرف مورچالی که قرار کرده است که زیر دیوار
شیرحاجی به بند بکند و دلپ سنگه بموجب حکم با آن مورچال نقل نمود و زمان
بران تخته و چوب آن مورچالها فرود آورده براجه راجروپ رسانیدند و
راجه راجروپ بجعفر خاطرنشان نمود که چه اگر این دو توپ را که زیر دیوار
شیرحاجی گذاشته اند باطل نشود پیش بردن مورچال متعذرست و
جعفر بموجب صلاح دید او بواسطه رد کردن آن توپها دو توپ را در
مورچال خود بر کنار خندق گذاشت و همین فرصت کشادن گلوله
اول ازان توپها یافت چرا که قلعگیان از ملاحظه ان اراده روی جمیع
توپهای قلعه را که دران سمت بود بجانب مورچالهای دیگر واهی شد تا آنکه بگردانیده
آن توپها را نشانه ساختند چندان گلوله‌ها پی در پی بر دمدمه که بواسطه ان توپها ساخته

بودند

بودند زدند که خاک آنرا بجا دور داد و اگر توپها را هم از روز ازان مکان بیرون آورده
نه آن توپها ماندند و نه مورچال بصلاح توپها را ازان مورچال برآوردند و آن
غوغاها را از خود وا کردند درین هنگامه مردم بسیاری بضرب گلولهای توپ زخمی شدند
و چندکس هم ضایع شدند چون توپ فتح مبارک و با اول که هیچ از کار رفته بود از
دمدمه فرود آمدند و حکم کردند که هر دو را بشکنند و مصالح آنرا بهندوستان برده
باز از نو خود هم ریخت شخصی از قلعه درین روز بمورچال عبدالرحیم خیرآبادی برآمده
بسعادت کورنش سرافرازی یافت و بعرض رسانید که حسن بیگ نام شخصی از
برق اندازان سرکار عالی متعالی حقایق پرور زاهمیت نوشته بر تیر بسته بدرون
قلعه می افکند و یک رقعه او پیش من حاضرست بعد ازان که حسن بیگ مذکور را
حاضر آوردند رقعه را با خط او مقابله نمودند موافق برآمد اموال او را در سرکار
ضبط نمودند و حکم کردند که او را بملتان بفرستند که در انجا انچه تقاضای سیاست
خواهد بود درباره او بعمل خواهد آمد و آن قلعه برآمده را بانعام
صد روپیه و مرحمت خلعت ممتاز گردید درین روز پیشتر
احوال راجه راجروپ بعرض رسید پنجهزار روپیه انعام باو مرحمت
فرمودند و بانعام پنجهزار روپیه دیگر بعد از وصول مورچال بپای دیوار شیرحاجی
امیدوار گردید آتش قلماق برادر کفش قلماق که این هر دو از ملازمان
عمده نذر محمدخان مرحوم بودند از سبحان قلی سلطان گریخته داخل لشکر فیروزی اثر

کردیده عمدة الملک قلیج خان را ملاقات نمود و فتح دوست حسب الامر عالی متعاقب
بواسطه تحقیق احوال پیش عمدة الملک قلیج خان رفت روز جمعه سیم شهر ذیقعده الحرام
نشان عالیشان که در باب طلب مردم قلعه بسبب صادر شده بود بعمدة الملک
رستم خان رسید و همان روز روانه قلعه بست گشت که رفته ذخیره آنرا با برای
عظام قسمت نموده و نجابتخان قلعدار را همراه گرفته عازم ملازمت گردد درین
روز راجه راجروپ را بحضور طلبیده باو حکم کردند که در همین چند روز
نوعی باید کرد که دست قلعگیان از خاک توده کوتاه شود و جماعتی که
از ان ها در درون خندق دویم نشسته اند و مانع در آمدن مورچالهای
بدرون خندق شده اند بقلعه گریزند راجه راجروپ بوعده تجویز خدمت
شده بمورچال رفت و در هنگام شب شروع در ساختن نقبهای چوبی
نمود و در همین شب اول نصف راه رفته مردم او حصاری از چوب بهم
تراشیدند که قریب بدویست کس در پناه ان میتوانست ماند درین
روز بسید فیروز حکم شد که بر و قلعه رفته فرود آید و بمحافظت جماعه که بواسطه
آوردن کاه بریگستان میروند قیام نموده باشد و نگذارد که از دشمنان
ضرری با نجماعت برسد و کمال هوشیاری بکار برد که دواب لشکر
از کمی کاه عسرت نکشند و هم درین روز میرزا خان پسر عبدالله میربخشی و
محمد صادق بخشی تن سرکار متعاقبا حکم شد که بنوبت پاس اردو میداده باشند

و در کشتک بخشیان عظام را که سابق بجا است اردو قیام مینمودند مکان
فرمودند و براجه چهتر سنگه حکم رفت که از جانب بابا ولی بقریه موشان آمده
فرود آید هفت نفر قزلباش را عمدة الملک رستم خان بحضور فرستاده
بود بسعادت کورنش سرافرازی یافتند و از زبان آنها بعرض رسید که
نجابتخان بیک و حاجی منوچهر با بیست هزار سوار از آب هیرمند گذشته
فرود آمده اند چون سبب نرسیدن علیقلیخان استفسار نمودند بعرض
رسانیدند که ذو الفقار خان هم بشاه عرضداشت نموده است و هم بعلیقلی
خان نوشته است که خاطر از جانب قلعه جمع دارید و مبالغه کرده اراده جنگ نباید
کرد است فتنه در راه است و چوب جنگ را دو سر است مبادا چشم زخمی برسد
و باعث دلیری لشکر جغتای شود و کار بجای کشند که تدارک آنرا نتوان
کرد و کار شما و ما هر دو مشکل شود من تا زنده ام قلعه را بلشکر هند نمیدهم
و آنها از من ان شاء الله آنرا نمیتوانند گرفت تا امروز هر چه آنها بسته اند
من گشوده ام و آنچه من بسته ام آنها نتوانستند گشود حالا کار با خر رسیده
و موسم برگشتن آنها که زمستان باشد نزدیک کرده چنانچه نباید که در جنگ جلب
عرضداشت او و رقمهای شاهی که بعلیقلیخان رسیده است که بطلب
ذو الفقار خان از فراه پیش رود و بنابر آن او در انجا توقف نموده
است و انتظار طلب او میکشند و بی طلب او قدم پیش نمی تواند نهاد سالک گذشت م

و ذوالفقار خان او را نمی طلبد بلکه همین مکاتباتی که مبنی بر بنیادمان باشد باو
منوط به بهره هفت کس سیصد روپیه و هفت خلعت مرحمت فرمودند روز
شنبه چهارم شهر ذیقعده یوزباشی با شش کس از برادران خود از قلعه برآمد و
خبر رسانید که مردم قلعه از تقریر او بوضوح پیوست بجدی که نباید امروز و فردا زبان بامان
بگشایند با همراهیان خود بانعام ششصد روپیه و شش خلعت امتیاز یافت درین
روز رستم خان بدست رسید و غله را برای عظام قسمت نمود سرسواری مرحمت و بیست آثار
تقسیم یافت ششصد من باروت و نهصد من سرب و هفتصد و پنجاه من
گوگرد و هزار من شوره و پانصد و هفتاد من روغن نفط و پانصد و پنجاه قبضه تفنگ
و پنج توپ دران قلعه موجود بود ازانجمله چهارصد من باروت و سرب را باربردار
سرانجام شد و باقی باروت را آتش زدند و سرب را زیر خاک کردند و شوره و گوگرد
را در دریا انداختند و تفنگها را با سه توپ خورد برداشتند و دو توپ بزرگ را
شکستند و در همانجا گذاشتند روغن نفط گذاشتنی نبود چرا که در هند بسیار
قیمت دارد و اناری به بیست روپیه خرید و فروخت میشود آنرا
همراه گرفتند و دو روز بواسطه سرانجام این مقدمات در انجا مقام
نموده روز سیوم روانه حضور پرنور گردید و از عمارات قدیم آنچه در
درون قلعه بنظر درآمد طاقی بود که هژده ذرع ارتفاع داشت
و عرض دیوارهای آن چهار ذرع بود متوطنان آنملک نشان میدادند

که این طاق پیش گنبد است که مدفن مهر نگار دختر نوشیروان که بزعم قصه
خوانان بمناکحت سید الشهدا حمزه امتیاز داشته بوده است و در خارج قلعه
قریب بیک کروه در کنار آب هیرمند عمارات رفیع است که بعضی ازان
منهدم شده است و بعضی رو بانهدام آورده اما ازانجمله حجره و ایوانی است
که تا حال انچنانست که گویا از باده برده پانزده سال بران نگذشته باشد این
عمارت نیز بنوشیروان منسوبست والله اعلم بحقایق الامور روز یکشنبه پنجم
شهر ذیقعده شخصی از درون قلعه برآمده بشرف ملازمت ایستادهای محفل
قدس امتیاز یافت از تقریر او بوضوح پیوست که میرزا بیک که بداروغگی توپخانه
حبشی سرکار شاه ... و محمود بیک برق انداز که او نیز در سلک ملازمان سرکار عالی بعثت
همیشه حقایق بیرون را بدرون میفرستند و از تدبیر که درینجا میشود آنها را
آگاه میسازند که آنجماعت سامان تدارک آنرا میکنند و بعضی از
خطوط آن هردو تن را همراه داشت از نظر گذرانید چون این مقدمات
بمسامع جاه و جلال رسید حسب الحکم هردو را بحضور آوردند
و چون گواهان عادل که عبارت از رفقات آنها باشد حاضر بودند
مجال انکار نیافتند یکی بسزای عمل شنیعه خود بقتل رسید و میرزا بیک
داروغه توپخانه حبشی بعد از سر و ریش تراشیدن و تشهیر نمودن
و صد کره خوردن محبوس گردید درین روز حکم شد که توپ فتح

مبارک و بادل کج را که از کار رفته بود از مورچال برآورده روانه دار الملک
کابل نمایند و بهادر بیگ عرب بخدمت بردن توپها مامور گشته و خلعت
یافته رخصت شد و راجه راجروپ درین روز چوب بسیاری بکار
برده شروع در ساختن تعبیه چوبی نمود روز دوشنبه ششم شهر ذیقعده
انکه محصوران از ملاحظه آنحال هم ترک بردن خاک توده نمودند دم
جائی که دران خندق بقراولی اشتغال داشتند بدرون قلعه گریخته اند
ومطلقا قلعگیان دست از ممانعت آنمردم باز داشته مزاحمت نمی
رسانیدند و راجروپ بفراغ خاطر در ساختن آن سرگرم شده روز و
شب در کار بودند چون این خبر بموقف عرض رسید باعث مجرای عظیم
او شد و از نسایم نویدهای عنایت و التفات گلشن امیدواری
او بسرسبزی رسانیده چمن چمن برخود بالید و او نیز مردم خود را بانواع
گوناگون و وعدهای رنگارنگ خوشدل ساخته بکار باز داشت
و آنجماعه امیدوار امید یافته و همه همدست و همپشت شده کار
دو روزه و سه روزه را بیکروز میکردند روز سه شنبه هفتم ذیقعده
هزار بان که امیرالامرا علیمردان خان حسب الحکم عاجلا از کابل ارسال
داشته بود رسیده بمورچالها قسمت شد که بجانب قلعه می انداخته
باشند درین روز از خبر فرستادن کسان سرکار عالی متعالی کلی

بتارکی

بتارکی بشگفت که چون لاله داغ حسرت بر دلها گذاشت مراد بیگ
نام برق انداز همیشه حقایق احوال لشکر را بقید کتابت در آورده مصحوب
نفر خود بدرون قلعه میفرستاد درین روز در مورچال عبدالرحیم خیرآبادی
بدست مورچالیان گرفتار گشته او را بحضور پرنور آوردند بعد از تفحص نوشته
مذکوره از پیش او بر آمد زیاده در پی تفحص احوال او شدند در اول اگرچه انکار
گونه کرد اما بعد از اندک تعذیب اقرار نمود که من نوکر مراد بیگ برق اندازم
و مکرر نوشتجات او را نزد ذوالفقار خان برده ام هر مرتبه فلان مبلغ
اشرفی بواسطه او آورده ام و فلان مبلغ من یافته ام و آنچه بواسطه او
آورده ام نزد فلان صراف ست و آنچه من یافته ام نزد من ست
بعد از عرض این مقدمات مراد بیگ را حاضر آوردند و کتابت و
نفر او را باو نمودند از ندامت هیچ نتوانست گفت و بجز اعتراف
چاره دیگر ندید بجرم خود معترف شد امانتی که پیش صراف سپرده بود از
صراف گرفته بسرکار ضبط کردند مبلغ گرامندی بود و او را مورد عتاب و خطاب
فرموده و بکره بسیار نوازش فرمودند باوجود آنکه سزاوار کشتن بعد بردن
از نو درگذشته محبوس گردانیدند تا بعد ازین چه بلا بر سرش آید و روزگار
مکافات رسان مکافات این حرام نمکی چه در کنارش کند روز چهارشنبه هشتم
درین روز آتش قلماق که شمه از احوال او قبل ازین بقید کتابت در آمده بسلیه

عمدة الملک قلیج خان سعادت ملازمت دریافته دو مهر و نه روپیه نذر گذرانیده
بمرحمت خلعت و انعام یکهزار روپیه سرفرازی یافت و همدرین روز جعفر بسعادت
کورنش مستعد گردید مبارکباد فتح قلعه بجا آورده معروض داشت که راجه راجروپ
برکنار دویم خندق چوب بند محکم کرده است و نزدیک سیصد کس از
دلاوران مانند شیر دران بیشه جا نموده اند و قلعگیان از بیم آنها هم
دست از خاک کشیدن کشیده اند و هم خندق را برداخته بقلعه گریخته
اند و مطلقا صدائی و ندائی از آنها برنمی آید معلوم میشود که دل را باخته
اند و تن بمرگ در داده اگر درین دو سه روز امان طلبیدند جانی بدر
برند و اگر نه طلبیدند امروز و فرداست که بندهای درگاه بقلعه درآمده
اند و هم قلعه را گرفته اند و هم عاقبت نااندیشان را دستگیر کرده اند
الحمد لله و المنه که عنقریب دولتخواهان کامران و دشمنان منکوب و
خاکسار خواهند گردید از روی عنایت و مهربانی بار فرمودند که الله تعالی
ترا نگاه داشت و محنت ترا ضایع نکرد و ترا در خدمت ما و مارا در
خدمت حضرت اعلی سرخرو گردانید درین روز خاطر قدسی مآثر به
انداختن تیر میل فرمود حکم کردند آماج گاهی ساختند که در جذب تیر
کردار سینهٔ عاشقان سپرد و مقرر کردند که از بندهای سرکار عالی متعالی هر که در تیر
اندازی وقوفی داشته باشد در آخر روز حاضر شده بشغل تیر انداختن

اشتغال

اشتغال نماید خود نیز بدولت بر همه سبقت نموده به تیرهای نشانه آشنای کاکل
ربای زنگ از دل حاضران میربودند و از بندها هر کس سهم الغیبی در طالع
داشت و تیرش به نشانه میرسید هدف تیر عنایت میگردید و بانعام
و اضافه امتیازی یافت ایرج خان بخشی تن دران معرکه قصب السبق
از همگنان میربود و همدرین روز بموقف عرض رسید که رعایای شهر صفا
بعد از رفع خرمنها غیر حاضر شده اند چون موسم زمستان نزدیک رسیده
بود در خلوت سخن از ماندن و رفتن در میان آمد جلال الدین یوسف
که باتالیقی درة التاج سلطنت و بختیاری سلطان سلیمان شکوه
سرافراز است و بدامادی محمد هریسه مشهور و یکی از شعرا در شان او
گفته است بیت زد جبر او ناقه بر فریسه داماد محمد هریسه برجلاجل
زده گفت صاحب عالم زنهار اراده گذاشتن قلعه قندهار که نزدیک
به تسخیر رسیده است بخاطر مبارک نیاورده بندهای سرکار عالی متعالی
سر خود را در سر این کار کرده اند و تا این قلعه را نگیرند از پا نخواهند نشست
و اگر احیانا خواهش سعادت بهندوستان بخاطر مبارک راه یافته
است یکی از امرای عمده را با سی هزار سوار از بندهای بادشاهی ازلی بادشاهی
باید گذاشت که قلعه را قبل داشته باشند اگر درین سال مفتوح نشد چه به
و اگر نشد باز صاحب عالم در آغاز فصل بهار غبار خاک این سر زمین

را از فیض قدوم مسرت لزوم توتیای دیدهٔ مهر و ماه خواهند کرد آینده دران مرتبه
خودنمائی نیست که شاید ظفر جلوه گر خواهد شد چون این گفتگوی او در لشکر
منتشر شد همه کس زبان بطعن و ملامت او گشوده چه ناگفتنیها که در بارهٔ او
نمیگفتند چراکه ماندن در زمستان بر لشکریان از همه صعوبتها صعب تر بود
از انجمله عزیزی که قول او اعتماد را می شایست میگفت که نصف نام او
جلال الدین باشد جلالیست و نصف دیگر که یوسف ست جمالی این
مردک مطلقا این نصف را رعایت نکرده تمام تا آن طرف رفته ست
و میخواسته ست که باعث آزار جمیع مسلمانان شود حسنی که نقاوهٔ
دودمان مجد و کمال و خلاصهٔ خاندان عز و افضال فهرست مجموعهٔ
سخندانان ناسخ آداب انوری و خاقانی پسندیده مخالف و موافق
حکیم حاذق سلمه الله تعالی که سخنان آبدارش به ارباب دانش
حیات ابدی می بخشد و انفاس روح افزایش اصحاب بینش را
زندگانی سرمدی میدهد هرگز در بوستان دانائی چون او گلی ندمیده
و هیچ گاه بر شاخسار شناسائی مانند او میوه نرسیده نزول آیه
سخن در شان اوست و عروج مرتبه بیان از زبان او این بیت
شاهد حالست و این اشعار مصدق اینمقام ست بیت
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل ° میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

دلم هیچ تسلی نمیشود حاذق ° بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم
در حق او گفته ست و آن اینست که روزی این جلال الدین یوسف
با آن جامع الکمالات صوری و معنوی نرد میباخت خصلی یک مهر
مقرر بود آنچه حاضر داشت باصد مهر دیگر بای داد خدام مولوی باو گفت
که اگر میل بازی کردن داری باخته را بدهید و دیگر بباز یکچه خود را از
انگشت برآورده پیش ایشان گذاشت که این گرو صد مهر تمام ست
ایشان فرمودند که گنجه گرو کالان صد مهر چه قسم میتواند شد جواب
داد که گنجه مارا مردم بگرو لکها قبول دارند عجب ست از شعور شما که
در گرو صد مهر مضایقه میکنید آن گلدستهٔ دانش و بینش از استماع
این سخن نامعقول برآشفتند گفتند که بی شعور توئی و پدر گیدی تو
که ترا جلال الدین یوسف نام کرده ست جلال الدین را با یوسف چه
مناسبت ست ببایست جمال الدین یوسف نام نهاد نه جلال الدین
یوسف خبطش بمرتبه ست که یکی از فضلای لاهور بدیدنش رفت
در مسئله در میان او و آن فاضل مباحثه واقع شد طرف نقیض گرفته
گفتگوی بسیار واقع شد در اثنای بحث با آن فاضل گفت سر
بالا کرده بجانب سقف منقش این خانه نگاه کن آنچنان کرد گفت
دیوارهای خانه را نیز به بین بدید گفت فرش را نیز بنظر در آورد

گفت شخصی که صاحب این سقف و این دیوار و چنین فرش باشد عقل او
هم فراخور این چیزهاست هیچ تو ملای مغلوک را نمی‌رسد که طرف بحث چنین عاقلی
شود ملا گفت اگر سامان دنیوی استعداد می‌شده است شما درین دعوی
مسلم اید درین روز راجه راجروپ باتفاق جعفر از کار چوب‌بستی که بر کنار
خندق دویم می‌بستند فارغ شدند بمرتبه آنرا استحکام دادند که فوقی بران
متصور نباشد از اندرون و بیرون ستونهای محکم قرار داده و در میانهٔ
جوالها از پنبه و خاک پر کرده بمرتبه مضبوط ساختند که قلعگیان هر قدر توپها
بران زدند و کارگر نیامد حقا که در ساختن آن سحرها رفته و مار و تی بکار
بردند و شهرت سحره فرعون را بی رونق گردانیدند کار مستحکم ایشانرا
با سحر بی‌بنیاد آنان چه نسبت چوبهای سحران سحره را افعی عصا فرو
برد و با چوب‌بست ایشان اژدهای توپ کاری نساخت روز
پنجشنبه نهم شهر ذیقعده چون درین روز بالکلیه راجه راجروپ و
جعفر از ساختن چوب‌بست فارغ شده مقرر نمودند که هر روز سفیدکس در آن
نشسته بردن خاک توبره را حراست مینموده باشند و اراده آن
داشتند که چون شب در آید از ان چوب‌بست نقبها بریده بخندق دویم برسانند
و آن خندق را بالکلیه از دست آنها بر آرند و بعد از ان نقب را بزیر برج حاجی
و قلعه برده و زیر آن هر دو را خالی کرده بپرانند چون این اخبار بسمع همایون رسید

بسیار شگفته

بسیار شگفته گردیدند و این هر دو تن را آفرینها گفتند و امیدوارها دادند
اما چون قلعگیان دیدند که بیرونیان از جانب آن چوب‌بست خاطر جمع کرده و از کار
آن فارغ شده جمعی را بمحافظت آن باز داشته‌اند در پی برهم زدن آن شده
اول جماعه را بدرون خندق دویم فرستادند که قنبره بسیاری در درون آن
چوب‌بست انگنند اگرچه آفت آن قنبرها چندان نبود که بهادران جنگجو از بیم
آن جا را بپردازند ولیکن چندی را بسوخت و چند دیگر را هلاک ساخت چون
محصوران دیدند که انداختن قنبره کاری نمی‌سازد آن چوب‌بست را نشانه
توپ گردانیدند و توپ بیشمار بران زدند اما بغیر از صدا خبری از ان حاصل
نشد تا آخر روز همین صحبت در کار بود و همین آتش در کار است چون روز باخر رسید
دیدند که سعی ما بی حاصل است و تلاش بیفایده دست از قنبره و توپ باز
داشتند و بفکر دیگر افتادند چون اخبار رسیدن توپها بچوب‌بست و اثر
نکردن آن بمسامع عزت رسید بقلیچ خان و نجابت خان و لشکرخان
حکم شد که بمورچال جعفر رفته ملاحظه آن چوب‌بست بکنند و قرار داد
یورش را نموده بعرض رسانند چون نام بردها بمورچال جعفر آمدند و تحقیق
را از وی استفسار نمودند جواب داد که آنچه بر من لازم بود بجا آوردم و
مورچال را تا بزیر حاجی رسانیدم الحال تلاش و دولت خواهان
در کار است که چون مردان کمر بر میان بسته در کار بروند حقیقی

خود بگوشند ومردانه قدم پیش گذاشته بقلعه درآیند واگر سخن مرا قبول ندارید
بیایید وکار مرا ببینید چون آن بزرگان ملاحظه آن چوب بست نمودند
اگرچه آنرا بسیار نزدیک شیرحاجی دیدند اما تا شیرحاجی رسیدن آفات
درراه مشاهده نمودند بیت عجب راهی که پیش از یکقدم نیست
دران لیک از خطرها هیچ کم نیست جعفربیگ از درآمدن بقلعه هیچ نگفت و
این بزرگان درگفتار او حیران شده بودند وحیرت را در گفتگوی او
گنجایش نبود چرا که او روز اول که هنوز مورچال را شروع نکرده بودی
گفت که قلعه را گرفته ام والحال که مورچال را نزدیک بشیرحاجی
رسانیده باشد یقین که زیاده بران خواهد گفت آن عزیزان از
مورچال برگردیده بحضور آمدند وآنچه شنیده بودند بعرض رسانیدند و
گفتند که یورش در صورتی ممکن است که مورچال خندق زیر شیرحاجی
بگذرد وچون درینولا مورچال بکنار خندق رسیده است البته درین
دو سه روز از خندق نیز خواهد گذشت این چند روز دیگر صبر باید بانجوه
کرد وبرین قرار داد از حضور عالی رخصت شده بمنازل خود معاودت
نمودند روز جمعه دهم شهر ذیقعده یکپاس از شب مانده
محصوران لته وپنبه بسیار بنفط آغشته ونفط بجهه همراه آورده
خارسان چوب بست را غافل یافته نفط بر چوبهای درون

وبیرون آن آلودند ونخست آن پنبه ولته را در سر راهی که ازان بآن چوب
بست آمد وشد میکردند انداخته آتش زدند که ازانجا کسی بدر نتوانند
رفت وبعد ازان چوب بست را آتش دردادند وخود بدرون
شیرحاجی وقلعه گریخته بتماشا مشغول شدند در یکطرفة العین چوبهای
چوب بست بمرتبه زبانه کشیده که زبان از تقریر آن بعجز معترفست جماعه
را که دران چوب بست بودند در میان گرفت از اشتعال شعله آن چوب
بست چون لاله رنگین گشت و پنبه دانی که در درون آن بودند داغ
دل لاله گردیدند آتش تحیر سراپای آنها را درگرفت هر طرف که نگاه
میکردند شعله جانسوز نصیب خود می یافتند تا آنکه شعله در نهاد شان
افتاد و خرمن هستی همه را بسوخت مگر ده کس که سیاوش وار
خود را بران آتش زده نیم سوخته برآمدند و بیرونیان از مشاهده این
حال آتش در نهاد افتاد زیاده از آتش درگرفتها سوختن گرفته
ومیخواستند که خود را پروانه وار بران آتش زده آنها را سوخته ونیم
سوخته ازانجا برآرند اما میسر نشد در فکر اطفای آن آتش جانسوز
افتادند وقریب بدو صد سقا را فرمودند که مشکهای پر آب را بانجا
رسانیده بران آتش بپاشند که فرو نشیند سقایان بموجب فرموده
عمل نموده آبرا بآنجا رسانیده بران آتش ریختند و وقتی که اینمردم باطفای

آتش مشغول گشته هجوم آورده بودند قلعه گیان فرصت را غنیمت دانسته آن از خود
غافلان را که بدیگران مشغول بودند شبیه تفنگ که فتنه جمع کثیر را بر خاک هلاک انداختند
این بیچارها نیز با آتش سوختها سوختند و هر چند آب بران آتش میریختند چون
روغن نفط بود شعله آن بیشتر مشتعل میگردید آخر برهمونی یکی از قلعه برآمده خاک
بسیار بران آتش پاشیدند و آنرا با خاک فرو نشانیدند و لیکن از ان آتش
بجان افتادها یکی را زنده نیافتند چون این خبر بعرض اعلی متعال رسید بجهت تسلی
خاطر راجه راجروپ ده شال و پانصد روپیه انعام بواسطه بقیة الکبار
مصحوب خواجه منکلی فرستادند با او حکم کردند که راجه راجروپ را استمالت
بسیار نماید بعنایت شاهنشاهی و التفات شاهی امیدوار کردانیده هرچه
خواهش او دران باشد امیدوار سازد و خواجه مذکور حسب الامر عالی
بمورچال جعفر آمد و از شعبده بازیهای فلکی بمجرد داخل شدن در مورچال
تفنگی بخواجه منکلی بجای رسید که غافلان دانند و زخم منکری برداشت
و با وجود آن خود را بمعاونت دو کس دیگر براجه راجروپ رسانیده
آنچه شروط دلاسا و دلجوی بود بتقدیم رسانید و انعامات مذکور
را برخ او کشید و تسلیمات شکر آن بجا آورده آن شالها را در
پذیرفت و پانصد روپیه را باز داد و خواجه منکلی را باز کردانید باز در همان
روز حکم شد که جار بزنند که هرکس درین دو سه روز سرانجام بودن خود

در قفنه بار

در قفنه بار نخواهد کرد مجرم و گناه کار خواهد شد می باید در همین روز شروع بساختن
خانها بکنند در آخر این روز جعفر و راجه راجروپ باز از سر نو چوب بسیار
بچوب بست سابق کشیدند و بیش از انکه شب در آید آن چوب بست را از
راه چابک دستی استحکام داده نوعی نمودند که دران شب جمعی از سپاهیان
فرزانه و مردانه با وجودیکه صبحگاه تماشای احوال آن سوختگان کرده بودند
درانجا مانده بحراست مشغول شدند از راجه راجروپ کسی نمانده بود که
درانجا بماند همه تابینان امرا و منصب دارانی که دران مورچال بودند به
نگاهداشت آن مورچال تعین شدند و در راه در آمد و برآمد آن چوب
بست جای علیحده ساختند که چهل کس در هر جانب نشسته خبردار
باشند که باز محصوران آتش را نگاهبان آنراه نتوانند گردانید درین
روز یکی از مورچالیان جعفر قلعه گیان را مخاطب ساخته گفت که
تا کی باین بیحیائی قلعه را نگاه خواهید داشت و چون شب باز
آن تماشای آتشبازی خود را با خواهید نمود حالا ما فن شما را
یافته ایم و میدانیم که با شما چه باید کرد امروز و فرداست که همه شما را
دستگیر و اسیر کرده ایم جواب دادند که اگر شما تماشای این آتش بازیها
خوش دارید ما را چه مضایقه آتشبازی دو سه ساله داریم این تماشا
را هر قدر که شما خواهید بشما خواهیم نمود و اینکه گفته اید که ما فن شما را یاد

گرفته ایم و امروز و فردا ست که شما را دستگیر خواهیم کرد دروغ گفته اید شما آنقدر
کج سلیقه اید هرگز هنر ما را نمیتوانید آموخت اگر آموختنید پیش ازین که در یک
ماه و چهل چهل روز این قلعه را گرفته بودیم و شما دو مرتبه آمده چهار چهار ماه و
و سه سه ماه ما را قبل کرده کار نا ساخته رفته بودید هم قلعه گیر را یاد میگرفتید
و هم قلعه داری و با وجود این حال ما را بی حیا میگوئید مثل شما مثل آن عجمی
ست که بعربستان رفت و سی سال میان آنها بسر برد و عربی را یاد
نتوانست گرفت گفتگو همه با بجا و اشارت میکرد روزی ازین وضع
خود بر آشفت و با اعراب گفت که یاران شما طرفه قومی نبوده اید که
من سی سال ست که در میانهٔ شمای باشم و شما هنوز زبان مرا یاد نگرفته
اید روز شنبه یازدهم شهر ذیقعده در آخر شب نواب قدسی القاب
جهانبانی حضرت غوث العارفین و قدوة المحققین مرجع اوتاد و
اقطاب باباحسن ابدال قدس الله سره العزیز مزار فایض الانوارش
ملجای خاص و عام ست و مرقد سعادت آثارش حاجت روای
خیل انام سرزمین قندهار را ازین روضهٔ متبرکه اش رشک
افزای بهشت برین ست و رضوان از شوق طواف آستانه
اش مقیم آن سرزمین و در روز جمعه از هر طرافش مجمعی
دست بهم میدهد که صحرای محشر بگرد میرود و اکثر مردم در انجا حاضر

آمده

آمده از فیض زیارت آن مرکز دایرهٔ یقین مستفیض میگردند و بروح پرفتوح
آن پیشوای سالکان سبیل تحقیق دیگ جوش ها میدهند بخواب
دیدند که آن بزرگوار با وقار پیش ایشان حاضر شده گوش هوش آن
دریای معرفت را که معدن جواهر حقایق ست بدرر نصایح گرانبار
گردانیده گفتند که عجب ست که بمچو شما حق شناس حقیقت دانی که
همیشه دم از معرفت الهی میزنید و آواز کوس خدا دانی بمسامع عالمیان
رسانیده اید در فنای عالمیان که صانع الهی و برهان قدرت اوید
سعی مینمائید و نقش وجود انها را از لوح هستی محو میگردانید امسال در
مشیت ایزدی نیست که قلعه را مفتوح بتصرف شما درآید و دست
ایرانیه از ان کوتاه شود بیفایده این رنج بر خود میپسندید و روا دارا ن
مباشید که خون این همه مسلمانان بناحق ریخته شود بجانب هندوستان
معاودت نمائید و کم این ملک گیرید و از بهر انچه نیاید نکوشید بعد از
ادای ارشاد این بادشاهزاده دارالوا از خواب راحت بیدار
گشته و مخصوصان را بار داده حقیقت این خواب را با آنها درمیان
نهاده فرمودند که چون از عالم غیب بما اینچنین اشارت شده است
بهتر آنست که ترک محاصره نموده دست ازین قلعه برداشته روانه
هندوستان گردیم بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز عزم راه کن شکر

برطوطی فلک مردار بیش کرکسان * میباید فرمود که همین آخر روز که روز مبارک
پنجشنبه است پیش خانه را برآرند و روز شنبه خود بدولت و اقبال روانه شویم درین
ضمن جعفر بعرض رسانید که صاحب عالم سلامت اینچنین خوابها در
ایامی که خاطر متفکر مشغول باشد بسیار دیده می شود اعتبار را نمی شاید و بران
اعتماد نباید کرد مصرع کلفت روز شب خواب پریشان آرد * بمجرد
اینقسم خوابها دست از کاری که امروز و فردا رسیده است برداشتن
و خود را دشمن کام گردانیدن از مصلحت دور است صاحب عالم را تا روز
پنجشنبه آینده صبر باید کرد و قلعه را مسخر گردانیده در روز جمعه بیک بفتح و
فیروزی روانه هندوستان شد نواب قدسی القاب گیتی ستانی از
استماع این سخنان واهی او برآشفته فرمودند که تو خواب ما را مثل مانند
خواب شیخان مزور دکاندار قیاس میکنی که بواسطه یکدام صد خواب
در بیداری می بینند و بطمع یکدینار هزار دروغ میگویند خواب ما
خواب نیست الهام است آنچه از عالم غیب بما مینمایند واقع شده
و بظهور آمده است و البته خواهد شد و تقدیر تابع آنست و سرموئی
تفاوت نمیکند جعفر باز معروض داشت که این فدوی از مریدان
صادق العقیده ام و از واردات غیبی آنچه بر زبان الهام بیان
میکنند تفاوت نمیکند و همه را وحی منزل میدانم نهایتش سخن من در
آنست

بسیار شده

آنست که اگر کوچ باین سرعت واقع شود ظاهر بینان آنرا حمل بر چیزهای دیگر
خواهند نمود و در ظاهر فتح قلعه نزدیک است یک یورش دیگر میخواهد و راه
حسب المدعا بسته شده و امروز نگاه شد که بنده نقب تازه شروع نموده ایم و تا حال
قلعه گیان پا بآن نبرده اند امیدوارم که امروز و فردا آن نقب بپای دیوار سر جای
برسد و همدرین چند روز آنرا بپرانیم شاید آنهم وسیله فتح شود و رستم
خان با جمعی از بنده های درگاه دور دست است اگر این خبر شهرت
یابد رسیدن او بحضور پرنور خالی از تعبی نخواهد بود و آرزوی اگر
بعد از راه بهم رسیدن یورش نشد در دل اینفدوی خواهد ماند تا
رسیدن او یکمرتبه یورش باید کرد اگر تا بمقصود بعرصه ظهور
جلوه گر گردیده چه به از این و اگر خدا نخواسته باز نقش بنوعی دیگر نشست
بعد از رسیدن رستم خان بخیریت و اقبال روانه هندوستان
باید شد چون اکثر ملتمسات او در پیشگاه خلافت قبول و منزلت
تمام دارد و این التماس را نیز که در عالم مصلحت از تدبیرات جای
بود بسمع رضا اصغا فرمودند و کوچ آنروز را موقوف کردند
از استماع این خواب بر روی مردم لشکر بلا آمده شد مورچال
و دواهمه گلوله توپ و تفنگ و حسرت و کرانه و اشتیاق هندوستان گرفته
بودند ابواب فتوح گشوده شد و مضمون انتقال * زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

در دزبان هر یکی گردید و چنانچه چهارشنبه آخر ماه صفر بچهارشنبه سوری موسوم
است این جمعه را که جمعه آخرین ماه بود نیز بجمعه سوری نام نهادند اما این
جمعه را با آن چهارشنبه چه نسبت چرا که این جمعه است و آن چهارشنبه
این مبارکست و آن نامبارک در آن بلاها بر اهل زمین از آسمان نازل
می شود و درین بلیاتی که بر زمینیان نازل شده بود دفع میگردد و صاحب
عالم بر می آید و دوست و دشمن از محنت رهائی یافتند در آخر این روز
همه محصوران باز بر سر چوب بست آمده و چند لحاف بروغن نفط آغشته
بالته نفط زده بسیار و نفط بقدر حاجت آوردند و چون دیروز می
خواستند که اول سر راه را بند کنند اما نگاهبانان آنجا خبردار بودند
فرصت آن کار نیافتند و هشیاری چوب بست نشینان سبب آن
شد که چوب ها را نیز نفط نتوانستند زد اما لحافها را جدا جدا آتش کرده
در درون چوب بست می افکندند و از همه طرف تا آنکه هر لحافی را که
بدرون می انداختند مطلقا جمع شده بر زمین نمی آمد همین شده بر
فرق پنج شش کس می افتاد و آتش در آنها میزد پی در پی افتادن
آن لحافها آتشی جانسوز باعث بر هم زدگی جماعت شد و چوب
بست را گذاشته بدمدمه عقب آمدند و چوب بست را خالی گذاشتند
و همین سی چهل کس که سوختند در آنجا ماندند و چون آن جماعت چوب بست را خالی

یافتند

یافتند بفراغ خاطر بانجا در آمده بر چوبها روغن نفط ریختند و آتش زدند
از بالای دیوار شیر حاجی قلعه تفنگچیان حمایت بر آمدها میکردند و نمی
گذاشتند که کسی از مورچال جعفر بر آید و مزاحمت با آنها تواند رساند
تا آنکه چوبهای چوب بست تمام و کمال سوخته شد و در همین روز از
نقبی که مذکور شد محصوران آگاه شده و از زیر شیر حاجی راهی بآن
گشوده یکمرتبه روغن نفط بسیار در آن ریختند و آتش دادند و چون
نواحی قلعه قندهار آب خیز است کار نقب با آنکه از هر دو جانب تختها
داده و ته و بالای آن را تخته پوش بکنند از پیش نمیرود و این نقب را
نیز بهمین دستور پیش برده بودند آنرا آتش دادند نصف چوبهای که در
پهلو و سقف و پایان آن نقب تعبیه کرده بودند در طرفة العین در گرفت
و تمام سوز گشت تنی چند از نقب کنان نیز سوختند و لاف و گزاف جعفر
نیز باخر رسید چون شب در آمد قلعگیان بآواز بلند مورچالیان جعفر
را مخاطب ساختند و گفتند تا کی ما را و خود را تصدیع خواهید داد تصدیع
ما خود غیر ازین نیست که از قلعه بر آمده بصحرا نمیتوانیم رفت اما یکبار مطالع احوال خود بکنید
که چها بر سر شما میگذرد و هیچ روز نیست که جمعی از شما زخمی نشوند و جماعه کشته نشوند آخر بیچ
بیکناهان رحم کنید و بقیه که مانده اید سر خود را بردارید بملک خود بروید اگر قلعه گیری از دست کسی که شما
میکنید بر می آید بکشتن خواهید رفت و هیچ کاری نخواهید ساخت مگر کار خود را و خود را آلوده

وهنوز ازین سودای فاسد که بخیال خود راه داده امید باز نمی آید و هر روز بپای دیوار
قلعه آمده و جامه را گلگشت داده بر میگردید معامله شما بعینه معامله آن گدا است
که هر روز گریه کنان بدر خانه ممسکی میرفت و از دو سوالی میکرد و بعد عار رسیده بودی
و مایوس بر میگشت چون آن ممسک از آمد و رفت او بتنگ آمد روزی از روی
اعتراض بآن سایل گفت که یکبار آمدی و هیچ نیافتی و دو بار آمدی و هیچ نیافتی
چاشنی خورنده هر روز می آیی روز پنجشنبه دوازدهم ذیقعده از لطایف اخبار
این روز است که محصوران چند من باروت در برج جنوب دروازه خواجه خضر
داشتند قضارا یکپهر روز بر آمده آتشی بآن رسیده در گرفت و سقف آن برج را برداشته
بآسمان برده گرد بسیار از انجا برخواست جعفر را از مشاهده اینحال اضطراب
طرفه دست داده همان لحظه شخصی را بحضور پرنور فرستاد که رفته بعرض رساند که
از اقبال بیزوال صاحب عالم برج دروازه خواجه خضر بر افتاده با
خاک برابر شده است و راه آمد و شدی که دولتخواهان بآرزو
میخواستند بهم رسیده است و جعفر با همراهان خود را بآنجا رسانیده
و آن رخنه را گرفته است اگر امداد دیگر باو برسد اغلب آنست که
قلعه مفتوح گردد و این خار از دل لشکر بند کنده شود چون فرستاده
جعفر عز طلبوس را دریافت و آن مقدمات بعرض رسانید
صاحب عالم و عالمیان از جا در آمده نیم باده بوستان سلطنت

سلطان

سلطان سلیمان شکوه حکم کردند که بکوه طویله رفته بنشینند و ملاحظه
آن برج افتاده و یورش سپاهیان دلاور آزاده نموده آنچه رو میداده
باشد ساعت بساعت بمسامع جاه و جلال میرسانیده باشند و
قاضی افضل نیز بملازمت ایشان مامور گردید و بعد از روانه
شدن ایشان اگرچه میدانستند که آن خوابها که دیده اند بی از ثبت
و فتح قلعه صورت نخواهد گرفت اما تماشای این هنگامه را بخاطر
همایون آورده خود نیز سوار شدند از ملاحظه این احوال غوغای
عجبی در اردوی افتاد و پای هر کس که برفتار یاری میکرد قدم در
راه نهاد و هر دو کس که بهم میرسیدند مبارک باد فتح قلعه بیکدیگر
میدادند حالا حقیقت جعفر بشنو چون آن فرستاده را بحضور پرنور
سرور رسیل نموده خود را از جایگه بود برخاسته باراده یورش
بدمدمه پیش رفت تا رسیدن او بآن دمدمه آن گرد و غباری که برخاسته
بود فرو نشست از افتادن دیوار اثری ظاهر نبود و پیش رفتن
بسیار مشکل نمود از انجا برخاسته روانه ملازمت گشت و
هنوز آن قبله عالم و عالمیان بکوه طویله که معراج آن کلیم دوران بود
نرسیده بودند که آن سرحلقه دلیران و سر طویله نجیبان عالم بسعادت
کورنش سرافراز گشته بموقف عرض رسانید که صاحب عالم سلامت مردم

بادشاهی مطلقا چاشنی حلال نمکی ندارند و از بسکه حرام خورده اند ممتلی
شده اند و بهیچوجه تن بکار در نمید هند هر دو برج دروازه خواجه خضر افتاده
ست و راهی پیدا شده ست که پانصد کس در برابر یکدیگر بدرون
قلعه میتوانند رفت و هر چند انیقدر وی بآنها گفت که این وقت را
از دست نباید داد و خود را بقلعه باید رسانید فائده نکرد بجز آنکه
جوابهای نادر برابر از آنها شنیده بقاضی افضل حکم شد که با جمعی از
بندهای عالی متعالی بمورچال جعفر رفته با امرا و منصب داریکه در آنجا
می باشند بگوید که شما تا امروز عذری که داشتید همین بود که راهی که
یورش توان کرد و بقلعه توان درآمد وا نشده ست حالا خود آن عذر
را گنجایش نمانده ست و بلا تردد و تلاش شما دروازه خواجه خضر افتاده
ست و راهی که پانصد کس از آنجا در برابر یکدیگر توانند رفت بهم رسیده
ست اهمال را سبب چیست میباید که همین ساعت پای تهور و جلادت
پیش گرفته در قلعه درآیند و ما را از انتظار و خود را از محنت خلاص
کنید و یکساعت معطل نمائید قاضی مذکور حسب الحکم بآن مورچال
آمده حکمی که آورده بود بمورچالیان رسانید همه متفق اللفظ والمعنی
جواب دادند که هر کس این معنی را بعرض رسانیده ست که دروازه
خواجه خضر منهدم گشته خلاف واقع بعرض رسانیده ست و دروغ گفته

ساکد انشنته

ست

ست دروازه همان قسمی که بوده ست هست و بروج آن بهمان روش
برپاست از راه قیاس میتوان گفت که پاره باروت در برجی از آنها
بوده ست آتشی بآن رسیده سقف آنرا پرانیده اما از راه سقف
بدرون آن درآمدن کار زمینیان نیست مگر مردم عالم بالا ازین راه توانند
درآمد یا آنکه کسی که پر برآورده باشند تواند پرواز کرده هوا گرفت و آنرا
راه سر کرده بدرون قلعه رفتن جعفر که از آغاز تمهید این مهم پرها متعدد
برسر میزد و میگفت که تا نظر من بر قلعه قندها رمی افتد پرواز کرده بدرون
قلعه خواهم رفت آنرا نگرد و دیده را نادیده انگاشته و چشم از آنچه گفته
بود پوشیده اینم که سقف برج دروازه خواجه خضر افتاده ست و
باعتقاد او راه بقلعه وا شده ست چرا پرواز نمیکند و از آن راه بدرون
قلعه نمیرود و تمام خلایق را ازین کشمکش نمی رهاند بعد از این
رد و بدل و سوال و جواب مورچالیان قاضی افضل را بجائی
بردند که آن دروازه در نظر بود و دروازه را با هر دو برج باو
نمودند که همه بحال خود بود و فتوری که بآن راه نیافته قاضی این جوابها
را شنیده و دروازه را مشاهده نموده و بخدمت عالی آمده آنچه
دیده و شنیده بود بموقف عرض رسانید نواب قدسی القاب
جهان بانی بعد از معاودت قاضی افضل و استماع جوابهای ناصواب

اوازکوه طویله بدولتخانهٔ همایون مراجعت فرمودند وجمعی که مبارکباد به
یکدیگر داده بودند مبارکبادها از یکدیگر پس میگرفتند روز دوشنبه سیزدهم
شهر ذیقعده درین روز عشاقان لشکر بعجب بلیه مبتلا گشتند و آزادهای
این سفر بطرفه مصیبتی گرفتار آمدند نبین این مقال و مصداق اینحال آنست
که بولا نام مکاری میربازار رستم خان پسری داشت رعنا قرة العین زیبا
سروقدی حور شمایل آفتاب روی پری خصایل هر حلقهٔ زلفش دام دلها
و هر پیچ کاکلش آشفتگی مقبلی عارضش با ماه تابان در گرو و ابرویش
گرو برده ماه نو قامتش از نخل برجسته برجسته تر و ابرویش از عشق
بدل پیوسته تر خالش بر صفحهٔ رخ نقطهٔ انتخاب و خطش برگرد عارض
جمال تحریر مشک ناب چشمهٔ حیوان دهنش عمر جاوید سخنش چشمش
هندوان برفن غمزه اش ترکان لشکرشکن سودای سودای تماشایش
مشتری خصالان دلسوخته بختن خیالش سودای خیالان پخته کن
دکان حسن فروشان نیز جهان افروز نرخ میزان متاع بازار را هر چه خواست
خریدند و نرخ کالای عشوه هر چه خواست بریدند سوداز دهانش باین نوا
مترنم بودند بیت کشوده بر سر بازار دلبری دکان ۵ مهی که کرده مشتری آهنگ
متاع درد از و مپخری بجان ای دل ۵ بهوش باش که تا که سبک نباشد تنگ ۵
جهان آشفته سودایش بودند و عالم شوق آرزویش بر جان داشتند از دا[illegible]

کرفتار آتش

گرفتار آتش لشکر رستم خان لاله زاری بود و از شکفتگی خاطر تماشاییان برش
آن معسکر نو بهاری می نمود حسنش در نکویی از هر چه گوئی افزون دانست
و دل داو آبالش نیز از حد بیش بود بیت در نکویی از همه در پیش بود ۵
عاشقان را هر چه گویم بیش بود ۵ چون در اردوی همایون غله روپیه را چهار
آثار و پنج آثار خرید و فروخت می شد و در لشکر رستم خان یک آثار و نیم
و یک آثار بسودا دل فروخته سپر بغارت ده آن یغمای کشور دلها را
بواسطه آوردن غله از بندر که مقام مشهوریست درین روز روانه اردو
نمود و یکصد و بیست مهر و هزار روپیه حواله او کرد و جمعی کثیر خواه برفاقت
آن بدر منیر و خواه خود بهش سودا روانه شدند عددشان از دو صد زیاده
بود و دو صد و پنجاه شتر و سیصد گاو همراه داشتند چون بسنگین حصار رسیدند
جماعه قزلباشیه مفسد با آنها دو چار شدند و پنجاه و شش کس را از آنها
بقتل رسانیدند و نقد و جنس آنها را بغارت بردند نقد شان را از یک
لک و پنجاه هزار روپیه زیاده نقل میکنند در آن غوغا آن غارتگر
ملک دلها را نیز بغارت بردند یک لشکر را بی نوا گردانیدند و جهانی را در
آتش مفارقتش سوختند خصوصا محمد جعفر کوتوال خانه کو را که واله و شیدای
آن سرمایه سوداز دها بود بادشاهی شنیدن بلکه ای روز کشید و حالی [illegible]
که تا چند روز خود را نمی شناخت و خانمان در باخته از دنبال او می شتافت

بعد از آنکه بخود آمده و خواست که سر خود را بر دارد نشه دنبالهٔ او گرفته دوستان مهربان
سد راه او شدند و نگذاشتند که قدم در جست و جو گذارد و خواه ناخواه او را
ازان اراده باز آوردند از ژنده پوشان قلندر مشرب که درین لباس بعشق
او زندگانی میکردند و عالم را بر روی او میدیدند و کشتی امید را در دریای
محبتش افگنده چشم از ساحل نجات بسته داشتند قریب پنجاه کس یار جویان
و با دوست گویان لشکر هند را گذاشته رو بجانب قزلباش آوردند تا
بعد از رفتن چه بر سر ایشان آمده باشد و سرگذشتشان چه باشد بقیه
احوال آن دلارام همین قدر از شخصی که در خدمت او رفته بود و صحبت
یافته کریخته بلشکر پیوسته بگوش رسیده است که چون آن بهار آرزو
را پیش حاجی منوچهر بردند و حاجی مذکور از دیدن دیدار او روشنی افزا
دیده روشن گشت محو تماشای او گردیده و متاع حسنش بسیار بالا دست
دید او را بخواجه سرای حواله نمود بخدمت شاه فرستاد روز سه‌شنبه
چهار دهم شهر ذیقعده الحرام چون مدت محاصره بامتداد کشید و موسم
زمستان و ایام بند شدن راه و نرسیدن آذوقه و غلبه دشمنان و محنت
دوستان نزدیک رسید و نقاش تقدیر نقشی را که صورت نمای
چهره فتح و صفحه خیال تصور آن رنگین باشد بر لوح ظهور می نگاشت
و از مشاهدات غیبی و رؤیاء صادقه برای جهان آرا مبرهن گردید

که امسال

که امسال نیز شاهد ظفر در پرده خفا مستور خواهد بود نسبت مراجعت را مصمم
فرمودند و عزم معاودت را جزم گردانیدند اما انتظار حکمی که مشعر باشند بر
اینمقدمه میکشیدند از اتفاقات حسنه از راه الهام و کرامات و غیب
دانیکه لازم ذات مقدس بندگان حضرت ظل اللهی که مظهر اعجاز و معدن
ارشاد است پیش ازین بچند روز با وجود دروغ نویسیهای ایرج خان
بخشی و واقعه نویس لشکر ظفر اثر که هزار را یکی می نوشت و یکی را هزار می
نمود و هیچ واقعه بدرگاه نفرستاده بود که زیاده از ده روز ایام محاصره
بردارد بخاطر قدسی ما ثر جمیع آن مقدمات خطور نموده بنواب قدسی
القاب کشور ستانی نوشتند که تا حال از عرایض شما همینقدر بعرض
رسیده که عنقریب فتح قندهار میسر خواهد شد و آنچه از ادای کار بوضوح می
پیوندد شاید امسال نیز چون سالهای دیگر آن مقصد بوقوع آمدنی
نیست چون موسم زمستان نزدیک آمده است درین فصل در ملک بیگانه
بودن صلاح دولت نیست نزد مای که شما کرده اید و محنتها که درین سفر
کشیده اید بر ما ظاهر شده است زیاده برین گنجایش ندارد و اشتیاق
دیدن شما نیز از حد گذشته است بندهای ما را که در خدمت شما هستند طلبیده
صلاح بپرسید که اگر مصلحت باشند یکمرتبه دیگر یورش بکنید و اگر رای آنها
یورش قرار نگیرد ترک محاصره نموده روانه هندوستان گردید صبح این روز

این فرمان مرحمت عنوان پرتو ورود افکنده و باحسن الصباح موسوم گردید
چراکه صبح رهائی عالمرا از مطلع امیدواری طلوع نمود چون بشرف مطالع آن
نسخه اعجاز مشرف گشتند نظر براجرای حکم اشرف اقدس ارفع اعلی فرموده
عمدة الملک قلیچ خان و قاسم خان و راجه بهارسنگه را بار داده اول قلیچ خانرا
مخاطب گردانیده باو فرمودند که از روز یورش اول تا امروز راه در آمدن
بقلعه بسیار و بیچ تر شده است و یورش را گنجایش عذر نمانده ست تما
آن سفال دولت بزوال ما بدمی باید سرافشانی نموده و بواسطه
خاطر ما قرار یورش بجوز داده شرم خود را و آبروی ما را رعایت کرد
و این قلعه افتاده در هم ریخته خراب شده را گذاشته نرفت قلیچ خان
جواب داد که صاحب عالم سلامت ما بندگان را بغیر از فرمان برداری
چه چاره ست اما چه کنیم که هر چند ملاحظه میکنیم اگر خود را فدای حکم عالیم
و جان نثار در کار صاحب بیازیم بغیر از سرفدا کردن و جان باختن فایده بران
ترتب نخواهد شد و کار چنان قسم ناتمام خواهد ماند از آغاز نقش بنوعی
دیگر نشسته ست و الحال کار اختیار حاکم و محکوم بیرون رفته ست و
وقت تدارک نمانده امروز و فردا روانه باید شد در اثنای این ملتمس نجابتخان
بزبان آورد که اگر راه بینند ما بندگان تا حال قلعه را مسخر نموده بودیم
اگرچه جواب قلیچ خان نیز موافق مرضی نبود اما چون سخن او ناتمام بود

نجابتخان

نجابتخان دران دخل کرده راه نا شدن را که جعفر را دست آویز کلانی بود
که من راه کرده بودم و مردم بادشاهی در یورش کوتاهی نمودند اظهار این
معنی زیاده بر طبیعت انور گران آمده بر آشفتند و صفرای قلیچ خان از این
برور ریخته فرمودند که اکثر این مردم سعد اللهخانی اند و بواسطه خاطر او کارشکنی
میکنند او چه خواهد بود و هواداران او چه خواهند بود ان شاء الله تعالی هر کدام بجزای
عمل خود گرفتار خواهند گردید این را فرموده برخواستند و بجعفر گفتند که این
جماعه را بخانه لشکرخان ببر و آنچه قرار بدهند آمده بعرض رساند که موافق آن فکر
بکنیم و خود بدولت و اقبال بخلوتخانه خاص تشریف فرمودند و آن جماعت بهمات
مجموعی بمنزل لشکرخان آمدند و فرقه مصلحت را در میان انداخته هر کدام نقشی برای
خود آوردند اول نجابتخان رو بجعفر آورده کشف الحال آنچه شده بود شد
باری شما که دعوی میکنید و هر مرتبه بعرض عالی میرسانید که من راه کرده ام و
فتح قلعه معطل بیورش ست آن راه کدام ست و کجا ست و چگونه از آن
راه بدرون قلعه میتوان در آمد جعفر رخنه که باعتقاد خود در دیوار افکنده
نشان داد نجابتخان جواب داد که ازین خلاف گفتن ها ست که کار
باینجا کشیده ست و معامله باینجا رسیده کدام رخنه و کدام راه تا امروز
نشانه توپ را بر دیوار قلعه میزده اید تا حال کنگرهای دیوار را انداخته از
دیوار اصلی نیز شاید نصفی افتاده باشد و نصفی بحال خود ست و خاکی که از صدمه

توپ رخنه نموده گشته است خاکیست کوفته و پخته از سرمه تر واز آب در عرق
کردن استاد تر تا کسی قدم بران میگذارد خاکش از سر میگذرد و قطع نظر از اینها
خندق قلعه هشت درع عمق دارد ارتفاع کنار آن نیز موافق همین دیوار است
که هشت گز ارتفاع دارد و از توپ هیچ آسیبی ممکن نیست که بآن برسد
گرفتیم که دیوار قلعه شیر حاجی را بصدمه توپ افکندید این دیوار را چه خواهید
کرد و بندهای خدا چه قسم بالا خواهند رفت جعفر گفت پس چه باید کرد
در ناموس شما نمیگنجد که قلعه را ناگرفته بروید بجابنجان گفت هرگاه دست بجای
نرسد چه توان کرد بسیار مقاصد بلند است که بناچاری دست از ان کوتاه
میماند قلیچ خان گفت قندها را اینجا که هست کسی برداشته نمیبرد اگر فتح نشد سوار شاه
سال دیگر فتح خواهد شد جعفر گفت هرگاه امسال که باین سامان آمده ایم و
قلعه بکمال بی سامانیست این قلعه مفتوح نگردد در سال دیگر چه قسم مفتوح
خواهد شد ما هرچند با سرانجام تمام بیائیم قلعه را باین بی سامانی نخواهیم
یافت قلیچ خان گفت اگر ما با سرانجام خوب خواهیم آمد همان سامان
ما بی سرانجامی آنها خواهد بود امسال اگر فتح نشده باشد این گفتگو
بعینه بآن میماند که شخصی سوداز دهٔ دلارای بود بعد از محنت بسیار و مشقت
بیشمار و انتظار رنجه که بوصال آن پری پیکر رسید چون بخت خفته اش بیدار نشد
آنچه بایست که از خواب برخیزد از غایت آرام که باو رسیده بود فرو خفت و هرچند

گردکاری نتوانست ساخت بآن دلجو گفت که ای نازنین اگر امشب نشد فردا باشد
فردا می آیی آن لیقا جواب داد که من فردا آمدنی نیستم هرچه میکنی امشب بکن همه
حال ان بزرگان همه متفق اللفظ والمعنی از یورش ابا نمودند جعفر بحضور پرنور آمده
آنچه شنیده بود معروض داشت بعد از استماع آن قرار رفتن دادند و جعفر از
روی عنایت فرمودند که درین مهم همین ما و تو متفق نیستیم و آنچه لازمه تردد
و تلاش بوده است از ما بتقدیم رسیده است و بهیچ وجه من الوجوه از
خود تقصیر نکرده ایم اما چه کنیم که این نامردان همه همتها را باخته اند و تن
بر بی غیرتی در داده و مطلقا دل برکار نمیگذارند اگر دل را بای نهادند
چند گاه دیگر نیز بشغل محاصره اشتغال مینمودیم الحال بغیر از رفتن علاج
دیگر نیست می باید کوچ کرده روانه شد که موسم زمستان نیز بسر رسیده است
جعفر بعرض رسانید که امر از صاحب عالم است هرچه بخاطر مبارک
خطور کرده است مبارکست اما این قلعه را ناگرفته رفتن حیف
است می بایست بی مشاهده چهره ظفر ازینجا رفت باز فرمودند که
اگرچه غیرت و مردانگی مقتضی آنست که تو بعرض میرسانی اما چه توان
کرد از دو کس که ما و تو باشیم این کار صورت نمی بندد و حقا که درین گفتگو
بحق بجانب جعفر بود اگر تکلف برکمال نادانی او دلالت میکرد چرا که معکر
که بمورچال او داده بود عشر عشیر از ان هیچ یک از مورچالیان دیگر عنایت

شده بود روز بروز کار او رونقی پیدا میکرد و اگر کاری از و پیش میرفت فتح بنام
او میشد و با وجود اینحال محصلان از حضور پرنور تعیین شده بودند که او را نگذارند
که بجای برود که بیم آن باشد که در آنجا ضرری باو برسد چنانچه در روز پنجشنبه عمده
الملک نجابتخان فرمودند که جعفر را نخواهید گذاشت که خود را ضایع کند و
بسر تیر و توپ و تفنگ برود و هرگاه دغدغه چنان در میان نباشد
و تمام کار بنام اینکس منتشر باشد اینچنین گفتگو را چرا باید گذاشت
و نباید کرد و در خون خلق شریک نباید شد مصراع مردن مراست از
گره او چه میرود * محمد صالح مشرف توپخانه حکم کردند که توپها را از دمدمها
فرود آورند و بقاضی نظاما دیوان بیوتات فرمودند که سرانجام باربرداریها
نماید اما تا روانه شدن اینمعنی را بکسی ظاهر نکنند و بواسطه ساعت کوچ
روز چهارشنبه مقرر فرمودند و بعمده الملک رستم خان نشان عالیشان
صادر شد که روز سه شنبه چهاردهم از هر جا که باشد آمده بشرف عتبه
بوسی سرافراز گردد * محمد علی وکیل عمده الملک نجابتخان نقل میکند که
من حکم فرود آوردن توپها را شنیده بواسطه تحقیق آن پیش قاضی نظاما
رفته پرسیدم که خبر فرود آوردن توپها راست است یا دروغ گفت
مرا منع کرده اند این خبر را بکسی نگویم اما مردم اینچنین میگویند و اگر تحقیق بسیار بخواهید
که اینخبر را تحقیق کنید امشب ده هزار کس در فرود آوردن توپها کار خواهند

قریب

کرد از اینها خواهید پرسید و اگر این را نمیکنید بلشکرگاه قلیچ خان بروید آن
توپها را فرود آورده در آنجا نگاه خواهید داشت این توپها را در آنجا بچشم خود
به بینید تا بر شما ظاهر شود که آنها فرود آورده اند از ما چه میپرسید چون عزم کوچ
روز چهارشنبه مصمم شد قرار دادند که روز سه شنبه چهاردهم مورچالها برخیزد
و مردم بمنازل خود آمده سرانجام رفتن نمایند چون جعفر بمورچال خود معاودت
نمود خبر کوچ را بمورچالیان رسانید و بخاصان خود آورده گفت ای عزیزان
من حیرانم که با وجود اینهمه خبرهای مختلف از مردن عباس مرزا و اعتماد الدوله
و کشته شدن ذوالفقار خان و کمی آذوقه و مصالح و قلت لشکر در قلعه بلکه
قلعه داران مقتول و گلولهای توپ و تفنگ کلی و افتادن صد صد گز دیوار
قلعه بچه رو بهندوستان خواهیم رفت و چگونه رو بمردم خواهیم نمود و جواب
اینخبرها چه خواهیم داد چگونه مسیحا را با یاران دفعها آورده عباس
میرزا و اعتماد الدوله و ذوالفقار خان را زنده خواهیم کرد و چه طور خود را به
بیخبرها قرار داده آذوقه و مصالح و کومک را بقلعه خواهیم رسانید
و بکدام کیمیا گلوله کلی توپ و تفنگ را از آهن و سرب خواهیم کرد
و بچه نوع مرمت دیوارهای قلعه خواهیم نمود اگر اینچنین نکنیم و قلعه را هم
چنانکه وانموده ایم وا نمائیم در نا گرفتن آن نامردی کرده باشیم و اگر از راستی
سخن خود گذشته در اثبات این مقدمات بواسطه رفع بدنامی خود و نامردی خود

سعی نمائیم دروغ گفته باشم من ازین دو شق هیچکدام را اظهار نمی توانم کرد و بغیر از
آن چاره ندارم که پروانه وار خود را برین قلعه که آتشکده لعبت زده فارغ
بال کردم حاضران باو گفتند که اینچه خیال فاسد است که بخاطر آورده اید
فتح و ظفر آسمانیست باختیار کس نیست گاهی باشد که بشود و گاهی باشد که
نشود و در سپاهگری اینها بسیار پیش می آید اینهمه از جان باید در آمد بیهوده پا
بلا در او بختن و خون خود را بیفایده ریختن کدام سپاهگریست اگر ممکن باشد
که ازین او کاری بشود سعی شما بجاست اما هرگاه بفعل آمدن این مقصد محال
باشد خود را الکشش دادن از شما نازیباست بعد از استماع این کلام
دو سه ساعتی تغافل کرده و حاضران را غافل ساخته از مجلس برخاست
و یراق بسته بجانب قلعه روانه شد و چون قدمی چند رفت دید که
کسی از رفتن او آگاه نیست که او را برگرداند یکی از نوکران خود گفت
که برو بمردم خبر کن که جعفر تنها رفت که خود را بقلعه در اندازد آن شخص
بموجب فرموده عمل نموده این خبر را بمورچالیان رسانید و آنها از عقب
او دویده و او را گرفته خواه نا خواه برگردانیدند و این خبر را با ایستادهای
محفل قدس انها نمودند و چون واقعه بموقف عرض رسید فرمودند
که همان ساعت رفته جعفر را از مورچال بحضور پر نور آوردند
و حکم شد که تا وقتی که از عقبه و لی نگذرند چند کس همراه باشند

و محافظت

و محافظت او بجا آورند که مبادا خود را بقلعه زند و چون او بحضور آمد از روی
عنایت و مهربانی و بنده پروری باو فرمودند که اینچه خیال محال بود که بخاطر آورده
بودی اگر تو از دست ما بدر میرفتی ما چه میکردیم چندین قندهار را فدای
یکموی تو میکنیم اگر زنده ایم چنین قلعها بسیار خواهیم گرفت و درین قسم
فتحها بسیار خواهیم کرد هنوز کارهای عمده در پیش است اضطراب نباید
کرد و خودداری باید کرد روز چهارشنبه پانزدهم ذیقعده در اول این روز
حسب الحکم نوشته لشکرخان بطاهرخان و سید فیروز که معتمد علیه رستم خان
بهادر است رسید که نواب قدسی القاب جهانبانی فرموده اند که شما
پیشتر از لشکر ظفر اثر آمده شرف بساط بوس را در یابید و آنها بموجب
فرموده عمل نموده یکپهر روز بر آمده بسعادت ملازمت امتیاز یافتند بشار
الیهما فرمودند که شما داخل مورچال بوده اید و تعرض اید باید که باتفاق یکدیگر
بروید و مورچالها را ملاحظه نمائید و ببینید که بندهای ما چه قدر تلاش
کرده اند و مورچال را بکجا رسانیده اند و چه مقدار رخنه در دیوار
افکنده اند و با وجود این بندهای بادشاهی در یورش اهمال کرده اند و مطلقا
راضی بیورش نشدند چون زیاده برین تلاش ممکن نبود و تغافل امرای
بادشاهی از حد گذشت و فصل زمستان در آمد ما را ضرور شد که روانه
هندوستان شویم تا نیا ایلچی الکه ندکوری خواهند شما گواه این مقدمات خواهید

بود و در خدمت حضرت اشرف اقدس آنچه به بینید عرض خواهید کرد
هو الیهما برهمونی جعفر بمورچالها رفته دمدمه رخنه و خاکتوده را بنظر در آورند
و همه را از قرار واقع ملاحظه نموده برگشتند اگر در وقت مذکور رونه بینند و آنچه
دیده اند بگویند خوب است بعد از معاودت این دو کس حکم شد که مورچالها
را گذاشته بجاهای خود بروند و سرانجام رفتن خود بکنند انبساطی که ازین
مقدمه مردم را روی نمود در حوصله تقریر نمیگنجد و بگفت و شنید راست
نمی آید همه چون مرغان از قید قفس آزاد شده می مانستند در هر خانه
سوری بود و در هر منزلها سروری و هر جائی خرمی بود و هر دلی خوش دلها
مردم را بتازگی سودای زندگانی بسر افتاد و بیم مردن ناکامانه از دل
بدر رفت نذرها دادند و نقد قبها بمستحقان رسانیدند و بخوشیها
تمام از مورچالها بر آمدند و جمعی که بواسطه سرانجام مایحتاج خود بیرون
رفته بودند نزدیکان در همین روز باردوی همایون معاودت نمودند و
آنهائی که دوردست رفته بودند هر کدام در هر جا که بودند ماندند تا شاید
در راه برسند و در آخر این روز عمده الملک رستم خان و نواب
مهابتخان بشرف کورنش سرافرازی یافتند و چندای دیگر نیز که همراه لشکر
قلعه بست بودند ملازمت نمودند و کابلیان برفاقت غیرتخان بکابل رخصت
شدند و شمس الدین و قطب الدین و پسران نذر بهادر خویشگی را نظر بر کمی جمعیت

کابلیان

کابلیان از مردم حضور بر آورده باز راه رخصت میفرمودند آنها در ابتدا
از ان امرا ابا نموده اما در آخر حکم شد که اگر نخواهند رفت بعوض قزلباشان به
آنها جنگ خواهیم کرد و همه را بقتل رسانید جعفر حاضر است از گذاشتن
قندهار دل بری دارد و مستعد همین ساعت میفرمائیم که کار آنها را
باخر رسانند تا شمشیر مردان خالی بغلاف نرود شمس خان و قطب خان بعد از
استماع این حکم خواه و ناخواه بشرط عنایت دستک که بعد از رسیدن
تعیناتیان بکابل از راه بنارس بهندوستان معاودت نمایند تن مدانکم
برفتن در دادند این التماس ایشان بعوض قبول رسید دستک عنایت
کردند سید ~~عنایت~~ بهادر بخشی احدیان رکاب سعادت نیز همین شرط براه
کابل رخصت شد انجماعت همان روز کوچ کرده بده خواجه که در سه کروهی
قندهار واقعست با توپهائی که بقندهار آورده بودند رفته فرود آمدند و نواب
قدسی القاب جهانبانی بواسطه توجه خود نیز راه کابل را مقرر میفرمودند
نظر بر آنکه همین راه ملتان انتظار دارند و باین نوا مترنم اند بیت
آنرا از دیده سوی دل چه عجب راه دریا بکعبه نزدیکست با وجود
آنکه دو لشکرها را ن دو فرقه شدند لشکر ظفر اثر را مصلحت ندیدند انرا
منظور نفرموده همین راه ملتان قرار یافت عمده الملک رستمخان را بجلدوی
مقرر گردانیدند و راجه رای سنگه و بهار سنگه و قباد خان اوزبک و قاسم خان

میر آتش و رالیسنگر راتهور با عمدة الملک تعیین فرمودند و بمهابتخان نیز حکم
شد که شما خود هم با رستمخان از دنبال خود جدا آمده ولیکن همچنان فرود خواهند
آمد که لشکریان ما و شما خیمهای یکدیگر را میدیده باشند قلیج خان و راجه جیسنگه
رفتن یک منزل به پیش اردو مامور گشتند روز پنجشنبه شانزدهم شهر ذیقعده
هفت گهری [illegible] از شب چهارشنبه باقی مانده بود که نواب قدسی
القاب گیتی ستانی بدولت و اقبال و فتح و فیروزی و ظفر و نصرت و
خیریت و عافیت پای سعادت در رکاب آورده عازم هندوستان
گشتند و کنار آب ترنک که از شهر و قلعه یک کروه ست نزول اجلال
فرمودند و عمدة الملک رستمخان و نواب مهابتخان تا هنگام گذشتن آفتاب
از خط استوا در لشکرگاه توقف نمود و جمیع لشکر باز اکوچانیده از انجا
سوار شدند درین روز شخصی از قلعه بر آمده میخواست که التجا باستان
سعادت نشان آورد گذرش بر جمعی از افغانان ملازم عمدة الملک مهابتخان
افتاد چون درین وقت جمعی از قلعه بر آمده در پناه دیوارها که متصل بقلعه
ست نشسته بودند هر کرا قابو مییافتند گرفته بدرون قلعه میبردند اینها
گریخته را نیز از انجماعه دانسته بقتل رسانیدند هر چند که آن بیچاره
فریاد کرد که من پناه بشما آورده ام فایده نکرد و سر او را بریده بجنب
خان مذکور آوردند و در همین روز چند کس دیگر نیز از

قلعه

قلعه کیان رو گردان شده بشرف ملازمت سرافرازی یافتند و آنچه از
تقریر آنها معلوم شد اینست که میگفتند که غله در قلعه بسیار نایاب شده
بود تا بحدیکه چهار اسپ خاصه ذو الفقار خان را ذبح کرده خورده اند اگر
بازه دیگر محاصره بر میداشت هیچ شکی نبود که امان طلبیده قلعه را تسلیم
میکردند در کوچ کردن سرعت بوقوع آمد چندگاه دیگر توقف ضرور بود
اینمعنی باعث ازدیاد کدورتهای که از بندهای بادشاهی در خاطر انور
قرار گرفته بود شده فرمودند که اگر این حرام نمکان کوتاهی نمیکردند اینمرتبه
البته قندهار فتح شده بود و احتیاج با آن نمیماند که باز لشکر فیروزی
اثر باینطرف می بایست آمد شاه محمد منشی مهابتخان نقل کرد که در (سا نواب مه)
روز کوچ نها از قندهار روانه شده بلشکرگاه که بر کنار آب ترنک
بود می آمدم گذرم بر جای افتاد که میان قلعه و لشکرگاه رستمخان بود و
قاسم خان خود در انجا سوار شده بمحافظت لشکریان اشتغال داشت
دیدم که سه کس از جانب قلعه گریخته بجانب قاسم خان میروند از دیدن
آنها اسپ را گرم کردم که حقیقت از آنها پرسم قدری راه که
پیشتر رفتم دیدم که دو کس از آنها تنگ و پا خود را بقاسم خان
رسانیدند یکی که در دنبال مانده بود قلعه گیان با وجود آنکه میدان بعد
و قاسم خانیان با آنها نزدیک خود را به پس مانده رسانیده و سر او را

بریده بردند در وقتی که من بر سر گشته رسیدم ایستادم یکی از قلعگیان پس
نگاه کرده گفت که ای جوان چه جای تعجب است سزای حرام خور همین است
که یافته اینمقدمه نزدیک قاسم خان واقع شد و مردم او مشاهده اینحال نمودند
و مجال ممانعت نیافتند که این بیچاره را از شر آنها رهائی دهند در میان آنچه
در هنگام معاودت از قندهار تا سرحد هندوستان رو داده روز دیگر درین ملتان
منزل مقام واقع شد پیلان و کثر دواب خود را بجانب قلعه
بچرا برده بودند چون قلعگیان آگاهی یافتند که دواب لشکر ظفر اثر بواسطهٔ
چریدن نزدیک بقلعه آمدند و کسی که محافظت آنها تواند نمود همراه
نیست جماعه از قلعه برآمده دوابی که نزدیک بقلعه بود از شتر و
اسب و گاو همه را رانده بردند و اراده نمودند که بیشتر نیز آمده دست
اندازی بکنند چون اینخبر بعرض اعلی متعالی رسید قاسم خان را با جمعی از
بندهای خود بممانعت قلعگیان و باز آوردن دواب تعین فرمودند
آنجماعه بر جناح استعجال پیشتر از رسیدن مردم قلعه خود را بچراگاه
رسانیده باقی مانده آن دواب را برگردانیدند و قلعگیان را متعاقب
نموده تا قلعه دوانیدند روز دیگر کوچ فرموده بسه منزل پای کوتل
بچشمه منزلگاه سرادقات جاه و جلال گردید در منزل اول دوازده
کروه شاهجهانی که بیست و دو کروه رسمی باشد کوچ فرموده کنار آب سیه

بچشمه منزلگاه

چشمه منزلگاه شد دواب لشکر که در مدت بدو بلای عظیم مبتلا بودند اول
عسرت کاه وجود دوم جای بندی که در پنج ماه محاصره مطلقا حرکتی نکرده بودند
این دو علت باعث بر جا ماندن حیوان بسیار شد و از انسان نیز ضعفای
بسیار بیمار از زبونی و سستی خود بمنزل نتوانستند رسید افواج جدا اول تمام راه
با آنها گرفتار ماندند و هر قدر مردم را که مقدور آنها بود بمنزل رسانیدند و دو
پهر و چهار گهری از شب گذشته داخل لشکر شدند روز دیگر بواسطهٔ محنتی که
در منزل گذشته بخلق الله رسیده بود مقام فرمودند که از رنج آن برآسایند
چون شب در آمد یکی از ماده فیلان سواری خاصه زنجیر گسیخته و بیاد
مقامی که بنجاه او را در آنجا بسته بودند با آنجا انس گرفته بعد راه قندهار
را پیش گرفته بدر رفت آخر شب که فیلبانان از خواب در آمد و فیل را
ندیده و تفحص رو آورد پی آنرا براه قندهار یافت داروغه ازین معنی
بعرض رسانید باو فرمودند که رستم خان چنداول است نزد او رفته
بگو که جمعی از نوکران خود را بفرستد که آن فیل را هر جا که می یابند و با نجا رفته
است گرفته بیاورند چون داروغه حکم را برستم خان رسانید جواب
داد که مردم من آنجا را نمی دانند که من جمعی را بفرستم تو نیز همراه
آنها برو و رهنمای ایشان باش او گفت مرا حکم برفتن نکرده اند
شما اگر میخواهید کسان خود را بفرستید و اگر نخواهید نفرستید خان

مذکور در جواب گفت که من این نوکران را بمحنت بسیاری بهم رسانیده
ام میخواهم که در هنگامی که کارهای عمده صورت پذیرد بکار آیند نه آنکه
دیده و دانسته در بلا افگنم و بجائیکه آنها ندیده و نشنیده و ندانسته باشند
و رهبری نداشته باشند بفرستم نوبر گرد و هرچه میخواهی بعرض برسان
داروغه بعد از شنیدن و رسانیدن پیغام جواب معاودت
نموده آنچه گفته و شنیده بعرض عالی متعالی رسانید درینوقت
جعفر بعرض عالی متعالی رسانید که صاحب عالم آن مثل را نشنیده
اند که فیل یاد هندوستان کرد و فیل از هر جا که میگریزد بهندوستان
میرود این ماده فیل نیز رو به بنگاله رفته است در شناختن پی
فیلبان غلط کرده است خاطر مبارک ازین معنی جمع باشند در منزل دوم
لشکر جنداول بواسطه تنگی عقبه چند روز بیک مقام مامور گردید
و خود بخیریت کوچ فرموده ازان عقبه عبور نمودند و ازانجا بسه
کوچ به پشنگ آمدند و در وقت گذشتن فوج جنداول ازان
عقبه جمعی از افاغنه خواستند که پس ماندهای لشکر را غارت
کنند عمده الملک رستم خان و قاسم خان و راجه بهارسنگه را بدفع آنها
فرستادند و بعد از رفتن این هردو کس افغانان تاب مقاومت
در خود ندیده پاره راه پس رفتند و رستم خان تمام آن شب را

سواره

سواره در بالای آن عقبه که از انبوه لشکر باز از شتر آنجا عقبه شتر بر مکان فطرت
نمود چون جمیع مردم از دو کهسار پای از کوتل گذشتند خود نیز آمده
داخل لشکرگاه شد بعد از تناول طعام ازانجا کوچ کرده بمقام پسوره
آمد نواب قدسی القاب جهانبانی همیشه میل تماشای آن داشتند
که بریدن برج یا دیوار قلعه را ببینند چون این مقصد از قندهار
از قوه بفعل نیامد حکم فرمودند که بیلداران بسرعت هرچه تمامتر زیر
برج شمالی و شرقی قلعه پشنگ را خالی کرده و باروتهائی که در قلعه
مذکور بود بغیر ریخته آتش دادند که گرد آنرا باسمان فرستادند اگر مردم
لشکر بتماشا رفته بودند کلوخهای که ازان برج باسمان رفته بودند
در وقت برگشتن بزمین برد است و پاهای آنها افتاده خورد شکست
و بعد ازین واقعه لشکریان بغارت نمودن ذخیره آن قلعه
اجازت یافته در طرفة العین اثری ازان نگذاشتند و خانها را
که چوب پوش بود آتش کشیدند و ازانجا بدولت و اقبال
کوچ فرموده از راه کوتل ولی بسته کوته نزول کردند در وقت
توجه براه عقبه ولی عمده الملک رستم خان را مختار ساختند که با
لشکری که همراه اوست اگر خواهد از راه طبق سر که در هنگام
توجه موکب همایون بقندهار ازان راه تشریف برده بودند

برود واگر برفتن آن راه راضی نباشد از دنبال اردوی کیهان پوی
بمنزل بیاید و خان مذکور چون صعوبت و برودت آن راه را آگاه
بود راه طبق سر اختیار نمود بنابران براجه جسنگه حکم شد که یک
منزل از عقب لشکر ظفر اثر می آمده باشد و براو ستر سال فرمودند
که بعد از کوچ کردن جمیع مردم اردو روانه شده نیم کروه بلشکرگاه
مانده منزل میکرده باشد و به قلیچ خان و نجابتخان فرمودند که یک
منزل برسم هراول از لشکر ظفر اثر پیشتر میرفته باشند تعبی که لشکریان
درین راه کشیده اند ازان بیشتر است که بتحریر و تقریر از ان هزار
یکی و از بسیار اندکی بیان توان نمود هوا در کمال برودت و راه
در نهایت صعوبت و افغانان مانند گرگان گرسنه در قفا
تا گرم شدن آفتاب دست و پای لشکریان بکار یارای
نمیکرد و هیچ پناه سنگی نبود که چند سرما زده نمی افتادند و افغانان آنها را
نمیگرفته نمیبردند و هیچ پست و بلندی نبود که چندین اسب و شتر در انجا نمانده
و افغانان آنرا نمیبردند آن سگان طعمه طلب سر بدنبال لشکریان نهاده هرچه
میخواستند میبردند و هرچه از انها باقی میماند لشکریان می آوردند مالداران دست
از مال و زندگان دست از جان شسته بودند هرچه پس میماند در ساعت از
پیش نیک میگذشت و هر که یکدم می نشست از سر جان برمیخواست سلامتی

دربیش

دربیش رو بود اما برفتار یاری نمیکرد و حیوانات دیگر خود بقدری ماند اما
گاوان لشکر تمام سقط شدند بحدیکه در کیش هندوان دیگدان و جای خوردن
طعام بسرگین گاو اندود واجبست و خوردن طعام بدون آن حرام است
هندوان مقید لشکر تا سه روز بی کوه گاو چیزی نخوردند چراکه در لشکر نه گاوی
ماند که در اردوی مسلمانان برید و نه آنها مذهبی داشتند که بغیر از رید گاو
چیزی توانند خورد مقصود که درین چند روز نه گاوی رید و نه آنها خوردند
تا آنکه عمدة الملک رستم خان در بیر کوته آمده بلشکر ظفر اثر ملحق شد رید
گاوانی که همراه بود از راه طبق سر بر آمده بودند و باعث خوردن طعام
آنجماعت گشت در یکی ازین منازل مولانا مقیما که از ندمای محفل قدس است
گفت که آنچه که برمن از هلاکت خلایق معلوم شده احتمال دارد که چهارم
حصه لشکر تلف شده باشد فرمودند که چهارم حصه چه معنی دارد تلف
شدها بنصف رسیده اند اما می بایست که این حرام نمکان زیاده
از چهارم نمی ماندند ازین سخن قیاس میتوان کرد که چه مقدار لشکریان
ضایع شده چون لشکر از عقبه ولی گذشت روزیکه لب کوته داخل
می شوند فیل کوه پیکری از فیلان سرکار عالی متعالی در میان آن کوهستان
از رفتار افتاده چون کوه پا برجا ماند براو ستر سال که از عقب لشکر
می آمد حکم شد که چون بآن برسد آزار کشته بیاید و راو ستر سال بکشتن آن

فیل راضی نشده تا راجه جسنگه بآن سرزمین رسید در انجا ماند و بعد از رسیدن
جسنگه فیل مذکور را براجه مذکور حواله نموده روانه شد درین مکث دو چیز
باعث هلاکت جمعی شد یکی انکه روز بآخر رسید و او را بایست که شب
خود را بمنزل رساند و دوم انکه پس ماندها خاطر جمع کرده بودند که چنداول
از دنبال است وقتی که او خواهد رسید خواهیم رفت بدین مردم بسیار راه
بآهستگی طی نموده عقب افتاده و راو ستر سال چون فیل را سپرده روانه
شده هجوم خلایق را در راه دیده جمعی نوکران خود را از سوار و پیاده برسم
چنداولی گذاشته در گذشت وقتی که وقت تنگ شد افغانان دو
طرف دره را گرفته تیر و تفنگ حواله پس ماندها نمودند راو ستر سال آنان
ساعتی چند استقامت نموده وقتی چند را بکشتن داده سر خود را برداشته
و راه خود را پیش گرفته بدر رفتند و آن بیکسان که دنبال مانده بودند بخدا
سپرده که حواله افغانان نمودند هر کس که دست برداشت سرش در
پا افتاد و انکه از مردن آزادی یافت در بند رفت سخن بیگانه است
و عالم نا آشنا نمی توان گفت که چند کس کشته شد و چند تن به بند
رفت هیچ پای سنگی بی سری و هیچ افغانی بی غلام نماند چهار کس
از نوکران عمده راو ستر سال کشته شدند نوکران سایر از صد
نفر متجاوز بودند به بند رفتها از سیصد زیاده از سه کوته بدو منزل

سایه وصول بر ساحت دو که افگنده در روز یکه از سه کوته کوچ
واقع شد عمده الملک رستم خان لبه کوته رسید درین منزل افغانان
از پس ماندهای لشکر خان مذکور نیز قلیلی را بدر بردند در آخر همان روز نشان
عالیشان برستم خان رسید که ما میخواهیم که بجرأت لشکر و اردو را
گذاشته روانه ملتان شویم می باید که آن عمده الملک غره شهر ذیحجه
الحرام داخل اردو شود و در وقت کوچ راو ستر سال را هراول بکند
و دیگر روز مهابتخان و روز دیگر قاسم خان را چنداول نموده باشند
خود در غول بیاید و عمده الملک قلیج خان و نجابتخان بروشنی که سابق
در حضور ما می آمدند خواهند آمد و راجه جسنگه با آن عمده الملک می آیند
همراه اردو یکی بگذارد که همراه جسنگه با آمدن یک منزل دنبال اردو مامور
است بیایند و خود بدولت و اقبال یک پهر روز از غره ماه مذکور
باقی مانده دو هزار سوار از بندهای بادشاهی و شاهی همراه گرفته
بجانب ملتان ایلغار نمودند و درین روز رستم خان نماز شام
داخل اردو شد و در هنگام آمدن جمعی کثیر از افغانان آمده نمودار
شدند اما چون درهمان وقت عمده الملک رستم خان بمقابله آنها
رسیده بایستاد آنها فرصت دست انداز نیافته و خود را بقله
کوه کشیده یکی از انها به پای از سپاهیان رستم خان گفت که

اینجا چه ایستاده اید تمام مردم ما دره پیش گرفته اند تا بر سر ما پیش رفتها چه
آورده باشند رستم خان درا بند آنها کرده جا را نگذاشت و چندان صبر
کرد که راجه بهار سنگه بآنجا رسید و آن مکان را باو سپرده و خود را بآن دره
رسانید و ازان سخن از نیافت که غرض شان ازان بازی دادن چه
بوده است بهمه حال وقتی که راجه بهار سنگه ازانجا روانه شد و چند قدمی
پیش آمد افغانان از دنبال او در آمده به لس ماندهای بهار سنگه دست
اندازی بسیار نمودند و چند کس از مردم بهار سنگه را کشتند و چند کس
را زخمی کردند چون بهار سنگه بجانب آنها برگشت باز آن بیحیایان پا
بکوه گذاشته بدر رفتند و مردم لشکر از شر آنجماعت محفوظ ماندند نرخ
غله که قبل ازین همه اجناس علی السویه روپیه را یک آثار فروخته می شد
درین منازل رو بارزانی آورده آرد روپیه را به آثار رسید و گندم
پنج آثار و جو نه آثار و قس علی هذا القیاس در همین منزل خبر رسید
که چون راجه جسنگه ازین کوچ کرده روانه دو دیگه گردید افغانان
سر راه او را گرفته گفتند که بحکم الله تعالی برات رزق ما را برین
راه نوشته اند گوشنی که دستور ماست داده برو ید از استماع
این سخن آتش غضب جسنگه اشتعال یافته لسپاهیان خود فرمود
که این بیحیایان کوهی گوشنی طلب را گوشمالی از قرار واقع

[illegible]

بدهید

بدهید لشکریان او یکمرتبه بر آنها حمله آوردند و پای استقامت آن
مفسدان را از جا برداشته بکوه گذرانیدند و قریب بچهل کس را تیغ
فنا چشانیدند و چند دیگر را نیز دستگیر نمودند چهارده کس از مردم
جسنگه کشته شدند بعد از تنبیه آن نابکاران ازانجا روانه شده
در دو که براجو نیه دیگر که بهمراهی مقرر شده بودند ملحق گردید چون
بدسنگه بهدوریه وفات یافته پناه و اصل گشت و پسر او با جمعی
قلیل از نوکران پدر خود در رکاب ظفر انتساب مانده باقی ماندها
را با متروکه او روانه هندوستان گردانید آنها پیش ازانکه چونیایه
مخیم خیام عساکر منصوره گردد بآنجا رسیده و شب درانجا مانده روز
دیگر کوچ کردند نصف منزل راه را طی نکرده بودند که جمعی از قطاع الطریق
بآنها دو چار گشته اکثری را بقتل رسانیدند و جمیع آن اسباب
را بغارت بردند بعد از توجه نواب قدسی القاب سپاه
ظفر مآب نیز متعاقب یکدیگر روانه ملتان شدند بغیر از گرانی غله
درین راه تعبی دیگر نکشیدند و باعث برین تعب آن بود که
عبد اللطیف خلف صدق نکر متخان که بتهانه داری دو بگه مقرر
بود از انتشار خبر کوچ پیش از وصول اخبار توجه موکب همایون
از راه بنگش و دو که بخیال آنکه مبادا موکب اقبال براه کابل

حرکت نموده باشند پیش بینی کرده و تهانه را گذاشته تا عالم خان در
هیچ جا بند نشود و در راه کسی که از مکاریان با او دو چار شد این
خبر را باو رسانیده و او را همراه گرفته برگردانید بدین سبب یک
دانه غله در تمام کوهستان نمانده بود و نرخ غله از دو کی تا شش
دره بغایت گران بود روپیه را یک آثار فروخته شدند بتاریخ
نهم شهر ذیحجة الحرام سواد بلده ملتان را از غبار موکب همایون بیاض
دیده خورشید گردانیده پرتو نزول اجلال بر جهات احوال
معتکفان آن مکان که همیشه چشم انتظار براه داشتند افکندند
و آن روز را که روز عرفه بعد از فیض دیدار فرخنده آثار فایض الانوار
مطلع عید اکبر گردانیده و دلها را بحضور و دستها را ببر و بر رسانیدند
بخت نشان فیروز گردید و عید نشان نوروز شادیانها را از سر
گرفتند و خرمیها را از نو تازه کردند از هر گوشه نوای انبساطی بگوش
میرسید و در هر کنجی بساط نشاطی دیده می شد شهر را آئین بسته
ملتان در هر دوکانی سرمایه صد هزار خورسندی داشت و نوای
عشرت از هر گوشه اش تخم خرمیها در سینه میکاشت مقصد
که مقصدها حاصل شد و مدعاها بمدعا برآمد و کارها بنها بحصول پیوست
و غبار از خاطرها برخاست و ایام ناکامیها سرآمد و رمد از دیدها



دور شد چشمها روشنی گرفت و عساکر منصوره بتجربت و عافیت
بتاریخ بیست و دوم شهر مذکور داخل ملتان شدند نظم
غزلی مینوشت خاقانی ٭ قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ الحمد لله والمنة که
از لطایف لطف ایزدی و فیض الطاف سرمدی دل از اختتام
لطایف الاخبار فراغ حاصل آمد و از آغاز بانجام رسید از لطایفش
غافل نشوی که گلشن طبیعت را هر یک بهاریست فیض رسان
و بوستانیست بی خزان دل را چه شگفتگیها که از آن حاصل نشود و خاطر
را چه طراوتها که از آن دست ندهد و هر نهالش هزار گلشن گل بار
ور است و هر گلشن هزار رنگ شگفته تر اگر عطرش نسیم ختن برد جا دارد
صبا اگر در بردن شمیمش بخطا خطا نکند می زیبد اگر اینچنین تحفه را بارمغان
عزیزان بدایع نگار هندوستان که گوش هوش چون چشم انتظارشان
بر استماع این اخبارست از قندهار بهندوستان برم و خاطرشان
را از انتظار برآرم چه عجب نظم شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که ببنگاله میرود ٭ بتاریخ دوم ذیقعده سنه ۱۱۳۰ هجری تمام شد